



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق  
علیه  
الصلوة  
والسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# المراجعات

مناظرة علمي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه المراجعات : گفت و شنودهای مذهبی حق جو و حق شناس

نویسنده:

عبدالحسین شرف الدین

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۴	ترجمه المراجعات : گفت و شنوهای مذهبی حق جو و حق شناس
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	سخن ناشر
۱۹	تقدیم...
۲۰	پیشگفتار
۲۵	حق جو
۲۵	درخواست اجازه بحث!
۲۶	حق شناس
۲۶	اجازه ورود در بحث!
۲۶	مبحث اول رهبری مذهبی، امامت در مذهب
۲۶	حق جو
۲۶	۱- چرا «شیعه» از مذاهب جمهور مسلمانان پیروی نمی کند؟
۲۷	۲- امروز، بیش از هر زمان، به اتفاق و یگانگی نیازمندیم.
۲۷	حق شناس
۲۷	۱- «دله شرعی» پیروی از «مذهب اهل بیت» را واجب می شمارد.
۲۷	۲- مسلمانان دورانهای سه گانه نخستین، مذاهب جمهور را نمی شناختند.
۲۸	۳- دلیلی بر لزوم پیروی از مذاهب جمهور نیست.
۲۹	۴- جمع پراکندگی با احترام به «مذهب اهل بیت» انجام می شود.
۳۰	حق جو
۳۰	۱- اعتراف به گفته های «حق شناس»
۳۰	۲- درخواست دلیل تفصیلی
۳۰	حق شناس
۳۰	۱- حدیث ثقلین

- ۲- تواتر حدیث ثقلین ..... ۳۱
- ۳- کسی که به «عترت» متمسک نشود گمراه است. .... ۳۲
- ۴- تشبیه آنها به «کشتی نوح»، «باب حطّه» و «امان از اختلاف در دین» ..... ۳۳
- ۵- چرا آنها به «کشتی نوح»، و «باب حطّه» تشبیه شده اند؟ ..... ۳۴
- حق جو ..... ۳۸
- درخواست احادیث بیشتر در این مورد ..... ۳۸
- حق شناس ..... ۳۸
- تعدادی دیگر از احادیث ..... ۳۸
- حق جو ..... ۴۸
- ۱- در شگفتی فرو رفتن از این «احادیث صریح» و عدم توافق آن با رأی جمهور! ..... ۴۸
- ۲- درخواست احتجاج با «آیات قرآن کریم» ..... ۴۸
- حق شناس ..... ۴۸
- حجتهائی از «آیات قرآن کریم» ..... ۴۸
- حق جو ..... ۸۵
- ۱- ایمان به «آیات خدا درباره اهل بیت علیهم السلام» ..... ۸۵
- ۲- تحقیر در جمع بین این ادله و آنچه اهل قبله برآند! ..... ۸۶
- حق شناس ..... ۸۶
- ۱- بیان اشتباه در آنچه به «اهل قبله» نسبت داده شده. .... ۸۶
- ۲- زمامداران و رؤسای امت از «اهلیت علیهم السلام» عدول کرده اند. .... ۸۶
- ۳- کدام دادگاه «عادل» به گمراهی «متمسکان به اهل بیت» حکم می کند؟! ..... ۸۸
- حق جو ..... ۸۹
- ۱- دادگاههای «عادل» به گمراهی «متمسکان به اهل بیت» حکم نمی کنند. .... ۸۹
- ۲- عمل به «مذهب خاندان رسالت» موجب براءت ذمه می شود. .... ۸۹
- ۳- گاهی گفته می شود: آنها سزاوارتر به تبعیت هستند. .... ۸۹
- ۴- درخواست «نصوص خلافت». .... ۸۹
- مبحث دوم رهبری عمومی خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۹۰

- حق شناس ..... ۹۰
- ۱- اشاره به «نُصُوص»، اجمالاً ..... ۹۰
- ۲- نَصِ «یوم إنذار» ..... ۹۰
- حق جو ..... ۹۲
- چرا مُسلم و بخاری این حدیث را در صحیحین نقل ننموده اند؟ ..... ۹۲
- حق شناس ..... ۹۲
- ۱- درستی سند این حدیث ..... ۹۲
- ۲- علت اینکه مسلم و بخاری از آن إعراض کرده اند ..... ۹۲
- ۳- کسی که آنها را بشناسد، إعراض آنان را بعید نمی داند. .... ۹۴
- حق جو ..... ۹۴
- درخواست دلائل بیشتر ..... ۹۴
- حق شناس ..... ۹۴
- ۱- نص صریح به بیش از ده فضیلت از فضائل علی علیه السلام که در هیچکس وجود ندارد. .... ۹۴
- ۲- علت استدلال به این حدیث ..... ۹۴
- حق جو ..... ۱۰۱
- نقل تشکیک در سند «حدیث منزلت» از یک عالم سنی ..... ۱۰۱
- حق شناس ..... ۱۰۱
- ۱- «حدیث منزلت» از مسلمترین اخبار است. .... ۱۰۱
- ۲- شواهدی که بر این حقیقت حکم می کنند. .... ۱۰۱
- ۳- اشاره ای به نقل کنندگان این حدیث از اهل سنت ..... ۱۰۳
- ۴- اشاره به «عمومیت حدیث نزلت». .... ۱۰۴
- حق جو ..... ۱۰۸
- ۱- تصدیق آنچه گفته شد، راجع به «سند حدیث منزلت» ..... ۱۰۸
- ۲- درخواست دلیل «عمومیت حدیث منزلت» ..... ۱۰۸
- حق شناس ..... ۱۰۸
- ۱- بیان دلائلی بر «عمومیت حدیث منزلت» ..... ۱۰۸

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «علی» و «هارون» را همچون «فَرَقْدَان» تصویر می کند. ----- ۱۰۹

حق جو ----- ۱۱۷

کی و کجا «علی» و «هارون» همچون «فَرَقْدَان» تصویر شده اند؟ ----- ۱۱۷

حق شناس ----- ۱۱۷

۱- روز «شَبْر»، «شَبیر»، و «مَشبر». ----- ۱۱۷

۲- روز عقد برادری ----- ۱۱۷

۳- روز مسدود ساختن درها ----- ۱۱۹

حق جو ----- ۱۲۸

درخواست بقیه دلائل ----- ۱۲۸

حق شناس ----- ۱۲۸

۱- «آیه ولایت» و نزول آن درباره علی علیه السلام ----- ۱۲۸

۲- دلیل نزول آن درباره علی علیه السلام ----- ۱۲۹

۳- توجیه استدلال به آن ----- ۱۳۰

حق جو ----- ۱۳۳

لفظ «جمع» چگونه بر «مفرد» اطلاق می شود؟ ----- ۱۳۳

حق شناس ----- ۱۳۳

۱- عرب برای «مفرد» نیز تعبیر «جمع» می آورد. ----- ۱۳۳

۲- شاهد این مطلب ----- ۱۳۴

۳- نکته ای دقیق و لطیف در آیه مورد بحث ----- ۱۳۵

۴- اشاره ای به «نُصُوص تأیید کننده» ----- ۱۳۵

حق جو ----- ۱۳۵

درخواست «نُصُوص تأیید کننده» ----- ۱۳۵

حق شناس ----- ۱۳۵

۱- بیان «چهل حدیث» از «احادیث تأیید کننده» ----- ۱۳۵

۲- «دَلّه خلافت علی علیه السلام» معارض ندارد. ----- ۱۳۷

حق جو ----- ۱۶۸



- درخواست «حدیث غدیر» از «طریق اهل سنت» ..... ۱۶۸
- حق شناس ..... ۱۶۸
- اشاره به پاره ای از موارد «حدیث غدیر» ..... ۱۶۸
- حق جو ..... ۱۷۸
- آیا «حدیث غدیر» متواتر است؟ ..... ۱۷۸
- حق شناس ..... ۱۷۸
- ۱- قوانین طبیعی اقتضای «تواتر حدیث غدیر» را دارد. .... ۱۷۸
- ۲- عنایت خداوند به آن ..... ۱۸۲
- ۳- عنایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن ..... ۱۸۳
- ۴- عنایت امیرمؤمنان علیه السلام ..... ۱۸۶
- ۵- عنایت سیدالشهداء علیه السلام ..... ۱۸۷
- ۶- عنایت ائمه دوگانه علیه السلام ..... ۱۸۸
- ۷- عنایت «شیعه» به آن ..... ۱۸۹
- ۸- «تواتر حدیث غدیر» از «طریق اهل سنت» ..... ۱۹۰
- حق جو ..... ۲۰۲
- نقل «تأویل حدیث غدیر» از «اهل سنت» و درخواست پاسخ ..... ۲۰۲
- حق شناس ..... ۲۰۳
- ۱- «تأویل حدیث غدیر» امکان ندارد. .... ۲۰۳
- ۲- اشاره به «نص وراثت» ..... ۲۰۴
- حق جو ..... ۲۱۰
- ۱- پذیرفتن «مفاد حدیث غدیر» و عدم امکان تأویل آن ..... ۲۱۰
- ۲- درخواست «حدیث وراثت» از «طریق اهل سنت» ..... ۲۱۰
- حق شناس ..... ۲۱۰
- «علی»، وارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۲۱۰
- حق جو ..... ۲۱۵
- درخواست «نصوص وصایت» ..... ۲۱۵

- ۲۱۵ ..... حق شناس -
- ۲۱۵ ..... «نصوص وصایت»
- ۲۱۹ ..... حق جو
- ۲۱۹ ..... نقل دلیل مُنکران «وصایت»
- ۲۲۰ ..... حق شناس -
- ۲۲۰ ..... ۱- «وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام» را نمی توان انکار کرد.
- ۲۲۲ ..... ۲- روایات مورد استدلال منکران، «حجت» نیست.
- ۲۲۳ ..... ۳- عقل و وجدان، به «وصیت» حکم می کنند.
- ۲۳۲ ..... حق جو
- ۲۳۲ ..... چرا از حدیث «ام المؤمنین» اعراض کردید؟
- ۲۳۲ ..... حق شناس -
- ۲۳۲ ..... اشاره ای اجمالی به علّت اعراض از حدیث «عایشه»
- ۲۳۲ ..... حق جو
- ۲۳۳ ..... درخواست تفصیل علّت اعراض از حدیث «عایشه»!
- ۲۳۳ ..... حق شناس -
- ۲۳۳ ..... ۱- تفصیل اعراض از «حدیث عایشه»
- ۲۳۳ ..... ۲- «عقل»، حکم به «وصایت» می کند.
- ۲۳۴ ..... ۳- «اخبار صحیح» معارض است با «ادّعی ام المؤمنین».
- ۲۴۸ ..... حق جو
- ۲۴۸ ..... با «جماع امت» بر بیعت با «ابوبکر» چه می کنید؟
- ۲۴۹ ..... حق شناس -
- ۲۴۹ ..... اجماعی، نیست
- ۲۵۷ ..... حق جو
- ۲۵۷ ..... اهل سنت می گویند: «جماع» پس از رفع اختلاف، منعقد گردید.
- ۲۵۸ ..... حق شناس -
- ۲۵۸ ..... «جماع» منعقد نشد و نزاع از بین نرفت.

- ۲۶۵ ..... حق جو
- ۲۶۵ ..... چگونه ممکن است «صحابه» نَصی در مورد «امامت علی علیه السلام» شنیده باشند ولی از آن عُدول نمایند؟! .....
- ۲۶۵ ..... حق شناس
- ۲۶۵ ..... ۱- توضیحی بر «عُدول صحابه» از بعضی «نصوص» .....
- ۲۶۵ ..... ۲- دلیل باز نشستن «امام علی علیه السلام» از گرفتن حقّ خود .....
- ۲۷۳ ..... حق جو
- ۲۷۳ ..... درخواست مواردی که «متعبّد» به «نصّ» نشده اند .....
- ۲۷۳ ..... حق شناس
- ۲۷۳ ..... ۱- «مصیبت روز پنجشنبه» .....
- ۲۷۴ ..... ۲- علتّ عدول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم از آنچه آنها را امر کرده بود. ....
- ۲۸۲ ..... حق جو
- ۲۸۲ ..... ۱- اعتراف به گفته های «حق شناس» .....
- ۲۸۳ ..... ۲- درخواست سائر موارد .....
- ۲۸۳ ..... حق شناس
- ۲۸۳ ..... سَرّیه اسامه .....
- ۲۹۱ ..... حق جو
- ۲۹۱ ..... ۱- اعتراف به گفته های «حق شناس» .....
- ۲۹۱ ..... ۲- درخواست بقیّه موارد .....
- ۲۹۱ ..... حق شناس
- ۲۹۱ ..... ۱- قسمتی از موارد .....
- ۲۹۲ ..... ۲- اشاره به نصوصی دیگر که درباره «امام و عترت» است و «صحابه» به آن عمل نکرده اند. ....
- ۲۹۳ ..... حق جو
- ۲۹۳ ..... لطفاً آنها را بطور تفصیل بیاورید! .....
- ۲۹۳ ..... حق شناس
- ۲۹۳ ..... اجابت درخواست .....
- ۳۰۰ ..... حق جو

- ۱- «حق»- به روشنی- واضح گردید. «لَخَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». ----- ۳۰۰
- ۲- چرا امام علیه السلام در «روز سقیفه» به «نصوص خلافت و وصایت» استدلال نکرد؟ ----- ۳۰۰
- حق شناس ----- ۳۰۰
- ۱- موانع امام علیه السلام از «احتجاج» در «روز سقیفه» ----- ۳۰۰
- ۲- اشاره به «احتجاجات» امام علیه السلام و دوستانش با وجود موانع ----- ۳۰۱
- حق جو ----- ۳۰۵
- چند وقت و کجا چنین احتجاجی نمودند؟ ----- ۳۰۵
- حق شناس ----- ۳۰۵
- ۱- پاره ای از موارد احتجاجات امام (علیه السلام) ----- ۳۰۵
- ۲- احتجاج حضرت زهراء (علیها السّلام) ----- ۳۰۶
- حق جو ----- ۳۱۸
- درخواست احتجاجات دیگران ----- ۳۱۸
- حق شناس ----- ۳۱۸
- ۱- احتجاج ابن عباس ----- ۳۱۸
- ۲- احتجاج امام حسن و امام حسین (علیهما السّلام) ----- ۳۱۸
- ۳- احتجاج بزرگان شیعه که جزو «صحابه» بودند ----- ۳۲۰
- ۴- اشاره به احتجاج آنان به «وصایت» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم ----- ۳۲۲
- حق جو ----- ۳۲۵
- کجا و چه وقت به «وصیت» احتجاج نموده اند؟ ----- ۳۲۵
- حق شناس ----- ۳۲۵
- بعضی از موارد استدلال به «وصیت» ----- ۳۲۵
- حق جو ----- ۳۲۹
- درخواست ادّله «صحت اسناد مذهب شیعه به ائمه اهل بیت علیه السلام» ----- ۳۲۹
- حق شناس ----- ۳۳۰
- ۱- «تواتر مذهب شیعه» از ناحیه «ائمه اهل بیت علیه السلام» ----- ۳۳۰
- ۲- تقدّم «شیعه» در تدوین علوم، از همان زمان صحابه ----- ۳۳۰

- ۳- نویسندگان «شیعه» در زمان تابعین و تابعین تابعین ..... ۳۳۱
- حق شناس ..... ۳۴۳
- ۱- احتجاج ابن عباس ..... ۳۴۳
- ۲- احتجاج امام حسن و امام حسین (علیهما السّلام) ..... ۳۴۳
- ۳- احتجاج بزرگان شیعه که جزو «صحابه» بودند ..... ۳۴۵
- ۴- اشاره به احتجاج آنان به «وصایت» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم ..... ۳۴۷
- حق جو ..... ۳۵۰
- کجا و چه وقت به «وصیت» احتجاج نموده اند؟ ..... ۳۵۰
- حق شناس ..... ۳۵۰
- بعضی از موارد استدلال به «وصیت» ..... ۳۵۰
- حق جو ..... ۳۵۴
- درخواست ادّله «صحت اسناد مذهب شیعه به ائمه اهل بیت علیه السلام» ..... ۳۵۴
- حق شناس ..... ۳۵۵
- ۱- «تواتر مذهب شیعه» از ناحیه «ائمه اهل بیت علیه السلام» ..... ۳۵۵
- ۲- تقدّم «شیعه» در تدوین علوم، از همان زمان صحابه ..... ۳۵۵
- ۳- نویسندگان «شیعه» در زمان تابعین و تابعین تابعین ..... ۳۵۶
- حق جو ..... ۳۷۸
- ۱- گواهی می دهم که «شیعیان» بر همان راهی هستند که «ائمه آل رسول صلی الله علیه و آله و سلّم» بوده اند. ..... ۳۷۸
- ۲- پس از این بحث و بررسی، «حق» را یافتیم و به «فلاح و رستگاری» رسیدیم. ..... ۳۸۰
- حق شناس ..... ۳۸۰
- خداوند را به خاطر هدایتی که به سوی دینش فرموده، می ستایم. ..... ۳۸۰
- درباره مرکز ..... ۳۸۵

## ترجمه المراجعات : گفت و شنودهای مذهبی حق جو و حق شناس

### مشخصات کتاب

سرشناسه : شرف الدین، عبدالحسین، ۱۸۷۳- ۱۹۵۸م.

عنوان قراردادی : المراجعات. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : گفت و شنودهای مذهبی حق جو و حق شناس / شرف الدین موسوی؛ گزینش و بازنویسی علی اصغر مروج خراسانی؛ استفاده از ترجمه محمدجعفر امامی.

مشخصات نشر : قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۷۳.

مشخصات ظاهری : ۴۳۲ ص.

فروست : مرکز نشر بنیاد معارف اسلامی قم؛ ۵۷.

شابک : ۴۰۰۰ ریال ؛ ۶۵۰۰ ریال : چاپ سوم ۹۶۴-۶۲۸۹-۱۸-۵ ؛ ۷۵۰۰ ریال (چاپ چهارم) ؛ ۸۵۰۰ ریال (چاپ پنجم) ؛ ۱۸۰۰۰ ریال (چاپ ششم) ؛ ۱۸۰۰۰ ریال (چاپ هشتم) ؛ ۴۰۰۰۰ ریال (چاپ نهم)

یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۷۶

یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۷۸

یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۸۰

یادداشت : چاپ ششم: ۱۳۸۵ (فیبا)

یادداشت : چاپ هشتم: ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ نهم : پاییز ۱۳۸۷ .

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس .

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : کلام شیعه امامیه

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : مروج خراسانی، علی اصغر، گردآورنده

شناسه افزوده : امامی، محمدجعفر، ۱۳۲۲ - ۱۳۸۷، مترجم

شناسه افزوده : بنیاد معارف اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵/ش ۴ م ۴۰۴۲۱۷ ۱۳۷۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۴-۱۹۶۲

### سخن ناشر

علامه سید شرف الدین موسوی

گفت و شنودهای مذهبی

(ترجمه المراجعات)

تقدیم به حق جویان آزاد «سنّی» و «شیعه»

با استفاده از ترجمه استاد محمدجعفر امامی

گزینش و بازنویسی علی اصغر مروج خراسانی

بنیاد معارف اسلامی قم

کتاب ارزشمند و پرآوازه «المُراجعات» که بحق از بهترین کتابهای «مناظرات سنّی و شیعه» است. تألیف دانشمند بزرگوار و مصلح بزرگ حضرت آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی می باشد.

این کتاب، مشتمل بر مباحثاتی است که میان ایشان و شیخ سلیم بشری رئیس وقت دانشگاه بزرگ الازهر مصر واقع شده است. ایشان بطور

کاملاً مستدل، منطقی و صریح «عقائد حقه امامیه» را به نحوی «ثابت» کرده است که هر کس خواهان «حق» باشد راه را چنان روشن می بیند که هیچ عذری برای نپذیرفتن «مذهب حق» نخواهد داشت.

شخصیت مؤلف اندیشمند، در جامعه اسلامی، بسیار معروف و مشهور است، و در مقدمه این کتاب- بطور مختصر- از او یاد شده است.

و اما راجع به اصل کتاب، بهتر است قضاوت را به عهده خوانندگان گرامی واگذار نمایم.

ترجمه این کتاب به قلم حجه الاسلام آقای محمّد جعفر امامی منتشر شده است. و اینک برای آسانی مراجعه و استفاده بهتر جوانان،

{صفحه ۵}

حجه الاسلام آقای مروّج خراسانی آن را مختصر و به صورت «گفت و شنود» تنظیم نموده که توضیح کیفیت «گزینش و بازنویسی» در مقدمه ای که ایشان نوشته اند، ذکر شده است.

بنیاد معارف اسلامی- که مؤسس بزرگوار آن، مرحوم آیه الله سید عباس مہری، همیشه آرزوی توفیق «نشر حقایق و معارف اهل بیت (علیهم السّلام)» را داشت- فرصت را غنیمت شمرده و در راستای کتابهای منتشره دیگر- در زمینه معرفی «مذهب حق»- نشر این کتاب ارزشمند را نیز به عهده گرفت، تا ان شاء الله مرضی خاطر حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان آن بزرگوار، بالأخص حضرت بقیه الله الاعظم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، قرار گیرد.

بنیاد معارف اسلامی- قم

{صفحه ۶}

سخنی از استاد،

آیه الله سبحانی (مدّظله العالی)

سیمای «حقیقت»

در

کشاکش «گفت و شنود»

فَنّ مناظره، از فنون دیرینه ای است که در میان ملل متمدن، رواج داشته، و بعداً، به جامعه اسلامی انتقال یافت. و در قرآن مجید، از آن به «مجادله به احسن» یاد شده است. (۱)



مناظره، میان دو نفر - که دو

فکر و اندیشه گوناگون دارند- در صورتی می تواند منتج و سودمند باشد که روح «انصاف» و «حق جویی» بر هر دو طرف، حاکم بوده و یک رشته اصول، به نام «اصول موضوعی» مورد پذیرش آنها باشد. آنگاه، اندیشه های گوناگون را بر این «اصول پذیرفته شده» عرضه کنند و درست را از نادرست تمیز دهند. و اگر مناظره، فاقد این دو شرط باشد، جز جدال، و دوری از واقع، نتیجه دیگری ندارد.

\*\*\*\*\*

۱- سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵.

{صفحه ۷}

پس از پیامبر اسلام (ص)، در میان مسلمانان، اختلافاتی در مسائل عقیدتی و فکری رُخ داد. «اندیشمندان شیعی» به پیروی از پیشوایان معصوم علیه السلام، از «فنّ مناظره» بهره فراوانی برده، و همواره مخالفان منصف را به سوی خود جذب نموده اند. و در این مورد، کتابهای فراوانی نوشته شده که در خور توجه است.

با آنکه تاکنون، در مسائل مربوط به رهبری پس از پیامبر (ص)، کتابهای متنوعی نوشته شده، ولی هرگز کتابی به پُرثمری کتاب «المراجعات» نوشته نشده است.

علامه آیه الله سید شرف الدین موسوی عاملی (۱۲۹۰-۱۳۷۷ هـ ق) در سفر خود به مصر- در سال ۱۳۲۹ هـ ق- با رئیس دانشگاه الأزهر شیخ سلیم بشری (...م-۱۳۳۵ هـ ق) نشستهایی داشته است. او از بلند نظری سید شرف الدین و از اطلاعات وسیعش نسبت به کُتب حدیث و تفسیر و تاریخ در شگفت ماند و احساس کرد که خود، درباره «عقاید شیعه» فاقد آگاهی کافی است. از این نظر، از وی خواست که مسائل مورد اختلاف را از طریق قنانه نگاری بر یکدیگر عرضه کنند، و پرده های ناآگاهی را از چهره حقیقت برفکنند. این

نوع «مناظرات قلمی» حدود ۶ ماه طول کشیده و در ۱۱۲ نامه به پایان رسید. سپس، همان مباحث که در بین آنان رد و بدل شده بود، توسط علامه سید شرف الدین به صورت کتاب «المراجعات»

{صفحه ۸}

تألیف گردید.

این کتاب، دهها بار در کشورهای عربی منتشر شده و هنوز اصالت و موقعیت خود را حفظ کرده است. و نکته آن، این است که- در آن مباحث- هر دو طرف، ادب در سخن را رعایت کرده و «اصول مورد اتفاق» را محترم شمرده و «اخلاص» و «حق گرای» را از دست نداده اند. و به راستی، باید این کتاب را از مفاخر عصر حاضر شمرد؛ زیرا توانسته است گروه بیشماری را به راه راست هدایت کند.

«المراجعات» تاکنون به وسیله چند نفر از نویسندگان، به پارسی برگردانده شده ولی کتاب حاضر دارای مزیت و کیفیتی است که در ترجمه های آن وجود ندارد، در این کتاب، «خلاصه مباحث المراجعات» به صورت «گفت و شنود» تنظیم گشته، که فهم آن برای «جوانان» آسان و نزدیک می باشد. و در عین حال، امانت در نقل- در مجموع مباحث- کاملاً رعایت شده است.

ما این خدمت فرهنگی را به «فاضل گرامی جناب حجّه الاسلام آقای علی اصغر مروّج خراسانی دامت برکاته» تبریک گفته و امیدواریم این کتاب چراغی فراراه «علاقه مندان حق و حقیقت» قرار گیرد.

قم- مؤسسه امام صادق علیه السلام

جعفر سبحانی

{صفحه ۹}

**تقدیم...**

این گفت و شنودها را، از کتاب گرانسنگ «المراجعات»،

- تألیف علامه امام سید شرف الدین موسوی.

- ترجمه شیوای مترجم توانا آقای محمد جعفر امامی (رهبری امام علی «ع» در قرآن و سنت).

- تحقیقات و پانوشتهای محقق بزرگوار آقای حسین

راضی،

گزینش و بازنویسی نموده، و به جوانان آگاه و حق جویان آزاد «سنّی» و «شیعه»، تقدیم می نمایم.

مروّج خراسانی

{صفحه ۱۱}

### پیشگفتار

در هر کدام از مناطق مختلف جهان اسلام، نام عدّه محدودی از افراد، معروف است که نبوغ و استعدادشان آنها را از دیگران پیش انداخته و مورد توجه مردم آن منطقه قرار گرفته اند.

امّا کسانی که در سراسر جهان اسلام، معروف باشند عدّه شان بسیار کم است، و چنین کسانی افراد بسیار پرستاد و خدمتگزاری هستند که استعداد، علوّ همّتشان، بزرگمنشیشان، قلم و بیانشان، علم و آگاهی‌شان و موضعگیریشان آنها را در جهان اسلام، مشهور ساخته است.

نویسنده بزرگ کتاب «المراجعات» از همان افراد نادری است که سراسر جهان اسلام او را می شناسند و می ستایند. شخصیتی است که تا هم امروز همواره برای خود، دوست و مرید پیدا می کند. مردی است که کتابهایش در هر منزلی وارد شده باشد و هر کس یکی از آنها را خوانده باشد به او آفرین می گوید و در جرگه ارادتمندان او وارد می شود.

و این، بدان جهت است که استعداد و نبوغ خود را در راه دین و خدمت به اسلام و انسانها به کار گرفته است.

از نظر اخلاق باید گفت: آنچه که محاسن اخلاقی به شمار آید داشته و از رذائل اخلاقی به دور بوده است، مردی با وسعت صدر، نرمخو،

{صفحه ۱۳}

قوی القلب، پرابهت، آنگونه که ناخودآگاه، انسان به احترامش وادار می شده گرچه او را نمی شناخته است.

به خاطر «حق» سختگیر، و آنجا که پای «حق» در میان بود از هیچکس جز «حق» طرفداری نمی کرد.

انسانی متواضع و بزرگوار، انصاف در وجودش حکمفرما بود. لذا، بین فقیر

و غنی، خویشاوند و دور، تساوی قائل بود؛ تنها «حق» را می دید؛ علاقه اش به کسی مانع اجراء «حق» نبود.

او در ورع، صفای نفس، پاکدلی و حقگوئی اسوه و پیشوا بود. در عین پاکدلی از کسی فریب نمی خورد؛ یعنی، دوراندیش و تیزهوش بود. و در عین قوّت قلب، مهابت، و شجاعت، از توجه به حرفهای زیاد عوام الناس و گوش دادن به آنها خسته نمی شد و بر آنان عصبانی نمی گردید.

نام این عالم بزرگ «سید عبدالحسین شرف الدین» است. چه نام با مُسمائی! هم «عبدالحسین» بودنش با واقعیت تطبیق می کند، چرا که او در طول عمر خود، در مبارزه با مخالفان اسلام و سرزمینهای اسلامی بود. و هم «شرف الدین» که راستی برای دین و ایمان شرافتی خاص به همراه داشت.

او از همان آغاز جوانی به این فکر بود که بتواند مسلمانان را به حدّی برساند تا به حیات و زندگی، از دریچه جدّی آن بنگرند؛ به آن اصل دینی و مذهبی که مراعات آن بر همه آنان فرض و واجب است بازگردند؛ سپس همگی به جبل و ریسمان الهی چنگ زنند، در زیر

{صفحه ۱۴}

پرچم «حق»، به سوی علم و عمل بشتابند؛ و برادرانی نیک و نمونه، هرکدام پشتیبان دیگری و همه پشتیبان یکدیگر شوند.

لذا، در اواخر سال ۱۳۲۹ هـ ق (در سن ۳۹ سالگی) به مصر رفته به این امید که به این آرزو برسد، بتواند راهی برای اتحاد و هماهنگی مسلمین پیدا کند و قلمهاشان را در این راه به کار گیرد، آرزویی که همواره در فکرش پرورش می داد.

بحمدالله به آرزویش رسید، در آنجا به ملاقات یکی از اعلام

و بزرگان میبزر آن نائل شد، ملاقات با انسانی برومند، با عقلی واسع، خوئی نیک، دلی زنده، دانشی به وسعت دریا و مقامی بلند، شخصی که زعامت دینی آنجا را به عهده داشت و حقاً لایق آن نیز بود، یعنی شیخ سلیم بشری رئیس دانشگاه الازهر مصر.

چقدر خوب است که علماء و دانشمندان با روحی پاک، سخنی خشنود سازنده، و اخلاقی پیامبرگونه با یکدیگر برخورد کنند؛ چرا که هرگاه دانشمندان، چنین لباس زیبایی بر تن و روح خود بپوشانند، خود، در خوشی و نعمت، و مردم در امنیت و آسایش و رحمت قرار خواهند گرفت؛ کسی راز خود را از چنین عالمی نمی پوشد و از بیان اسرار خود در حضورش امتناع نمی ورزد.

آری این دو عالم بزرگ چنین اشخاصی بودند و مجالسشان با یکدیگر چنان مجالسی، که باید سپاس آن را به گونه ای بگوئیم که پایانی در آن تصوّر نشود.

{صفحه ۱۵}

وی درد دل و ناراحتیش را با او در میان گذاشت و او شکایت همین ناراحتی خود را به وی نمود؛ ساعتی موفقیت انگیز بود؛ از خداوند خواستند که آنچه با لطف خود موجب اتفاق کلمه و از بین بردن تشّت و پراکندگی امت می شود به خاطرشان خطور، و هسته اصلی آن را به عقل و روحشان الهام فرماید.

آنچه آن دو بزرگوار در آن اتفاق نظر داشتند این بود که دو طائفه - شیعه و سنی - مسلمانند، و بدون تردید به «دین حنیف اسلام» معتقد. بنابراین، آنها نسبت به آنچه پیامبر اکرم (ص) آورده مساویند و اختلافی ندارند، اختلافی که موجب افساد در تلبس به اساس اسلام باشند. در هیچ اصل اساسی اختلاف در

بینشان نیست، هیچ نزاعی در میان آنها وجود ندارد جز آن مقدار اختلافی که مجتهدان در طرز استنباط احکام از کتاب، سنت، اجماع و دلیل چهارم (عقل) دارند، و این اختلاف جزئی به حدی نیست که موجب شقاق و دوری شود و یا امت را در گودال و درّه عمیق هلاکت، ساقط نماید. بنابراین، چه باعث شده که باید شراره خصومت و اختلاف، از زمانی که این دو نام (سنی و شیعه) به وجود آمده تا آخرین دورانها بین این دو گروه زبانه بکشد؟!

اگر هر کدام از دو طائفه با نظر تحقیق - نه با نظر خشم و دشمنی - در ادله یکدیگر نظر می افکنند، «حق» آشکار می شد، و صبح حقیقت برای کسانی که چشم حقیقت بین داشتند روشن می گشت.

لذا، آن دو بزرگمرد بین خود قرار گذاشتند که او کتباً سؤال را

{صفحه ۱۶}

هرگونه می خواهد مطرح کند و وی پاسخ او را با خط خود براساس شرایط صحیحی بدهد، که با عقل یا نقلی که از نظر دو طائفه صحیح باشد، تأیید گردد.

با توفیق خداوند عزوجل «مراجعات» آن دو دانشمند به همین صورت انجام پذیرفت.

این «گفت و شنودها»، گزینش و خلاصه ای است از همان «مراجعات» که با حذف بحثهای فنی حوزوی و تنها به صورت «۷۲ پرسش و پاسخ (۱)» آغاز و پایان گرفته، هر سؤال با پاسخ پرسش قبلی در ربط است و زنجیر وار از آغاز تا انجام پیش می رود.

آغاز بحث از نقطه روشن و لازمی شروع شده و سپس پرسشها و پاسخهای بعدی سلسله وار در پیوند صحیح با هم ادامه یافته است. ابتدا اجازه ورود در بحث گرفته می شود و

از اینجا که - با توجه به ضرورت «وحدت امت اسلامی»- چرا شیعه از مذاهب جمهور مسلمانان پیروی نمی کند؟ مناظره را تعقیب می کنند... و سرانجام با

\*\*\*\*\*

۱- کتاب وزین «المراجعات» و ترجمه آن، مجموعه ای است از ۱۱۲ نامه علمی از دو عالم طراز اول سنّی و شیعه، که در این «گفت و شنودها»، حتّی المقدور ساده، و به صورت «۷۲ پرسش و پاسخ» مطرح گردیده است. و اگر «حق جویان آزاد» در رابطه با برخی پاسخها، به سؤال، شبهه و یا ایرادی- از ناحیه دیگران- برخورد کردند، پاسخ آن را در محلّ مربوط به آن، در خود کتاب «المراجعات» و یا در ترجمه آن، ملاحظه نمایند.

{صفحه ۱۷}

روشن شدن صحّت و اتقان مذهب شیعه، بحث پایان می گیرد.

من همه این «گفت و شنودها» را پس از مطالعه مکرر و بحث و بررسی «المراجعات» با استفاده از ترجمه شیوای فاضل گرامی جناب آقای محمد جعفر امامی، به این صورت بازنویسی نموده و برای اینکه اشخاص متعصّب هیچگونه بهانه ای نداشته باشند، پانوشتهای پر مایه ای نیز به آن افزودم، که عمده این پانوشتها همان تحقیقات و تعلیقات دانشمند فرزانه جناب آقای حسین راضی است همراه با تعلیقات خود مؤلف بزرگوار و برخی توضیحات مترجم محترم (۱).

و من - سخن مؤلف اندیشمند را در اینجا می آورم و می گویم: - این کتابم را به صاحب‌دلان و اندیشمندان اهداء می کنم، به هر علامه محقّقی، به هر بحث کننده دقیقی که همواره زندگانی علمی داشته، و حقایق آن را بررسی نموده است، به هر حافظ و محدّثی که به سر حد یک حجت در حفظ و نگهداری و پژوهش اخبار



و سنت رسیده باشد، به هر فلسوفی که در علم کلام سخت مهارت داشته، و به هر جوان دانشجو و فرهنگی آزادی که قیود کورکورانه تقلید را کنار گذاشته و غل و زنجیرهای تعصب را از هم گسیخته، همان جوانانی که برای یک حیات جدید

\*\*\*\*\*

۱- این نکته گفتنی است: تعلیقات جناب آقای راضی مفصل تر از این است که در اینجا آمده، علاوه بر این، ایشان ۱۰۲۸ تعلیقه و پانوشت دارند که کمتر از نصف آن را در این مجموعه آورده ایم.

{صفحه ۱۸}

و آزاد، مایه آرزوی ما هستند، آری کتابم را به همه اینان اهداء می کنم. اگر آن را قبول کنند و احساس فایده و بهره ای از آن برای خود بنمایند، برای من موجب خیر و سعادت خواهد بود. (۱)

من، منظوری جز اصلاح- در حدّ قدرت و استطاعتم- ندارم، و توفیقی جز از ناحیه پروردگار نخواهم داشت، به او توکل می کنم و به او روی می آورم.

ان اریدُ الاّ الاصلاحَ ما استطعتَ و ما توفیقی الاّ بالله علیهِ توکلْتُ و الیه اُنیب

۱۳ رجب ۱۴۱۵ هـ.ق.

۲۶ آذر ۱۳۷۳ هـ.ش.

قم- علی اصغر مروّج خراسانی

\*\*\*\*\*

۱- در ارتباط با مطالب این پیشگفتار، رجوع کنید به ترجمه «المراجعات» (رهبری امام علی «ع» در قرآن و سنت) ص ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۶، ۳۱، ۳۴-۴۰.

{صفحه ۱۹}

**حق جو**

**درخواست اجازه بحث!**

من هم اکنون در کنار دریای بیکران علم تو ایستاده ام؛ اجازه می خواهم که خود را در امواج آن اندازم و فرو روم و از دُرهای گرانبهای آن به دست آورم؛ اگر اجازه دهی در مطالب غامض و مشکلاتی که مدتهاست در سینه ام خلیجان می کنند غوص کنیم و گر نه امر

با تو است. من پی گمشده ای می گردم و در یافتن حقیقتی بحث می کنم؛ اگر «حق» آشکار گردید که باید از آن تبعیت نمود و گرنه به گفته آن شاعر عمل می کنیم که:

«نَحْنُ بِمَا عِنْدَنَا وَانْتَ بِمَا عِنْدَكَ \*\*\* دَكِّ رَاضٍ وَ الرَّأْيُ مُخْتَلِفٌ»

(ما به آنچه داریم راضی هستیم و شما به آنچه خود دارید، در حالی که نظریات ما مختلف است). اگر اجازه فرمودی دو مبحث را مورد گفتگو قرار خواهیم داد:

۱- امامت در مذهب، هم در اصول و هم در فروع، یعنی در مسائل مذهبی به چه کسی باید مراجعه کرد؟

۲- امامت عامه و رهبری مسلمین، یعنی خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

{صفحه ۲۱}

## حق شناسی

### اجازه ورود در بحث!

آنچه می خواهی بیس، و هرچه دوست داری بگو! و فضل و برتری، قضاوت عادلانه و سخن فیصله بخش «حق» از «باطل» از آن تو است.

{صفحه ۲۲}

## مبحث اول رهبری مذهبی، امامت در مذهب

### حق جو

#### ۱- چرا «شیعه» از مذاهب جمهور مسلمانان پیروی نمی کند؟

۱- سؤال اول من این است که چرا «شیعه» از مذاهب جمهور مسلمانان پیروی نمی کند؟ منظورم «مذهب اشعری» در اصول دین و «مذاهب اربعه» در فروع دین می باشد، در صورتی که گذشتگان صالح به آنها متدین بودند.

۲- خوب می دانید که امروز چقدر احتیاج به اُلفت، اتحاد و همبستگی داریم؛ و خوب می دانید که فعلاً در حالی هستیم که دشمنان دین، درون خود را ملامال از غدر و کینه نسبت به ما ساخته اند و از هر راهی که توانسته اند برای نابودی ما قدم برداشته اند، و آنها برای این کار آراء و نظریات و نقشه های خویش را مهیا ساخته و افکار و دل‌های خود را از خواب غفلت باز داشته اند، اما مسلمانان همچنان غافل مانده اند، گوئی به شدت در دریای نادانی و جهالت خود دست و پا می زنند! و دشمنان را بر ضد خویش اعانت می کنند! چه اینکه

## ۲- امروز، بیش از هر زمان، به اتفاق و یگانگی نیازمندیم.

ملت‌های خویش را پراکنده ساخته! با تحزب و دسته بندی و تعصب، پرچم وحدت خود را پاره پاره کرده اند، اتفاق را از دست داده و به حزب‌های گوناگونی تقسیم شده اند، بعضی برخی دیگر را گمراه می شمارد، و بعضی دیگر از آن دیگری برائت و بی‌زاری می جوید! بدینگونه است که گرگان ما را شکار نموده و سگان در ما طمع ورزیده اند. آیا شما غیر از آنچه گفتیم می یابید؟

## حق شناس

### ۱- «ادله شرعی» پیروی از «مذهب اهل بیت» را واجب می شمارد.

۱- تعبد «شیعه» در اصول دین به غیر مذهب اشعری و در فروع دین به غیر مذاهب اربعه به خاطر تحزب و دسته بندی و تعصب نیست، بلکه این «ادله شرعی» است که «شیعه» را به پیروی از «مذهب اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» ملزم ساخته، ملزم به پیروی از مذهب همانها که در دامن رسالت پرورش یافته اند، و رفت و آمد فرشتگان در خانه آنها بوده، و محل فرود آمدن وحی و نزول قرآن کریم بوده اند. روی این جهات است که «شیعه» در فروع دین و عقاید مذهبی، اصول فقه و قواعد آن، معارف سنت و قرآن، و علوم اخلاق و آداب و رسوم به آنها پیوسته است.

### ۲- مسلمانان دورانهای سه گانه نخستین، مذاهب جمهور را نمی شناختند.

این فقط به خاطر «تسلیم در برابر ادله و برهان»، و تنها به واسطه تعبد در برابر سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که این «راه» را برگزیده است و بس.

اگر «ادله شرعی» به «شیعه» اجازه مخالفت با «ائم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» را می داد و یا او می توانست به هنگام انجام وظایف - طبق مذهب دیگر - قصد قربت کند، از جمهور تبعیت می کرد و قدم به جای قدم آنها می گذارد تا پیمان دوستی محکمتر و دستگیره برادری مطمئنتر گردد، اما «ادله قطعی» راه شخص مؤمن را سد می کند و بین او و خواسته هایش فاصله می اندازد.

و از شما جای بسی شگفتی است که می فرمائید: گذشتگان صالح، متدین به این «مذاهب اربعه» بوده اند! گویا شما مطلع نیستید که صالحان پیشین

و هم آنها که بعد آمده اند، یعنی «شیعیان آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»- که در حقیقت نصف مسلمانان را تشکیل می دادند- به «مذهب ائمه اهل بیت» و «ثقل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» متدین بوده اند، و از آن کوچکترین انحرافی نیافته اند. آنها از زمان علی و فاطمه علیه السلام تا هم اکنون، مطابق این روش عمل می کرده اند؛ یعنی از آن زمان که نه اشعری و نه هیچکدام از ائمه مذاهب اربعه، و نه پدیران آنها وجود داشته اند. این مسلماً بر شما مخفی نیست.

{صفحه ۲۸}

### ۳- دلیلی بر لزوم پیروی از مذاهب جمهور نیست.

۲- علاوه، مسلمانان دورانهای سه گانه نخستین (۱)، متدین به هیچکدام از این مذاهب نبوده اند. این مذاهب کجا و مردم دورانهای اول و دوم و سوم کجا؟!- که بهترین دورانها به شمار می رود- زیرا اشعری در سال ۲۷۰ هجری تولد یافته و در حدود سال ۳۳۵ از دنیا رفته است.

و احمد حنبل در سال ۱۶۴ به دنیا آمده و در سال ۲۴۱ از دنیا رفته است

و شافعی در سال ۱۵۰ متولد شده و در سال ۲۰۴ وفات یافته است.

و مالک در سال ۹۵ قدم به این جهان گذارده و در سال ۱۷۹ به سرای دیگر شتافته.

و ابو حنیفه در سال ۸۰ تولد یافته و در سال ۱۰۵ به جهان باقی قدم گذارده است.

اما «شیعه» از صدر اسلام، متدین به «مذهب ائمه اهل بیت علیه السلام» بوده- که اهل بیت به آنچه در خانه است آشنا ترند، و غیر شیعه به مذهب و روش علماء صحابه و تابعین، عمل می کردند.

۳- بنابراین، چه دلیلی همه مسلمانان را ملزم

۱- منظور از «دورانهای سه گانه نخستین»، عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، عصر صحابه، و عصر تابعین است. که در این سه دوران از مذهب اشعری و از مذاهب اربعه (حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی) نام و نشانی نبوده است.

{صفحه ۲۹}

#### ۴- جمع پراکندگی با احترام به «مذهب اهل بیت» انجام می شود.

سه دوره اول به مذاهب نامبرده عمل کنند، نه مذهب دیگری که از پیش مورد عمل بوده است؟

۴- این نکته نیز معلوم است که اختلاف بین مذاهب چهارگانه اهل سنت کمتر از اختلاف بین آنها و بین مذهب شیعه نیست. شاهد گویای این سخن، هزاران کتاب است که در اصول و فروع مذهب این دو گروه تألیف یافته است. پس چرا شیعه پردازان، در میان مسلمانان شایع می سازند: شیعه مخالف اهل سنت است، اما شایع نمی سازند که: اهل سنت مخالف شیعه اند؟!!

و چرا شایع نمی کنند که: گروهی از اهل تسنن مخالف گروه دیگرند؟! اگر جایز است که چهار مذهب باشد چرا پنج تای آن جایز نباشد؟ چطور ممکن است چهار مذهب موافق با اجتماع و اتحاد مسلمانان باشد اما همینکه به پنج رسید اجتماع از هم پراکنده می شود و مسلمانان هر کدام به راهی می روند و موجب از هم گسیختگی آنها خواهد شد؟!!

پچه شد که شما «تابعان مذهب اهل بیت علیه السلام» را سبب قطع پیوند اجتماعی و پراکنده شدن می دانید اما پیروان دیگر مذاهب را هر چند از نظر مذهب، نظریه، مشرب و خواسته ها متعدد و مختلف باشند، باعث اجتماع دلها، و اتحاد زما می پندارید؟! چنین گمانی به شما نمی بردم، و در دوستی و محبت و موَدت شما

با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین سابقه ای را سراغ نداشتم!

{صفحه ۳۰}

بلی اتفاق و اتحاد مسلمانان از این طریق صورت می گیرد که نظر پیروان هر یک از مذاهب شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی نسبت به «شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» همچون نظرشان نسبت به پیروان آن مذهب دیگر باشد.

{صفحه ۳۱}

## حق جو

### ۱- اعتراف به گفته های «حق شناس»

۱- در بیان عدم وجوب تبعیت از مذاهب جمهور در اصول و فروع نکته ای نگفته باقی نگذارید.

### ۲- درخواست دلیل تفصیلی

۲- اما من سبب اعراض شیعه را از مذاهب اهل سنت پرسیدم و شما پاسخ دادید که «تنها علت، ادله شرعی است». آیا ممکن است شما آن «ادله قطعی» را از «کتاب» و «سنت» آنچنان که- طبق گفته خودتان- راه را بر مؤمن ببندد و بین او و خواسته اش حائل گردد، به طور تفصیل ذکر فرمائید؟

{صفحه ۳۲}

## حق شناس

### ۱- حدیث ثقلین

خدا نکند که در قلبتان درباره «؟أئمة عترت علیه السلام» شبهه ای باشد، و یا در مقدم دانستن آنها بر دیگران در روحتان حائلی پدید آمده باشد، چه اینکه وضع آنها بسیار روشن است؛ بر همتایان خود فائق، و از امثال خویشان ممتازند؛ علوم پیامبران پیشین را به واسطه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دست آورده اند، و احکام دین و دنیا را از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرفته اند.

اکنون به بیان آنچه به آن اشاره شد، توجه فرمائید!

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افراد ناآگاه را صدا زده و غافلان را مورد خطاب قرار داده با ندای بلند فرمود: «یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ

{صفحه ۳۳}

أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي».

(ای مردم! من در بین شما چیزی گذاردم که اگر آن را در اختیار گیرید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا، و عترتم: اهل بیتم (۱)).

و نیز می فرماید:

«إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مِثْرًا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا».

(من در میان شما چیزی به ودیعه گذاردم، که اگر به آن متمسک شوید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد: قرآن کتاب خدا که همچون ریسمانی از آسمان تا زمین امتداد یافته، و عترتم: اهل بیتم، این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر به من ملحق گردند؛ پس بنگرید چگونه به جای من با آنها رفتار

\*\*\*\*\*

ترمذی ج ۲ ص ۳۰۸ ط. بولاق مصر، نظم درر السمطين (زرندی حنفی) ص ۲۳۲ ط نجف، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۰، ۴۱ و ۳۷۰ ط. اسلامبول، کنز العمال (متقی هندی) ص ۱۵۳ ط ۲، تفسیر (ابن کثیر) ج ۴ ص ۱۱۳ ط. دار احیاء الکتب العربیه مصر، مصابیح السنه (بغوی) ص ۲۰۶ ط. قاهره، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۶۵ ط. مصر، المعجم الکبیر (طبرانی) ص ۱۳۷، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ۳ ص ۲۵۸ ط. دمشق، احیاء المیت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف (شیراوی) ص ۱۱۴ ط. الحلبي، الفتح الکبیر (نبهانی) ج ۱ ص ۵۰۳ و ج ۳ ص ۳۸۵ ط. دارالکتب العربیه مصر، الشرف المؤید (نبهانی) ص ۱۸ ط. مصر و ارجح المطالب (عبیدالله حنفی) ص ۲۳۶ ط. لاهور.

{صفحه ۳۴}

### ۳- کسی که به «عترت» متمسک نشود گمراه است.

می کنید. (۱)

و نیز در مورد دیگر می فرماید:

«من در میان شما دو خلیفه می گذارم: کتاب خدا که ما بین آسمان و زمین کشیده شده- یا ما بین آسمان و زمین-، و عترتم: اهل بیت؛ و آنها هرگز از هم جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند.» (۲)

۱- رجوع کنید به صحیح (ترمذی) ج ۲ ص ۳۰۸ ط بولاق مصر، نظم درر السمطين (زرندی حنفی) ص ۲۳۱، الدر المنثور (سیوطی) ج ۶ ص ۷ و ۳۰۶، ذخائر العقبی (طبری) ص ۱۶، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۸۹ ط المیمینیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۰، ۳۶، ۱۹۱، و ۲۹۶ ط اسلامبول، المعجم الصغیر (طبرانی) ج ۱ ص ۱۳۵، اسدالغابه فی معرفه الصحابه (ابن اثیر شافعی) ج ۲ ص ۱۲، تفسیر (ابن کثیر) ج ۴ ص ۱۱۳، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱ ص ۱۵۴ ط ۲، الفتح الکبیر



(نیهانی) ج ۱ ص ۴۵۱، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج ۱ ص ۴، مصابیح السنه (بغوی) ص ۲۰۶ ط مصر، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۶۶، منتخب تاریخ (ابن عساکر) ج ۵ ص ۴۳۶ ط دمشق، مشکاه المصابیح (عمری) ج ۳ ص ۲۵۸، التاج الجامع للاصول (منصور علی ناصف) ج ۳ ص ۳۰۸ ط قاهره و ارجح المطالب (شیخ عبیدالله حنفی) ص ۳۳۶ ط لاهور.

۲- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۱۸۲ و ۱۸۹ (با سندهای صحیح)، الدرالمثور (سیوطی شافعی) ج ۲ ص ۶۰، احياء الميت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف بحب الاشراف (شبراوی شافعی) ص ۱۱۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۸ و ۱۸۳ ط اسلامبول، مجمع الزوائد (هیشمی) ج ۹ ص ۱۶۲، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱ ص ۱۵۴ ح ۸۷۳ و ۹۴۸ ط ۲، الجامع الصغیر (سیوطی) ج ۱ ص ۳۵۳ ط مصر و الفتح الکبیر (نیهانی) ج ۱ ص ۴۵۱.

{صفحه ۳۵}

#### ۴- تشبیه آنها به «کشتی نوح»، «باب حطه» و «امان از اختلاف در دین»

و آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از «حجّه الوداع» باز می گشت، در «غدیر خم» فرود آمد و دستور داد کنار درختان بزرگ آنجا توقف کنند وزیر آنها را تمیز نمایند؛ و سپس فرمود:

«گویا من دعوت شده و اجابت نموده ام؛ من در میان شما دو چیز گرانبه تر قرار می دهم که یکی از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا و عترتم. بنگرید چگونه با آنها رفتار می کنید؛ و آنها از هم برای هیچوقت جدا نخواهند شد». سپس فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَشُولِي كُلِّ مُؤْمِنٍ».

(خداوند مولا و سرپرست من است و من مولای هر مؤمنی هستم).

آنگاه دست علی را گرفت و فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَثِيْقُهُ، اَللّٰهُمَّ! وَاِلٰى مَنْ وَاَلَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ!...»

(آنکس که

من مولای اویم این (علی) ولی او است، خداوند! دوست دار آن کس که او را دوست دارد و دشمن دار کسی را که با او دشمنی کند!... (۱)).

۲- سنت صحیح که حکم به «وَجُوبِ تَمَسُّكِ بِهٖ قُرْآنٍ وَ عَتْرَتٍ» می

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مستدرک (حاکم ج ۳ ص ۱۰۹ و ۵۳۳ (با سندهای صحیح)، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۲۱ ط التقدیم مصر، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۹۳، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۳۶ ط المیمتیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۲ ط اسلامبول و کنزل العمال (متقی هندی) ج ۱ ص ۱۶۷ ح ۹۵۴ و ج ۱۵ ص ۹۱ ح ۲۵۵ ط ۲.

{صفحه ۳۶}

## ۵- چرا آنها به «کشتی نوح» و «باب حطه» تشبیه شده اند؟

کند متواتر است و به طور تضافر از بیست و چند نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در موارد فراوان و گوناگونی این حقیقت را بازگو فرموده، گاهی در «روز غدیر» چنانکه ملا-حظه شد، و زمانی در «روز عرفه» در «حجه الوداع»، و بار دیگر به هنگام بازگشت از «طائف»، و مرتبه دیگری بر منبر خود در «مدینه»، و دفعه دیگر در خانه خویش هنگام بیماری در حالی که اطاق پر از صحابه بود، آن هنگام که فرمود:

«ای مردم! من به زودی قبض روح می شوم و از این جهان می روم، و من سخنی که عذر شما را قطع کند به شما گفتم: آگاه باشید! من کتاب خدا و عترتم اهل بیتم را در میان شما می گذارم».

سپس دست علی علیه السلام را گرفته بلند کرد و فرمود:

«هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (این علی با قرآن

است و قرآن با علی است، از هم جدا نخواهند شد تا آنگاه که در کنار حوض به من ملحق گردند). (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) آخر فصل ۲ از باب ۹ ص ۷۵ ط المیمتیه و ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۸۵ ط اسلامبول.

- راویان «حدیث ثقلین» از صحابه:

۱- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ۲- حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام ۳- سلمان محمدی ۴- ابوذر غفاری  
۵- ابن عباس ۶- ابو سعید خدری ۷- جابر بن عبدالله انصاری ۸- ابو الهیثم بن تیهان ۹- ابو رافع ۱۰- حذیفه بن یمان ۱۱-  
حذیفه بن اسید غفاری ۱۲- خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین ۱۳- زید بن ثابت ۱۴- زید بن ارقم ۱۵- ابوهریره ۱۶- عبدالله بن  
حنطب ۱۷- جبیر بن مطعم ۱۸- براء بن عازب ۱۹- انس بن مالک ۲۰- طلحه بن عبدالله تیمی ۲۱- عبد الرحمن بن عوف ۲۲-  
سعد بن ابی وقاص ۲۳- عمرو بن عاص ۲۴- سهل بن سعد انصاری ۲۵- عدی بن حاتم ۲۶- ابو ایوب انصاری ۲۷- ابو شریح  
خزاعی ۲۸- عقبه بن عامر ۲۹- ابو لیلی انصاری ۳۰- ابو قدامه انصاری ۳۱- ضمیره اسلمی ۳۲- عامر بن لیلی بن ضمیره ۳۳-  
فاطمه الزهراء علیها السلام ۳۴- ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۳۵- ام هانی خواهر امیر المؤمنین علی علیه  
السلام.

{صفحه ۳۷}

«ائمہ عترت» را همین کفایت می کند که در پیشگاه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «به منزله قرآن» باشند که از هیچ  
ناحیه، باطل در آن راه ندارد (لا یأتیه الباطل من بین یدیه

وَلَا مِنْ خَلْفِهِ. (۱)

و همین خود، حجت و دلیلی است واضح که مسلمانان را به «تعبد به مذهب آنها» وادار می سازد، زیرا مسلمانی که هیچگاه حاضر نیست چیز دیگری به جای قرآن بپذیرد، پس چگونه حاضر است دیگری را به جای عدل، همسنگ و همدیف قرآن انتخاب کند؟!

۳- علاوه، مفهوم حدیث:

«إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي»

\*\*\*\*\*

۱- سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۲.

{صفحه ۳۸}

در بین شما چیزی باقی گذاشتم که اگر به آن متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم.

این است که «هرکس به این دو با هم متمسک نشود گمراه است».

۴- و از جمله ادله ای که مسلمانان را به سوی «اهل بیت» گسیل می دهد و «انسان مؤمن» را مجبور می سازد که در امور دینی به آنها رجوع کند، این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که: «أَلَا! إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فَيْكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ».

(بدانید! مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است، کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و آن کس که تخلف ورزید عقب ماند و غرق گردید.) (۱)

و نیز فرموده است:

(مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَنْ فِي بَيْنِي وَ بَيْنِكُمْ مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ) در بنی اسرائیل است که هرکس داخل شد آمرزیده شد. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۵۱، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل مستدرک، نظم در السمطين (زرنندی حنفی) ص ۲۳۵، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۷ و ۳۰۸ ط اسلامبول، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۱۱ و ۱۴۰ ط المیمینیه مصر، اسعاف الراغبین (صبان شافعی) ص

۱۰۲ ط العثمانيه و فرائد السمطين (ابو اسحاق حمويني) ج ۲ ص ۲۴۶ ح ۵۱۹.

۲- رجوع كنيد به الاربعين (نهباني) ح ۲۵ ص ۲۱۶، كفايه الطالب (گنجي شافعي) ص ۳۷۸ ط الحيدريه، مجمع الزوائد (هيشمي شافعي) ج ۹ ص ۱۶۸، المعجم الصغير (طبراني) ج ۲ ص ۲۲، احياء الميت (سيوطي) در حاشيه الاتحاف (شبراوي) ص ۱۱۳، ينايع الموده (قندوزي حنفي) ص ۲۸ و ۲۹۸ ط اسلامبول، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۹۱ ط الميمنيه مصر و فرائد السمطين (ابو اسحاق حمويني) ج ۲ ص ۲۴۲ ح ۵۱۶ و ۵۱۹.

{صفحه ۳۹}

و نیز فرموده است:

«النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْعَرَقِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْإِخْتِلَافِ (فِي الدِّينِ) فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ (يَعْنِي فِي أَحْكَامِ اللَّهِ) اِخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسِ».

(ستارگان موجب امتیّت اهل زمین از غرقند و اهل بیت من موجب امتیّت امت از اختلاف «در دین»؛ بنابراین، اگر قبیله ای از عرب با آنها به مخالفت پردازند، «معنی آن این است که در احکام خدا» اختلاف انداخته، و خود «حزب ابلیس» خواهند بود.)  
(۱)

۵- و شما به خوبی آگاهید که منظور از تشبیه «اهل بیت علیه السلام» به «کشتی نوح» این است که هر کس به آنها در امور دینی پناه برد و فروع و اصولش را از «ائمه پاک اهل بیت» اخذ کند از عذاب جهنم نجات می

\*\*\*\*\*

۱- رجوع كنيد به مستدرک (حاکم نیشابوری) ج ۳ ص ۱۴۹ (با سند صحیح)، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعي) ص ۹۱ و ۱۴۰ ط الميمنيه (با سند صحیح)، احياء الميت (سيوطي) در حاشيه الاتحاف (شبراوي) ص ۱۱۴، منتخب كنز العمال (متقی هندی) در حاشيه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۹۳، ينايع الموده (قندودي حنفي) ص ۲۹۸ ط اسلامبول و جواهر البحار (نهباني) ج ۱ ص ۳۶۱ ط

یابد و کسی که تخلف ورزد همچون کسی است که روز طوفان نوح به کوه پناه بُرد تا نجات یابد، با این تفاوت که او در آب غرق شد و این غرق جهنم می شود - به خدا پناه می بریم!

و وجه تشبیه آنها به «باب حطّه» این است که خداوند آن «درب» را یکی از مظهرهای تواضع جلال خود و سر فرود آوردن در برابر حکمش قرار داد و به همین جهت موجب مغفرت و آمرزش «بنی اسرائیل» می شد؛ در میان این امت نیز انقیاد و تسلیم در برابر «اهل بیت علیه السلام» و متابعت از «ائمه عترت» را مظهري از مظاهر تواضع و سر فرود آوردن به حکم خداوند قرار داده، و این را سبب مغفرت «ملت اسلام» ساخته؛ این است وجه تشبیه آنها به «باب حطّه».

احادیث صحیح در «وجوب متابعت از ائمه اهل بیت علیه السلام» متواتر است؛ خصوصاً از طریق عترت علیه السلام، و اگر ترس ملالت و خستگی نبود آن را استقصاء می کردم؛ ولی همین مقدار که ذکر کردم نسبت به خواسته و منظور، شما را کفایت می کند.

## حق جو

### درخواست احادیث بیشتر در این مورد

از ملالت نترسید! که گوش من بدهکار و در اختیار شما است. من در فرا گرفتن علم و دانش از شما خود را آماده و با طبعی آرام مهیّا شده ام. ادله و براهین شما، مرا به نشاط آورده و بند خستگی و ملالت را از روانم برداشته است. من در میان سخنان «گمشده های حکمت» را می جویم و گوارایی کلماتتان بر قلبم از آب زلال بیشتر است. بیشتر برایم بگویید، بیشتر!

## حق شناس

### تعدادی دیگر از احادیث

چشم! چشم! سوگند به خدا! دیدگانت را روشن خواهم ساخت. اکنون بشنو!

۱- «ابن عباس» گوید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«آن کس که مسرور می شود و خواهان است همچون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشت جاویدان پروردگارم سکونت گزیند، علی را پس از من «ولی» خود بداند، دوست علی را دوست بدارد، و پس از من به اهل بیت اقتدا کند که آنها

عترت منند، از طینت وجود من آفریده شده اند، و از علم و فهم من بهره برده اند. وای بر آن افراد از امتم که فضل و برتری آنها را تکذیب کنند و اتصال بین من و آنها را قطع نمایند! خداوند شفاعت مرا نصیب آنها قرار ندهد. (۱)»

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۲۱۷ ح ۳۸۱۹، منتخب کنز العمال در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۹۴، حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج ۱ ص ۸۶ ط السعاده، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید معتزلی) ج ۹ ص ۱۷۰ ط مصر با تحقیق محمد ابو الفضل، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۱۴ ط الحیدریه، مجمع الزوائد (هیشمی) ج ۹ ص ۱۰۸، ترجمه الامام علی

بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۹۵ ح ۵۹۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۶ و ۳۱۳ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۵۳.

{صفحه ۴۳}

۲- «زیاد بن مطرف» گفته است که شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود:

«آن کس که دوست دارد همچون من زندگی کند و چون من بمیرد، و داخل بهشتی که پروردگارم به من وعده داده- که همان بهشت جاویدان است- بشود، علی و ذریه او را پس از او «ولّی» خود بداند چه اینکه آنها هرگز شما را از درب هدایت خارج نمی کنند و هیچگاه در وادی ضلالت داخل نخواهند ساخت.» (۱)

۳- «زید بن ارقم» می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«کسی که می خواهد همچون من زندگی کند و همچون من بمیرد و ساکن بهشت جاویدان موعود پروردگارم گردد، باید علی بن ابی طالب را «ولّی» خود بداند؛ او هرگز شما را از هدایت خارج نخواهد ساخت و هیچگاه داخل ضلالت نخواهد نمود.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۵ ح ۲۵۷۸، منتخب کنز العمال در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۲، المناقب (خوارزمی) ص ۳۴ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۶ و ۱۲۷ ط اسلامبول و الاصابه (ابن حجر عسقلانی شافعی) ج ۱ ص ۵۴۱ ط مصطفی محمد.

۲- رجوع کنید به مستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۸ (با سند صحیح)، کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۵ ح ۲۵۷۷، منتخب کنز العمال در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۲، حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج ۴ ص ۳۴۹-۳۵۰، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۰۸، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق



(ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۹۹ ح ۶۰۲ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۵۵.

{صفحه ۴۴}

۴- همچنین حدیث «عمّار یاسر» که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«کسانی که به من ایمان آورده اند و مرا تصدیق کرده اند آنها را به «ولایت علی بن ابی طالب» سفارش می کنم؛ هر کس او را ولیّ خود بداند مرا ولیّ خود دانسته و کسی که مرا ولیّ خود بداند خدا را ولیّ خود انتخاب کرده، و هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است، و کسی که با او بغض و کینه پیدا کند، با من کینه پیدا کرده، و آن کس که با من کینه پیدا کند خدا را در دل گرفته است.» (۱)

۵- و نیز از «عمّار یاسر» نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«بار پروردگارا! شاهد باش!» کسی که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است باید از «ولایت علی بن ابی طالب» دست بردارد زیرا ولایت او ولایت من است و ولایت من ولایت خدا.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۴ ح ۲۵۷۱، ترجمه الامام علی ابن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر) ج ۲ ص ۹۳ ح ۵۹۴ و ۵۹۵، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۳۰ ج ۲۷۷ و ۲۷۹، مجمع الزوائد (هیشمی) ج ۹ ص ۱۰۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۳۷ ط اسلامبول، منتخب کنز العمال در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۲ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۲۹۱.

۲- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۵ ح ۲۵۷۶ و ترجمه الامام علی ابن ابی طالب

از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۹۱ ح ۵۹۱.

{صفحه ۴۵}

۶- و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه ای فرمود:

«ای مردم! فضل و شرف و مقام و «ولایت» از آن رسول خدا و ذریّه او است؛ بنابراین، سخنان بیجا و باطل شما را به بیراهه نکشانند!» (۱)

۷- و نیز فرموده است:

«در هر نسلی از ائمتّم افراد عادل و دادگستری از اهل بیت وجود دارند که تحریفات افراد گمراه و مطالب پوچی که افراد مخزّب، در دین ایجاد می کنند و تأویلات و تفسیرهای نادرست افراد جاهل از دین را، نفی می کنند و از بین می برند. بدانید! امامان و پیشوایان شما پیشاهنگان و افراد نمونه شما در پیشگاه خدا خواهند بود، پس بنگرید! چه کسی را به پیشوائی و پیشاهنگی در پیشگاه خدا انتخاب می کنید؟» (۲)

۸- و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرّقه (ابن حجر شافعی) ص ۱۰۵ ط المیمیه مصر، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۶۹ و ۳۰۷ ط اسلامبول و نظم درر السمطین (زرنندی حنفی) ص ۲۰۷-۲۰۸.

- در این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دقت کنید، و از مقصد بلندی که در آن نهفته شده آگاه شوید، و از جمله «فلا تذهبنّ بکمّ الابطال!» (سخنان بیهوده و بی ارزش، شما را به بیراهه نبرد!) غفلت مکنید!

۲- رجوع کنید به الصواعق المحرّقه (ابن حجر) ص ۹۰ ط المیمیه مصر، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۹۱، ۲۷۱، ۲۷۳ و ۲۹۷ ط اسلامبول و ذخائر العقبی (محبّ الدین طبری شافعی) ص ۱۷.

{صفحه ۴۶}

از «قرآن» و «عترت» پیش نیفتید که هلاک می شوید،

و در مورد آن کوتاه نیائید و عقب نمانید که نابود می گردید، به عترت میاموزید که از شما آگاهترند.»(۱)

۹- و نیز فرموده:

«اهل بیت مرا به منزله سر، نسبت به بدن، و به منزله چشمها نسبت به سر بدانید! که سر، جز به وسیله چشمها هدایت نمی شود.»(۲)

۱۰- و نیز فرموده است:

«ملتزم به مودت ما «اهل بیت» باشید! آن کسی که خدا را ملاقات کند در حالی که ما را دوست می دارد، با شفاعت ما داخل بهشت خواهد شد. سوگند به آن کسی که جانم در اختیار او است عمل هیچکس جز با شناسائی «حق» ما، به او نفع نخواهد بخشید.»(۳)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۸۹ و ۱۳۶ ط المیمینه، مجمع الزوائد (هیشمی) ج ۹ ص ۱۶۳، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۷ و ۲۹۶ ط اسلامبول، الدر المنثور (سیوطی) ج ۲ ص ۶۰، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱ ص ۱۶۸ ح ۹۵۸ ط ۲ و اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۳ ص ۱۳۷.

۲- رجوع کنید به اسعاف الراغیین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۰۲ ط. العثمانیه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۸ ط الحیدریه، مجمع الزوائد (هیشمی شافعی) ج ۹ ص ۱۷۲ والشرف المؤید (نبهانی) ص ۳۱.

- این حدیث، با صراحت، ریاست و حکومت آنها را بر مردم ثابت می کند، و روشن می سازد که: هدایت به سوی «حق» جز از طریق آنان ممکن نیست.

۳- رجوع کنید به احیاء المیت (سیوطی شافعی) در حاشیه الاتحاف (شبراوی) ص ۱۱۱، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۳۸ ط المیمینه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۴۶، ۲۷۲ و ۳۰۳-۳۰۴ ط اسلامبول، اسعاف الراغیین (صبان شافعی) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۰۳

- در این جمله از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «لَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنا» (عمل هیچکس جز با شناسائی «حق ما» به او نفع نخواهد بخشید) دقت کن! پس پرس، کدام «حق اهل بیت» بوده که خداوند شرط صحّت اعمال قرار داده است؟ آیا غیر از تسلیم و اطاعت فرمان آنها بوده؟ و آیا منظور جز رسیدن به «حق» از طریق و صراط مستقیم آنان بوده است؟ و چه حقی جز «نبوت» و «خلافت» می تواند چنین اثر عظیمی داشته باشد؟ ولی ما به مردمی مبتلا شده ایم که نمی اندیشند. إنا لله و إنا إليه راجعون.

{صفحه ۴۷}

۱۱- و نیز فرموده:

«معرفت و شناسائی آل محمد، بیزاری از آتش است؛ حبّ و دوستی آل محمد گذرنامه عبور از صراط، و «ولایت آل محمد» موجب امتیّت از عذاب خواهد بود.» (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الشفاء (قاضی عیاض) بخش دوم ص ۴۰ ط آستانه ۱۳۲۸ هـ، الاتحاف بحبّ الاشراف (شبرای شافعی) ص ۴، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۲، ۲۴۱، ۲۶۳، و ۳۷۰ ط اسلامبول و فرائد السمطين (حموینی) ج ۲ ص ۲۵۷ ح ۵۲۵.

- روشن است که مراد از شناسائی آنها شناختن اشخاص و دانستن نام آنها و اینکه آنها از ذریه پیامبرند، نیست، چه اینکه ابوجهل و ابو لهب، همه اینها را می دانستند، بلکه مراد از شناسائی این است که آنها «اولوا الامر» بعد از پیامبرند در حدّ این سخن پیامبر که فرمود: «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد همچون افراد جاهلیت مرده است» و منظور از حُب و ولایت آنها حُب و ولایتی است

که اهل «حق» آن را برای «ائمه راستین» لازم می دانند- و این در آخرین مرحله وضوح است.

{صفحه ۴۸}

۱۲- و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«در قیامت هنوز شخصی از جا تکان نخورده که از چهار چیز پرسیده می شود: از عمرش که در چه راهی مصرف کرده، و از پیکرش که در چه راهی کهنه ساخته، و از ثروتش که در کدام راه مصرف نموده و از کجا کسب کرده و به دست آورده، و از محبت ما اهل بیت.» (۱)

۱۳- و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده:

«اگر کسی تمام عمرش بین رکن و مقام ایستاده و مشغول نماز و روزه باشد اما نسبت به «آل محمد» کینه داشته باشد، داخل آتش خواهد شد.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- اگر غیر از این بود که اینها منصب خاصی از جانب خدا دارند که مستوجب «اطاعت صد در صد» از آنها است، محبتشان به این مرحله نبود.

- رجوع کنید به مناقب (ابن مغالزی) ص ۱۱۹ ح ۱۵۷، احیاء المیت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف (شیراوی) ص ۱۱۵، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۳، ۲۷۰ و ۲۷۱ ط اسلامبول، مناقب (خوارزمی) ص ۵۳-۵۶، مقتل الحسین (خوارزمی) ج ۱ ص ۴۲، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۹ و مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۱۰ ص ۱۴۶.

۲- این حدیث، نظیر حدیثی است که قریباً گذشت «که عمل هیچ کس بدون شناسائی «حق ما» برایش نفع ندارد. و اگر غیر از این بود- که بغض و کینه نسبت به آنان بغض و کینه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است- معنی نداشت عمل آنها حبط و بی خاصیت شود با

اینکه دائماً بین رکن و مقام به عبادت مشغول بوده باشند. و اگر غیر از این بود که آنها نایب و جانشین پیامبرند، این مقام را نداشتند.

- رجوع کنید به المستدرک (حاکم نیشابوری) ج ۳ ص ۱۴۹ (با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم)، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۱۰۴ ط الیمینیه مصر، احیاء المیت (سیوطی) در حاشیه الاتحاف (شبراوی) ص ۱۱۱، ذخائر العقبی (طبری شافعی) ص ۱۸، ینابیع الموده (فندوزی حنفی) ص ۱۹۲ و ۲۷۷ و ۳۰۵ ط اسلامبول و جواهر البحار (نبهانی) ج ۱ ص ۳۶۱.

{صفحه ۴۹}

۱۴- و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«کسی که بر حُبّ و دوستی «آل محمد» بمیرد شهید مرده است؛ آگاه باشید! کسی که بر حُبّ «آل محمد» بمیرد آمرزیده مرده است؛ بدانید! کسی که بر حُبّ «آل محمد» جان بسپارد توبه کار از دنیا رفته است؛ به هوش باشید! کسی که بر دوستی «آل محمد» بمیرد مؤمن و با ایمان کامل جهان را وداع گفته؛ بدانید! آن کسی که بر دوستی «آل محمد» بمیرد فرشته قبض روح او را به بهشت بشارت می دهد و پس از او منکر و نکیر بشارتش می دهند؛ آگاه باشید! کسی که با دوستی «آل محمد» از جهان رخت بر بندد همچون عروسی که وارد خانه شوهر می شود با جلال و شکوه و احترام وارد بهشت می گردد؛ بدانید! کسی که با حُبّ «آل محمد» از دنیا برود از قبرش دو درب به سوی بهشت گشوده می شود؛ آگاه باشید! آن کسی که با محبت و دوستی «آل محمد» جهان را وداع گوید خداوند قبرش را زیارتگاه فرشتگان قرار

{صفحه ۵۰}

می

دهد؛ بدانید! هر کس با محبت و دوستی «آل محمد» جان دهد طبق سنت و روش پیامبر و مسلمانان جان سپرده است؛ و آگاه باشید! کسی که با بغض و دشمنی «آل محمد» بمیرد روز قیامت در پیشانی اش نوشته شده: از رحمت خداوند محروم است...».

(۱)

مسلم است که آنها اگر «حجّت های بالغه الهی» نبودند، این منزلت و مقام برای آنها ثابت نبود؛ آری اگر اینها سرچشمه گوارای «آئین حق»، و قائم مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در امر و نهی، و مجسم سازنده مظاهر هدایت نبودند، هرگز این منزلت و مقام را نداشتند.

همین ما را بس است که خداوند آنها را بر دیگران مقدم داشته است تا آنجا که صلوات و درود بر آنها را جزو نمازهای واجب بر تمام بندگانش قرار داده است؛ یعنی «بدون صلوات بر آنها نماز هیچکدام از جهانیان، مقبول پیشگاه خداوند نیست» خواه این نمازگزار صدیق باشد یا فاروق، ذوالنور باشد یا ذو النورین یا ذو انوار، بلکه هر کس به فرائض خداوند متعبد باشد باید در اثناء نماز با فرستادن صلوات بر آنها خدا را عبادت کند، همانطور که خداوند را با گفتن شهادتین عبادت می نماید. و این مقامی است که وجوه و سرشناسان امت به آن ملزم بوده اند

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به تفسیر الکشاف (زمخشری حنفی) ج ۳ ص ۴۰۳ ط مصطفی محمد مصر، نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۰۳ ط العثمانیه مصر، تفسیر (فخر رازی) ج ۷ ص ۴۰۵ ط الدار العامره مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۷، ۲۶۳ و ۳۶۹ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج ۲ ص ۲۵۵ ح ۵۲۴.

{صفحه ۵۱}

و ائمه و پیشوایان مذاهب جمهور در برابر آن خاشع.

حال

به همین مقدار از ادله از «سنت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» که دلالت بر وجوب تبعیت از گفته ها و مشی بر طبق نظریه آنان دارد، اکتفا می کنیم.

{صفحه ۵۲}

## حق جو

### ۱- در شگفتی فرو رفتن از این «احادیث صریح» و عدم توافق آن با رأی جمهور!

۱- خویشتن را در جدالی عجیب می یابم! به دلیلهای شما می نگرم، آنها را الزام آور می بینم؛ در حجتها و بینه های آشکارتان نظر می افکنم، آنها را مسلم می بینم؛ نگاهی به «ائمه عترت» می کنم آنها را در پیشگاه خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقامی مشاهده می کنم که باید بالهای خضوع و تواضع به خاطر هیبت و جلالشان پهن ساخت.

سپس جمهور اهل قبله و اکثریت ملت اسلام را می بینم که برخلاف «اهل بیت» یعنی بر خلاف آنچه ظواهر این «ادله» ایجاب می کند هستند!! کشمکشی سخت در من به وجود آمده است! در خویشتن دو روح می بینم یکی از یک جانب مرا به سوی «متابعت از ادله» می کشاند و دیگری از دیگر سوی به طرف اکثریت مسلمین مرا سوق می دهد.

اولی زمام خود را به دست شما سپرده، آرام، و از شما جدا نمی شود و دومی با عناد، خود را از شما دور ساخته و عصیان می ورزد.

{صفحه ۵۳}

### ۲- درخواست احتجاج با «آیات قرآن کریم»

۲- آیا برای شما امکان دارد از قرآن «ادله قاطعی» را اقامه سازید و بر این روح سرکش پیروز شوید آنگونه که این آیات، راه را بر وی مسدود سازد و او را به سوی «عترت» سوق دهد و بین او و نظریه جمهور مسلمین حائل گردد؟

{صفحه ۵۴}

## حق شناس

### حجتیهائی از «آیات قرآن کریم»

آیا درباره هیچکس به اندازه «عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» آیات باهره قرآن نازل شده؟ و آیا آیات محکم آن درباره دیگری جز «عترت» حکم می کند که از رجس و پلیدی زدوده شده اند؟ (۱) و آیا برای هیچ انسانی «آیه تطهیر» نازل شده است؟ (۲)



۱- اشاره به «آیه تطهیر» است- آیه ۳۳ سوره احزاب (۳۳)- که می گوید: (أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (خداوند می خواهد رجس و پلیدی را از شما «اهل بیت» ببرد و شما را کاملاً پاک سازد).

۲- نه، برای هیچکس چنین نیست، آنها هستند که به این صفت ممتازند، کسی دیگر به آنها ملحق نمی شود.

- رجوع کنید به صحیح (مسلم) کتاب فضائل الصحابه، باب «فضائل اهل بیت النبی» ج ۱۵ ص ۱۹۴ ط مصر با شرح نووی، صحیح (ترمذی) ج ۲ ص ۲۰۹ و ۳۰۸ و ۳۱۹ ط بولاق، مسند (احمد بن حنبل) ج ۱ ص ۳۳۰ ط الیمینیه مصر (با سند صحیح) المستدرک (حاکم نیشابوری) ج ۳ ص ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۷ و ۱۵۸ و ج ۲ ص ۴۱۶، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم) همان صفحه ها، المعجم الصغیر (طبرانی) ج ۱ ص ۶۵ و ۱۳۵، شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۱۱-۹۲ ح ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹

٧٠٧، ٦٩٤، ٦٩١، ٦٩٠، ٦٨٩، ٦٨٦، ٦٨١، ٦٨٠، ٦٧٨، ٦٧٥، ٦٧٣، ٦٧٢، ٦٧١، ٦٦٨، ٦٦٧، ٦٦٦، ٦٦٥، ٦٦٤، ٦٦٣، ٦٦١، ٦٦٠، ٧١٠، ٧١٣، ٧١٤، ٧١٧، ٧١٨، ٧٢٩، ٧٤٠، ٧٥١، ٧٥٤، ٧٥٥، ٧٥٦، ٧٥٧، ٧٥٨، ٧٥٩، ٧٦٠، ٧٦١، ٧٦٢، ٧٦٤، ٧٦٥، ٧٦٧، ٧٦٨، ٧٦٩، ٧٧٠ و ٧٧٤ ط ١ بيروت، خصائص امير المؤمنين عليه السلام (نسائي شافعي) ص ٤ ط التقديم مصر، ترجمه الامام على بن ابي طالب از تاريخ دمشق (ابن عساكر شافعي) ج ١ ص ١٨٥ ح ٢٥٠، ٢٧٢، ٣٢٠، ٣٢١ و ٣٢٢ ط ١، كفايه الطالب (گنجي شافعي) ص ٥٤، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤ و ٣٧٥ (با سند صحيح) و ٣٧٦ ط الحيدريه، مسند (احمد بن حنبل) ج ٣ ص ٢٥٩ و ٢٨٥ و ج ٤ ص ١٠٧ و ج ٦ ص ٢٩٢، ٢٩٦، ٢٩٨، ٣٠٤ و ٣٠٦ ط الميمني مصر، اسد الغابه (ابن اثير شافعي) ج ٢ ص ١٢ و ٢٠ و ج ٣ ص ٤١٣ و ج ٥ ص ٥٢١ و ٥٨٩، ذخائر العقبى (طبري شافعي) ص ٢١، ٢٣ و ٢٤، اسباب النزول (واحدى) ص ٢٠٣ ط الحلبي مصر، المناقب (خوارزمي) ص ٢٣ و ٢٢٤، تفسير (طبري) ج ٢٢ ص ٦، ٧ و ٨ ط الحنفى مصر، الدر المنثور (سيوطي) ج ٥ ص ١٩٨ و ١٩٩، احكام القرآن (جصاص) ج ٥ ص ٢٣٠ ط عبدالرحمن محمد، مناقب (ابن مغازلى شافعي) ص ٣٠١ ح ٣٤٥، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠ و ٣٥١، مصابيح السنه (بغوى شافعي) ج ٢ ص ٢٧٨ ط محمد على صبيح، مشكاه المصابيح (عمري) ج ٣ ص ٢٥٤، الكشاف (زمخشري) ج ١ ص ١٩٣ ط مصطفى محمد، تذكره الخواص (سبط ابن جوزى حنفى) ص ٢٣٣، احكام القرآن (ابن عربى) ج ٢ ص ١٦٦ ط مصر، تفسير (قرطبي) ج ١٤ ص ١٨٢ ط ١ قاهره، تفسير (ابن كثير) ج ٣ ص ٤٨٣، ٤٨٤ و ٤٨٥ ط ٢ مصر، الفصول المهمه (ابن صباغ مالكي) ص ٨، التسهيل (كلبي) ج ٣

ص ۱۳۷، التفسیر المنیر (جاوی) ج ۲ ص ۱۸۳، الاصابه (ابن حجر شافعی) ج ۲ ص ۵۰۲ و ج ۴ ص ۳۶۷ ط مصطفی محمد، الاتقان (سیوطی) ج ۴ ص ۲۴۰ ط المشهد الحسینی مصر، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ۸۵ ص و ۱۳۷ ط الیمینیه مصر، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۹۶، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (برهان الدین حلبی) ج ۳ ص ۳۶۵ ط محمد علی صبیح مصر، اسعاف الراغیین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۹۷ و ۹۸ ط العثمانیه، فتح القدیر (شوکانی) ج ۴ ص ۲۷۹، نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۰۱ ط العثمانیه مصر، الاستیعاب (ابن عبدالبر) حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۳۷ ط السعاده، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰ و ۲۹۴ ط اسلامبول، العقد الفرید (ابن عبد ربہ مالکی) ج ۴ ص ۳۱۱ ط لجنه التألیف والنشر مصر، فتح البیان (صدیق حسن خان) ج ۷ ص ۳۶۳، ۳۶۴ و ۳۶۵، الریاض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۴۸ ط ۲ و فرائد السمطین (حموینی شافعی) ج ۱ ص ۳۱۶ ح ۲۵۰ و ج ۲ ص ۹ ح ۳۵۶، ۳۶۲ و ۳۶۴.

{صفحه ۵۵}

و آیا قرآن، دوستی کسی غیر از آنها را واجب شمرده است؟ (۱)

\*\*\*\*\*

۱- نه، بلکه این فضیلتی است که خداوند به آنها اختصاص داده است، چنانکه در آیه ۲۳ سوره شوری (۴۲) فرموده: (قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) (بگو! از شما بر آن، اجری جز «مودت خویشاوندان» نمی خواهم و کسی که عمل نیکی (در اینجا منظور، دوستی آهاست) انجام دهد بر نیکیش افزوده خواهیم ساخت و خداوند، غفور است و سپاسگزار).

- رجوع

کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۱۳۰ ح ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴ و ۸۳۸، مناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۰۷ ح ۳۵۲، ذخائر العقبی (طبری شافعی) ص ۲۵ و ۱۳۸، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۱۰۱، ۱۳۵ و ۱۳۶ ط الیمینیه مصر، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۲۱ ط نجف، کفایه الطالب (کنجی شافعی) ص ۹۱، ۹۳ و ۳۱۳ ط الحیدریه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۱، مقتل الحسین (خوارزمی حنفی) ج ۱ ص ۱ و ۵۷، تفسیر (طبری) ج ۲۵ ص ۲۵ ط مصطفی الحلبي مصر، المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۷۲، الاتحاف (شیراوی شافعی) ص ۵ و ۱۳، احیاء المیت (سیوطی شافعی) در حاشیه الاتحاف (شیراوی) ص ۱۱۰، نظم درر السمطین (زرنندی حنفی) ص ۲۴، نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۰۶ ط العثمانیه مصر، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۷۲، تفسیر الکشاف (زمخشری) ج ۳ ص ۴۰۲ ط مصطفی محمد، تفسیر (فخر رازی) ج ۲۷ ص ۱۶۶ ط عبدالرحمن محمد، تفسیر (بیضاوی) ج ۴ ص ۱۲۳ ط مصطفی محمد مصر، تفسیر (ابن کثیر) ج ۴ ص ۱۱۲، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۷ ص ۱۰۳ و ج ۹ ص ۱۶۸، فتح البیان فی مقاصد القرآن (صدیق حسن خان) ج ۸ ص ۳۷۲، تفسیر (قرطبی) ج ۱۶ ص ۲۲، فتح القدیر (شوکانی) ج ۴ ص ۲۲ ط ۱ مصر، الدر المنثور (سیوطی) ج ۶ ص ۷، ینابیع الموده (فندوزی حنفی) ص ۱۰۶، ۱۹۴ و ۲۶۱ ط اسلامبول، تفسیر (نسفی) ج ۴ ص ۱۰۵، حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج ۳ ص ۲۰۱ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۲۰ و ج ۲ ص ۱۳ ح ۳۵۹.

{صفحه ۵۷}

و آیا جبرئیل «آیه مباهله» را در مورد کسی جز آنها آورده است؟ (۱)

\*\*\*\*\*

۱- هرگز! «آیه مباهله» در خصوص آنان نازل شده است. خداوند در آیه ۶۱ سوره آل عمران (۳) می فرماید: (فَقُلْ تَعَالَوْا

نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ فَنَجْعِلُ لِعَنَةِ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) (بگو! بیائید! او شما، فرزندان خود) و «زنان خود» و «جانهای خود» را بخوانیم، آنگاه بر دروغگویان نفرین فرستیم). همه اتفاق دارند که این در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نازل شده است.

- رجوع کنید به صحیح (مسلم) کتاب الفضائل باب «فضائل علی بن ابی طالب» ج ۱۵ ص ۱۷۶ ط مصر با شرح نووی، صحیح (ترمذی) ج ۴ ص ۲۹۳ ح ۳۰۸۵ و ج ۵ ص ۳۰۱ ح ۳۸۰۸، شواهد التنزیل (حاکم حسانی حنفی) ج ۱ ص ۱۲۰-۱۲۹ ح ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳ و ۱۷۵، المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۵۰ (با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۵۰، مناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۶۳ ح ۳۱۰، مسند (احمد بن حنبل) ج ۱ ص ۱۸۵ ط المیمیه، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۵۴، ۸۵ و ۱۴۲ ط الحیدریه، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۲۱ ح ۳۰ و ۲۷۱ تفسیر (طبری) ج ۳ ص ۱۹۲ ط المیمیه مصر، الکشاف (زمخشری) ج ۱ ص ۱۹۳ ط مصطفی محمد مصر، تفسیر (ابن کثیر) ج ۱ ص ۳۷۰-۳۷۱، تفسیر (قرطبی) ج ۴ ص ۱۰۴، احکام القرآن (جصاص) ج ۲ ص ۲۹۵-۲۹۶ ط عبدالرحمن محمد مصر، اسباب النزول (واحدی) ص ۵۹، احکام القرآن (ابن عربی) ج ۱ ص ۱۱۵ ط السعاده مصر، التسهیل لعلوم التنزیل (کلبی) ج ۱ ص ۱۰۹، فتح البیان فی مقاصد القرآن (صدیق حسن خان) ج ۲ ص ۷۲، زاد المسیر (ابن جوزی) ج ۱ ص ۳۹۹، فتح القدر (شوکانی) ج ۱ ص ۳۴۷ ط ۲ مصطفی حلبی مصر، تفسیر (فخر رازی) ج ۸ ص ۸۵ ط البهیه مصر، جامع الاصول

(ابن اثیر) ج ۹ ص ۴۷۰، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۲۵، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۱۴ ط الحیدریه، الدرّ المنثور (سیوطی) ج ۲ ص ۳۸-۳۹، تفسیر (البیضاوی) ج ۲ ص ۲۲ ط افسر بیروت برط دار الکتب العربیه مصر، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۶۹، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۲، ۸۷ و ۹۳ ط المیمیه مصر، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج ۱ ص ۳۰۲، الاتحاف (شیراوی) ص ۵، معالم التنزیل (بغوی) در حاشیه تفسیر الخازن (بغدادی) ج ۱ ص ۳۰۲، السیره الحلبیه (برهان الدین حلبی) ج ۳ ص ۲۱۲ ط البهیة مصر، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه ج ۳ ص ۵، المناقب (خوارزمی) ص ۶۰ و ۹۷، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۱۰، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۶ ص ۲۹۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، اسد الغابه (ابن اثیر شافعی) ج ۴ ص ۲۶، الاصابه (ابن حجر عسقلانی) ج ۲ ص ۵۰۹ ط السعاده مصر، مرآه الجنان (یافعی) ج ۱ ص ۱۰۹، مشکاه المصابیح (عمری) ج ۳ ص ۲۵۴، البدایه والنهایه (ابن کثیر) ج ۵ ص ۵۴، ط السعاده مصر، تفسیر (ابی السعود) در حاشیه تفسیر (رازی) ج ۲ ص ۱۴۳ ط الدار العامره مصر، تفسیر (الجلالین) ج ۱ ص ۳۳ ط مصر، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۲۳۲، ۲۸۱ و ۲۹۵ ط اسلامبول، الریاض النضره (طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۴۸ ط ۲ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۷۸ ح ۳۰۷ و ج ۲ ص ۲۳ ح ۳۶۵ و ص ۲۰۵ ح ۴۸۴، ۴۸۵ و ۴۸۶.

{صفحه ۵۸}

هَلْ أَتَى «هَلْ أَتَى» بِمَدْحٍ سِوَاهُمْ\*\*\* لا وَمَوْلَىٰ بِذِكْرِهِمْ حَلًّاهَا

(آیا «هل اتی» در مدح غیر آنها نازل شده؟ نه، به خدا سوگند! که فقط درباره آنها فرود آمده است.) (۱)

\*\*\*\*\*

۱- اشاره به نزول «سوره هل اتی» (سوره ۷۶ قرآن) در مورد اهل بیت

و دشمنان آنها است.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۲۹۸ ح ۱۰۴۲، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۵۱، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹ و ۱۰۶۱، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۸۸ - ۱۹۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۴۵ - ۳۴۸ ط الحیدریه، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی) ص ۳۱۲ - ۳۱۷، مناقب (ابن مغازلی) ص ۲۷۲ ص ۳۰۲، نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۰۱ و ۱۰۲ ط العثمانیه مصر، تفسیر (قرطبی) ج ۱۹ ص ۱۳۰، الکشاف (زمخشری) ج ۴ ص ۹۷ ط مصطفی محمد مصر، روح المعانی (آلوسی) ج ۲۹ ص ۱۵۷، اسد الغابه (ابن اثیر جزری شافعی) ج ۵ ص ۵۳۰ - ۵۳۱، اسباب النزول (واحدی) ص ۲۵۱، تفسیر (فخر رازی) ج ۱۳ ص ۲۴۳ ط البهیة مصر، تفسیر (ابی السعود) در حاشیه تفسیر (رازی) ج ۸ ص ۳۹۳ ط الدار العامره مصر، التسهیل لعلوم التنزیل (کلبی) ج ۴ ص ۱۶۷، فتح القدر (شوکانی) ج ۵ ص ۳۳۸ ط الحلبي مصر، الدر المثور (سیوطی) ج ۶ ص ۲۹۹، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۸۸ و ۱۰۲، العقد الفرید (ابن عبد ربّه مالکی) ج ۵ ص ۹۶ ط ۲ لجنه التألیف والنشر مصر، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج ۷ ص ۱۵۹، معالم التنزیل (بغوی) در حاشیه تفسیر الخازن (بغدادی) ج ۷ ص ۱۵۹، الاصابه (ابن حجر) ج ۴ ص ۳۸۷ ط السعاده مصر، تفسیر (البیضاوی) ج ۴ ص ۲۳۵ ط مصطفی محمد، اللآلی المصنوعه (سیوطی) ج ۱ ص ۳۷۰، تفسیر (النسفی) ج ۴ ص ۳۱۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۳ و ۲۱۲ ط اسلامبول، نوادر الاصول (حکیم ترمذی) ص ۶۴، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۷۶ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الرياض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۷۴ و ۳۰۲ ط ۲ و فرائد السمطین (حموینی شافعی) ج ۱ ص ۵۳ ح ۳۸۳.

{صفحه ۶۱}

آیا اینها همان «جبل الله» نیستند که قرآن می گوید:

(واعتصموا بِجبلِ اللهِ جميعاً)

وَلَا تَفَرَّقُوا (به حبل و ريسمان خداوند چنگ زید و متفرق نشوید!)؟ (۱)

آیا آنها همان «صادقین» نیستند که خداوند می فرماید:

(وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (با صادقان باشید!)؟ (۲)

\*\*\*\*\*

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۱۳۰ ح ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹ و ۱۸۰، الصواعق المحرقة (ابن حجر هیثمی شافعی) ص ۹۰ ط المیمیه مصر، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۹، ۲۷۴ و ۲۹۷ ط اسلامبول، الاتحاف بحب الاشراف (شیراوی شافعی) ص ۷۶، روح المعانی (آلوسی) ج ۴ ص ۱۶ نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۰۱ ط العثمانیه و اسعاف الراغبین (صبان شافعی) ص ۱۰۰ ط العثمانیه.

۲- سوره توبه (۹) آیه ۱۱۹.

- مراد از «صادقین» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه عترت علیه السلام هستند طبق اخبار صحیح و متواتر ما. و در ارتباط با تفسیر آیه شریفه از طریق اهل سنت رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۲۵۹ ح ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵ و ۳۵۶، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۶ ط الحیدریه، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۲۱ ح ۹۲۳، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۱۶، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۹۸، نظم درر السمطین (زرنندی حنفی) ص ۹۱، فتح القدر (شوکانی) ج ۲ ص ۴۱۴، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۹۰ ط المیمیه مصر، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۶ و ۱۱۹ ط اسلامبول، الدر المنثور (سیوطی شافعی) ج ۳ ص ۳۹۰، روح المعانی (آلوسی) ج ۱۱ ص ۴۱ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۱۴ ح ۲۵۰ و ص ۳۷۰ ح ۲۹۹ و ۳۰۰.

{صفحه ۶۲}

و آیا آنها «صراط الله» نیستند که خدا فرموده است:

(وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ) (این، راه راست من است



از آن تبعیت کنید؟! (۱)

و آیا آنها «سیبل خدا» نیستند که فرموده است:

(وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنِ سَبِيلِهِ) (از راههای پراکنده نروید! که از راه خدا دور می شوید)؟ (۲)

مگر «اولوا الامر» آنها نیستند، که خداوند می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)

(ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند اطاعت کنید، پیامبر را اطاعت نمائید و مطیع فرمان «اولوا الامر»- که از خود شما است- باشید!)؟ (۳)

\*\*\*\*\*

۲۱- سوره انعام (۶) آیه ۱۵۳.

- رجوع کنید به منابع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۱ ط اسلامبول.

۳- سوره نساء (۴) آیه ۵۹.

- رجوع کنید به منابع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۴ و ۱۱۷ ط اسلامبول، شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۱۴۸ ح ۲۰۲، ۲۰۳ و ۲۰۴، تفسیر (فخر رازی) ج ۳ ص ۳۵۷ و فرائد السمطين (حموینی شافعی) ج ۱ ص ۳۱۴ ح ۲۵۰.

{صفحه ۶۳}

آیا آنها «اهل ذکر» نیستند که قرآن دستور فرموده است:

(فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید!)؟ (۱)

مگر آنها همان «مؤمنین» نیستند که خدا فرموده است:

«کسی که بعد از آشکار شدن «حق» از در مخالفت با پیامبر درآید و از راهی جز راه «مؤمنین» پیروی کند ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم»؟ (۲)

آیا آنها هادیان به سوی خدا نیستند که در قرآن آمده:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) (تو تنها، بیم دهنده ای و هر گروهی

۱- سوره نحل (۱۶) آیه ۴۳ و سوره انبیاء (۲۱) آیه ۷.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۳۳۴ حدیث ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵ و ۴۶۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۶

و ۱۱۹ ط اسلامبول، تفسیر (قرطبی) ج ۱۱ ص ۲۷۲، تفسیر (طبری) ج ۱۴ ص ۱۰۹، تفسیر (ابن کثیر) ج ۲ ص ۵۷۰ و روح المعانی (آلوسی) ج ۱۴ ص ۱۳۴.

۲- سوره نساء (۴) آیه ۱۱۵.

- رجوع کنید به تفسیر (علی بن ابراهیم قمی) ج ۱ ص ۱۵۲ ط نجف والبرهان فی تفسیر القرآن ج ۲ ص ۴۱۵ ط تهران.

{صفحه ۶۴}

هادی و راهنمایی دارند؟! (۱)

و مگر نه این است که آنها از (أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) (کسانی که خداوند به آنها نعمت بخشیده) هستند؟

و در سوره حمد که «سَبِّحُ الْمَثَانِي» و «قرآن عظیم» نام گرفته نیز به آنها اشاره فرموده است که «ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که نعمت به آنان بخشیده ای!» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- سوره رعد (۱۳) آیه ۷.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۲۹۳-۳۰۳ حدیث های ۳۹۸ تا ۴۱۶، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۳ ط الحیدریه، تفسیر (طبری) ج ۱۳ ص ۱۰۸، تفسیر (ابن کثیر) ج ۲ ص ۵۰۲، تفسیر (شوکانی) ج ۳ ص ۷۰، تفسیر (فخر رازی) ج ۵ ص ۲۷۱ ط دار الطباعة العامره مصر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۱۵ ح ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۷، المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۹-۱۳۰، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۹ و ۱۰۴ ط اسلامبول، الدر المنثور (سیوطی) ج ۴ ص ۴۵، زادالمسیر (ابن جوزی حنبلی) ج ۴ ص ۳۰۷، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۰، فتح البیان (صدیق حسن خان) ج ۵ ص ۷۵، روح المعانی (آلوسی) ج ۱۳ ص ۹۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۴۸.

۲- سوره حمد (۱) آیه ۶.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۵۷ ح ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵،

۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴ و ۱۰۵، الاتحاف بحب الاشراف (شبراوی) ص ۷۶ و کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۶۲ ط الحیدریه.

{صفحه ۶۵}

و در سوره نساء فرموده است: «و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، «در رستخیز» همنشین کسانی که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده- پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان- خواهد بود».(۱)

آیا خداوند «ولایت عامه» را برای آنها قرار نداده؟ و آیا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این «ولایت و حکومت بر مسلمانان» را منحصر به آنان نموده است؟ پس این آیه را بخوان!

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) (سرپرست و رهبر شما، تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکاه می پردازند. و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند «پیروزند زیرا» حزب و جمعیت خدا پیروز می باشند.) (۲)

\*\*\*\*\*

۱- سوره نساء (۴) آیه ۶۹.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۱۵۳ ح ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸ و ۲۰۹.

۲- سوره مائده (۵) آیات ۵۵-۵۶.

- همه مسفران اجماع و اتفاق نظر دارند که این آیه درباره علی علیه السلام در آن هنگام نازل شد که آنحضرت در حال رکوع صدقه داد.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۱۶۱-۱۸۴ ح ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷،

۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰ و ۲۴۱، ترجمه الامام علی بن ابیطالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۰۹ ح ۹۰۸ و ۹۰۹ ط ۱، اسباب النزول (واحدی) ص ۱۱۳، ۱۱۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۲۸، ۲۵۰ و ۲۵۱ ط الحیدریه، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۱۱ ح ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷ و ۳۵۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۵ ط اسلامبول، الکشاف (زمخشری) ج ۱ ص ۶۲۴ ط مصطفی محمد مصر، تفسیر (طبری) ج ۶ ص ۲۸۸ و ۲۸۹ - بقیه مدارک را در پانوشت شماره ۱۳۰ ملاحظه نمایید! که بسیار فراوان است.

۲- سوره طه (۲۰) آیه ۸۲.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۳۷۵ ح ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱ و ۵۲۲، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۹۱ ط المیمیه مصر، نظم درالسمطین (زرندی حنفی) ص ۸۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۰ ط اسلامبول.

{صفحه ۶۷}

و آیا «ولایت آنها» از امانتی نیست که خداوند فرموده است: «ما امانت را بر آسمانها، زمین و کوهها عرضه داشتیم همه از بر دوش گرفتن آن ابا ورزیدند و از تحمل آن وحشت کردند ولی انسان آن را پذیرفت. انسان (در مقام آزمایش و اداء امانت) بسیار ستمگر و جاهل است.»؟ (۱)

و مگر نه اینست که «ولایت آنها» همان «سلم» است که خداوند، امر به دخول در آن نموده است؟ آنجا که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید همگی در «سلم» «صلح و آشتی» در آئید و از گامهای شیطان پیروی مکنید»؟ (۲)

مگر «ولایت آنها همان «نعیم» نیست که خداوند فرموده از آن بازخواست می شوید: (ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)؟ (۳)

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مأمور رساندن و تبلیغ ولایت آنها نشد؟ و مگر نه

اینست که در این مورد آنچه خداوند بر او سخت گرفت که شبیه

\*\*\*\*\*

۱- سوره احزاب (۳۳) آیه ۷۲.

- رجوع کنید به تفسیر صافی (فیض کاشانی) ج ۲ ص ۳۶۹، تفسیر (علی بن ابراهیم قمی) ج ۲ ص ۱۹۸ و غایه المرام (علامه بحرانی) ص ۳۹۶ ط ایران.

۲- سوره بقره (۲) آیه ۲۰۸.

- رجوع کنید به ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۱ ط اسلامبول.

۳- سوره تکاثر (۱۰۲) آیه ۸.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۳۶۸ ح ۱۱۵۰، ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۱ ط اسلامبول.

{صفحه ۶۸}

تهدید بود؟ در آنجا که فرمود:

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده کاملاً برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای. و خداوند تو را از «خطرات احتمالی» مردم نگاه می دارد». (۱)

و آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در «روز غدیر» به تبلیغ آن مبادرت نورزید؟ و با صدای رسا و به طور کامل مطلب را به همه نرسانید؟ که خداوند در همانروز این آیه را نازل فرمود که: «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان آئین «جاودان» شما پذیرفتم». (۲)

و مگر نمی دانی که خداوند با کسی که ولایت آنها را آشکارا انکار کرد و با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به گفتگو برخاست، چگونه رفتار کرد؟! آن شخص به صدای بلند گفت:

«خداوندا! اگر این، «حق» است و از ناحیه تو است، از آسمان بر ما سنگ بیار و یا عذاب دردناکی بر ما نازل فرما!» و خداوند او را به وسیله سنگی - چنانکه اصحاب

فیل را نابود ساخت- از بین برد و در آن حال، این آیه را نازل فرمود که: «سائلی خواسته عذابی واقع شود که کافران دفاعی از آن نتوانند داشته

\*\*\*\*\*

۱- سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

- انبوهی از مدارک این نکته را در پانوشت شماره ۲۱۶ ملاحظه نمایید!

۲- سوره مائده (۵) آیه ۳.

- مدارک فراوان این موضوع را در پانوشت شماره ۲۱۷ ملاحظه کنید!

{صفحه ۶۹}

باشند؟! (۱)

و به زودی مردم در رستاخیز در مورد ولایت آنها بازپرسی می شوند، همانطور که در تفسیر این آیه آمده است: (وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) (آنها را متوقف کنید! که باید بازپرسی شوند) (۲). و این تعجب

\*\*\*\*\*

۱- سوره معارج (۷۰) آیات ۱-۳.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۲۸۶ ح ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴، السیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج ۳ ص ۲۷۵ ط البهیة مصر ۱۳۲۰ هـ، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۳۰، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۳، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۵، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۷۴ ط اسلامبول، تفسیر (ابی السعود) در حاشیه تفسیر (رازی) ج ۸ ص ۲۹۲ ط دارالطباعة العامره مصر، تفسیر (القرطبی) ج ۱۸ ص ۲۷۸، فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۸۲ والغدیر (علّامه امینی) ج ۱ ص ۲۳۹-۲۶۷ از: السراج المنیر (شربینی شافعی) ج ۴ ص ۳۶۴، فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر (مناوی) ج ۶ ص ۲۱۸، نزهة المجالس (صفوری) ج ۲ ص ۲۴۲، شرح الجامع الصغیر (سیوطی) ج ۲ ص ۳۸۷، شرح المواهب اللدئیة (زرقانی مالکی) ج ۷ ص ۱۳، تفسیر المنار (محمد عبده) ج ۶ ص ۴۶۴ و غیر آنها.

۲- سوره صافات (۳۷) آیه ۲۴.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۱۰۶ ح

۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸ و ۷۸۹، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۴۷ ط الحیدریه، نظم درر السمطین (زرنندی حنفی) ص ۱۰۹، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۷، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۲، ۱۱۴، ۲۷۰ و ۲۹۵ ط اسلامبول، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۹۵، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۸۹ ط المیمیه مصر، روح المعانی (آلوسی) در تفسیر همین آیه و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۷۹.

{صفحه ۷۰}

ندارد، زیرا ولایت آنها از چیزهایی است که انبیاء به إعلام آن مبعوث شده اند و حجت‌های خداوند و اوصیاء آنها به آشنا ساختن مردم به آن، مأمور بوده اند، چنانکه در تفسیر این آیه آمده است: (وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا) (از پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم پرس!) (۱)

بلکه این چیزی است که خداوند از همان «عهد الست» پیمان آن را گرفته است، چنانکه در تفسیر این آیه آمده است:

«خداوند از بنی آدم پیش از تولد پیمان گرفت و آنها را گواه بر خودشان گردانید «به آنها گفت»: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۵.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۱۵۶ ح ۸۵۵، ۸۵۶ و ۸۵۷، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۲۰، ترجمه الامام علی بن ابیطالب از تاریخ (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۹۷ ح ۵۹۹ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۸۱.

۲- سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲.

- رجوع کنید به الاکلیل (سیوطی) ص ۸۹ ط مصر، تفسیر (فرات بن ابراهیم کوفی) ص ۴۸ و احقاق الحق (تستری) ج ۳ ص ۳۰۷ ط ۱ تهران.

{صفحه ۷۱}

«و دریافت داشت آدم کلماتی را «که بدان وسیله به (ائمه اهل بیت) متوسل شود تا نجات یابد»



پس خداوند توبه اش را پذیرفت.» (۱)

و نیز درباره آنها است که می فرماید: «خداوند، آنها را عذاب نمی کند در حالی که تو بین آنها هستی.» (۲)

آنان «امان» برای اهل زمین هستند و «وسيله» آنها به سوی خدا، (۳) و همانها هستند که «مورد حسد» قرار گرفته اند که خداوند درباره شان فرموده است:

«آیا نسبت به مردم «پیامبر و خاندانش» در برابر آنچه خدا از فضلش به آنها بخشیده حسد می ورزند؟!». (۴)

\*\*\*\*\*

۱- سوره بقره (۲) آیه ۳۷.

- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۶۳ ح ۸۹، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۷ و ۲۳۹ ط اسلامبول، منتخب کتزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۱ ص ۴۱۹ و الدر المنثور (سیوطی شافعی) ج ۱ ص ۶۰.

۲- سوره انفاق (۸) آیه ۳۳.

- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۹۱ ط المیمینه مصر و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۹۸ ط اسلامبول.

۳- مدارک این مطلب را در پانوشت شماره ۱۰ ملاحظه نمایید!

۴- سوره نساء (۴) آیه ۵۴.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۱۴۳ ح ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷ و ۱۹۸، مناقب الامام علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۴۶۷ ح ۳۱۴، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۱، ۲۷۴ و ۲۹۸ ط اسلامبول، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۹۱ ط المیمینه مصر، نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۰۱ ط العثمانیه، اسعاف الراغبین (صبنان شافعی) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۰۰ ط العثمانیه والاتحاف بحب الاشراف (شبرای شافعی) ص ۷۶.

{صفحه ۷۲}

و آنها «راسخان در علم» هستند که خداوند درباره شان فرموده:

(وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا) (راسخان در علم می گویند

ایمان آورده ایم» (۱)

و نیز باید بدانیم «رجال اعراف» آنهایند که خداوند می فرماید: «و بر اعراف مردانی هستند که همه را از سیمایشان می شناسند» (۲)

و آنها «رجال صدق و وفا» هستند که قرآن می فرماید:

«از مؤمنان مردانی هستند که به عهد خود با خدا، به راستی وفا کردند؛ گروهی از آنها وظیفه خود را به پایان رساندند «شهید شدند» و گروهی منتظرند و هیچ تغییری

\*\*\*\*\*

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۷.

- رجوع کنید به تفسیر (علی بن ابراهیم قمی) ج ۱ ص ۹۶.

۲- سوره اعراف (۷) آیه ۴۶.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۱۹۸ ح ۲۵۶، ۲۵۷ و ۲۵۸ ط بیروت، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۰۲ ط اسلامبول، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۱۰۱ ط المیمیه، تفسیر (القرطبی) ج ۷ ص ۲۱۲ و فتح القدر (شوکانی) ج ۲ ص ۲۰۸.

{صفحه ۷۳}

در آنها راه نیافته است» (۱)

و آنان همان «رجال تسیح» هستند که خداوند درباره آنها فرموده است:

«صبحگاهان و شامگاهان، مردانی تسیح او می گویند که معامله و خرید و فروش، آنها را از یاد خدا، اقامه نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد؛ آنها از روزی خوفناکند که قلبها و چشمها در آن منقلب می شوند» (۲)

و خانه های آنان است که خداوند درباره آنها فرموده است: «در خانه هائی که خداوند اجازه بلند مرتبه بودن و یادآوری نام خود در آنها را صادر کرده است» (۳)

\*\*\*\*\*

۱- سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۱ ح ۶۲۷ و ۶۲۸، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۴۹ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۶ ط اسلامبول، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۹۷ ط الحیدریه،

تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۷، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۱۶، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۸۰ ط المیمینیه، نور الابصار (شیلنجی) ص ۹۷ ط العثمانیه، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج ۵ ص ۲۰۳ و معالم التنزیل (بغوی شافعی) در حاشیه تفسیر الخازن (بغدادی) ج ۵ ص ۲۰۳.

۲ و ۳- سوره نور (۲۴) آیات ۳۶-۳۷.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۴۰۹ ح ۵۶۶، ۵۶۷ و ۵۶۸، الدرّ المنثور (سیوطی) ج ۵ ص ۵۰ و روح المعانی (آلوسی) ج ۱۸ ص ۱۵۷.

{صفحه ۷۴}

و همانها هستند که خداوند (در آیه نور) مشکات (قندیل) وجود آنان را مثل نور خویش قرار داده (۱) (در حالی که برای او است مثل اعلا در آسمانها و زمین و او قدرتمند و حکیم است). (۲)

منظور از (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) (تنها سبقت جوین مقربان در گاه خداوندند) (۳) و مراد از «صدیقان و شاهدان و گواهان» (۴)

\*\*\*\*\*

۱- سوره نور (۲۴) آیه ۳۵.

- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغزلی شافعی) ص ۳۱۶ ح ۳۶۱.

۲- سوره روم (۳۰) آیه ۲۷.

۳- سوره واقعه (۵۶) آیات ۱۰-۱۱.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۲۱۳ ح ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰ و ۹۳۱، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغزلی شافعی) ص ۳۲۰ ح ۳۶۵، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۷، الدرّ المنثور (سیوطی) ج ۶ ص ۱۵۴، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۷۴ ط المیمینیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۶۰ و ۱۱۵ ط اسلامبول، العقد الفرید (ابن عبد ربّه مالکی) ج ۵ ص ۹۴ ط ۲، فتح البیان (صدیق حسن خان) ج ۶ ص ۲۵۴، تفسیر (ابن کثیر) ج ۴ ص ۲۸۳، روح

المعانی (آلوسی) ج ۲۷ ص ۱۱۴ و البدایه والنهایه (ابن کثیر) ج ۱ ص ۲۳۱. پانوشت شماره ۱۷۹ را نیز ملاحظه نمایید!

۴- سوره حدید (۵۷) آیه ۱۹.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۲۲۳ ح ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱ و ۹۴۲- پانوشت ۱۸۰ را نیز ملاحظه نمایید!

- درباره اینکه علی علیه السلام «صدیق اکبر» و «فاروق اعظم» است. به پانوشت ۲۹۹ و متن آن مراجعه کنید!

{صفحه ۷۵}

آنها هستند.

این آیه که (وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) (از میان کسانی که آفریدیم گروهی هستند که به سوی حق هدایت می کنند و به سوی حق عدول می نمایند) درباره «اهل بیت علیه السلام و اولیاء آنها» نازل شده است. (۱)

و این آیه درباره حزب موافق، و حزب مخالف و دشمن «عترت علیه السلام» است:

(لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ)

(دوزخیان و بهشتیان مساوی نیستند، بهشتیان رستگارانند) (۲)

و نیز درباره حزب موافق و مخالف «اهل بیت علیه السلام» آمده است:

(أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ).

(آیا با کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند و آنها را فساد در زمین براه

\*\*\*\*\*

۱- سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۱.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۲۰۴ ح ۲۶۶ و ۲۶۷.

۲- سوره حشر (۵۹) آیه ۲۰.

- رجوع کنید به تفسیر (فرات کوفی) ص ۱۸۱.

{صفحه ۷۶}

انداختند یکسان رفتار می کنیم؟! و آیا پرهیزکاران را همچون فاجران قرار می دهیم؟! (۱)

باز درباره این دو حزب آمده است:

(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).

(آیا کسانی که مرتکب گناه شده اند خیال می

کنند آنها را همچون کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند قرار می دهیم؟! زندگی و مرگ آنها همسان است؟! چه بد حکم می کنند!!(۲)

باز درباره «اهلیت علیه السلام و شیعیان آنها» در قرآن می خوانیم:

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ).

(کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آنها بهترین مخلوق

\*\*\*\*

۱- سوره ص (۳۸) آیه ۲۸.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۱۱۳ ح ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴ و روح المعانی (آلوسی) ج ۲۳ ص ۱۷۱

۲- سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۱.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۱۱۴ ح ۸۰۱ و ص ۱۶۸ ح ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵ کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۴۷ ط الحیدریه، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۷، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۹۵ و تفسیر (فخر رازی) ج ۷ ص ۴۸۶.

{صفحه ۷۷}

(هستند). (۱)

و نیز درباره آنها و دشمنانشان رسیده است: «این دو دو دشمنند که درباره پروردگار خود به مخاصمه برخاسته اند، پس کسانی که کافر شدند لباسهائی از آتش برایشان قیچی و «حمیم» جهنم بر سرشان ریخته می شود». (۲)

\*\*\*\*

۱- سوره بینه (۹۸) آیه ۷.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۳۵۶-۳۶۶ ح ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۷، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۴۴، ۲۴۵ و ۲۴۶ ط الحیدریه، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۶۲ و ۱۸۷، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۷، نظم درر السمطین (زرنندی حنفی) ص ۹۲، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر





ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۶۲، ۷۴ و ۲۷۰ ط اسلامبول، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۱ و ۱۰۱ ط العثمانیه مصر، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص ۹۶ ط المیمینیه مصر، الدرّ المنثور (سیوطی) ج ۶ ص ۳۷۹، تفسیر (طبری) ج ۳ ص ۱۴۶ ط المیمینیه مصر، تذکره لخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۸، فتح القدیر (شوکانی) ج ۵ ص ۴۷۷، روح المعانی (آلوسی) ج ۳۰ ص ۲۰۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۵۶.

۲- سوره حج (۲۲) آیه ۱۹.

- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب التفسیر، باب تفسیر سوره الحج ج ۳ ص ۱۱۶ ط الخیریه مصر، شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۳۸۶ ح ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۸ و ۵۴۲، صحیح (مسلم) کتاب التفسیر ج ۸ ص ۲۴۵ ط محمد علی صبیح مصر، المستدرک (حاکم نیشابوری) ج ۲ ص ۳۸۶ (با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، مناقب علی بن ابیطالب (ابن مغزلی شافعی) ص ۲۶۴ ح ۳۱۱، الدر المنثور (سیوطی) ج ۴ ص ۳۴۸، اسباب النزول (واحدی) ص ۱۷۶، نظم درر السمطین (زرنندی حنفی) ص ۹۳، فتح القدیر (شوکانی) ج ۳ ص ۴۴۳ و ۴۴۴ ط ۲، الصواعق المحرقه (ابن حجر شافعی) ص ۷۶ ط المیمینیه مصر، تفسیر (فخر رازی) ج ۲۳ ص ۲۹ ط البهیة مصر، تفسیر (قرطبی) ج ۱۲ ص ۲۵ و ۲۶، تفسیر (ابن کثیر) ج ۳ ص ۲۱۲، ذخائر العقبی (محب الدین طبری شافعی) ص ۸۹، الرياض النضره (طبری) ج ۲ ص ۲۰۷ ط الخانجی مصر، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۱ ص ۴۶۳ و اسباب النزول (سیوطی) در حاشیه تفسیر (الجلالین) ص ۴۴۲ ط بیروت.

{صفحه ۷۸}

و همچنین درباره آنها و درباره دشمنان آنان نازل شده است:

«آیا کسی که مؤمن است همچون کسی است که فاسق باشد؟! مساوی نیستند، اما

کسانی که ایمان آورده و عمل نیک انجام داده اند، باراندازشان بهشت جاودان است، «این» به خاطر اعمالی است که انجام داده اند، و اما کسانی که فسق و گناه پیشه خود ساختند، جایگاهشان آتش است، هرگاه بخواهند از آن خارج شوند، برشان می گردانند و گفته می شود: بچشید عذاب آتشی که تکذیبش می کردید!» (۱)

\*\*\*\*\*

#### ۱- سوره سجده (۳۲) آیات ۱۸-۲۰.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۴۴۵-۴۵۳ ح ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲ و ۶۲۶، المناقب (ابن مغزالی شافعی) ص ۳۲۴ ح ۳۷۰ و ۳۷۱، تفسیر (طبری) ج ۲۱ ص ۱۰۷، الکشاف (زمخشری) ج ۳ ص ۲۴۵ ط مصطفی محمد مصر، تفسیر (قرطبی) ج ۱۴ ص ۱۰۵، فتح القدير (شوکانی) ج ۴ ص ۲۵۵، تفسیر (ابن کثیر) ج ۳ ص ۴۶۲، اسباب النزول (واحدی) ص ۲۰۰، اسباب النزول (سیوطی) در حاشیه تفسیر (الجلالین) ص ۵۵۰ ط بیروت، احکام القرآن (ابن عربی) ج ۳ ص ۱۴۸۹ ط ۲ عیسی الحلبي، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۷ ص ۲۳۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۴۰ ط الحیدریه، الدر المنثور (سیوطی) ج ۵ ص ۱۷۸، ذخائر العقبی (طبری شافعی) ص ۸۸، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۹۷، نظم درر السمطين (زرندی حنفی) ص ۹۲، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۲۰۷، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۱۲ ط اسلامبول، زاد المسیر (ابن جوزی حنبلی) ج ۶ ص ۳۴۰، انساب الاشراف (بلاذری) ج ۲ ص ۱۴۸ ح ۱۵۰، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج ۳ ص ۴۷۰ و ج ۵ ص ۱۸۷، معالم التنزیل (بغوی شافعی) در حاشیه تفسیر الخازن (بغدادی) ج ۵ ص ۱۸۷، السیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج ۲ ص ۷۶ ط البهیة مصر، تخریج الکشاف (ابن

حجر عسقلانی) در ذیل الکشاف (مخشری) ج ۳ ص ۵۱۴ ط بیروت والریاض النضره (طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۷۳ ط ۲.

{صفحه ۷۹}

و نیز درباره آنها و کسانی که در اثر دارا بودن مقام «سقاییت حاجیان» و «عمارت مسجد الحرام» به آنها فخر فروشی می کردند، خداوند نازل فرموده است که:

«آیا «مقام» سقاییت حاجیان و تعمیر و آبادانی مسجد الحرام را همچون کسی

{صفحه ۸۰}

قرار می دهید که ایمان به خداوند و روز واپسین آورده، و در راه خداوند جهاد نموده است؟! اینها در پیشگاه خداوند مساوی نیستند، و خداوند افراد ستمگر را هدایت نمی کند.» (۱)

باز همچنین درباره آزمایش پر ارزش و مشکلات بزرگ آنها، خداوند نازل فرموده است:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ

\*\*\*\*\*

۱- سوره توبه (۹) آیه ۱۹.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۲۴۴ ح ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷ و ۳۳۸، المناقب (ابن مغزلی شافعی) ص ۳۲۱ ح ۳۶۷ و ۳۶۸، تفسیر (طبری) ج ۱۰ ص ۹۶، تفسیر (قرطبی) ج ۸ ص ۹۱-۹۲، تفسیر (ابن کثیر) ج ۲ ص ۳۴۱-۳۴۲، فتح القدير (شوکانی) ج ۲ ص ۳۴۶، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج ۳ ص ۵۷، تفسیر (رازی) ج ۱۶ ص ۱۰ ط البهیه، معالم التنزیل (بغوی شافعی) در حاشیه تفسیر الخازن (بغدادی) ج ۳ ص ۵۶، اسباب النزول (واحدی) ص ۱۳۹ ط مصطفی محمد، اسباب النزول (سیوطی) در ذیل تفسیر (الجلالین) ص ۲۶۱ ط بیروت، الدرّ المنثور (سیوطی) ج ۳ ص ۲۱۸ و ۲۱۹، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانیه، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۷ ط الحیدریه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۸ ط الحیدریه، نظم درر السمطین (زرنندی حنفی) ص ۸۹، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۳ ط اسلامبول، ترجمه الامام

علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۱۳ ح ۹۱۰، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۹ ص ۴۷۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۲۰۳ ح ۱۵۹.

{صفحه ۸۱}

بِالْعِبَادِ

(بعضی از مردم، جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند و خدا نسبت به بندگانش مهربان است). (۱)

و نیز فرموده است: «آنانکه اموال خویش را شب و روز، آشکارا و نهان، انفاق می کنند اجرشان نزد پروردگارشان، محفوظ است، ترسی بر آنان نیست و محزون و اندوهگین نخواهند شد.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

- نخستین کسی که جان خویش را به خاطر رضای خدا در معرض فرورش قرار داد علی بن ابی طالب علیه السلام بود که هنگام هجرت در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابید. و خداوند این آیه را بدین مناسبت، نازل فرمود.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۹۶ ح ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱ و ۱۴۲، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۹ ط الحیدریه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۳۱ ط الحیدریه، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۳۵ و ۲۰۰ ط الحیدریه، نور الابصار (شبلینجی) ص ۷۸ ط العثمانیه، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۲ ط اسلامبول، تفسیر (فخر رازی) ج ۵ ص ۲۲۳ ط البهیة مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۶۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل والسیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج ۱ ص ۳۰۶ - بقیه مدارک را در پانوشت های ۹۴ و ۱۲۰ ملاحظه نمایید!

۲- سوره بقره (۲) آیه ۲۷۴.

- محدثان و مفسران و نویسندگان کتابهای اسباب النزول، از ابن عباس نقل کرده

اند که این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و این، در آن هنگام بود که علی علیه السلام چهار درهم داشت، یکی از آنها را شب، و دیگری را در روز، سومی را پنهان و چهارمی را آشکارا انفاق کرد و در این مورد، آیه مزبور نازل شد.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۱۰۹ ح ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲ و ۱۶۳، المناقب (ابن مغازلی) ص ۲۸۰ ح ۳۲۵، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۲ ط الحیدریه، اسباب النزول (واحدی) ص ۵۰ ط الحلبي، الکشاف (زمخشری) ج ۱ ص ۱۶۴ ط مصر، ذخائر العقبی (طبری شافعی) ص ۸۸، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۴، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانیه، تفسیر (فخر رازی) ج ۷ ص ۸۹ ط البهیة مصر، تفسیر (القرطبی) ج ۳ ص ۳۴۷، تفسیر (ابن کثیر) ج ۱ ص ۳۲۶، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۷۶ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۶ ص ۳۲۴، الدر المنثور (سیوطی شافعی) ج ۱ ص ۳۶۳، لباب النقول فی اسباب النزول (سیوطی) در حاشیه تفسیر (الجلالین) ص ۱۱۸، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۲ و ۲۱۲ ط اسلامبول، فتح القدر (شوکانی) و ج ۱ ص ۲۶۵ ط ۱ مصر، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۹۸، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۰، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۱۳ ح ۹۱۱ و ۹۱۲، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۴ ص ۲۵، معالم التنزیل (بغوی شافعی) در حاشیه تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج ۱ ص ۲۴۹، الرياض النضرة (محب الدین طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۷۳ ط ۲، تفسیر الخازن (بغدادی) ج ۱

{صفحه ۸۲}

و آنهايند که «صدق» و راستی را تصدیق کرده اند و خداوند این

{صفحه ۸۳}

تصدیقشان را گواهی فرموده است، آنجا که می خوانیم: «کسی که صدق را آورده و کسی که تصدیق آن کرده است آنها متّقین و پرهیزکارانند.» (۱)

بنابراین، اینان «طائفه» و «رَهْطِ» با اخلاص رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و بستگان نزدیک او هستند که خداوند آنها را مورد عنایت خویش قرار داده و فرموده است: (وَإِنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (بستگان نزدیک خویش را بیم ده!). (۲)

\*\*\*\*\*

۱- سوره زمر (۳۹) آیه ۳۳.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۱۲۰ ح ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴ و ۸۱۵، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۶۹ ح ۳۱۷ کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۳ ط الحیدریه، الدرّ المنثور (سیوطی) ج ۵ ص ۳۲۸، تفسیر (قرطبی) ج ۱۵ ص ۲۵۶ و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۱۸ ح ۹۱۷ و ۹۱۸.

۲- سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۳۷۲ ح ۵۱۴ و ص ۴۲۰ ح ۵۸۰ ط ۱ بیروت، تفسیر (طبری) ج ۱۹ ص ۷۴ ط بولاق، تاریخ (طبری) ج ۲ ص ۳۱۹ ط مصر، مسند (احمد بن حنبل) ج ۱ ص ۱۱۱ ط المیمیه مصر، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۰۴-۲۰۶ ط الحیدریه، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۳۸ ط الحیدریه، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۴۱، ۴۲ و ۴۳، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۰۵ ط اسلامبول، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۱۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الکامل (ابن اثیر) ج ۲ ص ۶۲ ط دار صادر، تاریخ (ابی الفداء)

ج ۱ ص ۱۱۹ ط قسطنطنیه، الدرّ المنثور (سیوطی) ج ۵ ص ۹۷، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۸۵ ح ۱۳۸، ۱۳۰ و ۱۴۰، تفسیر (ابن کثیر) ج ۳ ص ۳۵۱، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۱۳ ح ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۸۰ و ۳۸۱ ط ۲ حیدرآباد، تفسیر الخازن (علاء الدین بغدادی) ج ۳ ص ۳۷۱ والسیره الحلویه (علی بن برهان الدین حلبی) ج ۱ ص ۲۸۶- بقیه مدارک را در پانوش شماره ۹۱ ملاحظه نمائید!

{صفحه ۸۴}

اینها «أُولُوا الْأَرْحَامِ» هستند که خداوند فرموده است: (أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) (بستگان، از نظر قرآن، بعضی بر بعضی دیگر مقدمند). (۱)

و اینها هستند که در قیامت درجاتشان بالا می رود تا به درجه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رسد و در بهشت نعیم به او ملحق می شوند. این سخن به دلیل این آیه است که می گوید: «آنها که ایمان آوردند و نسل و بازماندگان آنها در این ایمان از آنها تبعیت نمودند و ذریه شان را به خودشان ملحق می گردانیم و از عملشان چیزی نمی کاهیم». (۲)

\*\*\*\*\*

۱- سوره انفاق (۸) آیه ۷۵.

- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۱۴ ح ۱۲.

۲- سوره طور (۵۲) آیه ۲۱.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۱۹۷ ح ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۰۹ ط اسلامبول.

{صفحه ۸۵}

آنها صاحبان حقی هستند که قرآن با صدای بلند دستور پرداخت آن را می دهد، آنجا که می فرماید: (وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) (حق ذوی القربی و بستگان را پرداز!). (۱)

آنها «صاحبان خمس» هستند که بدون ادای آن،

برائت ذمه حاصل نمی شود، آنجا که خداوند فرموده است: «آگاه باشید! هر غنیمتی به دست شما رسید خمس آن مال خدا، پیامبر، و بستگان او می باشد.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۶.

- منظور از «قربی» حضرت فاطمه و شوهرش و فرزندانش علیه السلام می باشد. و هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «فَدَكَّ» را به فاطمه سلام الله علیها عطا نمود.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۳۳۸ ح ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲ و ۴۷۳، الدر المنثور (سیوطی) ج ۴ ص ۱۷۷، مجمع الزوائد (هیشمی) ج ۷ ص ۴۹، تفسیر (طبری) ج ۱۵ ص ۷۲ ط ۲، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۹ ط اسلامبول و منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۱ ص ۲۲۸. - پانوشت شماره ۲۷ را هم ملاحظه نمایند!

۲- سوره انفال (۸) آیه ۴۱.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۲۱۸ ح ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷ و ۲۹۸، تفسیر (طبری) ج ۱۰ ص ۵ و ۸ ط ۲ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۵ ط اسلامبول. - پانوشت ۲۷ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه ۸۶}

و نیز آنها «صاحبان فیء» هستند، که خداوند می گوید: «آنچه خداوند از اموال آبادیها به پیامبرش داده است مربوط به خدا، پیامبر و ذوی القربی است» (۱)

و همین «اهلیت» هستند که خداوند آنها را بدینگونه مخاطب ساخته:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾.

(خداوند اراده کرده است رجس و پلیدی را از شما «اهلیت» دور گرداند و شما را کاملاً پاک و طاهر گرداند). (۲)

اینها «آل یاسین» هستند، که پروردگار در قرآن آنان را مورد تحیت قرار داده و



می فرماید: (سَلَامٌ عَلٰی اِلْ یَاسِیْنَ (۳)). (سلام بر آل

\*\*\*\*\*

۱- سوره حشر (۵۹) آیه ۷.

- رجوع کنید به الکشاف (زمخشری) ج ۴ ص ۵۰۲ ط بیروت و تفسیر (طبری) ج ۲۸ ص ۳۹ ط ۲.

۲- سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

- رجوع کنید به پانوشت های ۲۵ و ۲۶.

۳- سوره صفات (۳۷) آیه ۱۳۰.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۱۰۹ ح ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶ و ۷۹۷، نظم درر السمطین (زرنندی حنفی) ص ۹۴، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۷۴، تفسیر (فخر رازی) ج ۲۶ ص ۱۶۲ ط البهیه مصر، تفسیر (قرطبی) ج ۱۵ ص ۱۱۹، تفسیر (ابن کثیر) ج ۴ ص ۲۰، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۸۸ ط المیمیه مصر، الدر المنثور (سیوطی) ج ۵ ص ۲۸۶، فتح القدير (شوکانی) ج ۴ ص ۴۱۲ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۹۵ ط اسلامبول.

{صفحه ۸۷}

یاسین.

و «آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» همانها هستند که خداوند درود فرستادن بر آنها را جزء وظائف واجب بندگانش قرار داده، می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید شما هم بر او درود و سلام بفرستید!) (۱)

گفتند: ای پیامبر خدا! «سلام» بر تو را دانستیم بفرما چگونه بر تو «صَلِّمَات» بفرستیم؟ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ!» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۶.

۲- در رابطه با «کیفیت صلوات بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اهلبیت علیه السلام» رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب التفسیر، باب ان الله و ملائکته یصلون علی

النبي ج ٦ ص ٢٧ ط دارالفكر، و كتاب بدء الخلق، باب يزفون النسلان في المشى ج ٤ ص ١١٨ ط دارالفكر، و كتاب الدعوات، باب الصلاه على النبي صلى الله عليه وآله و سلم ج ٧ ص ١٥٦ ط دار الفكر، صحيح (مسلم) كتاب الصلاه، باب الصلاه على النبي صلى الله عليه وآله و سلم ج ١ ص ١٧٣ ط عيسى الحلبي، صحيح (ترمذى) ج ٢ ص ٢١٢ ط بولاق، سنن (نسائي) ج ٣ ص ٤٥ - ٤٩، سنن (ابن ماجه) ج ١ ص ٢٩٢ ح ٩٠٣، ٩٠٤ و ٩٠٦، سنن (ابى داود) ج ١ ص ٢٥٧ ح ٩٧٦، ٩٧٧، ٩٧٨ و ٩٨١، اسباب النزول (واحدى) ص ٢٠٧، مسند (احمد بن حنبل) ج ٢ ص ٤٧ و ج ٥ ص ٣٥٣ ط الميمنييه مصر، موطأ (مالك) همراه با شرحش = تنوير الحوالك ج ١ ص ١٧٩، تفسير (قرطبي) ج ١٤ ص ٢٣٣، ذخائر العقبى (محب الدين طبرى) ص ١٩، تفسير (طبرى) ج ٢ ص ٤٣، تفسير (ابن كثير) ج ٣ ص ٥٠٧، تفسير (فخر رازى) ج ٢٥ ص ٢٢٦ ط البهيه مصر، احكام القرآن (ابن عربى) ج ٣ ص ١٥٧٠ ط عيسى الحلبي، الدر المنثور (سيوطى) ج ٥ ص ٢١٥ ط مصر، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ٨٧ و ١٣٩ ط الميمنييه مصر، فتح القدير (شوكانى) ج ٤ ص ٣٠٣، المعجم الصغير (طبرانى) ج ١ ص ٧٤ و ٨٦، نظم درر السمطين (زرندى حنفى) ص ٤٥، ينابيع الموده (قندوزى حنفى) ص ٢٩٥ ط اسلامبول، معالم التنزيل (بغوى) در حاشيه تفسير الخازن (علاء الدين بغدادى) ج ٥ ص ٢٢٥، كنز العمال (متقى هندى) ج ١ ص ٤٣٧ ح ٢١٥١، ٢١٧٠، ٢١٨٤، ٢١٨٥، ٢١٨٦، ٢١٨٧ و ٢١٨٨ ط ٢ حيدرآباد حليه الاولياء (ابو نعيم اصفهانى) ج ٤ ص ٢٧١، تفسير الخازن (علاء الدين بغدادى) ج ٥ ص ٢٢٦، مسند (محمد بن ادريس شافعى) ص ١٥ ط المطبوعات العلميه مصر، فرائد السمطين (حموينى) ج ١ ص ٢٥ ح ٢، ٣، ٤، ٥، ٦،

۷، ۸، ۹، تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج ۸ ص ۳۸۱، المستدرک (حاکم) ج ۱ ص ۲۶۸، اخبار اصبهان ج ۱ ص ۸۵ والسنن الکبری (بیهقی) ج ۲ ص ۳۷۸.

{صفحه ۸۸}

از این حدیث روشن می شود که صلوات بر آنها جزء صلوات مورد

{صفحه ۸۹}

امر در آیه است.

(طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ) (ای خوشا به حالشان و سرانجام نیکشان!) (۱)

«مَنْ يُبَارِيهِمْ وَفِي الشَّمْسِ مَعْنَى \*\*\* مُجْهِدٌ مُتَعَبٌ لِمَنْ بَارَاهَا» (۲)

(چه کسی با آنها مسابقه می تواند بدهد؟! در حالی که در خورشید معنی خسته کننده ای برای کسی که با آن مسابقه دهد وجود دارد.)

آنها برگزیدگان بندگان خدایند، و آنها با اذن خدا در نیکی ها بر همه سبقت دارند و آنها «وارث کتاب خدا» هستند که خداوند درباره شان فرموده است:

«سپس کتاب را به کسانی از بندگان خود که برگزیدیم به ارث دادیم، پس بعضی از آنها به خویشان ستم نمودند (و اینها کسانی هستند که «أئمه» را به رسمیت نمی شناسند) و بعضی معتدل و میانه رو هستند (آنها موالی و پیروان «أئمه» هستند)

\*\*\*\*\*

۱- سوره رعد (۱۳) آیه ۲۹.

- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۳۰۴ ح ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹ و ۴۲۱، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغزلی شافعی) ص ۲۶۸ ح ۳۱۵، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۹۰ ط الیمینیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۳۱ و ۹۶ ط اسلامبول، الدر المنثور (سیوطی) ج ۴ ص ۹۵ ط مصر و کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۶۷ ط الحیدریه.

۲- الازریه ص ۱۳۱ ط نجف.

{صفحه ۹۰}

و بعضی از آنها در نیکیها سبقت جسته است (که او «امام» است) این فضل بزرگی است». (۱)

همین مقدار آیاتی که در فضائل «اهلبیت علیه السلام» رسیده کفایت می کند.

«ابن عباس» می گوید: «درباره علی

۳۰۰ آیه قرآن نازل شده است.» (۲)

و دیگری می گوید: «رُبْع قرآن درباره اهلیت علیه السلام است.» (۳)

\*\*\*\*\*

۱- سوره فاطر (۳۵) آیه ۳۲.

- رجوع کنید به غایه المرام (علامه بحرینی) ص ۳۵۱ ط دار القاموس الحدیثه.

۲- درباره علی علیه السلام ۳۰۰ آیه قرآن نازل شده است.

- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۶ ط المیمینیه مصر، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۱ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۶ و ۲۸۶ ط اسلامبول، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۳۱ ح ۹۳۴، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۲، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۴ ط العثمانیه مصر، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۵ ط العثمانیه والسیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه سیره حلبی (علی بن برهان الدین حلبی) ج ۲ ص ۱۱.

۳- رُبْع قرآن درباره اهل البیت علیه السلام نازل شده است.

- رجوع کنید به ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۶ ط اسلامبول، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۴۴، ۴۵ و ۴۷ و مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغزلی شافعی) ص ۳۲۸ ح ۳۷۵.

{صفحه ۹۱}

و این تعجبی ندارد زیرا «اهلیت» و «قرآن» دو نیمه از یک چیزند که از هم جدا نمی شوند.

به همین مقدار از آیات محکّمات که بر شما تلاوت کردیم، اکتفا نما! (هُنَّ أُمَّ الْكِتَابِ) اینها آیات روشن و اساسی قرآنند. اینها را از خبیر و آگاه بگیر! که هیچکس مانند اهل خبره و آگاه تو را مطلع نمی سازد.

{صفحه ۹۲}

**حق جو**

**۱- ایمان به «آیات خدا درباره اهلیت علیه السلام»**

۱- آیات محکم و شواهد استواری اقامه فرمودید؛ از عهده آنچه بر شما بود به

خوبی بر آمدید؛ و هیچگونه نقص و کوتاهی در آن یافت نمی شود. بنابراین، کسی که بخواهد استدلالهایتان را رد کند در وادی لجاجت، پستی و زشتی قدم گذارده و به سخنان بی مایه تو خالی دست زده است؛ در باطل، مراء و جدال می کند و همچون جاهلان و نادانان به زورگوئی می پردازد.

ما به آیات خداوند، همه ایمان آوردیم.

۲- امّا معلوم نیست چرا اهل قبله از «أئمه اهل بیت علیه السلام» روی گردانده اند و به هیچ چیز در فروع و اصول به مذهب آنان متعبد نشده اند و نیز در مسائل اختلافی به قول آنها توجهی ننموده اند! علماء امت نیز در مباحث خود نیز از نظریه و عقیده آنها بحثی نکرده، بلکه در مسائل نظری به معارضه آنان پرداخته و برای مخالفت آنان اهمّیتی قائل نمی شدند! عوام امت نیز همچنان تمام نسلها از گذشته و آینده به غیر

{صفحه ۹۳}

## ۲- تحیر در جمع بین این ادله و آنچه اهل قبله بر آند!

اهلیت علیه السلام مراجعه می نمودند بدون اینکه آن را کار خلافی بدانند!!

{صفحه ۹۴}

## حق شناس

### ۱- بیان اشتباه در آنچه به «اهل قبله» نسبت داده شده.

۱- از شما استدعا می کنم که درباره آنچه به همه «اهل قبله» در عدول از «اهل بیت علیه السلام» نسبت دادید، تجدیدنظر کنید! و یادآور می شوم: نیمی از «اهل قبله»- که «شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» هستند- از آنها روی نگردانده، نمی گردانند و نخواهند گردانید، در هیچ چیز نه در اصول و نه در فروع، هیچگاه. عقیده آنها این است که «تعبد به مذهب آنها»- به حکم کتاب و سنت- واجب عینی و مُضَیّق است. بنابراین، آنها در هر زمان و در هر کجا به این عقیده اند که «در برابر فرمان خداوند عزوجلّ باید تسلیم باشند.» گذشتگان و پیشینیان صالح «شیعه» بر همین عقیده بوده اند و بر همین اعتقاد جان سپرده اند، از زمان رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم... تا امروز.

{صفحه ۹۵}

### ۲- زمامداران و رؤسای امت از «اهلیت علیه السلام» عدول کرده اند.

۲- و این زمامداران و اولیاء امور امت بودند که از «اهل بیت علیه السلام» عدول کرده و از آنها روی گردانده اند.

و این جریان، از همان روز که به خاطر «خلافت» از آنها عدول کردند و آن را به انتخاب و اختیار خود گرفتند سرچشمه

گرفته، و جریان یافته است، با اینکه نصّ صریح بر «خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام» وجود داشت؛ چه اینکه دیدند عرب بر بودن «خلافت» در یک خاندان صبر نخواهد کرد! لذا، نصوص آن را تأویل بردند و «خلافت» را به انتخاب گذاردند، تا هر کدام از قبائل آنها به آرزوی رسیدن به آن باشند گرچه سالها طول بکشد، گاهی در اینجا باشد، و گاهی در آنجا، و مرتبه ای دیگر در قبیله ای

دورتر. آنها هرچه قدرت و قوت داشتند برای تأیید آن به کار گرفتند و تمام کسانی که مخالف با این معنی بودند در هم شکستند.

این وضع، آنان را ناچار ساخت که از «مذهب اهل بیت علیه السلام» کناره گیرند، و آنچه از «کتاب» و «سنت»، دلالت بر «وجوب تعبد و تسلیم در برابر آنان» داشت، تأویل نمایند. اگر آنها تسلیم ظواهر «ادله» می شدند و به سوی «اهل بیت علیه السلام» باز می گشتند و خواص و عوام را در اصول و فروع به آنان ارجاع می دادند، راه بازگشت را بر خود می بستند و از بزرگترین مبلغان و دعوت کنندگان به سوی «اهل بیت علیه السلام» می گردیدند؛ امّا این «حقیقت» با خواسته های آنان و آنچه را که بر آن عزم داشتند سازگاری نداشت و با حزم و دوراندیشی و قدرت سیاسیشان

{صفحه ۹۶}

### ۳- کدام دادگاه «عادل» به گمراهی «متمسکان به اهلیت» حکم می کند؟!

وفق نمی داد.

کسی که به دقت بنگرد و این شئون را با تیزبینی ببیند، خواهد دانست که عدول از «امامت اهل بیت علیه السلام در مذهب و مباحث مذهبی» تنها فرعی است از عدول از «امامت، ولایت و خلافت عمومی آنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم». و امّا تأویل و توجیه ادله ای که دلالت بر «امامت و پیشوائی خصوصی» آنها در مسائل مذهبی داشت، پس از توجیه و تأویل ادله ای بود که دلالت بر «امامت عامّه» و حکومت و خلافت آنها پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می کرد.

و اگر غیر از این بود، کسی از آنان روی بر نمی تافت.

۳- حال، کدام محکمه و دادگاه «عادل» حکم به



گمراهی کسانی می کند که به «اهلیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» متمسک شده اند، به ریسمان «ولایت» آنان چنگ زده اند، و بر منوال آن قدم بر می دارند؟!

{صفحه ۹۷}

## حق جو

### ۱- دادگاههای «عادل» به گمراهی «تمسکان به اهلیت» حکم نمی کنند.

۱- محکمه های «عدالت» حکم به گمراهی «تمسکان به ولایت اهل بیت علیه السلام» و کسانی که گام به جای گام آنها می گذارند، نمی کنند.

۲- بدون تردید، عمل به «مذهب خاندان رسالت» برای مکلفان مجزی است و براءت ذمه می آورد.

۳- بلکه گاهی گفته می شود که «ائمه دوازدهگانه اهل البیت علیه السلام» به تبعیت سزاوارترند تا ائمه چهارگانه اهل سنت و دیگران. زیرا این دوازده نفر یک «مذهب» دارند، که آن را منظم ساخته و مقرر داشته اند و در این یکی متفقند، بخلاف ائمه چهارگانه اهل سنت که اختلاف بین آنان در ابواب فقه آشکار است و نمی توان موارد آن را به حساب آورد.

{صفحه ۹۸}

### ۲- عمل به «مذهب خاندان رسالت» موجب براءت ذمه می شود.

و روشن است که آنچه یک نفر بررسی می کند هرگز نمی تواند همانند چیزی باشد که «دوازده امام» آن را تحقیق و بررسی کرده اند. این، حقیقتی است که برای هیچ فرد با انصافی جای وقفه نیست، و جایی برای ایراد ایرادکننده نمی تواند باقی گذارد.

### ۳- گاهی گفته می شود: آنها سزاوارتر به تبعیت هستند.

بلی! گاهی ناصبیان در «اسناد مذهب شیعه به ائمه اهلیت علیه السلام» بحث دارند که من - بعداً - زحمت اقامه برهان و دلیل بر آن را به شما خواهم داد.

### ۴- درخواست «نصوص خلافت».

۴- و الان، از شما درخواست دارم آن نصوصی که گمان می برید بر «خلافت امام علی بن ابی طالب علیه السلام» دلالت دارد ارائه دهید. این نصوص صحیح و صریح را از «طریق اهل سنت» بیاورید.

{صفحه ۹۹}

۱- اشاره به «نصوص»، اجمالاً

۱- کسی که از سیره و تاریخ زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاهی داشته باشد؛ و کسی که تأسیس دولت اسلامی، تشریح احکام، آماده و مهیا ساختن قواعد و پایه های آن، نزول قوانین و تنظیم شئون آن از ناحیه خداوند را به خوبی بداند و به آن احاطه پیدا کند می یابد که «علی علیه السلام» وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امور، پشتیبانش در برابر دشمن، ظرف علم او، وارث حکم و فرمانش، ولیعهد وی و صاحب امر خلافت پس از آن حضرت می باشد.

و آن کس که بر گفتار و کردار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و حضر دست یابد، نصوص متواتر و پی در پی از آن حضرت را در این باره خواهد یافت؛ این جریان از آغاز دعوتش تا پایان عمرش صلی الله علیه و آله و سلم به طور وضوح و به روشنی دیده می شود.

۲- برای شما کافی است آنچه را که در آغاز اسلام در مکه پیش از رونق گرفتن اسلام، به هنگامی که داوند «آیه انذار» را نازل فرموده ملاحظه فرمائی.

{صفحه ۱۰۳}

۲- نصّ «یوم انذار».

آری هنگام نزول آیه: (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (قوم و خویشان نزدیکت را انذار کن!) آنها را به خانه عمویش ابوطالب علیه السلام جمع کرد؛ در آن روز چهل نفر بدون کم و زیاد بودند؛ در بین آنها عموهایش ابوطالب، حمزه، عباس، و ابولهب وجود داشتند- این حدیث از احادیث صحیح و مأثور است. در آخر این حدیث آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها خطاب فرمود:

«ای

فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند! من جوانی را در عرب سراغ ندارم که برای قوم و قبیله اش برتر از آنچه من برای شما آورده ام، برای آنها آورده باشد؛ من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام و خداوند مرا فرمان داده که شما را به سوی آن دعوت کنم.»

«فَأَيُّكُمْ يُوَارِثُنِي عَلَىٰ أَمْرِي هَذَا عَلَىٰ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ؟» (کدامیک از شما حاضر است در این راه با من همکاری کند و پشتیبانم گردد تا برادر، وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟)

همه از او روی برتافتند به جز «علی»- با اینکه از همه کم سن و سال تر بود- که به پاخواست و گفت:

«أَنَا يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَكُونُ وَزِيرَكَ عَلَيْهِ»

(من ای پیامبر خدا! در این کار، پشتیبان تو خواهم بود.)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر دوشش گذاشت و فرمود:

\*\*\*\*\*

۱- سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.

{صفحه ۱۰۴}

«إِنَّ هَذَا، أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا!»

(این، برادر، وصی و خلیفه من در میان شما است، سخن او را بشنوید و اطاعتش کنید!)

افراد با خنده از جای خود بلند شده، به ابوطالب می گفتند: به تو امر کرد که سخن فرزندت را بشنوی و اطاعتش نمائی!!

عده زیادی از «حافظان آثار نبوت»، این حدیث را با همین الفاظ نقل نموده اند. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- این حدیث از احادیث صحیح است که بسیاری از حافظان و دانشمندان، آن را با همین الفاظ یا قریب به آن نقل نموده اند.

- رجوع کنید به تاریخ (طبری) ۲ ص ۳۱۹-۳۲۱ ط دار المعارف مصر، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر شافعی) ج ۲ ص ۶۲

و ۶۳ ط دار صادر بیروت، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۱۰ و ۲۴۴ (با سند صحیح) ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۱ ص ۳۱۱ ط البهیة مصر، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۴۱ و ۴۲ ط الیمینیه مصر، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۳۷۱ ح ۵۱۴ و ۵۸۰ ط بیروت، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۱۵ ح ۳۳۴ ط ۲ حیدرآباد، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ صص ۸۵ ح ۱۳۹، ۱۴۰ و ۱۴۱ ط ۱ بیروت التفسیر المنیر (جاوی) ج ۲ ص ۱۱۸ ط ۳ مصطفی الحلبي و تفسیر الخازن (علاء الدین شافعی) ج ۳ ص ۳۷۱ و ۳۹۰ ط مصر.

{صفحه ۱۰۵}

## حق جو

### چرا مُسلم و بخاری این حدیث را در صحیحین نقل ننموده اند؟

{صفحه ۱۰۶}

## حق شناس

### ۱- درستی سند این حدیث

۱- در صحت حدیث مزبور همین تو را بس که این حدیث از طریق افراد موثق اهل تسنن، وارد شده است، از طریق همان افرادی که نویسندگان «صحاح سته» با کمال آرامش به آنها احتجاج می کنند و به روایاتشان استدلال می نمایند. «احمد بن حنبل» در «مُسند» این حدیث را از «اسود بن عامر»، از «شریک»، از «اعمش»، از «منهال»، از «عباد بن عبدالله اسدی» به طور مرفوع از «علی علیه السلام» نقل نموده است. (۱) هر کدام از افراد سلسله این «سند» از نظر مخالف، «حجت» است، و همه بدون گفتگو از رجال «کتب صحاح» می باشند. و «قیسرانی» آنان را در

\*\*\*\*\*

۱- مسند (احمد بن حنبل) ج ۲ ص ۱۶۵ ح ۸۸۳ (با سند حسن) و ج ۲ ص ۳۵۲ ح ۱۳۷۱ (با سند صحیح) ط دار المعارف مصر.

{صفحه ۱۰۷}

### ۲- علت اینکه مسلم و بخاری از آن اعراض کرده اند

کتاب خود «الجمع بین رجال الصحیحین» آورده است. بنابراین، راهی جز قول به «صحت» این حدیث وجود ندارد. علاوه، این حدیث طرق دیگری نیز دارد که یکدیگر را تأیید می کنند.

۲- اما اینها مسلم و بخاری و امثال اینها حدیث را نقل نکرده اند، به این خاطر است که دیده اند با عقیده شان در «خلافت»

مخالفت دارد، و همین مطلب موجب اعراض آنها از بسیاری از «نُصُوص» شده است؛ ترسیده اند اگر نقل کنند اسلحه ای برای «شیعه» باشد؛ لذا، دانسته آنها را «کتمان» کرده اند. بسیاری از بزرگان اهل تسنن - که خدا از آنها در گذرد!- همین طریق را پیموده اند، و تمام احادیثی که از این قبیل بوده «کتمان» کرده اند. آنها در «کتمان حدیث» مذهب معروفی دارند که حافظ «ابن حجر» در کتاب «فتح الباری» از آنها

نقل نموده و «بخاری» برای این معنی، بابی را در اواخر کتاب علم از جزء اول صحیح خود گشوده، و گفته است: «باب من خصّ بالعلم قوماً دون قوم».

### ۳- کسی که آنها را بشناسد، اعراض آنان را بعید نمی داند.

۳- کسی که از روش بخاری در برابر «امیر مؤمنان علیه السلام» و سائر «اهل بیت علیه السلام» آگاه شود و بداند که قلم وی در برابر زیباییهای نصوص آنان کند، و مدادش از بیان خصائص و امتیازات آنان خشک می شود، اعراض وی و امثال او از ذکر این حدیث را هیچ غریب نمی شمارد.

{صفحه ۱۰۸}

### حق جو

#### درخواست دلایل بیشتر

از نصوصی که دلالت بر «خلافت» دارد بیشتر برابیم بگویید! بیشتر!

{صفحه ۱۰۹}

### حق شناس

#### ۱- نص صریح به بیش از ده فضیلت از فضائل علی علیه السلام که در هیچکس وجود ندارد.

۱- بعد از حدیث «دار» که توضیح آن داده شد، این حدیث، تو را کفایت خواهد کرد.

حدیثی که «امام احمد» در «مُسْنَد»، «امام نسائی» در «الخصائص العلویّه»، «حاکم» در «مستدرک»، «ذهبی» در «تلخیص»- در حالی که اعتراف به صحّت آن نموده- و غیر از اینها از «نویسندگان سنن» از طرّقی که اتّفاق و اجماع بر «صحّت» آن است از «عمرو بن میمون» آورده اند.

وی می گوید: پیش ابن عباس نشسته بودم که نه گروه نزد او آمدند. گفتند: ابن عباس! یا همراه ما بیا و یا اطرافت را خلوت کن که با تو سخن داریم! ابن عباس گفت: همراه شما می آیم. ابن میمون می گوید: ابن عباس آن روز هنوز سالم بود و بینائی خود را از دست نداده بود. آنها کناری رفتند، شروع به صحبت کردند، ما ندانستیم چه گفتند. (پس از

{صفحه ۱۱۰}

#### ۲- علت استدلال به این حدیث

مدتی) ابن عباس آمد، در حالی که لباسش را تکان می داد، می گفت: اُف، اُف، بدگوئی مردی را می کنند که بیش از ده

فضیلت دارد که احدی آنها را دارا نیست.

بدگوئی شخصی می نمایند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره اش فرمود: کسی را به جنگ خواهم فرستاد که خدا هرگز او را خوار و رسوا نمی کند، خدا و رسول را دوست می دارد، خدا و رسولش هم او را دوست می دارند (در این هنگام) گردنها کشیده شد (هرکس می خواست این فضیلت نصیب او شود.) فرمود: «علی» کجاست؟ «علی» آمد در حالی که چشمش درد می کرد، نمی توانست ببیند، آب دهان را در چشمانش ریخت، سپس پرچم را سه بار به

اهتزاز در آورد، آنگاه آن را به «علی» داد، «علی» (رفت و پس از پیروزی و کشتن مرحب خیبری) با اسیر گرفتن صفیه فرزند حبی بازگشت.

ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «فلانی» را برای خواندن سوره توبه بر مکیان روانه ساخت، ولی «علی» را به دنبال او فرستاد که از او بگیرد و فرمود: این سوره را مردی باید برد که او از من و من از او باشم.

ابن عباس گفت: و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عمو و عموزادگانش گفت: کدامیک از شما در دنیا و آخرت با من همراهی و دوستی می کند؟ همه امتناع کردند؛ «علی» برخاست و گفت: من در دنیا و آخرت همکاری و دوستی با تو خواهم نمود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو ولی من در دنیا و آخرت خواهی بود؛ سپس او را رها کرد و باز به آنها رو نموده فرمود کدامیک از

{صفحه ۱۱۱}

شما در دنیا و آخرت حاضر است همراهی و دوستی مرا به عهده گیرد؟ همه امتناع کردند، ولی «علی» برخاست و گفت: من در دنیا و آخرت به شما کمک و دوستی خواهم نمود؛ حضرت به او فرمود: تو ولی من در دنیا و آخرت خواهی بود.

ابن عباس گفت: «علی» نخستین کسی پس از «خدیجه» بود که ایمان آورد.

ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عباى خود را بر «علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام» افکند و فرمود: «خداوند اراده کرده رجس و ناپاکی از شما «اهل بیت» را بزدايد، و شما را به خوبی پاکیزه و



ابن عباس گفت: «علی»، جان خود را به خاطر خدا در معرض فروش قرار داد، لباس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پوشید و در جای او خوابید، مشرکان به او سنگ می زدند...

تا آنجا که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای «جنگ تبوک» حرکت کرد؛ مردم نیز همراه او از مدینه خارج شدند. «علی» عرض کرد: من هم با شما بیایم؟ فرمود: نه! «علی» گریه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود:

«أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ، إِنَّهُ لَا يَتَّبِعِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي» (آیا راضی نیستی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پس از من

\*\*\*\*\*

۱- سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

{صفحه ۱۱۲}

پیامبری نیست. سزاوار نیست من بروم مگر اینکه تو خلیفه و جانشین من باشی.)

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود:

«أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ مُؤْمِنَةٍ» (تو ولی تمام مؤمنان، پس از من خواهی بود).

ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام درهائی را که به مسجد باز می شد مسدود ساخت غیر از در خانه «علی»، و او داخل مسجد می شد در حالی که جُنُب بود و غیر از آن راهی نداشت.

ابن عباس گفت: و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ مَوْلَاهُ عَلِيٌّ»

(هرکس من مولا و سرپرست اویم، سرپرست و مولایش علی است)... (۱)

\*\*\*\*\*

۱- «حاکم» پس از نقل این جریان در مستدرک، می گوید: «این حدیث

از نظر سند، صحیح است ولی به این صورت یعنی به طور مجموعی بخاری و مسلم آن را نقل نموده اند» و «ذهبی» نیز در کتاب تلخیص، آن را نقل نموده و گفته است: «این حدیث صحیح است».

- رجوع کنید به مستدرک (حاکم نیشابوری) ج ۳ ص ۱۳۲ (با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل مستدرک (با سند صحیح)، مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۲۵ ح ۳۰۶۲ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۷۰ با تحقیق محمودی، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۸۷، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۴۰ ط الحیدریه، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۷۲، الاصابه فی تمییز الصحابه (ابن حجر عسقلانی) ج ۲ ص ۵۰۹، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۴ ط اسلامبول، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۱۸۳ ح ۲۴۹، ۲۵۰ و ۲۵۱، الرياض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۶۹ و ۲۷۰ ط ۲، انساب الاشراف (بلاذری) ج ۲ ص ۱۰۶ ح ۴۳ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۲۸ ح ۲۵۵.

{صفحه ۱۱۳}

۲- ادله قاطع و براهین روشنی که در این حدیث است بر کسی مخفی نیست. این «ادله و براهین» به خوبی می رسانند که «علی ولیعهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم»، و «خلیفه» او پس از وی می باشد.

مگر ملاحظه نمی فرمائی چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را ولی خود در دنیا و آخرت قرار داده و او را بر سائر خویشاوندانش مقدم داشته است؟ و چگونه او را نسبت به خود به منزله هارون نسبت به موسی قرار داده؟ و از تمام مقامهایی که داشته جز مقام نبوت از او استثناء

نفرموده است؟ که استثناء این یکی دلیل عموم است یعنی تمام مقام و منزلت‌های دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دارد.

شما به خوبی می‌دانید روشنترین مقامهائی که هارون نسبت به موسی داشته مقام «وزارت»، «پشتیبانی»، «شرکت در امر رسالت»، «خلافت» از او، و «وجوب اطاعت» از هارون بر تمام امت، بوده است؛ به دلیل قول خداوند که می‌فرماید:

(موسی از خداوند خواست: «وزیری از اهلم برایم قرار ده، هارون برادرم را،

{صفحه ۱۱۴}

به وسیله او پشتم را محکم کن، و او را شریک کارم قرار ده». (۱)

«به برادرش هارون گفت: خلیفه ام در میان قومم باش، اصلاح کن و راه مفسدان را میماید!» (۱) و خداوند عزوجل فرمود: «ای موسی! آنچه می‌خواستی به تو داده شد.» (۲)

بنابراین، علی علیه السلام - طبق این نص - خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان قومش، وزیر او در بین اهلس، شریک او در کارش - بر سبیل خلافت از او نه نبوت - افضل امتش و سزاوارتر از همه آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زندگی و مرگ می‌باشد و وجوب اطاعت از او در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - به خاطر وزارتش - همانند آنکه برای هارون بر امت موسی در زمان موسی بود، مسلم است. (۴)

هرکس «حدیث منزلت» را بشنود، تمام این مقامها به ذهنش «تبادر» می‌کند و شکی در اراده آنها از این سخن نمی‌کند. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود، این مطلب را آشکارا در همانجا روشن ساخت با این جمله از

\*\*\*\*\*

۱- سوره طه (۲۰) آیات ۲۹-۳۲.

۲- سوره

۴- در رابطه با تشبیه «وزارت علی علیه السلام» رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۳۶۸ ح ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲ و ۵۱۳، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۲۸ ح ۳۷۵ ط اسلامیة تهران و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۱۰۷ ح ۱۴۷.

{صفحه ۱۱۵}

فرمایشش که: «سزاوار نیست من بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی».

این، نص صریح بر «خلافت» او است بلکه نص روشنی است بر اینکه اگر برود و او را خلیفه خود نسازد کاری را که سزاوار نبوده انجام داده است. و این نیست جز اینکه او از ناحیه خداوند، مأمور برقرار دادن وی به جای خود بوده است، چنانکه در تفسیر این آیه آمده است:

(يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ). (۱)

(ای پیامبر! آنچه بر تو نازل شده برسان! و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده ای.)

کسی که در این جمله آیه: (فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) (رسالتش را نرسانده ای) تدبیر کند سپس در این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز دقت نماید که: «إِنَّهُ لَا يَتَّبِعِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي» (سزاوار نیست من بروم جز اینکه تو خلیفه من باشی) می یابد که هر دو یک هدف را تعقیب می کنند، چنانکه مخفی نیست.

و نباید این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث را فراموش کنیم که: «أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» (تو ولی تمام مؤمنان پس از من خواهی بود) که نص صریح است بر

اینکه او «ولّی امر» و «والی» آن و «قائم مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» می باشد.

\*\*\*\*\*

۱- سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

- رجوع کنید به پانوش ۲۱۶.

{صفحه ۱۱۶}

**حق جو**

### نقل تشکیک در سند «حدیث منزلت» از یک عالم سنی

«حدیث منزلت» صحیح و مستفیض است، اما یکی از عالمان اهل سنت به نام «آمدی» در اسناد آن، تشکیک کرده و در طرق آن تردید نموده است. و بسا مخالفان شما، به نظریه او متشبّث شوند! بنابراین، از چه راه بر آنها پیروز می شوید؟ و پاسخ آنها را می دهید؟

{صفحه ۱۱۷}

**حق شناس**

### ۱- «حدیث منزلت» از مسلمانترین اخبار است.

۱- «آمدی» در این تشکیک به خویش ستم نموده، زیرا «حدیث منزلت»، از «صحیحترین سنن» و «مسلمترین اخبار» می باشد.

۲- در «صحت سند» این حدیث، هیچ شکی در دل خلیجان نمی کند. و در خاطر احدی نمی آید که در ثبوت آن لب به مناقشه بگشاید. حتی «ذهبی» - با آن سر سختی اش - در کتاب «تلخیص مستدرک» تصریح به «صحت» آن نموده است. (۱) و «ابن حجر هیثمی» - با آن محاربه و جنگجوییش در کتاب صواعقش - «حدیث منزلت» را در

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به پانوش شماره ۹۴.

{صفحه ۱۱۸}

### ۲- شواهدی که بر این حقیقت حکم می کنند.

شبهه ۱۲ از کتاب «صواعق» ذکر کرده و قول به «صحت» آن را از ائمه حدیث - همانها که در این مباحث تنها به آنها مراجعه

باید کرد- نقل نموده است. به آن کتاب مراجعه فرما! (۱) و اگر این حدیث در این مرحله از «ثبوت» نبود، «بخاری» آن را در صحیح خود نقل نمی نمود (۲). چه اینکه او در برابر «خصائص و فضائل علی علیه السلام» سخت به خود ستم می کند و از نگاشتن آن خودداری می نماید!.

«معاویه» پیشوا و رهبر گروه طغیانگر و ناسزاگو به «امیر مؤمنان علیه السلام» و محارب و جنگ کننده با او، همان کسی که دستور داد «امام علی علیه السلام» را بر منابر مسلمین لعن کنند،- با این وقاحت و دشمنیش!- «حدیث منزلت» را انکار نکرد، و با «سعد بن ابی وقاص» به مکابره برنخواست، هنگامی که به او گفت:

چه چیز تو را مانع شد که «ابو تراب» را سب و ناسزا نگوئی؟

و «سعد» پاسخ داد: سه چیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرموده، به یاد آنها افتادم مرا از

بدگوئی وی باز داشت، اگر یکی از آنها را من داشتم، برایم از بهترین ثروت عرب محبوبتر بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که او را در بعضی از جنگها در مدینه گذاشت، شنیدم به او می فرمود:

«آیا راضی نیستی که نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی؟ با این

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۴۷ ط المحمدیه مصر.

۲- رجوع کنید به پانوش شماره ۱۰۵.

{صفحه ۱۱۹}

### ۳- اشاره ای به نقل کنندگان این حدیث از اهل سنت

تفاوت که پس از من پیامبر نیست.

معاویه ساکت شد و سعد را از تکلیف به سب و بدگوئی مُعاف ساخت. (۱)

بالا-تر بگویم: «معاویه» خود، «حدیث منزلت» را نقل نموده است. «ابن حجر» در «صواعق» می گوید: «احمد» نقل نموده که مردی مسئله ای را از معاویه پرسید، معاویه به او گفت: این مسئله را از «علی» پرس! که او اعلم و آگاهتر است. مرد، پاسخ داد: جواب تو از جواب «علی» برایم محبوبتر است. معاویه گفت: بد حرفی زدی! از مردی ناراحتی داری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را «چهره درخشان علم» می دانست، و به او فرمود:

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به صحیح (مسلم) کتاب الفضائل باب «من فضائل علی بن ابی طالب» ج ۲ ص ۳۶۰.

- در رابطه با «حدیث منزلت»- به روایت سعد- مراجعه کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۲۰۶ ح ۲۷۱ و ۲۷۲، خصائص (نسائی) ص ۱۰۶ ح ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸ و ۶۱ ط بیروت با تحقیق محمودی، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۱۰۷، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۸۴-۸۶ ط الحیدریه، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۵۹، صحیح

(ترمذی) ج ۵ ص ۳۰۱ ح ۳۸۰۸، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۴ ص ۲۵-۲۶، الاصابه (ابن حجر) ج ۲ ص ۵۰۹، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۹ ص ۴۶۹، الرياض النضرة (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۴۷ و فرائد السمطين (حموینی) ج ۱ ص ۳۷۸ ح ۳۰۷.

{صفحه ۱۲۰}

#### ۴- اشاره به «عمومیت حدیث منزلت».

«أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.) و هرگاه بر عمر مطلبی مشکل می شد از او فرا می گرفت... (۱)

خلاصه، «حدیث منزلت» از مطالبی است که به «اجماع»، مسلمانان با تمام اختلافی که در مذهب و مشرب دارند، تردیدی در «ثبوت» آن ندارند.

۳- هر کدام از محدثان و سیره نویسان و ناقلان اخبار که متعرض «جنگ تبوک» شده اند، این حدیث را نقل نموده اند.

و تمام نویسندگان رجال، از پیشینیان و متأخرین، با اختلاف مذهب و مشربشان که شرح حال «علی علیه السلام» را نوشته اند، این حدیث را نگاشته اند.

و همه نویسندگان کتب «مناقب اهل بیت» و «فضائل صحابه»

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) در اثناء مقصد پنجم از مقاصدی که در بحث آیه ۱۴ از باب ۱۱ آورده است، ص ۱۰۷.

- در رابطه با «حدیث منزلت»- به روایت معاویه- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۲۱، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۴ ح ۵۲ ط ۱ تهران، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۸ ص ۲۴ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۷۷ ط المحمدیه، فرائد السمطين (حموینی) ج ۱ ص ۳۷۱ ح ۳۰۲، ترجمه الامام علی بن ابیطالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر) ج ۱ ص ۳۳۹ ح ۴۱۰ و ۴۱۱ ط ۱.

{صفحه ۱۲۱}

همچون «احمد حنبل» و غیر از



او، کسانی که قبل از او بوده اند یا بعد از او آمده اند، آن را روایت کرده اند. و این، از احادیث مسلمی است که در تمام دوران این اّمت، نقل شده است. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج ۳ ص ۵۰ ح ۱۴۹۰ (با سند صحیح) و ص ۵۶ ح ۱۵۰۵ (با سند صحیح) و ص ۵۷ ح ۱۵۰۹ (با سند صحیح) و ص ۶۶ ح ۱۵۳۲ (با سند صحیح) و ص ۷۴ ح ۱۵۴۷ (با سند صحیح) و ص ۸۸ ح ۱۵۸۳ (با سند صحیح) و ص ۹۴ ح ۱۶۰۰ (با سند حسن) و ص ۹۷ ح ۱۶۰۸ (با سند صحیح) و ج ۵ ص ۲۵ ح ۳۰۶۲ (با سند صحیح) ط دار المعارف مصر، صحیح (بخاری) کتاب المغزی باب غزوه تبوک ج ۵ ص ۱۲۹ ط دار الفکر، صحیح (مسلم) کتاب الفضائل باب «من فضائل علی بن ابی طالب» ج ۲ ص ۳۶۰ ط عیسی الحلّبی، صحیح (ترمذی) ج ۵ ص ۳۰۱ ح ۳۸۰۸ (با سند صحیح) و ح ۳۸۱۳ (با سند صحیح) و ح ۳۸۱۴ (با سند حسن) ط دارالفکر، سنن (ابن ماجه) ج ۱ ص ۴۲ ح ۱۱۵ و ۱۲۱ ط دار احیاء الکتب، صحیح (بخاری) کتاب بدء الخلق «باب مناقب علی بن ابی طالب» ج ۴ ص ۲۰۸ ط دارالفکر، المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۰۹ و ج ۲ ص ۳۳۷ (با سند صحیح)، تاریخ (طبری) ج ۳ ص ۱۰۴، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۳۰، ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۵۱، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶.

۳۸۷، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۸، ۳۶۷،  
۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۸۹، ۳۸۸،  
۴۳۰، ۴۲۹، ۴۲۸، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۲۰، ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰،  
۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۹، ۴۴۸، ۴۴۷، ۴۴۶، ۴۴۵، ۴۴۴، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۳۷، ۴۳۶، ۴۳۵، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱،  
۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶ ط ۱ بیروت، انساب الاشراف (بلاذری) ج ۲ ص ۱۰۶ ح ۴۳ و ص ۹۲ ح ۸، ۱۵، ۱۶، ۱۷ و ۱۸، الاصابه  
(ابن حجر) ج ۲ ص ۵۰۷ و ۵۰۹، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۳۴ و ۳۵، خصائص امیرالمؤمنین  
(نسائی شافعی) ص ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵ ط الحیدریه، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغالزی شافعی)  
ص ۲۷ ح ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶ و ۳۰۳ ط ۱ تهران، حلیه الاولیاء (ابو نعیم  
اصفہانی) ج ۷ ص ۱۹۴ (با سند صحیح)، ۱۹۵، ۱۹۶ و ۱۹۷ (با سند صحیح)، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۶۰، ۷۴، ۸۳، ۸۴،  
۸۶، ۱۳۰، ۷۶، ۱۹، ۲۴ و ۲۱۴، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۸۷، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۶۸،  
ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۵، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۸۰، ۸۶، ۸۸، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۲۰،  
۲۳۴، ۲۵۴، ۴۰۸ و ۴۹۶ ط اسلامبول، اسد الغابہ (ابن اثیر) ج ۲

ص ۸ و ج ۴ ص ۲۶ و ۲۷، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۵ و ۱۰۷، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵ و ۲۸۷ ط الحیدریه، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۲ ص ۴۹۵ و ۵۷۵ و ۳ ص ۲۵۵ و ج ۴ ص ۲۲۰ ط ۱ مصر و ج ۹ ص ۳۰۵ و ج ۱۰ ص ۲۲۲، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۸، ۱۹، ۲۰ و ۲۳، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۱، ۲۲ و ۱۱۰، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۱۵۰ ح ۲۰۴ و ۲۰۵، مقتل الحسین (خوارزمی حنفی) ج ۱ ص ۴۸ و ۴۹، اسعاف الراغیین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۳۴ و ۱۳۶ ط العثمانیه، المعجم الصغیر (طبرانی) ج ۲ ص ۲۲ و ۵۴، مجمع الزوائد (هیشمی شافعی) ج ۹ ص ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱ و ۱۱۹، الرياض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶ و ۲۴۸ ط ۲، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۳۹ ح ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۳۲ و ۴۸۷ ط ۲، مرآه الجنان (یافعی) ج ۱ ص ۱۰۹ (با سند صحیح) ط بیروت، العقد الفرید (ابن عبد ربّه) ج ۴ ص ۳۱۱ و ج ۵ ص ۱۰۰ ط لجنه التألیف مصر، مصابیح السنه (بغوی) ج ۲ ص ۲۷۵ (با سند صحیح) ط محمد علی صیّح، الفتح الکبیر (نبهانی) ج ۱ ص ۲۷۷ و ج ۳ ص ۳۹۸ جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۹ ص ۴۶۸ و ۴۶۹، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ج ۳ ص ۲۴۲، الجامع الصغیر (سیوطی) ج ۲ ص ۵۶، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۱، ۵۳ و ۵۵، فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۳۱۷ و ۳۲۹، الجمع بین الصحاح الستّه (ابن اثیر) در «مناقب علی علیه السلام» والجمع بین الصحیحین (حمیدی) در «فضائل علی علیه

السلام» و در غزوه تبوک.

{صفحه ۱۲۲}

بنابراین، برای تشکیک «آمدی» در سند آن، اعتبار و ارزشی نمی توان قائل شد چه اینکه وی از «دانشمندان حدیث» نیست و از این «علم» آگاهی ندارد و حکم او در آشنائی «اسناد و طُرُق احادیث»، حکم عوام است که چیزی نمی فهمند.

۴- توجه به این نکته نیز لازم است: مواردی که این حدیث از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده منحصر به «استخلاف علی علیه السلام» در

{صفحه ۱۲۴}

«غزوه تبوک» نیست.

{صفحه ۱۲۵}

## حق جو

### ۱- تصدیق آنچه گفته شد، راجع به «سند حدیث منزلت»

۱- آنچه در مورد «ثبوت حدیث منزلت» ذکر فرمودید، «حق» است؛ در آن تردیدی نیست؛ و «آمدی» در اینجا برایش لغزشی پدید آمده که دلالت دارد وی از «علم حدیث» و اهل آن بسیار دور است. من با ذکر این نظریه و عقیده او شما را به زحمت انداختم که ناچار شدید توضیح و اوضحات بدهید. این خطا و اشتباهی از من بود که از شما درخواست بخشش دارم.

### ۲- درخواست دلیل «عمومیت حدیث منزلت»

۲- دلیلی که برساند این حدیث در غیر «جنگ تبوک» نیز صادر شده نیاوردید و چه مشتاقم که به آن موارد گوارایش دست یابم! آیا برای شما ممکن است مرا به آن سرچشمه برسانی؟

{صفحه ۱۲۶}

## حق شناس

### ۱- بیان دلایلی بر «عمومیت حدیث منزلت»

۱- از موارد دیگری که «حدیث منزلت» از زبان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده، روزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای «امّ سلیم» حدیث می گفت. «امّ سلیم» از پیشگامان در اسلام و صاحب عقل و درک بود؛ وی در پیشگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اثر سبقت در اسلام، اخلاصش، نصیحتش، و تحمّل مشکلاتش به خاطر اسلام،

مقام و موقعیت بس بلندی داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه اش می رفت، در خانه اش برایش حدیث می گفت و با او صحبت می نمود. (۱)

## ۲- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «علی» و «هارون» را همچون «فرقدان» تصویر می کند.

\*\*\*\*\*

۱- وی دختر ملحان بن خالد انصاری و خواهر حرام بن ملحان می باشد؛ پدر و برادرش در پیش چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهادت یافتند؛ او دارای فضیلت و عقل بود. از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم احادیثی نقل نموده، و از او پرسش انس، ابن عباس، زید بن ثابت، ابو سلمه بن عبدالرحمن و دیگران حدیث نقل نموده اند. وی جزو پیشگامان و دعوت کنندگان به اسلام به شمار می رود. او در جاهلیت، همسرش مالک بن نضر را دوست می داشت و «انس» ثمره این همسری بود؛ هنگامی که آئین اسلام آمد و او از سبقت جوینان به آن گردید، همسرش مالک را به سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوت نمود ولی او از پذیرفتن اسلام امتناع کرد؛ ام سلیم نیز از وی جدا شد، مالک غضبناک به شام رفت و در همانجا به

حال کفر درگذشت. ام سلیم فرزندش را مورد نصیحت قرار داد و در ده سالگی به او فرمان داد که خادم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به احترام این مادر گرامی، وی را پذیرفت. این زن را اشراف عرب خواستگاری کردند ولی او پاسخ داد تا هنگامی که انس بالغ نشود و خود مرد زندگی نگردهد، ازدواج نخواهد کرد. انس همواره می گفت: خدا به مادرم پاداش نیک دهد که خوب مرا سرپرستی کرد.

ابو طلحه انصاری به دست این زن، مسلمان شد؛ زیرا از وی خواستگاری کرد در حالی که کافر بود؛ ام سلیم از ازدواج با او امتناع کرد مگر اینکه اسلام بپذیرد؛ ابو طلحه به دعوت او اسلام پذیرفت و ام سلیم مهریه خود را اسلام او قرار داد. از ابو طلحه خداوند پسری به ام سلیم داد که بیمار شد و وفات یافت؛ ام سلیم سفارش کرد که پیش از من کسی خبر مرگ فرزندم را به پدرش نگوید. پس از آنکه ابو طلحه آمد، از حال پسر سؤال کرد، ام سلیم گفت: همانجا که بود آرام گرفته است. مرد خیال کرد وی خواب است؛ زن شام آورد، سپس خود را آرایش نمود و عطر زد و همراهش به بستر رفت. به هنگام صبح به او خبر داد که فرزند از دنیا رفته بود. ابو طلحه عین جریان را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این شما بر شما مبارک باشد. ام سلیم می گوید: پیامبر صلی

الله علیه و آله و سلم برایم بسیار دعا فرمود. وی آن شب به عبدالله ابن ابی طلحه حامله شد که خداوند وی را پر برکت گردانید، زیرا وی پدر اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه فقیه و برادران وی می باشد، اینها ده نفر بودند که همه از حاملان علوم بوده اند.

ام سلیم همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ می رفت، و در جنگ احد خنجرى همراه داشت تا هر کس از مشرکان به او نزدیک شود شکمش را از هم پاره کند. وی از زنانى بود که در راه اسلام متحمل بلاها و مشکلات بسیار شد. من زنى غیر از او را سراغ ندارم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه اش به دیدنش برود و برایش هدیه ببرد. او از مقام و شأن عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاه بود و «حق» آنان را می شناخت.

{صفحه ۱۲۷}

یکی از روزها به وی فرمود: «ای ام سلیم! گوشت علی از گوشت من و خون او از خون است، او نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی است.» (۱)

بر شما مخفی و پوشیده نیست که این حدیث را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر جریانى خاص فرموده است بلکه تنها به خاطر ابلاغ وظیفه و نصیحت در راه خدا در بیان منزلت و مقام ولیعهدش و قائم مقام پس از خویش فرموده است. پس نمى تواند اختصاص به «غزوه تبوک» داشته باشد.

و مانند حدیث گذشته است حدیث جریان فرزند حمزه، در آن

\*\*\*\*\*

۱- در رابطه با «حدیث منزلت» در غیر

غزوه تبوک- به روایت «ام سلیم»- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۷۸ ح ۱۲۵ و ۴۰۶، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۸۶، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۵۰، ۵۵، و ۱۲۹ ط اسلامبول، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۱۱، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۶۸ ط الحیدریه، میزان الاعتدال (ذهبی) ج ۲ ص ۳ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۵۰.

{صفحه ۱۲۹}

هنگام که بین علی، جعفر وزید در مورد وی بحث و گفتگو بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای علی! تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی...» (۱).

همچنین، روزی ابوبکر، عمر، و ابو عبیده جراح پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، آن حضرت به علی تکیه کرده بود، دست بر دوش علی گذاشت، سپس فرمود:

«ای علی! تو نخستین شخص از مؤمنان هستی که ایمان آورده ای، و اولین نفری هستی که اسلام پذیرفته ای، و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی می باشی.» (۲).

احادیثی که در «عقد اخوت نخستین» که در مکه تشکیل شد، این مطلب را می گوید. آری، در مکه، پیش از هجرت، که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین مهاجرین خصوصاً برادری قرار داد و «عقد اخوت» بست، همین مطلب را فرمود.

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۸۸ ط الحیدریه و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۳۳۸ ح ۴۰۹.

۲- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۰۸ ح ۳۰۷ ط ۲، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۳۲۱ ح ۴۰۱، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۹،



الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۱۰، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۰۲ ط اسلامبول، کنزالعمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۰۹ ح ۳۱۰ ط ۲ والریاض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۰۷ و ۲۱۵ ط ۲.

{صفحه ۱۳۰}

و در «عقد اخوت و پیمان برادری دوّم» که پنج ماه پس از مهاجرت، در مدینه انجام شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین مهاجر و انصار برادری قرار داد، همین معنی آمد.

آری، در هر دو بار، آنحضرت «علی علیه السلام» را به عنوان برادر خود انتخاب فرمود، و برای برتری او بر دیگران کسی دیگر را به برادری خویش نپذیرفت. و به او می فرمود:

«تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.»

از طریق «عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» در این باره، اخبار متواتر است. و از طریق غیر «عترت» در مورد «اخوت نخستین» برای شما حدیثی که از «زید بن اوفی» رسیده، کافی است.

این حدیث، طولانی است؛ «کیفیت عقد اخوت» را نقل نموده و در آخرش چنین آمده: علی گفت: ای رسول خدا! روحم رفت و کمرم شکست! دیدم برنامه ای در مورد اصحابت غیر از من اجراء فرمودی! اگر این در اثر خشمی است که بر من گرفته ای بازگشت به سوی تو لازم است. کرامت و بزرگواری از ناحیه تو است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به آن کسی که مرا به «حق» مبعوث فرموده، تو را به آخر نینداختم جز به خاطر خودم، «وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (تو نسبت به من همچون

هارون نسبت به موسی هستی، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست)، تو برادر و وارث

{صفحه ۱۳۱}

منی».

علی عرض کرد: چه ارثی از تو می برم؟

فرمود: آنچه انبیاء و پیامبران پیش از من ارث گذاردند، کتاب پروردگارشان و سنت پیامبرشان. تو در بهشت، همراه دخترم فاطمه در قصر من هستی، تو برادر و رفیق منی. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این قسمت از آیه را تلاوت فرمود:

(اخواناً علی شِیرٍ مُتَقَابِلینَ) (برادرانند که بر تختها روبروی هم نشسته اند)، یعنی کسانی هستند که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می دارند بعضی به بعضی دیگر نگاه می کنند. (۱)

و در مورد «پیمان اخوت دوّم» حدیثی که از «ابن عباس» نقل شده تو را بس خواهد بود. در آن آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود: «آیا هنگامی که مشاهده کردی من بین مهاجر و انصار برادری قرار دادم و تو را با هیچکدام برادر نگرداندم، از من ناراحت شدی؟! آیا راضی نیستی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پس از من پیامبری

\*\*\*\*\*

۱- در رابطه با «حدیث منزلت در عقد اخوت نخستین» رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۵ ص ۴۰ ح ۹۱۸ و ص ۴۱ ح ۹۱۹ و ج ۶ ص ۳۹۰ ح ۵۹۷۲ ط ۱، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۲۳، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۱۰۷ ح ۱۴۸ و ۱۵۰ ط ۱، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۵۶ و ۵۷ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۱۵ و ۱۲۱.

{صفحه ۱۳۲}

نخواهد آمد.» (۱)

و مثل آن است احادیثی که راجع به

«روز مسدود ساختن درها» وارد شده که همه درها که در مسجد باز می شد، به جز در خانه «علی»،

\*\*\*\*\*

۱- و این جمله: «آیا از من ناراحت شدی؟!» چقدر مؤانست، ملاحظت، گرمی و محبت پدران، و رأفت و عطوفت به همراه دارد!!

و اگر گفته شود چگونه علی علیه السلام باز دوّم به تردید افتاد با اینکه بار اوّل نیز چنین بود و بعد، برایش روشن شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم به خاطر خودش او را تأخیر انداخته است؟ چرا بار دوّم را به اوّل قیاس نکرد؟ می گوئیم: بار دوّم را نمی شد با اوّل مقایسه کرد زیرا بار اوّل تنها بین «مهاجران» بود به خلاف بار دوّم که بین «مهاجر» و «انصار» بود. بنابراین، دربار دوّم برادر هر «مهاجر» از «انصار» بود و «انصاری» برادرش از «مهاجران» بود. و چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و وصیّش هر دو از «مهاجران» بودند، قیاس این بود که این دو در این بار برادر نخواهند بود؛ لذا علی علیه السلام گمان کرد که برادرش یکی از «انصار» خواهد بود، بر قیاس دیگران.

و چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم بین او و هیچکدام از «انصار» برادری ایجاد نفرمود، این حالت را در خود یافت؛ اما خداوند و رسولش جز اثبات برتری او را نمی خواهند. بنابراین، اخوّت بین او و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم بر خلاف قیاس موجود آن روز «بین مهاجران و انصار» بود.

- درباره «حدیث منزلت در عقد برادری دوّم» رجوع کنید به منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند

(احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۱، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۷، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۲۰ و الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۱.

{صفحه ۱۳۳}

مسدود گردید. و در این مورد حدیث «جابر بن عبدالله» کفایت می کند. وی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای علی! آنچه برای من در مسجد حلال است برای تو نیز حلال می باشد و تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی، با این تفاوت که پس از من پیغمبری نیست.» (۱)

و از «حذیفه بن اسید غفاری» رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «روز مسدود ساختن درها» به پا خاست، و در حالی که خطبه می خواند، فرمود: «افرادی در قلب خود چیزی می یابند که من علی را در مسجد سکونت بخشیده و آنها را خارج ساخته ام؛ به خدا سوگند! من آنها را خارج، و علی را اسکان نبخشیده ام بلکه خداوند آنها را خارج و او را سکونت بخشیده است. خداوند به موسی و برادرش وحی فرستاد که: برای قوم خود در «مصر» خانه هایی را انتخاب کنید و خانه های خود را قبله قرار دهید و نماز را به پا دارید!... (تا آنجا که فرمود:) و علی نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است، او برادر من است...» (۲).

نظائر این موارد، فراوان است که در این فرصت کوتاه نمی توان همه را جمع آوری کرد امّا همین مقدار، برای آنچه ما خواستیم کافی است تا ثابت شود که «حدیث منزلت» اختصاص به «جنگ تبوک» ندارد.

\*\*\*\*\*

۱ و ۲- در رابطه با «حدیث بستن همه درها، جز در

خانه علی علیه السلام رجوع کنید به ینابیع الموده (قندوزی حنفی) باب ۱۷ ص ۸۸ ط اسلامبول، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۵۵ ح ۳۰۳ و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۲۶۶ ح ۳۲۹ و ۳۳۰.

{صفحه ۱۳۴}

۲- کسی که سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و زندگی او را مورد بررسی قرار دهد می یابد که وی «علی» و «هارون» را همچون «فرقدان» (نام دو ستاره) یکنواخت می دانست، هیچکدام را در هیچ چیز از دیگری ممتاز نمی شمرد؛ و این خود، از «قرائن داله» بر «عموم منزلت» در حدیث است؛ علاوه، «عموم منزلت» با قطع نظر از «قرائن»، از لفظ حدیث «تبادر» می کند- چنانکه پر واضح است.

{صفحه ۱۳۵}

## حق جو

### کی و کجا «علی» و «هارون» همچون «فرقدان» تصویر شده اند؟

برای ما کنه گفته شما که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «علی» و «هارون» را همچون «فرقدان» تصویر می کرد، و آن دو را یکنواخت به حساب می آورد، روشن نشد؛ کی و کجا چنین نموده است؟

{صفحه ۱۳۶}

## حق شناس

### ۱- روز «شُبر»، «شُبیر»، و «مُشبر».

سیره و زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تتبع و بررسی نما! می یابی که «علی» و «هارون» را همچون «فرقدان» در آسمان و «دو چشم» در چهره تصویر می کند که هیچکدام از آنها در امتش بر دیگری امتیازی ندارد.

۱- مگر ملاحظه نمی کنی که حاضر نیست «نام فرزندان علی» غیر از «نام فرزندان هارون» باشد؟ آنها را «حسن» و «حسین» و «محسن» نامید و فرمود: «آنها را همنام فرزندان هارون نمودم چه اینکه اسماء آنها «شُبر» و «شُبیر» و «مُشبر» بوده است». (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواهد با این عمل،

### ۲- روز عقد برادری

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج ۲ ص ۱۵۵ ح ۷۶۹ (با سند صحیح) ط دار المعارف مصر، المستدرک (حاکم) ج ۳

ص ۱۶۵ و ۱۶۸ (با سند صحیح به شرط شیخین)، تلخیص المستدرک (ذهبی) (با سند صحیح) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در ذیل الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۱۰۰ ط مصر با تحقیق زینی، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۹۳، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۹۰ ط المحمديه والفتح الکبیر (نیهانی) ج ۲ ص ۱۶۱.

{صفحه ۱۳۷}

شبهت بین این «دو هارون» را مؤکد سازد و مشابهت بین آن دو در جمیع مقامات و سائر شئون را تعمیم دهد.

۲- و به همین خاطر، «علی» را برادر خویش انتخاب نمود و او را بر دیگران مقدم داشت تا عموم شبهت «دو هارون» نسبت به برادرانشان را محقق سازد، و سخت علاقمند بود هیچ تفاوتی بین آنها نباشد. در حالی که دو بار «پیمان برادری» بین اصحابش ایجاد فرمود- چنانکه گفته شد- در بار اول، «ابوبکر»

و «عمر» برادر بودند و «عثمان» و «عبدالرحمان بن عوف»، اما در بار دوّم، «ابوبکر» و «خارجه بن زید» برادر شدند و «عمر» و «عتبان بن مالک»، اما «علی» در هر دو بار، برادر «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم» گردید. (۱)

### ۳- روز مسدود ساختن درها

\*\*\*\*\*

۱- در رابطه با «اخوت و برادری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم با علی علیه السلام» رجوع کنید به صحیح (ترمذی) ج ۵ ص ۳۰۰ ح ۳۸۰۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۹۳ و ۱۹۴ ط الحیدریه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۱، تذکره الخواص (سبط بن جوزی) ص ۲۰، ۲۲، ۲۳ و ۲۴، المناقب (ابن مغزلی شافعی) ص ۳۷ ح ۵۷، ۵۹، ۶۰ و ۶۵، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۷، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۹۴ و ۹۵، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۰، سیره (ابن هشام) ج ۲ ص ۱۰۸، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۲ ص ۲۲۱ و ج ۳ ص ۱۳۷ و ج ۴ ص ۲۹، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۶۶، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۸ ص ۲۴ و ج ۶ ص ۱۶۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، مقتل الحسین (خوارزمی حنفی) ج ۱ ص ۴۸ اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۴۰ ط العثمانیه، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۱۲، فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۱۹ ط مصر، الاصابه (ابن حجر) ج ۲ ص ۵۰۷، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۳۵، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۱۰۳ ح ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۷ و ۱۶۸، الطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۲ ص ۲۲، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵

ص ۳۰، ۴۵ و ۴۶، الرياض النضرة (محب الدين طبري) ج ۲ ص ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲ و ۲۲۷ ط ۲، جامع الاصول (ابن اثير) ج ۹ ص ۴۶۸، مصابيح السنه (بغوی) ج ۲ ص ۱۷۵ ط محمد علی صبیح مصر، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۹۲ ح ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۸۶، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۲۵، ۳۳۴، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۶۵ و ۳۸۳ ط ۲ حیدرآباد و فرائد السمطين (حموینی) ج ۱ ص ۱۱۱، ۱۱۷ و ۳۲۱.

{صفحه ۱۳۸}

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود:

«أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (تو برادر منی در دنیا و آخرت.) (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۴ (با دو سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، صحیح (ترمذی) ج ۵ ص ۳۰۰ ح ۳۸۰۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۹۴ ط الحیدریه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۱، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۲۰ ط المحمدیه، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۷ ح ۵۷ و ۵۹، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۰، أسد الغابه (ابن اثیر) ج ۴ ص ۲۹، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۲۴، اسعاف الراغیین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۴۰ ط العثمانیه، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۵۶ ط اسلامبول، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۶۶ ط القدسی، نظم درر السمطين (زرندی حنفی) ص ۹۴، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۳۵، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۱۰۳ ج ۱۴۳، ۱۴۵، و ۲۴۶، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۲۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، مصابيح السنه (بغوی شافعی) ج ۲ ص ۲۷۵ ط محمد علی صبیح، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۹ ص ۴۶۸، الرياض



النضرة (محب الدين طبري) ج ۲ ص ۲۲۰ ط ۲، مشكاه المصابيح (خطيب تبریزی) ج ۳ ص ۲۴۳ و ۲۴۴، الجامع الصغير (سيوطي) ج ۲ ص ۵۶، منتخب كنز العمال (متقي هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۰، الفتح الكبير (نبهانی) ج ۲ ص ۲۴۲ و ۲۷۷ و فرائد السمطين (حموينی) ج ۱ ص ۱۱۶ و ۱۵۰.

{صفحه ۱۳۹}

چقدر زياد پيامبر صلی الله عليه و آله و سلم به علی اشاره می کرد و می فرمود:

«هذا أخي، وابن عمي وصهري وأبو ولي» (این، برادرم، پسر عمویم، دامادم و پدر فرزندانم می باشد). (۱)

و آن دم که هنگام وفاتش رسید- پدر و مادرم فدایش باد!- فرمود: برادرم را فرا خوانید! علی را خواستند، به او فرمود: به من نزدیک شو! به وی نزدیک شد و آن حضرت را به سینه خود تکیه داد، همچنان با وی

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به كنز العمال (متقي هندی) ج ۶ ص ۱۵۴ و منتخب كنز العمال (متقي هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۲.

{صفحه ۱۴۰}

سخن می گفت تا اینکه روح پاکش از بدنش خارج گردید. (۱)

و فرمود: بر درب بهشت نوشته شده:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ». (۲)

و خداوند در «ليله المبيت» (شبی که «علی» در رختخواب «پيامبر» خوابید) به «جبرئیل» و «ميكائيل» وحی فرمود: من بين شما دو نفر «برادری» ایجاد کردم و عمر یکی از شما را از دیگری طولانی تر ساختم، کدامیک از شما حاضر است رفیقش را بر خود در زنده ماندن مقدم دارد؟ هر دو زنده ماندن خود را انتخاب کردند. خداوند به آنها وحی نمود: آیا شما نمی توانید مثل «علی بن ابی طالب» باشید؟ من بين

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الطبقات الكبرى (ابن سعد) ج ۲ ص ۲۶۳

ط دار صادر، المناقب (خوارزمی) ص ۲۹ ط الحیدریه و کنز العمال (متقی هندی) ج ۴ ص ۵۵.

۲- رجوع کنید به حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج ۷ ص ۲۵۶، المناقب (ابن مغزلی شافعی) ص ۹۱ ح ۱۳۴، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۸۸، مقتل الحسین (خوارزمی) ج ۱ ص ۳۸، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۲۳، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۶۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۰۶ ط اسلامبول، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۱۱۹ ح ۱۶۲ و ۱۶۸، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۲۲ ط ۲، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۱۱، المیزان (ذهبی) ج ۲ ص ۷۶ و ج ۳ ص ۳۹۹، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۵ و ۴۶ و کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۲۱ ح ۳۵۰ ط ۲.

{صفحه ۱۴۱}

او و «محمّد» «برادری» قرار دادم و او در رختخواب «محمد» خوابید تا خود را فدای او سازد و او را در زنده ماندن بر خود مقدم دارد. هر دو به زمین فرود آید و «علی» را از گزند دشمن حفظ کنید! آن دو فرشته نازل شدند، «جبرئیل» بالای سرش نشست و «میکائیل» پایین پایش. «جبرئیل» ندا می کرد: به به! به تو «ای فرزند ابوطالب!» که خداوند با تو بر فرشتگان مباحثات می کند. و خداوند این آیه را در این مورد نازل فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ) (و بعضی از مردم برای درک رضای خداوند جان خود را می فروشند و خدا نسبت به این چنین بندگان مهربان است). (۱)

\*\*\*\*\*

۱- سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

- در رابطه با «خوابیدن علی علیه السلام در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله

و سلّم در وقت هجرت» رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۶۹ ح ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷ و ۱۳۹، المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۴ و ۱۳۳، تاریخ (طبری) ج ۲ ص ۹۹، تاریخ (یعقوبی) ج ۲ ص ۲۹ ط الغری، سیره (ابن هشام) ج ۲ ص ۹۱، العقد الفرید (ابن عبد ربّه مالکی) ج ۵ ص ۹۹ ط ۲، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج ۲ ص ۱۰۳، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۸۷، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۶ ص ۵۱ و ج ۷ ص ۲۷ و ج ۹ ص ۱۲۰، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۶۱-۲۶۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۱۸۴ ح ۲۴۹ و ص ۱۸۶ ح ۲۵۰ و ص ۱۹۰ ح ۲۵۱ و ص ۱۳۷ ح ۱۸۷، ۱۸۸ و ۱۸۹، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۹ و ۲۴۲ ط الحیدریه، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۵ ط اسلامبول، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۷۱ و ۲۷۲ ط ۲ والطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۱ ص ۲۲۸ و ج ۸ ص ۵۲ و ۲۲۳- مدارک دیگر را در پانوشت های ۷۲ و ۹۴ ملاحظه کنید!

{صفحه ۱۴۲}

علی علیه السلام همواره می گفت: «من بنده خدایم و برادر رسولش، من صدیق اکبرم، غیر از من این حرف را- جز دروغگو و کاذب- نمی زند.» (۱)

و در «روز شوری» به «عثمان»، «عبدالرحمان»، «سعد» و «زبیر» فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی یافت می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم هنگام «پیمان اخوت» بین او و خودش «برادری» ایجاد کرده باشد؟» گفتند: «خدا می داند، نه.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۱۲، سنن (ابن ماجه) ج ۱ ص ۴۴

ح ۱۲۰، تاریخ (طبری) ج ۲ ص ۳۱۰، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۳۵، خصائص (نسائی) ص ۴۶ ط الحیدریه، الکامل (ابن اثیر) ج ۲ ص ۵۷، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۰۰ و ۲۲۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۶۰، نظم درالسمطین (زرنندی حنفی) ص ۹۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۱۲۰ ح ۱۶۴، ۱۶۷ و ۱۶۸، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۰۸ الرياض النضرة (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۲۱ و ۲۲۲، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۰۷ ح ۳۰۴ و ص ۱۱۴ ح ۳۲۵ ط ۲، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۴۶، المیزان (ذهبی) ج ۱ ص ۴۳۳ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۲۲۷ ح ۱۷۷ و ۱۹۲.

۲- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۱۶۷ و الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۳۵.

{صفحه ۱۴۳}

و نیز روزی «علی علیه السلام» از «عمر» در زمان خلافتش پرسید: اگر گروهی از «بنی اسرائیل» نزد تو آیند و یکی از آنان بگوید: من پسر عم موسی هستم، آیا تو او را بر سائرین مقدم می داری؟

عمر پاسخ داد: بلی.

علی علیه السلام فرمود: «پس من به خدا سوگند! برادر و پسر عم رسول خدایم!»

عمر عبایش را برداشت و پهن کرد و گفت: به خدا سوگند! غیر از اینجا نباید بنشینم تا هنگامی که با هم هستیم.

علی علیه السلام همچنان بر روی آن عبا نشست و عمر در حضورش بود تا وقتی متفرق شدند (۱). این احترام و تواضع، به خاطر برادر رسول خدا و پسر عمش بود.

۳- پیامبر صلی الله علیه و

آله و سلم امر به بستن در خانه های صحابه که به مسجد باز می شد نمود تا آن را از جُنب و جنابت منزّه دارد، اما در خانه «علی» را همچنان باقی گذاشت و از جانب خداوند، بر او «حالت جنابت در مسجد بودن» را مُباح نمود چنانکه برای «هارون» مُباح بود.

این خود، ما را به «عموم مشابَهت» بین «دو هارون» دلالت می کند.

«ابن عباس» می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درهای خانه هایی که به مسجد باز

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) مقصد پنجم، باب یازدهم، آیه ۱۴ ص ۱۷۷ ط المحدثیه.

{صفحه ۱۴۴}

می شد غیر از در خانه «علی» را مسدود ساخت. «علی» همچنان وارد مسجد می شد و راه عبورش از آن بود و غیر از آن راهی نداشت در حالی که جُنب بود.» (۱)

«عمر بن خطاب» طبق «حدیث صحیح» موافق شرط بخاری و مسلم در قبول حدیث- می گوید: «به علی بن ابی طالب سه چیز داده شد، که اگر من یکی از آنها را می داشتم، برایم از شتران سرخ مو (بهترین ثروت عرب) بهتر بود: همسرش فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مسکن او مسجد با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که هرچه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حلال بود برای او نیز حلال بود، و پرچم روز خیر.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۲۵ ح ۳۰۶۲ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص ۶۴ ط الحیدریه، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۸۷، الاصابه (ابن حجر)

ج ۲ ص ۵۰۹، مجمع الزوائد (هیشمی) ج ۹ ص ۱۲۰، المناقب (خوارزمی) ص ۷۴، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۱۸۵ ح ۲۴۹ و ص ۱۸۷ ح ۲۵۰ و ص ۱۹۰ ح ۲۵۱، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۵ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۲۹- بقیه مدارک را در پانوشت ۹۴ ملاحظه نماید!

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۵ (با سند صحیح) ط افست، مسند (احمد بن حنبل) ج ۷ ص ۲۱ ح ۴۷۹۷ (با سند صحیح) ط دار المعارف مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۱۰ ط اسلامبول، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۳۸ ط الحیدریه، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۲۲۰ ح ۲۸۳، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۶ ط المیمیه، مجمع الزوائد (هیشمی) ج ۹ ص ۱۲۰، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۲، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۱۲۹، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۰۱ ح ۲۹۱ ط ۲، الرياض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۵۴ ط ۲ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۴۵ ح ۲۴۸.

{صفحه ۱۴۵}

«سعد بن ابی وقاص»، «براء بن عازب»، «ابن عباس»، «ابن عمر» و «حذیفه بن اسید غفاری» همه اینها نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مسجد آمد و فرمود: «خداوند به موسی پیامبرش وحی فرمود: برایم مسجدی پاک بنا کن! که جز تو و «هارون» کسی در آن سکونت نگزیند. خداوند به من هم وحی فرموده که مسجدی پاک و طاهر بنا کنم که جز من و برادرم «علی» کسی در آن ساکن نشود.» (۱)

در دعائی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده چنین می خوانیم: «بار خدایا! موسی برادرم از تو

درخواست نموده گفت: پروردگارا! شرح صدر به من عطا کن! کارم را آسان نما! عقده و گره از زبانم بگشا! تا مردم سختم را بفهمند؛ و برایم از خاندانم وزیری قرار ده! «هارون» برادرم را، به وسیله او پشتم را محکم کن و او را در امرم شریک گردان! و تو، به او وحی نمودی که به زودی به وسیله برادرت بازویت را محکم سازم و مقام و موقعیت بلندی را به شما عطا کنم.

باز پروردگارا! من بنده و رسالت محمّدم، به من شرح صدر بده! کارم را آسان نما! وزیری از خاندانم برایم قرار ده! «علی» برادرم را». (۲).

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مناقب الامام علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۵۲ ح ۳۰۱ و ۳۴۳ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۸۷ ط اسلامبول.

۲- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۲۳۵، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۱۵، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانیه، نظم درر السمطین (زرنندی حنفی) ص ۸۷، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۸، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۱۴ ط ۲، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۸۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۹۲ ح ۱۵۱.

{صفحه ۱۴۶}

«بزار» نیز مثل آن را نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست «علی» را گرفت و فرمود: «موسی از خداوند خواست که مسجدش را به وسیله «هارون» پاکیزه گرداند و من از خدا خواستم مسجدم را به وسیله تو پاک و طاهر سازد». سپس به سوی «ابوبکر» فرستاد که در خانه ات را مسدود ساز! وی استرجاع گفت (أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و سپس گفت: «سَمِعاً وَ

طاعه» (شنیدیم و طاعت نمودیم). پس از آن به سوی «عمر» فرستاد و سپس به سوی «عباس» که در خانه های خود را مسدود سازند! آنگاه فرمود: «من در خانه هایتان را مسدود نساختم و در خانه «علی» را مفتوح، بلکه خداوند در خانه او را گشوده از شما مسدود ساخت.»(۱)

همین مقدار برای خواسته ما- شباهت «علی علیه السلام» به «هارون علیه السلام» در «عموم منزلت و مقام»- کافی است.

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۱۴، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۵۵، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۵۵ ح ۴۳۶ ط ۲ والحاوی للفتاوی (سیوطی) ج ۲ ص ۵۷ و ۵۸.

{صفحه ۱۴۷}

## حق جو

### درخواست بقیه دلائل

خدای پدرت را رحمت کند! چقدر آیات و نشانه ها و استدلال روشن و پر جلال است و چه بیان و ادله ات از فصاحت بهره مند! بقیه را هم ذکر کن، بقیه را... که فضل و برتری از آن تو است.

{صفحه ۱۴۸}

## حق شناس

### ۱- «آیه ولایت» و نزول آن درباره علی علیه السلام

۱- بلی، یکی از آیات محکم پروردگار در قرآن عظیم را بر شما می خوانم و آن این آیه است که در «سوره مائده» آمده است:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ).

(ولی شما تنها خدا، پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند، همانها که نماز را برپا می دارند، و زکات را می دهند در حالی که در رکوعند. و کسی که ولایت خدا، رسولش و آنان که ایمان آورده اند را بپذیرد «پیروز است» زیرا حزب خداوند غالب و پیروزند.) (۱)

تردید نیست که این آیه، به هنگامی که «علی علیه السلام» انگشترش را در حال رکوع در نماز به سائل داد، درباره وی نازل شده است. و این، مورد



۱- سورة مائده (۵) آیات ۵۵-۵۶.

{صفحه ۱۴۹}

## ۲- دلیل نزول آن درباره علی علیه السلام

اتفاق و اجماع مفسران است. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۱۶۱ ح ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰ و ۲۴۱ ط بیروت، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۱۱ ح ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷ و ۳۵۸، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۲۸، ۲۵۰ و ۲۵۱ ط الحیدریه، ذخائر العقبی (محب الدین طبری شافعی) ص ۸۸ و ۱۰۲، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۸۷، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۰۹ ح ۹۰۸ و ۹۰۹، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۲۳ و ۱۰۸، الدر المنثور (سیوطی) ج ۲ ص ۲۹۳، فتح القدير (شوکانی) ج ۲ ص ۵۳، التسهیل لعلوم

التنزيل (کلبی) ج ۱ ص ۱۸۱، الکشاف (زمخشری) ج ۱ ص ۶۴۹، تفسیر (طبری) ج ۶ ص ۲۸۸-۲۸۹، زاد المسیر فی علم التفسیر (ابن جوزی حنبلی) ج ۲ ص ۳۸۳، تفسیر (قرطبی) ج ۶ ص ۲۱۹-۲۲۰، التفسیر المنیر لمعالم التنزیل (جاوی) ج ۱ ص ۲۱۰، فتح البیان فی مقاصد القرآن (صدیق حسن خان) ج ۳ ص ۵۱، اسباب النزول (واحدی) ص ۱۱۳ ط الحلبی مصر، لباب النقول (سیوطی) در حاشیه تفسیر (الجلالین) ص ۲۱۳، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۱۵ ط الحیدریه، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانيه، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۵ ط اسلامبول، تفسیر (فخر رازی) ج ۱۲ ص ۲۶ و ۲۰ ط البهیة مصر، تفسیر (ابن کثیر) ج ۲ ص ۷۱ ط دار احیاء الکتب، احکام القرآن (جصاص) ج ۴ ص ۱۰۲ ط عبدالرحمن محمد، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۷ ص ۱۷، نظم درالسمطین (زرنندی حنفی) ص ۸۶-۸۸، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۷۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۲۴ ط المیمیه، انساب الاشراف (بلاذری) ج ۲ ص ۱۵۰ ح ۱۵۱ ط بیروت، تفسیر (نسفی) ج ۱ ص ۲۸۹، الحاوی للفتاوی (سیوطی) ج ۱ ص ۱۳۹ و ۱۴۰، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۴۶ ح ۴۱۶ و ص ۹۵ ح ۲۶۹ ط ۲، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۸، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۹ ص ۴۷۸، الرياض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۷۳ و ۳۰۲، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۸۷، معالم التنزیل (بغوی) در حاشیه تفسیر الخازن (علاءالدین بغدادی) ج ۲ ص ۵۵ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۱ و ۱۹۰ ح ۱۵۰، ۱۵۱ و ۱۵۳ ط ۱.

{صفحه ۱۵۰}

### ۳- توجیه استدلال به آن

۲- اگر بنابر اختصار، و مسأله همچون «خورشید در وسط آسمان» نبود، همه اخبار صحیحی که در این باره آمده می آوریم، اما بحمدالله این مطلب از مطالبی

است که در آن تردید نیست. با این حال، ما به آنچه در «تفسیر ابواسحاق، احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری ثعلبی (۱)» آمده اکتفا کرده، و می گوئیم: وی هنگامی که در تفسیر کبیر خود به این آیه رسیده است، با «سند» از «ابوذر غفاری» نقل کرده است که:

با این دو گوش، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم - و گرنه کرباد! - و با این دو چشم، وی را دیدم - و گرنه کور باد! - که می فرمود: «علی، رهبر نیکان

\*\*\*\*\*

۱- طبق نقل ابن خلکان در «وفیات الاعیان»، وی در سال ۳۳۷ وفات یافته است. او می گوید: وی تنها مرد زمان خود در تفسیر بود. تفسیر کبیری که سرآمد تمام تفاسیر بود نگاشت. سپس می افزاید: عبدالغافر بن اسماعیل فارسی در کتاب «سیاق نیشابور» وی را یاد کرده و مدحش نموده. سپس می گوید: وی صحیح النقل و مورد وثوق است.

{صفحه ۱۵۱}

و قاتل کافران است، پیروز کسی که او را یاری کند، و مخذول و منکوب کسی که بخواهد او را مخذول نماید.»

آگاه باشید! روزی من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می گزاردم که سائلی در مسجد چیزی خواست، کسی به او نداد، و «علی» در حال رکوع بود، با انگشت کوچکش اشاره کرد، همان انگشتی که انگشت در آن می نمود. سائل پیش آمد و انگشتش را از انگشتش بیرون آورد. در این هنگام، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به درگاه خدا تضرع می کرد و او را می خواند، پس از آن عرض کرد:

بار خدایا! برادرم موسی از تو درخواست کرد که «خدایا! به

من شرح صدر و آسانی در کارم عنایت فرما! عقده از زبانم بگشا! تا سختم را بفهمند، وزیری از خاندانم برایم قرار ده: «هارون» برادرم را! با او پشتم را محکم کن! و در کارم شریکش ساز! تا تو را تسبیح و ذکر فراوان گوئیم، تو بر ما بصیر و بینائی» (۱) و تو، به او وحی کردی: «ای موسی! خواسته هایت به تو داده شد.» (۲)

بار خدایا! من هم بنده و پیامبر توام، به من شرح صدر ده! کارم را آسان کن! و از خاندانم وزیری برایم قرار ده: «علی»! و پشتم را به وسیله او محکم گردان!

ابوذر می گوید: به خدا سوگند! هنوز آخرین کلمه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایان نیافته بود که امین وحی - جبرئیل - این آیه را آورد:

\*\*\*\*\*

۱- سوره طه (۲۰) آیه ۲۵-۳۵.

۲- سوره طه (۲۰) آیه ۳۶.

{صفحه ۱۵۲}

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ). (۱)

۳- و شما - که خداوند «ح» را به وسیله ات یاری کند - می دانید که «ولی» در اینجا به معنی «اولی به تصرف» است، چنانکه می گوئیم: «فلانی ولی قاصر است».

و دانشمندان لغت تصریح کرده اند:

«كُلُّ مَنْ وَلِيَ أَمْرًا أَحَدٍ فَهُوَ وَائِيَهُ» (هرکس عهده دار امر کسی شود «ولی» او است).

بنابراین، معنی آیه چنین می شود: آن کسی که امور شما را عهده دار است و از خود شما در تصرف در آن اولی می باشد، تنها خدا است، و رسولش، و علی؛ زیرا این «علی» است که صفات «ایمان»، «اقامه نماز»، «ایتاء زکات

در حال رکوع» در او وجود داشته و آیه درباره اش نازل شده است.

خداوند، این «ولایت» را برای خود، پیامبرش و برای ولیّش یکنواخت قرار داده. و می دانیم «ولایت خدا» عمومی است؛ پس «ولایت پیامبر و ولیّش» نیز مانند «ولایت خدا» است، و بر اسلوب آن.

و جایز نیست «ولیّ» به معنی «نصیر»، یا «محبّ» و امثال اینها باشد،

\*\*\*\*\*

۱- الکشف والبیان (ثعلبی)، مخطوط در تفسیر آیه شریفه.

{صفحه ۱۵۳}

زیرا برای این «حصّر» وجهی نیست. و خیال می کنم این از مطالبی است که باید به توضیحات ملحق شود.

{صفحه ۱۵۴}

## حق جو

### لفظ «جمع» چگونه بر «مفرد» اطلاق می شود؟

گاهی در برابر شما گفته می شود: لفظ (الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) جمع است، حال چگونه بر «امام علی علیه السلام» اطلاق می شود با اینکه او «مفرد» است؟ اگر این سخن گفته شود، جوابش چیست؟

{صفحه ۱۵۵}

## حق شناس

### ۱- عرب برای «مفرد» نیز تعبیر «جمع» می آورد.

۱- جوابش این است که «عرب» تعبیر «جمع» را برای «مفرد» نیز می آورد و البته این، به خاطر نکته ای است که اقتضای این معنی را دارد.

۲- شاهد بر این معنی، قول خدای تعالی در «آیه مباهله» است (۱) که لفظ «أبناء»، «نساء» و «أنفس» بر «حَسَنَیْنِ»، «فاطمه» و «علی» بالخصوص اطلاق شده؛ و این مطلب «اجماعی» است و مورد اتفاق همه است. (۲) و این اطلاق برای تعظیم شأن آنها انجام شده است.

نظائر این استعمالات قابل احصاء و جمع آوری نیست. (۳) این، از

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۶۱.

۲- مدارک فراوان این موضوع را در پانوشت شماره ۲۸ ملاحظه کنید!

۳- از جمله، آیه ۱۷۳ سوره آل عمران (۳) و آیه ۱۱ سوره مائده (۵).

{صفحه ۱۵۶}

## ۲- شاهد این مطلب

ادله «جواز اطلاق لفظ جمع بر مفرد» است در صورتی که نکته ای اقتضا کند.

۳- نکته بسیار دقیق و لطیفی در آیه مورد بحث است و آن اینکه این آیه با الفاظ «جمع» آمد نه «مفرد»، بدین خاطر که این «حقیقت» خود، از ناحیه خداوند، برای عده زیادی از مردم، رحمت و مرحمت است، زیرا بدگویان «علی»، دشمنان «بنی هاشم» و سائر منافقان و حسودان و کسانی که می خواستند خود پیش بیفتند، طاقت آن را نداشتند که این «واقعیت» را با «صیغه مفرد» بشنوند، چه در این صورت جا بی رای مشتبه ساختن «حقیقت» و محلی برای به گمراهی انداختن، وجود نداشت، و در این حال- به سبب مایوس شدن آنها از خواسته خود- ممکن بود وضعی از ناحیه آنان به وجود آید که عواقب آن موجب وحشت بر اسلام شود، لذا به «صیغه جمع» آورده شد با اینکه برای

«مفرد» بود تا از این وضع پیشگیری گردد، سپس «نُصُوص» و تصریحات دیگری، پشت سر هم، به عبارات مختلف، و در مقامات متعدّد صادر گردید تا «امر ولایت» را بین آنان تدریجاً پخش نماید.

و این، همچنان ادامه داشت تا اینکه خداوند در «روز غدیر» دین را کامل نمود و نعمت را تمام فرمود. این روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم در رساندن این «واقعیت»، همان روش حکیمان است در رساندن مطالبی که ابراز آن برای مردم سخت می باشد.

اگر این آیه با عبارت مخصوص «مفرد» بود، هرگز حاضر به شنیدن

{صفحه ۱۵۷}

### ۳- نکته ای دقیق و لطیف در آیه مورد بحث

آن نبودند، انگشتان را در گوش می گذاشتند و سخت با کبر و غرور از آن روی می پیچیدند.

این نکته که گفته شد، اختصاص به این آیه ندارد بلکه در تمام آیاتی که در قرآن حکیم، درباره «فضائل علی و اهل بیت علیه السلام» آمده، جاری است.

### ۴- اشاره ای به «نُصُوص تأیید کننده»

۴- و هیچگاه نمی توان نُصُوصی را که بر شما خواندیم و آنچه نخواندیم - همچون «نصّ غدیر» و «نُصُوص وصیّت» -، تأویل نمود. خصوصاً که این «نُصُوص» با اخبار متضافر و متناصر که خود به تنهایی از «نُصُوص صریح» کمتر نیستند، تأیید می شوند. و کسی که بر اینها با دیده انصاف بنگرد، همینها را ادّله ای قاطع و برهانی ساطع و روشن بر «حق» می یابد.

{صفحه ۱۵۸}

## حق جو

### درخواست «نُصُوص تأیید کننده»

ای کاش ما را از آن «نُصُوص تأیید کننده» واقف سازید و چرا آنها را نیاوردید؟

{صفحه ۱۵۹}

## حق شناس

### ۱- بیان «چهل حدیث» از «احادیث تأیید کننده»

۱- «چهل حدیث» از «احادیث تأیید کننده» شما را کفایت می کند.

(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر دوش «علی علیه السلام» گذارده بود با صدای بلند فرمود:

«هذا، إمامُ البرزخ، قاتِلُ الفَجْرَةِ، مَنْصُورٌ مَنْ نَصِيْرُهُ، مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ» (این، امام نیکان، کُشنده بدان و فاجران است؛ کسی که یاریش کند، پیروز؛ و آن کسی که خوارش نماید، مخذول خواهد بود). (۱)

\*\*\*\*\*

۱- این حدیث را «حاکم» در صفحه ۱۲۹ جزء ۳ مستدرک از «جابر» نقل کرده، سپس گفته: این حدیث صحیح است. علاوه، رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۳ ح ۲۵۲۷ ط ۱، تفسیر (ثعلبی) ذیل آیه ولایت، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغزلی شافعی) ص ۸۴ ح ۱۲۰ و ۱۲۵، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۱۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۷۶ ح ۹۹۶ و ۹۹۷، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۲۱ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۷۲، ۱۸۵، ۲۳۴، ۲۵۰ و ۲۸۴ ط اسلامبول، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۸، فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۲۵ ط المطبعه الاسلامیه از هر، اسعاف الراغیین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۴۳ ط العثمانیه، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۵ ط الیمینیه مصر، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۸۶، میزان الاعتدال (ذهبی) ح ۱ ص ۱۱۰، الجامع الصغیر (سیوطی شافعی) ج ۲ ص ۵۶ ط الیمینیه مصر، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۲۹ و ۳۰ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۵۷ ح ۱۱۹ و



**۲- «ادله خلافت علی علیه السلام» معارض ندارد.**

(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به من درباره «علی» سه چیز وحی شده:

«أَنَّه سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ».

(او آقای مسلمانان، پیشوای متقیان، و رهبر و قائد پیشانی سفیدان و نورانیان است). (۱)

\*\*\*\*\*

۱- «حاکم» در اول صفحه ۱۳۸ جزء ۳ مستدرک، آن را آورده و گفته: اسناد این حدیث، صحیح است. علاوه، رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۷ ح ۲۶۲۸، المعجم الصغیر (طبرانی) ج ۲ ص ۸۸، المناقب (ابن مغزلی شافعی) ص ۶۵ ح ۹۳ و ص ۱۰۴ ح ۱۴۶ و ۱۴۷، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۳۵، نظم درر السمطین (زرنندی حنفی) ص ۱۱۴، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۷، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۲۱، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۱ ص ۶۹ و ج ۳ ص ۱۱۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۲۵۷ ح ۷۷۳ و ۷۷۴، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۸۱ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۴۳.

(۳) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «به من وحی شده که «علی» سید مسلمانان، ولی پرهیزکاران، و قائد پیشانی

سفیدان و نورانیان است.» (۱)

(۴) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به «علی علیه السلام» فرمود:

«مَرَحَبًا بِسَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ!» (آفرین به سید مسلمانان و امام متقیان و پرهیزکاران!). (۲)

(۵) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «نخستین کسی که از این در وارد می شود امام پرهیزکاران، سید مسلمانان، یعسوب

دین، خاتم الوصیین و قائد نورانی چهرگان است»، «علی» وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که او را بشارت

می داد، به پا خاست و با او

معانقه نمود، عرق از پیشانیش پاک می کرد و می فرمود:

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۷ ح ۲۶۳۰ ط ۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۲۵۷ ح ۷۷۲، الرياض النضرة (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۳۴ ط ۲، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۷۰ و منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۴.

۲- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۷ ح ۲۶۲۷ ط ۱، حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج ۱ ص ۶۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۴۰ ح ۹۴۹، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۱۷۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، نظم درالسمطین (زرنندی حنفی) ص ۱۱۵، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۴۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۸۱ و ۳۱۳ ط اسلامبول، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۵۵ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۴۵.

{صفحه ۱۶۲}

«تو دین مرا ادا می کنی، صدای مرا به انسانها می رسانی و آنچه را در آن اختلاف می نمایند بیان می نمائی» و (۱)

(۶) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند به من «اینگونه» توصیه کرد: «علی» پرچم هدایت، امام دوستانم، و نور اطاعت کنندگان من است، و او کلمه ای است که متقین باید ملتزم به آن باشند». (۲)

ملاحظه می فرمایید که این احادیث ششگانه «نصوص صریح» در «امامت» او و لزوم اطاعتش می باشند- سلام بر او!

(۷) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که با دست اشاره به «علی علیه السلام» می کرد، می

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)

ج ۹ ص ۱۶۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، حلیه الاولیاء (ابونعیم) ج ۱ ص ۶۳، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۴۲، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۸۷ ح ۱۰۰۵، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۶۰، میزان الاعتدال (ذهبی) ج ۱ ص ۶۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۱۲ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۱۳ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۴۵.

۲- رجوع کنید به حلیه الاولیاء (ابو نعیم اصفهانی) ج ۱ ص ۶۷، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۱۶۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المناقب (خوارزمی حنفی) ج ۹ ص ۱۶۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۱۵ و ۲۲۰، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۱۱۴، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۱۸۹ ح ۶۷۲، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۴۶ ح ۶۹، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۷۳ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۱۲ ط اسلامبول، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۴۶ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۴۴ و ۱۵۱.

{صفحه ۱۶۳}

فرمود: «این، نخستین کسی است که به من ایمان آورده، و نخستین کسی است که در قیامت با من مصافحه می کند؛ این «صدیق اکبر» است و «فاروق» این امت؛ بین «حق» و «باطل» جدائی می افکند؛ و این، یعسوب مؤمنان است.» (۱)

(۸) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای جمعیت انصار! می خواهید شما را به چیزی دلالت کنم که اگر به آن متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد؟ این «علی» است، با همان دوستی نسبت به من دوستش بدارید، و با همان کرامت نسبت به من

اکرام و احترامش کنید! آنچه برایتان گفتم «جبرئیل» از ناحیه خدا به من امر کرده است.» (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۶ ح ۲۶۰۸ ط ۱، رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۷۶ ح ۱۲۱، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۰۲، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۸۷ ط الحیدریه، الاصابه (ابن حجر) ج ۴ ص ۱۷۱، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۴ ص ۱۷۰، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۵ ص ۲۸۷؛ میزان الاعتدال (ذهبی) ج ۲ ص ۴۱۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۹ و ۱۴۰. بقیه مدارک را در پانوش ۲۹۹ ملاحظه کنید!

۲- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۱۷۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، حلیه الاولیاء (ابونعیم) ج ۱ ص ۶۳ ط السعاده، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۳۲، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۱۰ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۱۳ ط اسلامبول، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۲۶ ح ۳۶۳ ط ۲، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۳۳ ط ۲، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۶۰ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۹۷ ح ۱۵۴.

{صفحه ۱۶۴}

بین! چگونه عدم گمراهی آنان را به تمسک به «علی» مشروط ساخته، که مفهوم آن، گمراهی کسی است که به او متمسک نشود. و بنگر! که آنها را امر کرده که به همان اندازه که او را دوست دارند و به همان قدر که او را گرامی می دارند «علی» را دوست و گرامی دارند. و این نیست مگر اینکه او «ولی عهد» و «صاحب امر» پس از او است. و هرگاه در این جمله تدبیر کنی که «آنچه برایتان گفتم جبرئیل از

ناحیه خدا به من امر نموده»، حقیقت بر شما روشن خواهد شد.

(۹) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأُيُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ».

(من شهر علم و «علی» در آن شهر است، هر کس که علم می خواهد از در آن وارد شود.) (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۶۴ ح ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶ و ۹۹۷، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۳۳۴ ح ۴۵۹، المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۶ و ۱۲۷ (با سند صحیح)، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۴ ص ۲۲، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۸۰ ح ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵ و ۱۲۶، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۲۰ و ۲۲۱ ط الحیدریه، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۴۰، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۱۱۳، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۶۵، ۷۲، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۳۴، ۲۵۴، ۲۸۲، ۴۰۰ و ۴۰۷ ط اسلامبول، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۰، اسعاف الراغیین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۰ ط العثمانیه، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۴۷ و ۴۸، مقتل الحسین (خوارزمی حنفی) ج ۱ ص ۴۳، فیض القدیر (شوکانی) ج ۳ ص ۴۶ الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۳۸، میزان الاعتدال (ذهبی) ج ۱ ص ۴۱۵، و ج ۲ ص ۲۵۱ و ج ۳ ص ۱۸۲، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۷ ص ۲۱۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۷۷، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۹ ص ۴۷۳ ح ۶۴۸۹، و مسند (کلابی) در انتهای المناقب (ابن مغازلی) ص ۴۲۷ ط تهران، کنز العمال

(متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۲۹ ح ۳۷۸ ط ۲، الفتح الکبیر (نبهانی) ج ۱ ص ۲۷۶، الجامع الصغیر (سیوطی) ج ۱ ص ۹۳ ط الیمینیه، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۰، الرياض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۵۵ ط ۲ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۹۸.

- در رابطه با این، حدیث کتابهای متعددی تألیف شده که از آن جمله است: کتاب پنجم عبقات الانوار (علامه میر حامد حسین) ط هند و فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی (احمد بن محمد بن صدیق مغربی).

{صفحه ۱۶۵}

(۱۰) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بِأُيُهَا» (من خانه حکمت و «علی» در آن است). (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به صحیح (ترمذی) ج ۵ ص ۳۰۱ ح ۳۸۰۷، حلیه الاولیاء (ابونعیم) ج ۱ ص ۶۳، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۸۷ ح ۱۲۹، فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۲۲ و ۲۳ ط مصر، اسعاف الراغیین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلینجی) ص ۱۴۰ ط العثمانیه، ذخائر العقبی (طبری) ص ۷۷، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۳ ط الیمینیه، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۷۱ و ۱۸۳ ط اسلامبول، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۵۹ ح ۹۸۳، کنوز الحقائق (مناوی) ص ۴۶ ط بولاق، مصابیح السنه (بغوی) ج ۲ ص ۲۷۵، الرياض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۵۵ ط ۲، الجامع الصغیر (سیوطی) ج ۱ ص ۹۳ ط الیمینیه، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۰، الفتح الکبیر (نبهانی) ج ۱ ص ۲۷۲، فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۹۹ و کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۴۰۱ ط ۱.

{صفحه ۱۶۶}

(۱۱) پیامبر صلی الله علیه

و آله و سلم فرمود: «علی، باب علم من و بیان کننده آنچه من بر آن مأمور شده ام پس از من برای امت می باشد؛ حُب و دوستی او ایمان، و بغض او نفاق است.» (۱)

(۱۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به «علی علیه السلام» فرمود: «تو پس از من برای امت آنچه را که در آن اختلاف دارند بیان خواهی کرد.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۱۸ ط الازهر و کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۶ ط ۱.

۲- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۸۸ ح ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹، مقتل الحسین (خوارزمی حنفی) ج ۱ ص ۸۶، المناقب (خوارزمی) ص ۲۳۶، کنوز الحقائق (مناوی) ص ۲۰۳ ط بولاق، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۸۲ ط اسلامبول، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۳، کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۶ ط ۱ والمستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۲ (با سند صحیح)

{صفحه ۱۶۷}

کسی که در این حدیث و امثال آن تدبیر کند می فهمد که «علی علیه السلام» نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به خدا است، زیرا خداوند به پیامبرش می فرماید:

«ما (این قرآن را) بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه برای آنان آنچه را که در آن اختلاف کرده اند بیان کنی، و این قرآن، هدایت و رحمت است برای افرادی که ایمان می آورند.» (۱)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم به «علی علیه السلام» می گوید:

«تو پس

از من، برای اتمم آنچه را که در آن اختلاف دارند بیان خواهی کرد».

(۱۳) سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - آنطور که از «ابوبکر» نقل شده که:-

«عَلِيٌّ مِّنِي بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي» («علی» نسبت به من به منزله من نسبت به پروردگارم می باشد.) (۲)

(۱۴) قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - آنطور که از «ابن عباس» نقل شده که:- «علی بن ابی طالب «باب حطه» است، کسی که از این باب وارد شود مؤمن است و کسی که از آن خارج گردد کافر است.» (۳)

\*\*\*\*\*

۱- سوره نحل (۱۶) آیه ۶۴.

۲- رجوع کنید به ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۶۴، الرياض النضرة (طبری) ج ۲ ص ۲۱۵ ط ۲ والصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۰۶ ط الیمینیه

۳- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۳ ح ۲۵۲۸ ط ۱، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۸۵، ۲۴۷ و ۲۸۴ ط اسلامبول، الجامع الصغیر (سیوطی) ج ۲ ص ۵۶ ط الیمینیه مصر، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد ابن حنبل) ج ۵ ص ۳۰ والصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۵ ط الیمینیه.

{صفحه ۱۶۸}

(۱۵) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در «حجّه الوداع» در «عرفات» فرمود: «علی از من است و من از علی، کسی از جانب من «پیام الهی را» نمی رساند مگر من یا، علی.» (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به سنن (ابن ماجه) ج ۱ ص ۴۴ ح ۱۱۹ ط دار احیاء الکتب، صحیح (ترمذی) ج ۵ ص ۳۰۰ ح ۳۸۰۳، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۲۰ ط التقدّم مصر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۳۷۸ ح ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹ و ۸۸۰ والمناقب (خوارزمی حنفی) ص ۷۹،



المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۲۱ ح ۲۶۷، ۲۷۲ و ۲۷۳، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۳ ط المیمیه مصر، اسعاف الراغین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۰ ط العثمانیه، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۳۶، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۲ ط العثمانیه، مصابیح السنه (بغوی) ج ۲ ص ۲۷۵، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۹ ص ۴۷۱ ح ۶۴۸۱، الجامع الصغیر (سیوطی) ج ۲ ص ۵۶ ط المیمیه، الرياض النضره (طبری) ج ۲ ص ۲۲۹ ط ۲، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۵۰، المشکاه (عمری) ج ۳ ص ۲۴۳، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۰، فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۵۸ و ۵۹، کنزالعمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۳ ح ۲۵۳۱ و مسند (احمد بن حنبل) ج ۴ ص ۱۶۴.

- کسی که به «مسند» در مورد این حدیث مراجعه کند، آگاه می گردد که این حدیث در «حجه الوداع» صادر شده که پس از آن، بیش از مدت کوتاهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این جهان فانی درنگ نمود؛ و می یابد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبل از این، ده آیه از آیات سوره براءت را به ابوبکر داده بود که بر اهل مکه بخواند، سپس «علی» را خواست- آنچنان که احمد در صفحه ۱۵۱ جزء اول مسند آورده- و فرمود: به ابوبکر برس، و هرکجا او را یافتی نامه را از او بگیر و خود به مکه برو و بر آنها بخوان! علی در «جُحفه» به او رسید و نامه را از او گرفت (احمد می گوید: ابوبکر به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت و عرض کرد: چیزی

درباره ام نازل شده؟ فرمود: نه، ولی جبرئیل آمده که: این وظیفه را خود و یا شخصی از خودت باید انجام دهد.

{صفحه ۱۶۹}

«این قول و گفته رسولی کریم است که هم نیرومند است و هم در پیشگاه صاحب عرش، موقعیت مخصوص دارد، مُطاع است و امین، پیامبر شما مجنون نیست(۱)»، «او از روی هوس سخن نمی گوید، آنچه می گوید دستوراتی است که به او وحی شده است». (۲)

بنابراین، کجا می روید؟! و درباره این «اخبار» چه می گوید؟! و راجع به این «نصوص صریح» چه حرفی دارید؟!

شما هرگاه در این عهد و وظیفه (که ابلاغ آن به «علی» واگذار شده) کمی بیندیشید و خوب در حکمت اعلام آن در «حجّ اکبر» در پیش همه، دقت نظر به خرج دهید، «حقیقت» به روشنترین وجه بر شما

\*\*\*\*\*

۱- سوره تکویر (۸۱) آیات ۱۹-۲۲.

۲- سوره نجم (۵۳) آیات ۳-۴.

{صفحه ۱۷۰}

آشکار خواهد شد؛ و هرگاه به الفاظ آن نظر نمایید که چه کم! و به معنای آن که چه بلند و رسا است! آن را بسیار بزرگ خواهید شمرد؛ زیرا وی مطالب را جمع کرده و در پیمانۀ ای خاص ریخته و همه جوانب را- با آن اختصارش- در نظر گرفته و آن را استقصاء نموده، آنگاه دیده که برای غیر «علی» اهلیت اداء آن به هیچوجه ممکن نیست. و این بعید نیست، چه اینکه از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم غیر از وصیّش دیگری نمی تواند اداء وظیفه کند و هیچ کس جز خلیفه و ولیّش نمی تواند «قائم مقام» او گردد.

ستایش مخصوص خدائی است که ما را هدایت فرمود، و اگر خداوند ما را هدایت نمی

کرد هرگز هدایت نمی شدیم.

(۱۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «کسی که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و کسی که عصیان من کند خدا را عصیان و نافرمانی نموده است، و کسی که «علی» را اطاعت کند مرا اطاعت نموده و کسی که نافرمانی او کند نافرمانی من نموده است.» (۱)

(۱۷) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای علی! هر کس از من جدا شود از خدا جدا شده

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۱ و ۱۲۸، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۲۶۸ ح ۷۸۸، الرياض النضرة (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۲۰، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۰۵ و ۲۵۷ ط اسلامبول و ذخائر العقبی (طبری) ص ۶۶.

{صفحه ۱۷۱}

و کسی که از تو جدا شود از من جدا شده است.» (۱)

(۱۸) فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث «ام سلمه»: «کسی که علی را سب و بدگویی کند مرا سب نموده است.» (۲) و مانند آن است قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۴ و ۱۴۶ (با سند صحیح)، ذخائر العقبی (طبری) ص ۶۶، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۳۵، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۲۶۸ ح ۷۸۹، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۴۱ ح ۲۸۸، الرياض النضرة (طبری) ج ۲ ص ۲۲۰، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۱ و ۲۴۳ ط الحیدریه، میزان الاعتدال (ذهبی) ج ۲ ص ۱۸ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۰۰ ح ۲۳۸.

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۱

(با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص ۲۴ ط  
 التقدم مصر، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۸۱، ۸۲ و ۹۱، ذخائر العقبی (طبری) ص ۶۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از  
 تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۱۸۴ ح ۶۶۰، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۳۰، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۷۳،  
 اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نور الابصار (شبلنجی) ص ۱۴۱ ط العثمانیه، ینابیع الموده (فندوزی حنفی) ص ۴۸، ۱۸۷،  
 ۲۴۶ و ۲۸۲ ط اسلامبول، نورالابصار (شبلنجی شافعی) ص ۷۳ و ۹۹ ط العثمانیه، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۴ ط  
 المیمنیه، الرياض النضره (طبری) ج ۲ ص ۲۱۹ و ۲۲۰، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ج ۳ ص ۲۴۵، الفتح الکبیر (نیهانی) ج ۳  
 ص ۱۹۶، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۰، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۹۴  
 ح ۴۴۷، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۸۳ ط الحیدریه، اخبار شعراء الشیعه (مرزبانی) ص ۳۰ ط الحیدریه، الفصول المهمه  
 (ابن صباغ مالکی) ص ۱۱۱، فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۰۲ ح ۲۴۰ و ۲۴۱ و نظم درر السمطین (زرندی) ص ۱۰۵.

{صفحه ۱۷۲}

که: «هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است.» (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۲، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک، مسند (احمد بن حنبل)  
 ج ۳ ص ۴۸۳ ط المیمنیه، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۳۸۹ ح ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷،  
 ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰ و ۵۰۲، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۹۸ ح ۷۷۷ و ۷۷۸، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۷۶ ط  
 الحیدریه، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۵۲ ح ۷۶ ط الاسلامیه تهران، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۹۳،  
 مجمع

الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۲۹، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۳ ط العثمانیه، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۳۷، ذخائر العقبی (طبری) ص ۶۵، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۳ و ۷۴ ط الیمینی، انساب الاشراف (بلاذری) ج ۲ ص ۱۴۶ ح ۱۴۷، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۳، الاصابه (ابن حجر) ج ۲ ص ۵۴۳، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۴۴ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۷۲، ۲۸۲ و ۳۰۳ ط اسلامبول، اسعاف الراغین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۱ ط العثمانیه، کنوز الحقائق (مناوی) ص ۱۴۴ ط بولاق، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۲۵ ح ۳۶۰ ط ۲، الرياض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۱۸، الجامع الصغیر (سیوطی) ج ۲ ص ۱۳۵، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۰، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج ۳ ص ۳۳۲ ط البهیة مصر و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۲۹۸ ح ۲۳۶.

{صفحه ۱۷۳}

(۱۹) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسی که علی را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که با او دشمنی کند مرا دشمن داشته است.» (۱) و مانند این حدیث است این سخن «علی علیه السلام» که: «سوگند به آن کسی که دانه را شکافت و روح انسان را آفرید! این عهد و پیمانی است از پیامبر امی صلی الله علیه و آله و سلم که: غیر از مؤمن مرا دوست نمی دارد

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۳۰ (با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۳ العثمانیه، اسعاف الراغین (صبان) در حاشیه نورالابصار

(شبلنجی) ص ۱۴۱ و ۱۴۲ ط العثمانیه، الصواعق المحرقه (ابن حجر) ص ۷۴ ط المیمنیه مصر، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۳۷ ط السعاده، تذکره الخواص سبط بن جوزی حنفی) ص ۲۸، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۰۵، ۲۷۲، ۲۸۲ و ۳۰۳ ط اسلامبول، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۴ ص ۳۸۳، المیزان (ذهبی) ج ۲ ص ۱۲۸ ط السعاده، مجمع الزوائد (هیشمی) ج ۹ ص ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲ و ۱۳۳، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۰۹ ح ۱۵۱، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۱۷۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الجامع الصغیر (سیوطی شافعی) ج ۲ ص ۱۳۶ ط المیمنیه، الرياض النضره (طبری) ج ۲ ص ۲۱۸ ط ۲ دارالتألیف مصر و منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۰.

{صفحه ۱۷۴}

و بجز منافق مرا دشمن نخواهد داشت.» (۱)

(۲۰) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به «علی علیه السلام» فرمود:

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به صحیح (مسلم) ج ۱ ص ۴۸ ط عیسی الحلبي، سنن (نسائی شافعی) ج ۸ ص ۱۱۷، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۳۷، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۹، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۱۲۰ ح ۱۶۶ و ج ۲ ص ۱۹۱ ح ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۲ و ۶۸۵، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۲ ط العثمانیه، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۲۸، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۴ ص ۲۱۴ و ۴۵۱ ط افاست بیروت، ذخائر العقبی (طبری) ص ۹۱، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۷، ۴۸، ۲۱۳ و ۲۸۲ ط اسلامبول، سنن (ابن ماجه) ج ۱ ص ۴۲ و ۱۱۴ خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۲۷ ط التقدّم مصر، مطالب السؤول (ابن

طلحه شافعی) ج ۱ ص ۴۸، نظم درر السمطین (زرندی حنفی) ص ۱۰۲، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۰، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۳ ط المیمیه مصر، اسعاف الراغین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۰ ط العثمانیه، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۶۸ ط الحیدریه، المناقب (ابن مغزلی شافعی) ص ۱۹۲ ح ۲۲۷ و ۲۳۲، انساب الاشراف (بلاذری) ج ۲ ص ۹۷ ح ۲۰، مصابیح السنه (بغوی شافعی) ج ۲ ص ۲۷۵، الرياض النضره (طبری) ج ۲ ص ۲۸۴، کنوزالحقائق (مناوی) ص ۱۹۲ ط بولاق، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۹ ص ۴۷۳ ح ۶۴۸۸، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ج ۳ ص ۲۴۲، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۰۵ ح ۳۰۰ ط ۲، و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۳۱ و ۱۳۲. پانوش ۳۸۸ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه ۱۷۵}

«یا عَلِیُّ! أَنْتَ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيَا سَيِّدٌ فِي الْآخِرَةِ، حَبِيبُكَ حَبِيبِي وَ حَبِيبُ اللَّهِ، وَ عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ، وَالْوَيْلُ لِمَنْ أَبْغَضَكَ بَعْدِي.»

(ای علی! تو در دنیا و آخرت آقائی؛ دوست تو، دوست من و دوست من دوست خدا است؛ دشمن تو، دشمن من، و دشمن من دشمن خدا است؛ وای بر کسی که پس از من با تو دشمنی کند!) (۱)

(۲۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و درباره تو راست بگوید! و وای به حال آن کس که با تو دشمن باشد و بر تو دروغ ببندد!» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۸ ط ۱ (با سند صحیح)، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۳۴، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغزلی شافعی) ص ۱۰۳ ح ۱۴۵ و ۴۳۰، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۴ ط العثمانیه، المیزان (ذهبی) ج ۲ ص ۶۱۳، ینابیع الموده

(قندوزی حنفی) ص ۹۱، ۲۴۸ و ۳۱۴ ط اسلامبول، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۱۷۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الرياض النضرة (طبری) ج ۲ ص ۲۱۹ و ۲۲۰ و فرائد السمطين (حموینی) ج ۱ ص ۱۲۸.

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۳۵ ط ۱ (با سند صحیح)، نظم درالسمطين (زرندی حنفی) ص ۱۰۲، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۱۱ ط الحیدریه، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۲۱۱ ح ۷۰۵ و ۷۰۶، ذخائر العقبی (طبری) ص ۹۲، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۳۰ و ۶۶، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۳۲، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۱ و ۲۱۳ ط اسلامبول، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۴ ط العثمانیه، الرياض النضرة (طبری) ج ۲ ص ۲۸۵ ط ۲ مصر، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۴، کنوزالحقائق (مناوی) ص ۲۰۳ ط بولاق و فرائدالسمطين (حموینی) ج ۱ ص ۱۲۹ و ۳۱۰ ح ۲۴۸.

{صفحه ۱۷۶}

(۲۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَحْيِيَ حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَيِّتِي وَ يَسْكُنَ جَنَّةَ الْخُلْدِ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَإِنَّهُ لَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ هُدًى وَلَنْ يُدْخِلَكُمْ فِي ضَلَالَةٍ.»

(کسی که بخواهد زندگیش همچون زندگی من، و مرگش همچون مرگ من باشد و در بهشت جاویدان که خداوند به من وعده کرده ساکن شود، باید «ولایت علی بن ابی طالب» را بپذیرد که او هرگز شما را از راه هدایت بیرون نخواهد برد و در گمراهی داخل نخواهد نمود.) (۱)

(۲۳) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «آن کس که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده به «ولایت علی بن ابی طالب»



توصیه می کنم! پس، آن کسی که ولایت او را بپذیرد «ولایت من» را پذیرفته و هرکس ولایت مرا بپذیرد «ولایت خدا» را پذیرفته؛ هرکس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته؛ و آن کس که دشمنی و کینه وی را به دل گیرد دشمنی مرا به دل گرفته و هرکس دشمنی مرا به دل بگیرد دشمنی خدا را در قلب خود جای داده است.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- به پانوش شماره ۱۳ رجوع کنید!

۲- به پانوش شماره ۱۴ رجوع کنید!

{صفحه ۱۷۷}

(۲۴) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسی که خرسند است حیاتش چون حیات من و مرگش همچون مرگ من باشد و ساکن بهشت عدن- که درختش را پروردگارم غرس نموده- شود، باید «ولایت علی» را پس از من، و ولایت ولی او را بپذیرد، و باید بعد از من به «اهل بیت» اقتدا کند! آنها «عترت» من هستند، از طینت من آفریده شده، و فهم و دانش مرا خدا روزیشان کرده است. وای بر آن گروه از ائمتم که فضل و برتری آنها را تکذیب کنند و ارتباط مرا در بین ایشان قطع نمایند! خداوند شفاعت مرا نصیب آنها قرار ندهد!» (۱)

(۲۵) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسی که دوست دارد حیاتش چون حیات من و مردنش چون مردن من باشد، و داخل بهشتی که خداوند به من وعده داده- که همان بهشت جاویدان است- گردد، باید «ولایت علی و ذریه اش» را پس از من بپذیرد؛ آنها شما را از باب هدایت خارج نمی کنند و وارد گمراهی نخواهند نمود.» (۲)

(۲۶) پیامبر صلی

الله عليه و آله و سلم به عمار فرمود: «ای عمار! هر گاه دیدی «علی» راهی را می پیماید و مردم راهی دیگر، با «علی» برو و مردم را رها کن! او تو را به پستی دلالت نمی کند و از طریق هدایت خارج نخواهند نمود.» (۳)

(۲۷) در حدیث «ابوبکر» آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «كف من و كف

\*\*\*\*\*

۱- به پانوش شماره ۱۱ رجوع کنید!

۲- به پانوش شماره ۱۲ رجوع کنید!

۳- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۳ ص ۱۷۰ ح ۱۲۰۸، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۵۷ و کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۶ ط ۱.

{صفحه ۱۷۸}

«علی» در عدالت، مساوی است.» (۱)

(۲۸) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به «فاطمه علیه السلام» فرمود: «ای فاطمه! آیا رضایت نداری؟ خداوند نگاهی به اهل زمین انداخت و دو نفر را برگزید یکی پدرت و دیگری همسرت.» (۲)

(۲۹) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أَنَا الْمُنذِرُ وَ عَلِيٌّ الْهَادِي؛ وَ بِيكَ يَا عَلِيُّ! يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي» (من بیم دهنده ام و «علی» هدایت کننده؛ ای علی! به وسیله تو پس از من هدایت شوندگان هدایت می شوند.) (۳)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۳ ح ۲۵۳۹ ط ۱، مناقب علی بن ابی طالب (خوارزمی حنفی) ص ۲۱۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۳۸ ح ۹۴۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۳۴ ط اسلامبول، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۱، فرائد السمطين (حموینی) ج ۱ ص ۵۰ و تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج ۵ ص ۳۸۳.

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم)

ج ۳ ص ۱۲۹ (با سند صحیح) ط افست، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۲۴۹  
ح ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷ و ۳۱۸، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۳۰۹ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص  
۴۲۱ ط اسلامبول، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۹۷ ط الحیدریه، کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۳۹۱ ح ۵۹۹۲ ط ۱ و  
تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج ۴ ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۳- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۷ ح ۲۶۳۱ ط ۱ ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن  
عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۱۷ ح ۹۱۶، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۷، نظم درر السمطين (زرندی حنفی) ص ۹۰،  
ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۹۹ ط اسلامبول، نور الابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانیه، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی)  
ج ۱ ص ۲۹۳ ح ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۳۳ ط الحیدریه، منتخب کنز العمال (متقی  
هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۴ و فرائد السمطين (حموینی) ج ۱ ص ۱۴۸- پانوش ۳۷ را نیز ملا-حظه  
کنید!

{صفحه ۱۷۹}

(۳۰) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«يَا عَلِيُّ لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْتَنِبَ فِي الْمَسْجِدِ غَيْرِي وَغَيْرِكَ».

(ای علی! برای هیچکس جز من و تو حلال نیست که در مسجد جُنُب شود.) (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به صحیح (ترمذی) ج ۵ ص ۳۰۳ ح ۳۸۱۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی)  
ج ۱ ص ۲۶۸ ح ۳۳۱ و ۳۳۲، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی) ص ۴۲، فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی  
(مغربی) ص ۱۷ ط مصر، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۱۵، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۳ ط

المیمینیه مصر، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۲، ذخائر العقبی (نور الدین طبری) ص ۷۷، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۸۷، ۲۱۰ و ۲۸۲ ط اسلامبول، مصابیح السنه (بغوی) ج ۲ ص ۲۷۶ ط محمد علی صیبح مصر، جامع الاصول (ابن اثیر) ج ۹ ص ۴۷۴، الریاض النضره (طبری) ج ۲ ص ۲۵۴ ط ۲، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ج ۳ ص ۲۴۵، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۲۹، الفتح الکبیر (نبهانی) ج ۳ ص ۳۹۹ و کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۵۹ ط ۱.

{صفحه ۱۸۰}

و مانند این حدیث حدیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده اند که: «برای احدی حلال نیست در این مسجد جُنُب شود جز برای من و علی.» (۱)

(۳۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «أنا و هذا- یعنی عَلِيًّا- حُجَّةٌ عَلَيَّ عَلَى أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (من و این- یعنی «علی»- در رستاخیز بر ائمت «حجّت» هستیم.) (۲)

راستی چگونه «ابوالحسن» همچون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «حجّت» می توانست باشد اگر «ولیعهد» او و «صاحب امر» پس از وی نبود؟!

(۳۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر در بهشت نوشته شده: «لا- إلهَ إلا- اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ عَلَيَّ أَخُو رَسُوْلِ اللهِ» (خدایی جز خدای یکتا نیست،

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) باب ۹ ح ۱۳ و ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۸۷ و ۱۸۲ ط اسلامبول.

۲- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۷ ح ۲۶۳۲ ط ۱، مناقب الامام علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۴۵ ح ۶۷، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۲۷۳ ح ۷۹۳، ۷۹۴

و ۷۹۵، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۳۹ ط اسلامبول، کنوزالحقائق (مناوی) ص ۳۸، المیزان (ذهبی) ج ۴ ص ۱۲۸، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۴ والریاض النضره (طبری) ج ۲ ص ۲۵۴.

{صفحه ۱۸۱}

محمد پیامبر خدا و «علی» برادر رسول خدا است. (۱)

(۳۳) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: بر ساق عرش نوشته شده: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَيْدِيهِ بَعَلِّي وَ نَصْرَتُهُ بَعَلِّي».

(خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد پیامبر خدا است، وی را با «علی» تأیید و با «علی» یاری کردم.) (۲)

(۳۴) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «کسی که می خواهد به «نوح» در عزمش، به «آدم» در علمش، به «ابراهیم» در حلمش، به «موسی» در زیرکیش و به «عیسی» در زهدش بنگرد، به «علی بن ابی طالب» نظر افکند.» (۳)

\*\*\*\*\*

۱- به پانوشت شماره ۱۱۹ رجوع کنید!

۲- رجوع کنید به کنزالعمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۸ ط ۱، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۲۴۴ ح ۳۰۰، ۳۰۱ و ۳۰۴، نظم درالسمطین (زرنندی حنفی) ص ۱۲۰، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۳۵۳ ح ۸۵۷، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۲۱، حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج ۳ ص ۲۶، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۹ و ۹۴ ط اسلامبول، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۵، الریاض النضره (طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۲۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۲۳۶ ح ۱۸۳ و ۱۸۴.

۳- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۱۶۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفض، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۱۴ و ۳۱۲ ط اسلامبول. ترجمه الامام علی بن ابی

طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۲۸۰ ح ۸۰۴، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۷۸ ح ۱۱۶، ۱۱۷ و ۱۴۷، فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۳۴ ط مصر، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۲۰، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۱۰۷، تفسیر (فخر رازی) ج ۲ ص ۷۰۰ (در ذیل آیه مباهله)، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۱۲ ح ۲۵۶، ذخائر العقبی (طبری) ص ۹۳ و ۹۴، الریاض النضره (طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۹۰، فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۷۰ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۱۴ ط اسلامبول.

{صفحه ۱۸۲}

(۳۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به «علی علیه السلام» فرمود: «ای علی! در تو نشانه ای از عیسی وجود دارد (و آن اینکه) «یهود» با او دشمنی ورزیدند تا آنجا که مادرش را متهم ساختند و «نصارا» آنچنان به او محبت ورزیدند که وی را در منزلت و مقامی که ندارد (مقام خدایی) جایش دادند.» (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۳ ط افسس، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۲۳۴ ح ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵ و ۷۴۶، التاریخ الکبیر (بخاری) ج ۲ ق ۱ ص ۲۸۱ رقم ۹۹۶ ط ۲ ترکیه، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۳۳، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۷۱ ح ۱۰۴، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۱۶۲ ح ۸۴۲، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۹۲، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۲۷ ط مصر، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۳۹ ط الحیدریه، نظم درالسمطین (زرنندی حنفی) ص ۱۰۴، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۳، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۷۴

ط الیمینیه مصر، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۳ ط العثمانیه، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۱  
ط العثمانیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۰، ۲۱۴ و ۲۸۳ ط اسلامبول، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۱۰ ح ۱۳۴  
ط ۲، الریاض النضره (طبری) ج ۲ ص ۲۸۹ ط ۲، مشکاه المصابیح (خطیب تبریزی) ج ۳ ص ۲۴۶، منتخب کنز العمال (متقی  
هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۴۶ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۷۲ ح ۱۳۲ و ۱۳۴.

{صفحه ۱۸۳}

(۳۶) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«سبقت جویمان سه نفرند: سبقت گیرنده به سوی موسی «یوشع بن نون»، سبقت گیرنده به سوی عیسی «صاحب یاسین»، و  
سبقت گیرنده به سوی محمد «علی بن ابی طالب» می باشد.» (۱)

(۳۷) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«صدیقین سه نفرند: «حیب نجار»، مؤمن آل یاسین که گفت: «ای قوم! از فرستادگان (خدا) تبعیت کنید!»؛ «حزقیل»، مؤمن  
آل فرعون که گفت: «آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من خدا است؟»؛ و «علی بن ابی طالب» که از همه آنها  
برتر و افضل است.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۲۱۳ ح ۹۲۴ و ۹۲۶، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۰، الصواعق  
المحرقة (ابن حجر) ص ۷۴ ط الیمینیه مصر، مجمع الزوائد (هیشمی) ج ۹ ص ۱۰۲، ذخائر العقبی (طبری) ص ۵۸، ینابیع الموده  
(قندوزی حنفی) ص ۲۸۴ ط اسلامبول و منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۰-  
پانوشت شماره ۶۲ را نیز ملاحظه کنید!

۲- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) باب ۹ فصل ۲ ص ۷۴ ح ۳۰ و ۳۱ شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۲۲۳  
ح ۹۳۸ و ۹۳۹،

ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۷۹ ح ۱۲۸ و ج ۲ ص ۲۸۲ ح ۸۰۵، ذخائر العقبی (طبری) ص ۵۶، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۲۴ ط الحیدریه، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۱۵، المناقب (ابن مغزلی شافعی) ص ۲۴۵ ح ۲۹۳ و ۲۹۴، الرياض النضرة (طبری) ج ۲ ص ۲۰۲، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۶، ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۳۳، ۲۸۴ و ۳۱۵ ط اسلامبول، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۱۷۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الجامع الصغیر (سیوطی) ج ۲ ص ۴۲ ط المیمیه و منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۰.

{صفحه ۱۸۴}

(۳۸) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به «علی علیه السلام» فرمود: «اُمّت، پس از من به زودی با تو غمّدر خواهد کرد و تو بر طبق آیین من زندگی می کنی و بر «سُنّت» من کشته می شوی، کسی که تو را دوست دارد مرا دوست داشته، و آن کس که با تو دشمنی کند با من دشمنی نموده است؛ می بینم به زودی محاسنت با خون سرت خضاب خواهد شد!» (۱)

و از «علی علیه السلام» رسیده که: از مطالبی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا از آن آگاه ساخته، این است: «این اُمّت پس از وی با من غمّدر خواهد نمود!» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۴۷ (با سند صحیح) تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح) کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۷ ط ۱ و منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۴۳۵.

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۴۰ (با سند صحیح)، تلخیص



المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۴۵ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج ۱۱ ص ۲۱۶ و البدایه والنهایه (ابن کثیر) ج ۶ ص ۲۱۸ ط مصر.

{صفحه ۱۸۵}

و از «ابن عباس» رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به «علی» فرمود: «به زودی پس از من در مشقت و ناراحتی خواهی افتاد!» عرض کرد: «آیا دینم در آن وقت سالم است؟» فرمود: «آری دینت سالم است.» (۱)

(۳۹) (روزی) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (در جمع اصحابش) فرمود: «در بین شما کسی است که بر تأویل قرآن می جنگد چنانکه من بر تنزیل آن جنگیدم.» افراد گردن کشیدند، «ابوبکر» و «عمر» هم در آن میان بودند؛ «ابوبکر» گفت: آن شخص منم؟ فرمود: نه، «عمر» پرسید: منم؟ فرمود: نه، بلکه آن کسی است که کفش را وصله می کند، یعنی «علی» (علی در این هنگام داشت کفشی را وصله می زد). «ابوسعید خدری» می گوید: «نزد علی آمدیم و او را بشارت دادیم، سرش را هم بلند نکرد، گویا بارها آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۴۰ ط افسس، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم)، نظم درالسمطین (زرندی حنفی) ص ۱۱۸، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۴ و فرائدالسمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۸۷ ح ۳۱۸.

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۲ (با سند صحیح) و تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۵ ح ۲۵۸۵ ط ۱، مطالب السؤل

(ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۶۴، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۸۳، نظم درالسمطین (زرندی حنفی) ص ۱۱۵ و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۳ ص ۱۲۷ ح ۱۱۶۸، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۵، ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸.

{صفحه ۱۸۶}

و مثل آن، حدیث «ابو ایوب انصاری» است که گفت: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «علی» را به مبارزه و کشتن «ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» فرمان داد.» (۱)

\*\*\*\*\*

۱- منظور از ناکثین (پیمان شکنان) کسانی هستند که بیعت خود را با علی علیه السلام شکستند، و به بصره آمده «جنگ جمل» را به راه انداختند؛ سر کرده این گروه طلحه، زبیر و عایشه بودند.

و مراد از قاسطین (ستمگران) معاویه و طرفداران او هستند که بر ضد «امام برحق» به پا خاستند و «نبرد صفین» را به راه انداختند.

و مارقین (خارج شوندگان) همان «خوارج» هستند که به سرعت، علی علیه السلام را رها کرده و در برابر او به مبارزه برخاستند.

- در رابطه با حدیث مزبور رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۳۹، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۳ ص ۱۶۸ ح ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۱۰، ۱۲۲ و ۱۲۵، میزان الاعتدال (ذهبی) ج ۱ ص ۲۷۱ و ۵۸۴، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۶ ص ۱۳۵ و ج ۵ ص ۱۸۶ و ج ۷ ص ۲۳۸، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۳ ص ۲۴۵ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۸ ط اسلامبول، نهایه اللغه (ابن اثیر) ج ۴ ص ۶۰، لسان العرب (ابن منظور) ج ۳ ص ۱۸ و ج ۹ ص ۲۵۳، تاج العروس (زبیدی) ج ۱ ص ۶۵۱ و ج ۵ ص ۲۰۶، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۶۹

ط الحیدریه، اسد الغابہ (ابن اثیر) ج ۴ ص ۳۳، منتخب کنز العمال (متقی ہندی) در حاشیہ مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۴۳۵، ۴۳۷ و ۴۵۱، کنز العمال (متقی ہندی) ج ۱۵ ص ۹۸ ح ۲۸۲ ط ۲، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیہ الاصابہ (ابن حجر) ج ۳ ص ۵۳ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۵۰، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵ و ۳۳۲. و در الغدیر (علامہ امینی) ج ۳ ص ۱۹۲ آن را نقل کرده از: تاریخ (ابن کثیر) ج ۷ ص ۳۰۶ والخصائص (سیوطی) ج ۲ ص ۱۳۸.

{صفحه ۱۸۷}

و حدیث «عمار یاسر» است، کہ گفت: پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود:

«يَا عَلِيُّ! سَتَقَاتِلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ وَ أَنْتَ عَلَى الْحَقِّ فَمَنْ لَمْ يَنْصُرْكَ يَوْمَئِذٍ فَلَيْسَ مِنِّي»

(ای علی! بہ زودی «گروه طغیانگر» با تو مبارزہ خواهند کرد اما تو بر حقی؛ آن کسی کہ یاریت نکند از من نیست.) (۱)

و همچنین حدیث «ابوذر»، کہ گفت: پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «سوگند بہ آن کس کہ جان من در دست او است! در بین شما مردی است کہ پس از من بر تأویل قرآن می جنگد چنانکہ من با مشرکان بر تنزیل آن نبرد نمودم.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید بہ کنز العمال (متقی ہندی) ج ۶ ص ۱۵۵ ح ۲۵۸۸ ط ۱، منتخب کنز العمال (متقی ہندی) در حاشیہ مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۲ و ترجمہ الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۳ ص ۱۷۱ ح ۱۲۰۹.

۲- رجوع کنید بہ کنز العمال (متقی ہندی) ج ۶ ص ۱۵۵ ط ۱، منتخب کنز العمال (متقی ہندی) در حاشیہ مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۶، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۴۴ و کفایہ الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۳۴ ط الحیدریہ.

{صفحه ۱۸۸}

و نیز حدیث «ابو رافع» کہ پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

سَلَّمَ فرمود: «پس از من گروهی با «علی» می جنگد، جهاد با آنها به عنوان یک وظیفه الهی واجب است و آن کس که قدرت جهاد با آنها را ندارد، با زبان و آنکه از این هم عاجز است، باید با قلب خود با آنها جهاد نماید.» (۱)

و همچنین حدیث «اخضر انصاری» که می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من بر تنزیل قرآن می جنگم و «علی» بر تأویل آن خواهد جنگید.» (۲)

(۴۰) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«يَا عَلِيُّ! أَخَصِّتُكَ بِالنُّبُوَّةِ فَلَا نُبُوَّةَ بَعْدِي، وَ تَخَصَّمُ النَّاسَ بِسَبِّعٍ وَلَا يُحَاجُّكَ فِيهَا أَحَدٌ مِنْ قُرَيْشٍ: أَنْتَ أَوْلَهُمْ إِيْمَانًا بِاللَّهِ، وَأَوْفَاهُمْ بِعَهْدِ اللَّهِ، وَأَقْوَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَأَقْسَمُهُمْ بِالسَّوِيَّةِ، وَأَعْدَلُهُمْ فِي الرَّعِيَّةِ، وَأَبْصَرُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ، وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَزِيَّةً»

(ای علی! امتیاز من بر تو به نبوت است و پس از من دیگر نبوت و پیامبری نیست و تو «هفت امتیاز» بر مردم داری: تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آورده ای، وفادارتر از همه به عهد خدا، پابرجاتر از همه در اواخر خدا، مراعات کننده تر

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۵ ط ۱ و مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۳۴. و این حدیث را در ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر) ج ۳ ص ۱۲۳ از المعجم الکبیر (طبرانی) ج ۱ ورقه ۵۱/أ مخطوط نقل نموده است.

۲- رجوع کنید به الاصابه (ابن حجر عسقلانی) ج ۱ ص ۲۵ و ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۳۳ ط اسلامبول.

{صفحه ۱۸۹}

تساوی در تقسیم بیت المال، درباره رعیت از همه عادلتر، در قضاوت بینا تر، و در مزایا نزد پروردگار از

همه برتری. (۱)

و از «ابو سعید خُدری» رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای علی! تو «هفت خصلت» داری که هیچکس همتای تو نیست: تو نخستین مؤمن به خدا، باوفا تر به عهد او، پابرجا تر در امرش، نسبت به رعیت رئوفتر، مراعات کننده تساوی در تقسیم بیت المال، در قضاوت آگاهتر، و در مزایا از همه آنها بزرگتری.» (۲)

اینها بود «احادیث چهل گانه» که تعهد کردم نقل نمایم. اما غیر از اینها «احادیث فراوان» دیگری است که مقام، گنجایش استقصاء آن را ندارد، آنها نیز امثال همین «شَنَن»، مُتضافِر و هماهنگند که اجتماعشان همه

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۶ ط ۱، حلیه الاولیاء (ابونعیم) ج ۱ ص ۶۵-۶۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۱۱۷ حدیث ۱۶۰، الریاض النضره (طبری) ج ۲ ص ۲۶۲، مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۹۵، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۱۷۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۷۱، المیزان (ذهبی) ج ۱ ص ۳۱۳، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۷۰ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۱۵ ط اسلامبول، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۴ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۲۲۳ ح ۱۷۴.

۲- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۶ ط ۱، حلیه الاولیاء (ابو نعیم اصفهانی) ج ۱ ص ۶۶ افسط ط السعاده و مطالب السؤول (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۹۵.

{صفحه ۱۹۰}

معنی واحدی را می رساند و آن اینکه «علی علیه السلام در این امت، دوّمی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است» و اینکه «زعامت این امت پس

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همانگونه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، برای علی علیه السلام است.»

«احمد بن حنبل» می گوید: «درباره هیچکدام از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اندازه علی بن ابی طالب علیه السلام فضائل از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نشده است.» (۱)

و «ابن عباس» گفته: «درباره هیچکس به اندازه «علی علیه السلام» آیات قرآن نازل نشده است.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم نیشابوری) ج ۳ ص ۱۰۷، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم)، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۳ ص ۶۳ ح ۱۱۰۸، شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۱۹ ح ۷، ۸ و ۹، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۳ ط الحیدریه، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۵۳ ط الحیدریه، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۶۸، نظم درالسمطین (زرنندی حنفی) ص ۸۰ ط القضاء، الصواعق المحرقة (ابن حجر هیثمی) ص ۷۲ ط المیمیه، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۱ و ۲۷۵ ط اسلامبول، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج ۳ ص ۳۹۹، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۲ ص ۲۰۷، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۲ ص ۱۱، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۳۵ ط العثمانیه، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۸۷ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۷۹ ح ۳۰۹.

۲- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۳۰ ح ۹۳۳ ط بیروت، شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۳۹ ح ۴۹ و ۵۳، نورالابصار (شبلنجی شافعی) ص ۷۴ ط العثمانیه مصر،

تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۱، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۶ ط المیمیه مصر و اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۵ ط العثمانیه.

{صفحه ۱۹۱}

و بار دیگر گفته: «در باره علی ۳۰۰ آیه قرآن نازل شده است.» (۱)

و بار سوم گفته است: «یا ایها الذین آمنوا را در هر کجا خداوند نازل فرموده «علی» امیر و شریف آن است. خداوند در آیات فراوانی از قرآن، اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم امیر و شریف آن است. خداوند در آیات فراوانی از قرآن، اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را سرزنش کرده اما «علی» را جز به نیکی یاد نفرموده است.» (۲)

۲- توجه به این نکته ضروری است: مخالفان ما- از طرق خودشان- روایاتی در فضائل دیگران نقل نموده اند که از نظر ما «ثابت» نیست و ما

\*\*\*\*\*

۱- مدارک آن را در پانوشت شماره ۸۸ ملاحظه نمایید!

۲- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۶ ط المیمیه مصر، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۴۹ ح ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۷ و ۸۲، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۳۰ ح ۹۳۲، ذخائر العقبی (طبری) ص ۸۹، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۴۰ ط الحیدریه، نظم درالسمطین (زرنندی حنفی) ص ۸۹ نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۴ ط العثمانیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۶ و ۲۸۶ ط اسلامبول، تاریخ الخلفاء (سیوطی شافعی) ص ۱۷۱، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۱۲، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۵ ط العثمانیه، الریاض النضره (طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۷۴ ط ۲ و منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن

{صفحه ۱۹۲}

نمی توانیم آنها را به هیچوجه «معتبر» بدانیم گرچه از نظر طرف مخالف ما سخت معتبر هم باشند، مگر نه این است که ما نیز روایاتی را که تنها از طریق خود داریم در میدان بحث نمی آوریم، و جز به آنچه از طُرُق مخالفان رسیده استدلال نمی کنیم؟ مانند «حدیث غدیر» و امثال آن.

از همه گذشته، ما روایاتی را که مخالفان «به تنهایی» آورده اند- و فضائل دیگران را بیان می کند - بررسی نمودیم، نه در آنها معارضه ای با روایات ذکر شده یافتیم، و نه دلالتی بر «خلافت» آنان، و لذا، برای اثبات «خلافت خلفای ثلاثه» احدی به آنها استدلال نکرده است.

{صفحه ۱۹۳}

## حق جو

### درخواست «حدیث غدیر» از «طریق اهل سنت»

مکّرر به «حدیث غدیر» اشاره می کنید. لطفاً، آن را از «طریق اهل سنت» بر ما بخوانید! تا در آن تدبّر و اندیشه کنیم.

{صفحه ۱۹۴}

## حق شناس

### اشاره به پاره ای از موارد «حدیث غدیر»

«طبرانی» و دیگران با سَنَدی که بر «صِحّت» آن اتفاق دارند از «زبید بن ارقم» نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در «غدیر حُم» زیر درختهایی خطبه خواند، فرمود:

«ای مردم! نزدیک است من به سوی خدا دعوت شوم و این دعوت را مثبت پاسخ گویم (۱)، من مسئولم و مورد پرسش قرار خواهم گرفت، (۲) شما نیز

\*\*\*\*\*

۱- خبر رحلت خویش را داد تا آگاه سازد که هنگام تبلیغ «عهد خداوند» رسیده و هنگام «تعیین خلیفه» پس از خود شده است. آگاه سازد که نمی تواند آن را تأخیر اندازد، زیرا امکان دارد پیش از آنکه پایه های این مهم را محکم کند- در حالی که امتش از تکمیل آن بی نیاز نیست- این دعوت را بپذیرد.



۲- از این نظر که اعلام خلافت برادرش به این صورت بر کسانی که می‌خواستند خود پیش افتند و بر «حسودان و کینه توزان و اهل نفاق» سنگین بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست - پیش از آنکه آن را صریحاً اعلام کند - به این صورت تألیف قلوبشان کند و از بد زبانی و افعال آنها بکاهد، لذا به این صورت از آنها اعتذار جست و گفت: من مسئولم! تا بدانند و مأمور است و از آن بازخواست خواهد شد و نمی‌تواند آن را ترک گوید.

{صفحه ۱۹۵}

مسئولید و بازجویی خواهید شد، (۱) در آنجا چه خواهید گفت؟»

گفتند: «گواهی می‌دهیم که تبلیغ رسالت فرمودی، جهاد نمودی و نصیحت

کردی؛ خداوند جزای خیر به تو دهد!»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مگر نه این است که شما شهادت می دهید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» و اینکه بهشت، آتش، مرگ، و زندگی بعد از مرگ «حق» است و قیامت بدون تردید خواهد آمد و خداوند مردگان در قبر را زنده می کند؟»

گفتند: «بلی، به آن گواهی می دهیم». (۲)

\*\*\*\*\*

۱- شاید منظور آن حضرت از «شما هم مسئولید و بازجویی خواهید شد» اشاره به مطلبی است که از «ابن سعید» رسیده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این آیه (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) (آنها را در محشر نگاه دارید! که باید مورد بازرسی قرار گیرند) تفسیر آن این است: آنها را نگاه دارید که در مورد «ولایت علی» بازپرسی شوند. (در این رابطه رجوع کنید به پانوش شماره ۴۸) بنابراین، منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از «أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ» (شما هم مسئولید) تهدید مخالفان «ولایت» و «وصایت» آن حضرت، بوده است.

۲- در این خطبه بیندیش! هرکس در آن تدبیر کند و حق تأمل و اندیشه در آن را ادا نماید، می فهمد که هدف آن رساندن این مطلب است که «ولایت علی» از «اصول دین» است - چنانکه «شیعه» می گوید- زیرا نخست آن حضرت پرسیده: مگر شما شهادت به «لا-اله الا-الله» و «محمداً عبده و رسوله» نمی دهید؟ سپس ادامه داده تا اعتراف به اعتقاد به قیامت و زنده شدن مردگان را بگیرد و آنگاه مسئله «ولایت» را مطرح کرده تا اعلام کند که این، در حد و همردیف اموری است

که ذکر شده، باید به آن اقرار نمائید. و این برای هر کسی که با اسلوب کلام آشنا باشد و منظور سخن را بداند آشکار است.

{صفحه ۱۹۶}

(در این هنگام) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: «خداوندا گواه باش!» سپس فرمود: «ای مردم! خداوند مولای من است و من مولای مؤمنانم و من از خودشان نسبت به آنها «اولی» هستم.» (۱)

«فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - يَعْنِي عَلِيًّا - اَللّٰهُمَّ! وَاِلٰى مَنْ وَاِلَآءُ وَعَادِ مَنْ عَادَا!» «پس هر که من مولای اویم این، یعنی «علی» مولای او است، خداوندا! دوست بدار کسی که او را دوست می دارد و دشمن دار کسی که با او دشمنی می کند!»

آنگاه فرمود: «ای مردم! من پیش از شما می روم و شما کنار «حوض کوثر» بر من وارد خواهید شد، حوضی که طول آن بیش از فاصله بین «بُصری» (یکی از شهرهای شام) و «صنعاء» است. در کنار این حوض به تعداد ستارگان، ظرفهایی از نقره وجود دارد. به هنگامی که بر من وارد شوید در مورد «ثقلین» از شما پرسش خواهم نمود که پس از من چگونه با آنها رفتار کرده اید؟ «ثقل اکبر» کتاب خدا است که یک طرف آن به دست خدا است و طرف دیگرش در اختیار شما، به آن متمسک شوید! که نه گمراه می شوید و نه تغییر و دگرگونی می پذیرید، و «عترتم، اهل بیتم»؛ خداوند لطیف خبیر مرا آگاه ساخته که این دو، از هم جدا نخواهند شد تا کنار

\*\*\*\*\*

۱- سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که «وَأَنَا أَوْلَى» (من «اولی» هستم) قرینه لفظی است که منظور از مولی،

«اولی به تصرف» است. بنابراین، معنی چنین می شود: خداوند نسبت به من از خودم اولی است و من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی هستم، پس آن کس که من از خودش به او اولی هستم علی نسبت به او اولی است.

{صفحه ۱۹۷}

«حوض کوثر» بر من وارد شوند.» (۱)

و «حاکم» در «مناقب علی علیه السلام» در کتاب «مستدرک» خود، از «زید بن ارقم» از دو طریق «صحیح» مطابق شرط بخاری و مسلم نقل کرده: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از «حجّه الوداع» بازگشت و در «غدیر خم» فرود آمد، فرمان داد تا زیر درختان آنجا را جاروب کردند، آنگاه فرمود:

«من دعوت «به جانب حق» شده ام و اجابت نموده ام، و من دو چیز پرارزش در بین شما می گذارم یکی از این دو بزرگتر از دیگری است: «کتاب خدا» و «عترتم»، ببینید چگونه پس از من با آنها رفتار می کنید؟ این دو از هم جدا نخواهند شد تا در کنار «حوض» بر من وارد شوند.» سپس فرمود: «خداوند عزوجل مولای من است

\*\*\*\*\*

۱- عین این لفظ، حدیثی است که طبرانی، ابن جریر، حکیم ترمذی از «زین بن ارقم» نقل کرده اند. ابن حجر و دیگران از طبرانی با همین لفظی که ملاحظه فرمودید نقل نموده اند و آن را به طور مسلم، صحیح دانسته اند. به فصل ۵ باب اول کتاب الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۲۵ مراجعه فرمایید!

و در رابطه با خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر- به روایت حذیفه بن اسید غفاری، صحابی جلیل القدر- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن

حجر هیثمی مکی شافعی) ص ۲۵ ط الیمینیه (با سند صحیح)، مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج ۹ ص ۱۶۴، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۵ ح ۵۴۵، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱ ص ۱۶۸ ح ۹۵۹ ط ۲، نوادر الاصول (حکیم ترمذی شافعی) ص ۲۸۹ ط ۱ مصر «بدخشی» این حدیث را از همان کتاب در نزل الابرار ص ۱۸ نقل نموده است. و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۷ ط اسلامبول.

{صفحه ۱۹۸}

و من مولای هر مؤمنی هستم.» آنگاه دست «علی» را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَوَلِيَّهٗ» (هر کس من مولای او هستم این، ولی او است)

«بار خداوند! دوست بدار کسی که او را دوست می دارد و دشمن بدار کسی را که با وی دشمنی می کند!»

وی حدیث را با همان طولانیش ذکر کرده (۱)، ولی «ذهبی» در «تلخیص مستدرک» دنباله آن را نیاورده است!

«حاکم» بار دیگر، آن را در باب ذکر «زید بن ارقم» در «مستدرک» ذکر نموده و تصریح به «صحت» آن کرده است. «ذهبی» هم - با آن سرسختیش - در همان کتاب «تلخیص»، به این «حقیقت» تصریح نموده است. مراجعه فرمایید! (۲)

«احمد بن حنبل» از «زید بن ارقم» آورده که: با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در وادی ای فرود آمدیم که به آن «غدیر خم» گفته می شد، فرمان نماز داد و در آن گرمای سخت، نماز گزارد. برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پارچه ای بر درختی افکندند تا سایه شود، آن حضرت برای ما خطبه خواند، فرمود: «آیا نمی دانید و آیا شهادت نمی دهید که من نسبت به هر مؤمنی از خودش «اولی»

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم نیشابوری) ج ۳ ص ۱۰۹.

۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۵۳۳ (با سند صحیح)، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (با سند صحیح)، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص ۹۳ ط الحیدریه، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۹۳ ط الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۲ ط اسلامبول و کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۹۱ ح ۲۵۵ ط ۲.

{صفحه ۱۹۹}

گفتند: «بلی»؛ فرمود: «هرکس من مولای او هستم «علی» مولای او است. خداوندا! دوست بدار آنکس که او را دوست می دارد و دشمن بدار آنکس که او را دشمن می دارد!» (۱)

«نسائی» از «زید بن ارقم» آورده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از «حجه الوداع» بازگشت و در «غدیرخُم» فرود آمد، فرمان داد زیر درختان آنجا را جاروب کردند، پس از آن فرمود: «گویا من «به سوی حق» دعوت شده ام و اجابت نموده ام، من در میان شما دو چیز گرانبها و ارزشمند قرار می دهم یکی از آن دو بزرگتر است از دیگری: «کتاب خدا» و «عترتم» اهل بیت»؛ مواظب باشید پس از من چگونه با آنها رفتار می کنید؟ آنها از هم جدا نخواهند شد تا کنار «حوض کوثر» بر من وارد شوند.»

سپس فرمود: «خداوند مولای من، و من ولی هر مؤمنی هستم.» آنگاه دست «علی» را گرفته و گفت: «هرکس من ولی او هستم این، ولی او است. خداوندا! دوست بدار آنکس که او را دوست می دارد و دشمن دار آن کس که وی را دشمن می دارد!»

«ابو طفیل» می گوید: به «زید» گفتم: این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی؟! (۲) پاسخ

داد: «زیر آن درختان، کسی نبود جز اینکه او را با

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج ۴ ص ۳۷۲ و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۲ ح ۵۴۳.

۲- از پرسش ابوظیفیل برمی آید که وی از این امت در شگفت مانده که با این جریاناتی که در مورد غدیر نقل می کنند چگونه علی علیه السلام را کنار زدند؟! گویا وی در این روایت تردید داشته، لذا وقتی از زید می شنود، می پرسد که بدانند خودش شنیده است؟ لذا می گوید: «خودت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی؟! همانند شخصی که جریاناتی را غریب بداند، تعجب کند، شک نماید؛ وزید پاسخ می دهد که با آن همه جمعیت حتی یک نفر پیدا نمی شد مگر اینکه با چشمانش او را می دید و با گوشه‌هایش می شنید. این وقت بود که ابوظیفیل متوجه شد «داستان خلافت» همانگونه است که «کمیت» شاعر گفته است:

وَيَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحِ غَدِيرِ حُجْمٍ \* \* \* \* \* أَبَانَ لَهُ الْخِلَافَةَ لَوْ أُطِيعَا

وَلَكِنَّ الرِّجَالَ تَبَاعُوهَا \* \* \* \* \* فَلَمْ أَرَ مِثْلَهَا خَطَرًا مَبِيعَا

وَلَمْ أَرَ مِثْلَ ذَاكَ الْيَوْمَ يَوْمًا \* \* \* \* \* وَلَمْ أَرَ مِثْلَهُ حَقًّا أُضِيعَا

و روز درخت، درختهای غدیرخیم، خلافت را آشکارا بیان کرد اگر اطاعت می شد ولی افراد، آن را به معامله گذاردند.

من هرگز کالای معامله ای به این پر ارزشی ندیده بودم، و روزی را چون آن روز ندیدم، و ندیدم مثل آن حقی که اینگونه آشکارا ضایع شود!

{صفحه ۲۰۰}

چشمانش دید و این گفته را با گوشه‌هایش از او شنید.» (۱)

این حدیث را «مسلم» در باب «فضائل علی علیه السلام» در کتاب صحیح خود از طریق

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به خصائص امیرالمؤمنین نسائی شافعی) ص ۲۱ ط التقدّم مصر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۳۶ ح ۵۳۴، انساب الاشراف (بلاذری) ج ۲ ص ۳۱۵، المناقب (خوارزمی) ص ۹۳ و کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۹۱.

{صفحه ۲۰۱}

کرده و دنباله آن را بریده است! (۱)- آری، چنین می کنند!!

«احمد بن حنبل» از «براء بن عازب» از دو طریق نقل نموده که: ما با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، در «غدیر خم» فرود آمدیم، ندا داده شد «الصلاه جامعه»، برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جایی زیر دو درخت تهیه شد، نماز ظهر گزارد و دست «علی» را گرفت و گفت: «آیا نمی دانید که من به مؤمنان از خودشان «اولی» هستم؟» گفتند: «بلی» فرمود: «نمی دانید من از هر مؤمنی از خودش به «اولی» هستم؟» گفتند: «بلی» آنگاه دست «علی» را گرفت و فرمود: «هر کس من مولای او هستم «علی» مولای او است. بار خدایا! دوست بدار کسی را که او را دوست می دارد و دشمن دار کسی که او را دشمن می دارد!» پس از آن «عمر» «علی علیه السلام» را ملاقات کرد به او گفت: «گوارا باد بر تو ای فرزند ابوطالب! که مولای هر مرد و زن مؤمن شدی.» (۲)

«نسائی» از «عایشه دختر سعد» نقل نموده که از پدرم شنیدم می گفت: در «روز جُحفه» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که دست «علی» را گرفته بود، خطبه خواند، حمد خدای گفت و ثنا بر او فرستاده، سپس فرمود:

\*\*\*\*\*

۱- رجوع



کنید به صحیح (مسلم) ج ۲ ص ۳۶۲ ط عیسی الحلبي مصر و ج ۷ ص ۱۲۲ ط محمد علی صبیح مصر.

۲- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج ۴ ص ۲۸۱، ذخائر العقبی (طبری شافعی) ص ۶۷، الرياض النضره (طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۲۳، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۴، الحاوی للفتاوی (جلال الدین سیوطی شافعی) ج ۱ ص ۱۲۲ و کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۱۷ ح ۳۳۵ ط ۲.

{صفحه ۲۰۲}

«ایها الناس! من ولیّ شما هستم.» عرض کردند: «راست گفتی.» پس از آن دست «علی» را بلند کرد و گفت: «این، ولیّ و جانشین من است و دین مرا ادا می کند و من دوستم با کسی که او را دوست دارد و دشمنم با کسی که او را دشمن دارد.» (۱)

و نیز از «سعد» نقل شده که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بودیم، وقتی به «غدیر خم» رسید، توقّف فرمود، آنان که پیش از او بودند باز گرداند و آنها که عقب مانده بودند ملحق شدند، هنگامی که مردم جمع شدند و فرمود: «ای مردم! چه کسی ولیّ شما است؟» گفتند: «خدا و رسولش». سپس دست «علی علیه السلام» را گرفت و او را به پا داشت، پس از آن فرمود: «کسی که خدا و رسولش ولیّ او هستند این، ولیّ او است، بار خداوند! دوست بدار کسی که او را دوست می دارد و دشمن دار کسی که او را دشمن می دارد!» (۲)

روایات در این باره زیاد است به طوری که قابل استقصاء و ضبط نیست (۳). اینها نصوص صریحی هستند که با زبان گویا «ولایتعهدی»

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص ۱۰۱ ط الحیدریه والبدایه والنهایه (ابن کثیر) ج ۵

۲- رجوع کنید به خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص ۱۰۱ ط الحیدریه، فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۷۰ و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۵۳ ح ۵۵۲.

۳- در این رابطه رجوع کنید به الغدیر (علّامه امینی) ج ۱ ص ۱۴-۲۱۳ ط بیروت، عبقات الانوار (میر حامد حسین)- دو جلد در حدیث غدیر- ط هند، غایه المرام (علّامه بحرانی) و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۵-۹۰.

{صفحه ۲۰۳}

او را ثابت می کنند و می گویند: «علی» پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «صاحب امر مسلمین» است، چنانکه «فضل بن عباس بن ابن لهب» گفته است:

«و كَانَ وَلِيَّ الْعَهْدِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ \*\*\* عَلِيٌّ وَفِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ صَاحِبُهُ». (۱)

(ولّی عهد، پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی است، وی در همه جا همراه او بوده است.)

\*\*\*\*

۱- از سری اشعاری است که در پاسخ ولید بن عقبه بن ابی معیط گفته- چنانکه محمود رافعی در مقدمه شرح هاشمیان ص ۸ آورده است.

{صفحه ۲۰۴}

## حق جو

### آیا «حدیث غدیر» متواتر است؟

باتوجه به اینکه امامت از نظر شیعه از اصول دین است، آیا «حدیث غدیر» از روایات متواتر است که بتوان به آن استدلال نمود؟ گرچه اصل حدیث مسلماً رسیده و «صحیح» است.

{صفحه ۲۰۵}

## حق شناس

۱- قوانین طبیعی اقتضای «تواتر حدیث غدیر» را دارد.

۱- غیر شیعه می گویند: در اثبات «خلافت» و «امامت» به هر حدیث صحیحی می توان استدلال و احتجاج نمود، خواه متواتر باشد یا غیر متواتر، ما هم در برابر آنها به آن استدلال می کنیم زیرا از طریق آنها نیز این حدیث «صحیح» است. علاوه، «تواتر حدیث غدیر» (۱)

\*\*\*\*\*

۱- کسانی که از «اهل سنت» اعتراف به «تواتر حدیث غدیر» نموده اند:

۱- جلال الدین سیوطی شافعی در «الفوائد المتکثره فی الاخبار المتواتره» و در «الازهار المتناثره فی الاخبار المتواتره» - کلام سیوطی در تواتر حدیث غدیر را علامه مناوی در «التیسیر فی شرح الجامع الصغیر» ج ۲ ص ۴۴۲ و علامه عزیزی در «شرح الجامع الصغیر» ج ۳ ص ۳۶۰ آورده اند.

۲- ملا علی قاری حنفی در «المرقاه شرح المشکاه» ج ۵ ص ۵۶۸.

۳- جمال الدین عطاء الله بن فضل الله شیرازی در کتابش «الاربعین» مخطوط. - رجوع کنید به «خلاصه عبقات الانوار» (سید علی میلانی) ج ۶ ص ۱۲۳.

۴- مناوی شافعی در کتابش «التیسیر فی شرح الجامع الصغیر» ج ۲ ص ۴۴۲.

۵- میرزا مخدوم بن میر عبدالباقی در «النواقص علی الروافض» - رجوع کنید به «خلاصه عبقات الانوار» (سید علی میلانی) ج ۶ ص ۱۲۱.

۶- محمد بن اسماعیل یمانی صنعانی در کتاب «الروضه الندیة» - رجوع کنید به «احقاق الحق» (علامه نور الله تستری) ج ۶ ص ۲۹۴ و «خلاصه عبقات الانوار» (سید علی میلانی) ج ۶ ص ۱۲۶.

۷- محمد صدر عالم در کتاب «معارج العلی فی مناقب المرتضی» - رجوع کنید به «خلاصه عبقات الانوار» (سید علی میلانی) ج ۶ ص ۱۲۷.

۸- شیخ

عبدالله شافعی در کتابش «الاربعین».

۹- شیخ ضیاء الدین مقبلی در کتاب «الابحاث المسدده فی الفنون المتعدده». - رجوع کنید به «خلاصه عبقات الانوار» (سید علی میلانی) ج ۶ ص ۱۲۵.

۱۰- ابن کثیر دمشقی در تاریخش (البدایه والنهایه) در شرح حال محمد بن جریر طبری.

۱۱- ابو عبدالله حافظ ذهبی، کلامش در تواتر حدیث غدیر را ابن کثیر در تاریخش ج ۵ ص ۲۱۳-۲۱۴ نقل نموده است.

۱۲- حافظ ابن جزری، تواتر حدیث غدیر را در کتابش «اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب» ص ۴۸ ذکر نموده است.

۱۳- شیخ حسام الدین متقی، در کتاب «مختصر قطف الازهار المتناثره».

۱۴- ثناء الله بانی بتی، در کتاب «السیف المسلول». - رجوع کنید به «عبقات الانوار» ج ۶ ص ۱۲۷.

۱۵- محمد مبین لکهنوی، در «وسيله النجاه فی فضائل السادات» ص ۱۰۴.

- بقیه آنان را در احقاق الحق (قاضی نور الله تستری) ج ۲ ص ۴۲۳، عبقات الانوار (میر حامد حسین موسوی هندی)، والغدیر (علّامه امینی) ج ۱ ط بیروت ببینید!

حدیث غدیر را از طُرُق فراوانی نقل نموده اند:

۱- احمد بن حنبل از ۴۰ طریق.

۲- ابن جریر طبری از ۷۲ طریق.

۳- جزری مقری از ۸۰ طریق.

۴- ابن عقده کوفی از ۱۰۵ طریق.

۵- ابو سعید سجستانی از ۱۲۰ طریق.

۶- ابوبکر جعابی از ۱۲۵ طریق.

۷- محمد الیمنی از ۱۵۰ طریق - رجوع کنید به الغدیر (علّامه امینی) ج ۱ ص ۱۴.

۸- ابو العلاء عطار همدانی از ۲۵۰ طریق - رجوع کنید به الغدیر (علّامه امینی)، ج ۱ ص ۱۵۸.

۹- مسعود سجستانی حدیث غدیر را با ۱۳۰۰ سند روایت نموده است.

۱۰- شیخ عبدالله شافعی در کتابش «المناقب» ص ۱۰۸ مخطوط گفته است: این خبر- یعنی «حدیث غدیر»- از حد تواتر گذشته است و هرگز خبری یافت نشود که از طرقی همچون

این طرق نقل شده باشد... رجوع کنید به احقاق الحق (تستری) ج ۶ ص ۲۹۰.

{صفحه ۲۰۶}

## ۲- عنایت خداوند به آن

مطلبی است که مطابق نوامیس طبیعت است. چرا که خداوند آن را چنین قرار داده است. همانند تمام وقایع تاریخی بزرگی که اکثریت ملت‌های بر آن قیام می‌نمایند و در پیش چشم و گوش هزاران نفر انجام می‌پذیرد، در پیش چشم هزاران نفری که از اماکن مختلف گرد آمده باشند، تا خبر آن را به مردم دیگر برسانند. (۱) خصوصاً اگر این واقعه مورد علاقه و عنایت آن خاندان بزرگ و دوستانشان در تمام نسلها باشد، تا نشر آن به هر کجا که بشود برسانند (۲). آیا ممکن است چنین جریانی

\*\*\*\*\*

۱- در تعداد کسانی که در «غدیر خم» با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند اقوال مختلفی است:

۱- گفته شده ۹۰۰۰۰ نفر ۲- بعضی گفته اند ۱۱۴۰۰۰ نفر ۳- قول سوم ۱۲۰۰۰۰ نفر ۴- برخی ۱۲۴۰۰۰ نفر را بیان کرده اند و بیش از این هم قائل دارد...

- رجوع کنید به تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۳۰، السیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج ۳ ص ۲۵۷، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۳ ص ۳ و الغدیر (علامه امینی) ج ۱ ص ۹.

۲- مناشده و احتجاج به «حدیث غدیر»:

۱- مناشده امیرالمؤمنین علی علیه السلام روز شورا.

۲- مناشده امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ایام عثمان.

۳- مناشده امیرالمؤمنین علی علیه السلام روز رجب در کوفه.

۴- مناشده امیرالمؤمنین علی علیه السلام روز جنگ جمل.

۵- حدیث رکیبان در کوفه.

۶- مناشده امیرالمؤمنین علی علیه السلام روز جنگ صفین.

۷- احتجاج فاطمه زهرا سلام الله علیها دختر رسول خدا صلی الله علیه و

آله و سلم به «حدیث غدیر».

۸- احتجاج امام حسن علیه السلام.

۹- مناشده امام حسین علیه السلام.

۱۰- احتجاج عبدالله بن جعفر بن «حدیث روز غدیر» بر معاویه.

۱۱- احتجاج «برد» بر عمرو بن عاص به «حدیث غدیر».

۱۲- احتجاج عمرو بن عاص بن «حدیث غدیر» بر معاویه.

۱۳- احتجاج عمار بن یاسر در روز جنگ صفین بر حجز.

۱۴- احتجاج اصبع بن نباته در مجلس معاویه.

۱۵- مناشده جوانی با ابوهیره به «حدیث غدیر» در کوفه.

۱۶- مناشده مردی با زید بن ارقم به «حدیث غدیر».

۱۷- مناشده مردی عراقی با جابر بن عبدالله انصاری.

۱۸- احتجاج قیس بن عباد بن «حدیث غدیر» بر معاویه.

۱۹- احتجاج دارمیه حجویه بر معاویه.

۲۰- احتجاج عمرو اودی بر یکی از مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام.

۲۱- احتجاج عمر بن عبدالعزیز.

۲۲- احتجاج مأمون بر فقیهان، به «حدیث غدیر»

- در این رابطه رجوع کنید به الغدیر فی الکتاب والسنه والادب (علامه امینی) ج ۱ ص ۱۵۹-۲۱۲ وفی رحاب الغدیر (مروج خراسانی) فصل ۵ و ۶.

{صفحه ۲۰۹}

۳- عنایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن

جزو خبرهای «واحد» باشد؟! نه، هرگز، بلکه همچون «روشنی صبح» منتشر می گردد و دریا و خشکی را فرا می گیرد (وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) (هرگز در سنت خداوند تبدیل و تحویل نخواهی یافت).

۲- «حدیث غدیر» محلّ «عنایت خداوند بزرگ» بوده زیرا آن را به پیامبرش وحی فرموده و آیه ای از «قرآن» را در مورد آن نازل نموده تا مسلمانان، شب و روز، آن را تلاوت کنند، هم خلوت و هم آشکار، در دعاهایشان و در نمازهایشان، بر بالای چوبهای منبر و بر فراز مناره های بلند مساجد و معابدشان، آنجا که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ



فَمَا بَلَّغَتْ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) (ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده برسان! و اگر انجام ندهی، رسالت او را نرسانده ای، و خداوند تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد.) (۱)

\*\*\*\*\*

۱- سوره مائده (۵) آیه ۶۷.

- از شواهد این مطلب این است که پیش از نزول این آیه، نماز برپا می شده، زکات واجب بوده، روزه تشریح شده بود، حج واجب بوده، حلال و حرام بیان شده، شریعت، منظم و احکام آن مشخص گردیده بود.

بنابراین، چه مطلبی غیر از «ولایتعهدی» مانده بود که مستوجب این همه تأکید از ناحیه خدا بوده، و اصرار بر ابلاغ آن به صورت نوعی تهدید درآمده؟ و چه امری غیر از «خلافت» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از فتنه در تبلیغ آن وحشت داشت که نیاز به نگاهداری خداوند از آزار مردم در اداء آن داشته است؟

- در رابطه با نزول این آیه شریفه در «روز غدیر»، رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۸۶ ح ۵۸۶ ط بیروت، فتح البیان فی مقاصد القرآن (علامه سید صدیق حسن خان) ج ۳ ص ۸۹ ط بولاق مصر، شواهد التنزیل (حاکم حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹ و ۲۵۰ ط بیروت، اسباب النزول (واحد نیشابوری) ص ۱۱۵ ط الحلبي مصر، الدر المنثور (سیوطی شافعی) ج ۱ ص ۲۹۸ ط افسس بیروت، فتح القدير (شوکانی) ج ۲ ص ۶۰ ط الحلبي، تفسیر (فخر رازی شافعی) ج ۱۳ ص ۵۰ ط مصر ۱۳۷۵ هـ، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۴۴، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی مکی) ص ۲۵ ط

الحیدریه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۲۰ و ۲۴۹ ط اسلامبول، الممل والنحل (شهرستانی شافعی) در حاشیه الفصل (ابن حزم) ج ۱ ص ۲۲۰ ط مصر و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۵۸ ح ۱۲۰ ط بیروت. و در الغدیر (علّامه امینی) ج ۱ ص ۲۱۴ ط بیروت نقل کرده از: الکشف والبیان (ثعلبی) مخطوط، تفسیر (رسعنی موصلی حنبلی)، عمدہ القاری فی شرح صحیح البخاری (بدر الدین حنفی) ج ۸ ص ۵۸۴، شرح دیوان امیر المؤمنین (مبیدی) ص ۴۱۵ مخطوط، تفسیر (نیشابوری) ج ۶ ص ۱۷۰، تفسیر (عبدالوہاب بخاری) در تفسیر آیه (قل لا أسألکم علیہ اجراً الا الموده فی القریب)، روح المعانی (آلوسی) ج ۲ ص ۳۴۸، تفسیر المنار (محمد عبده) ج ۶ ص ۴۶۳ و ...

و اما شیعیان، همه اجماع و اتفاق دارند که این آیه شریفه در روز ۱۸ ذی حجه در «روز غدیر خم» نازل شده و در آن، خداوند رسولش را امر فرموده که علی علیه السلام را خلیفه و امام قرار دهد. رجوع کنید به بحار الانوار (علّامه مجلسی) ج ۳۷ ط جدید و غیر آن از کتب شیعه.

{صفحه ۲۱۱}

#### ۴- عنایت امیر مؤمنان علیہ السلام

پس آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز- با «نص بر امامت علی علیه السلام» و سپردن «عهد خلافت» به او- تبلیغ رسالت فرمود، خداوند این آیه را نازل کرد:

(الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا) (امروز، دینتان را برایتان کامل کردم، و نعمت را بر شما تمام نمودم، و راضی شدم که «اسلام» دین شما باشد). (۱)

\*\*\*\*\*

۱- سوره مائده (۵) آیه ۳.

- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۷۵ ح ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷ و ۵۸۵

ط ۱ بیروت، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ ص ۱۵۷ ح ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵ و ۲۵۰ ط ۱ بیروت، المناقب (ابن مغزلی شافعی) ص ۱۹ ح ۲۴، تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج ۸ ص ۲۹۰ ط السعاده مصر، الدر المنثور (سیوطی) ج ۲ ص ۲۵۹ ط ۱ مصر، الاتقان (سیوطی) ج ۱ ص ۳۱ ط ۱۳۶۰ هـ، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۸۰ ط الحیدریه، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۳۰ ط الحیدریه، تفسیر (ابن کثیر شافعی) ج ۳ ص ۲۸۱ ط بولاق، مقتل الحسین (خوارزمی حنفی) ج ۱ ص ۴۷، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۱۵ ط اسلامبول، فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۷۲، ۷۴ و ۳۱۵ ط ۱ بیروت و تاریخ (یعقوبی) ج ۲ ص ۳۵ ط الحیدریه، و در الغدیر (علّامه امینی) ج ۱ ص ۲۳۰ از: تاریخ ابن کثیر (دمشقی) ج ۵ ص ۲۱۰، و در احقاق الحق (تستری) ج ۶ از: الکشف والبیان (ثعلبی) مخطوط، روح المعانی (آلوسی) ج ۶ ص ۵۵ ط المنیریه، البدایه والنهایه (ابن کثیر دمشقی) ج ۵ ص ۲۱۳ و ج ۷ ص ۳۴۹ ط قاهره و غیر اینها نقل نموده اند.

و اما از طریق شیعه، هیچ بحثی در نزول این آیه شریفه در چنین موقعیتی نیست.

- از باب نمونه رجوع کنید به بحارالانوار (علّامه مجلسی) ج ۳۷ باب ۵۲ ط جدید.

{صفحه ۲۱۳}

## ۵- عنایت سیدالشهداء علیه السلام

به به! «این از فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد.»

کسی که به این «آیات» نظر نماید، در برابر این «عنایات خداوند» خضوع خواهد نمود.

۳- هنگامی که «عنایت خداوند» اینگونه باشد پس هیچ بعید نیست که «عنایت پیامبرش» این چنین باشد، زیرا

همینکه اَجَلش نزدیک گردید و خبر رحلتش به او داده شد، با فرمان خداوند تصمیم گرفت که در «حجّ اکبر»، در برابر همه، ندای «ولایت علی» را بدهد.

نه به «نصّ یوم الدار» در «روز انذار» در مکه (۱) اکتفا فرمود و نه به «نصوص متوالی» و پی در پی دیگر، که بعضی از آنها را شنیدی. لذا، پیش از رسیدن موسم حج، به مردم اعلام فرمود که او در این سال حج خواهد کرد و این، «حجّه الوداع» خواهد بود. مردم از همه جا، از هر کوه

\*\*\*\*\*

۱- این حدیث را قبلاً آوردیم، به آنجا و مدارک آن در پانوش ۹۱ رجوع کنید!

{صفحه ۲۱۴}

## ۶- عنایت ائمه دوگانه علیه السلام

و درّه به سوی او آمدند، آن حضرت با صد هزار یا بیشتر... از مدینه خارج شد. پس آنگاه که در «عرفات» قرار گرفت و مردم در آن «موقف» گرد آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندا داد:

«عَلِيٌّ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي اِلَّا اَنَا اَوْ عَلِيٌّ»

(«علی» از من است و من از «علی»، از طرف من (هیچ مطلبی را) غیر از من یا «علی» ابلاغ نمی کند.) (۱)

و آن هنگام که قافله و جمعیت آن حضرت، بازگشت را آغاز نمود و به وادی «حُم» رسیدند و «روح الامین» بر او نازل گشت و «آیه تبلیغ» را از ناحیه «ربّ العالمین» آورد، آن حضرت فرود آمد، بار را انداخت تا عقب ماندگان رسیدند و پیش افتادگان باز گردیدند. پس آنگاه که همه جمع شدند، نماز واجب را با آنها گزارد. سپس برایشان خطبه خواند و به اعلام نصّ «ولایت علی» پرداخت که گوشه ای از آن را شنیدی و

آنچه شنیدی صحیحتر و صریحتر است، اما همان را هم که شنیدی کفایت است.

این جریان را هرکس در آن روز با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود دانست و پیام آن را برای دیگران متحمل شد.

همانطور که گفتیم، این عده به بیش از صد هزار نفر از بلاد مختلف

\*\*\*\*\*

۱- این حدیث را نیز قبلاً ذکر نمودیم، به آنجا و مدارک آن در پانوشت شماره ۱۵۳ رجوع نمایید!

{صفحه ۲۱۵}

## ۷- عنایت «شیعه» به آن

می رسیدند (۱). این است که می گویی: سنت خداوند- که تبدیلی در آن راه ندارد- اقتضای «تواتر» آن را دارد، هرچند هم که مواعی بر سر راه نقل آن وجود داشته باشد.

۴- علاوه، از ناحیه «ائمہ اهل بیت علیه السلام» نیز روشهایی به کار گرفته شده که انتشار و اشاعه آن را اقتضا می کند. کافی است که به آنچه «أمیر مؤمنان علیه السلام» در ایام خلافتش برای اعلام آن به پا خاست توجه کنی! در آن هنگام که مردم را در «رَحْبَه» (یکی از محله های کوفه) جمع نمود، فرمود:

«سوگند می دهم آن مسلمانی را که مطلبی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز «غدیر خم» شنیده که به پا خیزد و به آنچه شنیده شهادت دهد! اما غیر از آنکس که با چشمانش آن حضرت را دیده و با گوشهایش سخن او را شنیده به پا نخیزد!» سی نفر از صحابه بپاخواستند که ۱۲ نفر آنها از «مجاهدان بدر» بودند، همه شهادت دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست «علی» را گرفت و به مردم فرمود: «آیا می دانید که من نسبت به مؤمنان از

\*\*\*\*\*

۱- احمد

زینی دحلان در کتاب خود «السیره النبویه» در باب «حجه الوداع» می نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه با نود هزار نفر، و گفته شده با صد و بیست و چهار هزار نفر خارج شد. بیش از این تعداد نیز گفته شده است. او اضافه می کند: این تعدادی است که از مدینه همراه وی خارج شدند اما آن عده ای که با وی حج نمودند بیش از این تعدادند. از اینجا روشن می شود که تعداد نفرات همراه وی بیش از صد هزار نفر و همه شاهد «حدیث غدیر» بوده اند. - پانوش شماره ۲۱۴ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه ۲۱۶}

#### ۸- «تواتر حدیث غدیر» از «طریق اهل سنت»

خودشان «أولی» هستم؟ گفتند: «بلی». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ...» (هرکس من مولای او هستم «علی» مولای او است، بار خدایا! دوست بدار کسی که «علی» را دوست می دارد و دشمن دار کسی که «علی» را دشمن دارد!) (۱)

و شما خوب می دانید که توطئه و دسته بندی سی نفر صحابی در کذب و دروغ (خصوصاً در آن شرایط) از چیزهایی است که «عقل» آن را نمی پذیرد. بنابراین، خصوص «تواتر» به مجرد شهادت آنها قطعی است و هیچگونه تردیدی در آن نیست. این حدیث را هرکس که در «رحبه» بوده از آنها شنیده و به خاطر سپرده است که بعد از تفرق و جدایی در اطراف، آن را منتشر ساخته اند، پس به همه جا رسیده است.

توجه داشته باشید که «روز رحبه» در ایام «خلافت امیر مؤمنان علیه السلام» اتفاق افتاده، از طرفی مردم در سال ۳۵ هجری با علی

علیه السلام «بیعت» نمودند، از ناحیه سوم باید دانست که «روز غدیر» در «حجّه الوداع» بوده است.

بنابراین، بین این دو روز («روز رجب» و «روز غدیر») حداقل ۲۵ سال فاصله شده بود و در این مدّت که «رُبْع قرن» می باشد- در اثر همان

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۷ ح ۵۰۳ ط بیروت (با تفاوتی اندک).

{صفحه ۲۱۷}

طولانی بودنش، و جنگها و غارات، و طاعون و وبای کوبنده و نابود کننده اش - اکثر کسانی که «روز غدیر» بوده اند یعنی پیر مردان و کهنسالان، و نیز جوانان پرشور و مجاهد آنها به لقای خداوند و رسولش شتافته بوده اند، به طوری که بازماندگان، نسبت به آنها که از دنیا چشم فرو بسته بودند جز قلیلی باقی نبود. بازماندگان نیز پراکنده شده بودند و در جریان «رجبه» غیر از مردانی که در عراق با «امیر مؤمنان علیه السلام» بودند - نه زنان - کس دیگری از آنها وجود نداشت. با این حال، سی نفر صحابی بپاخواستند که دوازده نفر آنها از کسانی بودند که در «جنگ بدر» شرکت داشتند و به «حدیث غدیر» طبق شنیده و دیده خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهادت دادند. البتّه بعضی را دشمنی با «امام» از «قیام به شهادت واجب» باز داشت همچون «انس بن مالک» و بعضی دیگر که گرفتار نفرین امام علیه السلام شدند. (۱)

- رجوع کنید به المعارف (ابن قتیبه دینوری) ص ۱۹۴ و ۳۹۱ و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۴ ص ۷۴ و ج ۱۹ ص ۲۱۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل رقم ۳۱۷.

البراء بن عازب، که کور گشت.

- رجوع کنید به احقاق الحق (تستری) ج ۶ که نقل نموده از: ارجح الطالب (عبیدالله آمر تسری شافعی) ص ۵۸۰ ط لاهور، الاربعین (هروی) مخطوط و انساب الاشراف (بلاذری) ج ۱

۳- زید بن ارقم، که این نیز کور شد.

- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۳ ح ۳۳، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۴ ص ۷۴ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل والسیره الحلبيه (علی بن برهان الدین حلبی) ج ۳ ص ۳۳۷.

۴- جریر بن عبدالله البجلی، که پس از نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام اعرابی شد.

- رجوع کنید به انساب الاشراف (بلاذری) ج ۳ ص ۱۵۶.

{صفحه ۲۱۸}

اگر برای آن حضرت امکان داشت که تمام افراد زنده صحابه در آن روز از زن و مرد را جمع کند و در «رحبه» آنها را سوگند دهد و شهادت بخواهد، تعداد آنها چندین برابر سی نفری که پیاخاستند می شد. شما فکر می کنید که اگر این «مناشده» در «حجاز» و پیش از گذشتن اینهمه مدّت از «جریان غدیر» انجام می پذیرفت، چه می شد؟! و چند نفر گواهی می دادند؟!

درباره این «حقیقت» بیندیش که آن را قویترین دلیل بر «تواتر حدیث غدیر» خواهی یافت.

{صفحه ۲۱۹}

از اخباری که از جریان و «مناشده رحبه» رسیده، کافی است آنچه را که «احمد بن حنبل» از «زید بن ارقم» در «مُسْنَد» از «ابو طفیل» نقل کرده است مطالعه کنی. وی نقل می کند: «علی» مردم را در «رحبه» جمع نمود، سپس فرمود: «خدا را به گواهی می طلبم و از هر مسلمانی که «روز غدیر» بوده می خواهم که برخیزد و آنچه را از پیامبر صلی



الله علیه و آله و سلم شنیده بگوید! سی نفر بپاخواستند- همو گوید «ابونعیم» نوشته: مردم زیادی برخاستند- و شهادت دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز، دست «علی» را گرفت و به مردم گفت: «آیا می دانید که من نسبت به مؤمنان از خودشان «اولی» هستم؟» گفتند: «بلی، ای رسول خدا!» فرمود:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ: اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ!».

«أبو طفیل» می گوید: من از «رحبه» خارج شدم و در قلبم چیزی بود (که چگونه است اکثر این امت به این حدیث عمل نکردند؟! لذا، «زید بن ارقم» را ملاقات کردم، به او گفتم: من از «علی» شنیدم که چنین و چنان می گفت! زید گفت: این «حقیقت» جای انکار ندارد، من هم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج ۴ ص ۳۷۰ (با سند صحیح) ط الیمینیه مصر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۷ ح ۵۰۳ مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج ۹ ص ۱۰۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۵۶ ط الحیدریه و خصائص نسائی شافعی) ص ۱۰۰ ط الحیدریه، و در الغدیر (علامه امینی) ج ۱ ص ۱۷۴ از: الریاض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۱۶۹، نزل الابرار (بدخشی) ص ۲۰، البدایه والنهایه (ابن کثیر) ج ۵ ص ۲۱۱ و غیر آنها نقل شده است.

{صفحه ۲۲۰}

هنگامی که شهادت «زید» و کلام «علی علیه السلام» را به شهادت ۳۰ نفر از صحابه ضمیمه کنی مجموع ناقلان ۳۲ نفر خواهند شد.

«احمد بن حنبل» حدیث «علی علیه السلام» را در «مسند» از «عبدالرحمان بن ابی

لیلی» چنین نقل کرده است: «علی» را در «روز رجب» دیدم که مردم را سوگند داد و به گواهی طلبید و می گفت: «تنها کسی بپاخیزد و شهادت دهد که خود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در آنحال دیده باشد!»، «عبدالرحمان» می گوید: دوازده نفر از کسانی که در «بدر» شرکت می دهیم «روز غدیر خم» از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم می گفت: «آیا من نسبت به مؤمنان «اولی» از خودشان نیستم؟ و همسرانم مادرانشان نیستند؟» گفتیم: «بلی»؛ فرمود: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْتِي مَوْلَاهُ؛ اَللّٰهُمَّ! وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ!» (۱)

«احمد» از طریق دیگری در همان «مُسْنَد» نقل کرده که فرمود: «اَللّٰهُمَّ! وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخذَلْ مَنْ

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج ۲ ص ۱۹۹ ح ۹۶۱ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۱۱ ح ۵۰۶، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۵۱ ح ۴۳۰ ط ۲ و فرائد السمطين (حموینی) ج ۱ ص ۶۹.

{صفحه ۲۲۱}

خَذَلَهُ!» و گفته است: از آن میان فقط سه نفر برنخاستند در حالی که در «غدیر خم» حضور داشتند؛ «علی» بر آنان نفرین فرستاد و گرفتار آن شدند. (۱)

شما هر گاه «علی» و «زید» را بر دوازده نفر از «اهل بدر» اضافه کنی کسانی که در «بدر» حاضر بوده اند ۱۴ نفر خواهند شد. کسی که احادیث وارده در «مناشده رجب» را تتبع کند، «حکمت» امیر مؤمنان علیه السلام در نشر و اذاعه «حدیث غدیر» را خواهد یافت.

۵- «سیدالشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام» نیز- در عصر «معاویه»- موقفی دارد که این

«حق» را در آن روشن ساخته، این موقف همچون موقف امیرالمؤمنین علیه السلام در «رحبه» است. وی در «ایام حج» در «عرفات» مردم را جمع نمود و از جدّ، پدر، مادر، و برادرش یاد نمود. مردم مانند او فرد بلیغ و حکیمی را ندیده بودند آنگونه که گوشها را برده سخن قرار دهد و قلبها و چشمها را در اختیار گیرد. در خطابه اش مباحث لازم را گرد آورد و در اختیار قلبها گذاشت، مطالب مورد نیاز را تتبع و استقصاء نمود، و «حقّ روز غدیر» را اداء فرموده و حساب آن را تصفیه نمود و چیزی فرو نگذاشت. این موقف عظیم اثر خاصی در

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج ۲ ص ۲۰۱ ح ۹۶۴ ط دارالمعارف مصر و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۱۱ ح ۵۰۷.

{صفحه ۲۲۲}

انتشار «حدیث غدیر» و اشتها آن داشت. (۱)

۶- «ائمه نه گانه علیه السلام» که از فرزندان پر برکت «امام حسین علیه السلام» هستند نیز راههائی برای نشر «حدیث غدیر» داشتند که «حکمت» را محسوس به تمام حواس به تو نشان می دهد. آنها در هر سال «روز هیجدهم ذی الحجّه» را «عید» اعلام می کردند و برای تهنیت و تبریک و سرور می نشستند. در این روز، آنها به تمام معنی خوشحال بودند. این روز را برای تقرب به خدا، روزه می داشتند، نماز می گزاردند و دعا می خواندند. در این روز، نیکی و احسان فراوان به شکرانه این «نعمت» که خدا به آنان مرحمت فرموده، می نمودند. آری، این برنامه به شکرانه این بود که در چنین روزی «نصّ خلافت امیر

مؤمنان علیه السلام» از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده و «عهد امامت» وی آشکارا ابلاغ گردیده است. آنها در این روز، صله رحم می کردند، بر زندگی عیال خود توسعه می دادند، برادران را زیارت و دیدن می نمودند، همسایگان را حفظ نموده و دوستان خود را به این اعمال امر می فرمودند.

۷- روی این اصل است که «روز ۱۸ ذی الحجّ» هر سال «شیعه» در تمام اعصار و در همه آبادیها، شهر و روستا «عید» می گیرد. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به «کتاب سلیم بن قیس هلالی تابعی» متوفای سال ۹۰ هـ. ص ۲۰۶-۲۰۹ ط نجف.

۲- در رابطه با عید غدیر نزد عترت طاهره و شیعیانشان، رجوع کنید به تفسیر (فرات بن ابراهیم کوفی از قرن سوم) ص ۱۲ ط الحیدریه، الکافی (ثقه الاسلام کلینی) ج ۴ ص ۱۴۸ ح ۱ و ص ۱۴۹ ح ۳ ط جدید تهران، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۴۴ ط نجف، بحار الانوار (علّامه مجلسی) ج ۳۷ ص ۱۰۹ باب ۵۲ ح ۲، ۴۰، ۴۶، ۵۳ و ۵۴ و ج ۹۸ ص ۲۹۸ باب ۴ ح ۱ و ۶ ط جدید تهران، امالی (شیخ صدوق) ص ۱۱۱، الخصال (شیخ صدوق) ص ۲۴۰ و ثواب الاعمال (شیخ صدوق) ص ۷۴.

- البته «عید غدیر» اختصاص به «شیعیان اهل البیت» نداشته بلکه اکثر مسلمانان در زمانهای گذشته «روز غدیر» را عید داشته اند چنانکه در الغدیر (علّامه امینی) ج ۱ ص ۲۶۷ نقل نموده از: الآثار الباقیه فی القرون الخالیه (بیرونی) ص ۳۳۴، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۴۴ ط نجف، وفيات الاعیان (ابن خلکان) ج ۱ ص ۶۰ در ترجمه المستعلی بن المستنصر و ج ۲ ص ۲۲۳

{صفحه ۲۲۳}

«شیعیان» در این روز برای نماز واجب و نافله، تلاوت قرآن، دعا‌های رسیده به خاطر سپاس خداوند بر اكمال دین و تمام شدن نعمت با «امامت امیر مؤمنان علیه السلام» به مساجد روی می آورند، سپس دسته دسته به دیدار و عید مبارکی یکدیگر می روند، صلحه رحم انجام می دهند، خوشحال و مسرورند؛ با انجام نیکی و ادخال سرور بر خویشاوندان و همسایگان، به خداوند تقرب می جویند. آنها هر سال در این روز به زیارت «مرقد امیرمؤمنان علیه السلام» می روند، جمعیت زائر آن حضرت در این روز در کنار ضریحش از صد هزار کمتر نیست؛ از همه جا می آیند، می آیند تا خدا را عبادت کنند- همانطور که ائمه آنها در این روز خدای

{صفحه ۲۲۴}

را عبادت می کردند- روزه بگیرند، نماز بگذارند، انابه به سوی خدا برند، و با انجام اعمال نیک و دادن صدقه، به خدا تقرب جویند.

آنها پراکنده نمی شوند تا در کنار «ضریح مقدّس» او قرار گیرند و در زیارتش مطالبی را که به عنوان زیارت از بعضی از امامان رسیده القاء کنند. این عبارات، مشتمل بر شهادت به مواقف بزرگوارانه و سوابق عظیم و بزرگ، رنجهای آن حضرت در تأسیس قواعد دین، خدمت به سیدالمرسلین، و خصائص و فضائل او از جمله «عهد و وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» به او، و «نصّ روز غدیر» می باشد. این دأب و رسم «شیعه» در هر سال است. خطباء و سخنوران آنها در هر زمان و در هر آبادی در این روز، «حدیث غدیر» را به طور «مُسند» و

یا «مُرسَل» می خوانند، عادت شاعران آنها از قدیم و جدید این است که در این روز مدح و ثنای وی را می سرایند.

بنابراین، راهی برای تشکیک در «تواتر حدیث غدیر» از طریق «اهل بیت علیه السلام» و «شیعیان» آنها نیست. زیرا داعی آنها بر حفظ عین الفاظ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عنایت آنها به ضبط و نگهداری و نشر آن، به آخرین مرحله رسیده است. برای اثبات این «حقیقت» کافی است شما به «کُتُب اربعه» و غیر آنها از «مَسانید شیعه» در موارد آن مراجعه فرمائی، در مواردی که اسناد و روایات آنها به طور «مرفوع» و یا «مُتَّصل» آمده است. کسی که خوب توجه کند و موارد آن را ملاحظه نماید، «تواتر» این حدیث از طرق پر ارزش آنها به روشنی برایش «ثابت می گردد».

{صفحه ۲۲۵}

۸- بلکه تردیدی نیست که طبق ناموس طبیعت، از «طریق اهل سنّت» نیز این حدیث «متواتر» است (۱) آری طبق ناموسی طبیعی - چنانکه گفتیم: - «تبدیلی در خلقت و آفرینش خدا نیست، دینی است استوار اما اکثر مردم نمی دانند».

نویسنده «الفتاوی الحامدیه» - با آن سر سختیش - در رساله مختصرش که به نام «الصلوات الفاخره فی الأحادیث المتواتره» نامیده، تصریح به «تواتر» این حدیث کرده است. «سیوطی» و امثال او از حُفَاط نیز به آن تصریح نموده اند. این «محمد بن جریر طبری» نویسنده تفسیر و تاریخ مشهور، و «احمد بن محمد بن سعید بن عقده» و «محمد بن احمد بن عثمان ذهبی» هستند که متصدی جمع طرق این حدیث شده اند و هر کدام در این باره کتابی «علاحد» تهیّه کرده اند. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به پانوش

۲- درباره «حدیث غدیر»، شیعیان و اهل سنت دهها کتاب مستقل نوشته و صحت صدور و تواتر آن را به اثبات رسانده اند. برای آگاهی از ویژگیهای هر یک از کتب و مؤلفین آنها رجوع کنید به الغدیر (علامه امینی) ج ۱ ص ۱۵۲ ط بیروت، عباقت الانوار (میر حامد حسین موسوی هندی)، حدیث الغدیر، ج ۶ ص ۵۶-۱۰۸ ط قم، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۶۰ ط الحیدریه، الفهرست (نجاشی) ص ۶۹ ط بمبئی، المراجعات (علامه سید شرف الدین) پانوش شماره ۶۴۱ با تحقیق و تعلیق حسین راضی وفی رحاب الغدیر (مروج خراسانی) فصل ۱۱.

{صفحه ۲۲۶}

«ابن جریر» در کتاب خود، آن را از ۷۵ طریق، و «ابن عقده» در کتابش، آن را از ۱۰۵ طریق نقل کرده، و «ذهبی»- با آن لجاجتش- تمام طرق آن را صحیح دانسته است. باب ۱۶ کتاب «غایه المرام» ۸۹ حدیث از «طرق اهل سنت» در «نص غدیر» نقل نموده است.

«سیوطی» این حدیث را در کتابش «تاریخ الخلفاء» در شرح حال «علی علیه السلام» از «ترمذی» نقل نموده سپس گفته: «احمد» آن را از «علی»، و از «ابو ایوب انصاری»، و از «زید بن ارقم»، و از «عمر»، و از «ذی مر» نقل کرده است.

وی اضافه کرده: «ابویعلی» از «ابو هریره»، و «طبرانی» از «ابن عمر»، و از «مالک بن حویرث»، و از «حبشی بن جناده»، و از «جریر»، و از «سعد بن ابی وقاص»، و از «ابو سعید خدری»، و از «انس» آن را آورده است. و نیز گفته: «بزار» از «ابن عباس»، و از «عمار» و از «بُریده» نقل نموده است. (۱)

و از مطالبی که بر شیوع و انتشار این حدیث دلالت

دارد، روایتی است که «احمد بن حنبل» در «مسند» از «ریاح بن حارث» از دو طریق نقل کرده: گروهی به خدمت «علی علیه السلام» آمدند و عرض کردند:

\*\*\*\*\*

۱- حدیث غدیر را ۱۱۰ نفر از اصحاب (و طبق نقل سید بن طاووس در «کتاب الطرائف» از ابن عقده در «کتاب الولایه»، ۱۱۶ نفر)، ۸۴ نفر از تابعین، و ۳۶۰ نفر از بزرگان علمای اهل سنت، در طول ۱۴ قرن، روایت نموده اند، که می توانید شرح حال اینان و روایاتشان را با مدارک فراوان از کتب آنان، در جلد اول کتاب گرانسنگ الغدیر (علامه امینی) ملاحظه نمایید.

{صفحه ۲۲۷}

«السلامُ عَلَیکَ یا مَولانا!» حضرت پرسید: شما کیستید؟ گفتند: از موالیان توئیم ای امیر مؤمنان! حضرت پرسید: من چگونه مولای شمایم با اینکه گروهی از عرب هستید؟ پاسخ دادند: ما «روز غدیر حُم» از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ شنیدیم می فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ هَذَا مَوْلَاهُ». «ریاح» می گوید: وقتی آنها رفتند، من آنها را تعقیب کردم، پرسیدم اینها کیانند؟ گفتند: عدّه ای از انصارند که «ابو ایوب انصاری» در بین آنها است. (۱)

و نیز از مطالبی که بر «تواتر» آن دلالت دارد حدیثی است که «ابو اسحاق ثعلبی» در تفسیر «سوره معارج» از تفسیر خود به دو «سند معتبر» آورده است: چون رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ در «روز غدیر حُم» مردم را جمع نمود، دست «علی» را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ»، این خبر در همه جا پخش گردید، به «حارث بن نعمان فهری» نیز رسید، وی نزد رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ و



سَلَّمَ آمد، از ناقه اش پیاده شد و آن را عقال کرد، سپس رو به پیامبر صلی الله علیه و آله و سَلَّمَ کرده و گفت:

«ای محمّد! به ما امر نمودی که شهادت به یگانگی خدا دهید، دادیم؛

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۴۱۹، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۳ ط اسلامبول و ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۲۲ ح ۵۲۰. و در احقاق الحق (علّامه تستری) ج ۶ ص ۳۲۶ از مناقب (احمد بن حنبل) مخطوط، البدایه والنهایه (ابن کثیر) ج ۵ ص ۲۱۳ و ج ۷ ص ۳۴۷ ط مصر و ارجح المطالب (عبیدالله آمر تسری حنفی) ص ۵۷۷ ط لاهور نقل نموده است.

{صفحه ۲۲۸}

گفتی رسول خدا هستی، از تو پذیرفتیم؛ دستور دادی روزی پنج بار نماز بخوانیم، از تو قبول کردیم؛ امر به زکات نمودی، قبول کردیم؛ امر به روزه ماه رمضان کردی، پذیرفتیم؛ فرمان حج دادی، شنیدیم و اطاعت کردیم؛ باز هم به همه اینها راضی نشدی تا دست پسر عمویت را گرفتی و او را برتر از ما قرار دادی؟! و گفتی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ»؟! این دستور از پیش خود تو است یا از جانب خدا؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله و سَلَّمَ فرمود: «سوگند به خدائی که جز او خدائی نیست! که این فرمان از جانب او است.»

«حارث» پشت کرد و به جانب مرکب سواریش حرکت نمود، پشت کرد و می گفت: «خداوند! اگر آنچه محمّد می گوید «حقّ» است، بارانی از سنگهای آسمانی بر ما ببار و یا عذاب الیمی بر ما فرو فرست!»

هنوز به مرکبش نرسیده بود که خداوند، سنگی فرو

فرستاد که بر فرقیش خورد و از دامن بدنش خارج گردید. آنگاه، خداوند این آیه را نازل فرمود:

(سَيَأْتِيكَ سَائِلٌ بَعِيدٌ وَقَعِ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ. مَنِ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ) (سائلی درخواست عذابی کرد که کافران نتوانند آن را دفع کنند این عذاب را از خداوند بزرگ درخواست نمود.)

این، عین الفاظ حدیث بود. گروهی از «اعلام اهل سنت» این حدیث را به طور مسلم پذیرفته اند. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به نظم درر السمطين (زرنندی حنفی) ص ۹۳، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۱ ط العثمانیه، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۳۰، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۵، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۷۴ ط اسلامبول والسیره الحلبیه (برهان الدین حلبی شافعی) ج ۳ ص ۲۷۴ ط البهیة مصر. - پانوش شماره ۴۷ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه ۲۲۹}

**حق جو**

**نقل «تأویل حدیث غدیر» از «اهل سنت» و درخواست پاسخ**

لفظ «مولی» در قرآن کریم در معانی متعدّد استفاده شده:

گاهی به معنی «اولی» می باشد، چنانکه در این آیه، خطاب به کفار آمده: (مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ) (جایگاه شما آتش است و آن «اولی» به شما است). (۱)

و گاهی به معنی «ناصر و یاور»، همانند این آیه از کتاب خدا: (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ)

(این، بدان جهت است که خداوند ناصر و یاور کسانی است که ایمان آورده اند و کافران مولی و یآوری ندارند). (۲)

\*\*\*\*\*

۱- سوره حدید (۵۷) آیه ۱۵.

۲- سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم (۴۷) آیه ۱۱.

{صفحه ۲۳۰}

و گاهی به معنی «وارث» آمده، چنانکه می خوانیم: (وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ) (برای هر کس وارثانی قرار دادیم، که آنچه پدر و مادر و نزدیکان واگذارده اند به ارث برند). (۱) که «موالی» به معنی

«ورثه» است.

و چنانکه از قول «زکریّا» در قرآن آمده: (وَأَتَى خِفْتُ الْمَوَالِي مِنْ وَرَائِي) (من از وارثان پس از خود می ترسم) (۲)

و به معنی «صدیق» هم آمده، چنانکه آمده است: (يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً) (روزی که دوست و صدیق به هیچوجه به درد دوست و صدیقش نمی خورد.) (۳)

البته لفظ «ولّی» به معنی «اولی به تصرّف» می آید، چنانکه می گوئیم: «فُلَانٌ وَلِيُّ الْقَاصِرِ» (فلان سرپرست قاصر است.) و به معنی «ناصر» (یاور)، و «محبوب» (دوست) هم آمده است.

«اهل سنّت» گفته اند: شاید منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم از آن «جمله» (۴) این باشد: «مَنْ كُنْتُ نَاصِرَهُ أَوْ صَدِيقَهُ أَوْ حَبِيبَهُ فَإِنَّ عَلَيَّ كَذَلِكَ» (کسی که من ناصر، یا صدیق، و یا حبيب و دوست او هستم «علی» نیز چنین است)، پاسخ آن چیست؟ لطفاً بیان فرمایید!

\*\*\*\*\*

۱- سوره نساء (۴) آیه ۳۳.

۲- سوره مریم (۱۹) آیه ۵.

۳- سوره دخان (۴۴) آیه ۴۱.

۴- یعنی جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ مَوْلَاهُ» یا «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ» و امثال آن.

{صفحه ۲۳۱}

## حق شناس

### ۱- «تأویل حدیث غدیر» امکان ندارد.

۱- من می دانم که قلب شما به آنچه نقل کردیم مطمئن و راضی نیست و جان و روح شما به آن اعتماد و تمایل ندارد، چرا که شما ارزش و اندازه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را می دانید، هم حکمت بالغه آن حضرت، هم عصمتش، و هم ختمیت نبوتش؛ هم می دانید که او سید و سرور حکماء و خاتم انبیاء است.

و هم می دانید که: (مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ). (او از روی هوا و هوس سخن نمی

گوید، تنها چیزی می گوید که به او «وحی» شده، فردی نیرومند او را تعلیم داده است. (۱)

بنابراین، اگر فلاسفه بیگانه، از شما در مورد «جریان روز غدیر» پرسند:

چرا پیامبر شما هزاران نفر را در آن روز از حرکت بازداشت؟!

و چرا آنها را در آن گرمای سخت در یک جا گرد آورد؟! و به چه

\*\*\*\*\*

۱- سوره نجم (۵۳) آیات ۳-۵.

{صفحه ۲۳۲}

## ۲- اشاره به «نص وراثت»

خاطر فرمان داد آنها که پیشاپیش از آنجا گذشته بودند باز گردند و و صبر کرد تا آنها که عقب مانده بودند ملحق شوند؟! برای چه آنها را در آن صحرای بدون آب و گیاه فرود آورد؟! سپس از جانب خداوند در آن مکانی که محلّ تفرّق و جدایی بود «خطبه» خواند تا حاضران به غایبان اطلاع دهند؟!

و چه اقتضائی داشت که در آغاز سنخش از مرگ خویش خیر دهد که «به زودی ممکن است رسول پروردگارم به سراغ من بیاید و من اجابت کنم، من مسئولم و شما نیز مسئول و مورد بازخواست واقع خواهید شد»؟!

راستی! راجع به تبلیغ کدام «حکم»، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد بازپرسی قرار می گرفت؟! و ائمت راجع به اطاعت از کدام «وظیفه»، بازجویی می شدند؟!

و چرا از آنها پرسید: «آیا شما شهادت به یگانگی خداوند نمی دهید؟ و شهادت نمی دهید که محمد بنده و رسول او است؟ و اینکه بهشت حق است و آتش حق، مرگ حق است و زنده شدن پس از مرگ حق، و اینکه قیامت خواهد آمد و تردیدی در آن نیست، و خداوند تمام کسانی که در قبرها هستند زنده می کند؟» و همه گفتند. «بلی، شهادت می دهیم» راستی!

چرا اینگونه رفتار نمود؟۱

و از چه جهت پس از این پرسشها فوراً دست «علی» را گرفت و بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغلش پیدا شد، آنگاه فرمود: «ایها الناس!

{صفحه ۲۳۳}

خداوند مولای من است و من مولای مؤمنانم؟

و چرا کلمه «مولای مؤمنانم» را به این صورت تفسیر کرد که: «من از خودشان به آنها اولی هستم؟» و برای چه پس از این تفسیر گفت: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ» و یا گفت: «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ، اَللّٰهُمَّ! وَاِلٰى مَنْ وَاَلَاةُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاةً وَاَنْصِرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذِلْ مَنْ خَذَلَهُ!»؟

چرا او را به این دعاهایی که لایق غیر از «ائمه و پیشوایان حق» نیست و برای غیر از «خلفای راستین صحیح» نمی باشد، اختصاص داد؟!؟

روی چه اصلی پیش از سخنش از آنها گواهی گرفت که: «مگر من اولی به شما از خودتان نیستم؟» و پاسخ دادند: بلی، آنگاه فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» و یا: «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيُّهُ»؟!؟

و بر چه اساس «عترت» و خاندانش را همردیف و هموزن «کتاب خدا» قرار داد؟ و آنها را «پیشوا و مقتدای خردمندان» تا روز حساب قرار داد؟!؟ راستی! اینهمه اهتمام از «پیامبر حکیم»، در این باره، برای چه بود؟!؟

و آن کار مهمی که نیاز به اینهمه مقدمات داشت، کدام است؟!؟

هدف او از این همه تلاش و بوجود آوردن چنین محشری چه بود؟!؟

چه فرمانی بود که خداوند دستور ابلاغش را به این صورت صادر کرده بود: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ

{صفحه ۲۳۴}

فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ). (۱)

که اگر نرساند رسالت او را نرسانده؟!؟

این چه مهمی بود که خداوند اینقدر تأکید روی

آن نموده که تهییج و تحریص بر تبلیغ آن شبیه تهدید است؟!

و این چه وظیفه ای بوده که پیامبر از تبلیغ آن خوف و ترس «فتنه» را داشته است و نیاز به نگهداری مخصوصاً از جانب خدا از آزار «منافقان» برای بیان آن؟!

راستی! اگر فلاسفه بیگانه از شما این پرسشها را بکنند، پاسخ خواهید داد: خداوند عزوجل و رسولش منظورشان بیان نصرت و یاری «علی» از مسلمانان و صداقت و دوستی وی نسبت به آنان بود و بس؟! همین؟!

باور نمی کنم شما به این پاسخ و جواب راضی باشید، و خیال نمی کنم مضمون آن را بر «خداوند بزرگ و ربُّ الأرباب» و بر «سید حکماء و خاتم پیامبران» جایز بشمارید. شما بالاتر از آنید که جایز بشمارید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام همش و سراسر عزمش را مصرف بیان چیزی کند که نیاز به بیان ندارد، و توضیح جریانی را بدهد که به حکم «وجدان» و شاهد عینی واضح است. بدون شک، شما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را منزّه از آن می دانید که افعال و اقوالش مورد ایراد «عقلاء» قرار گیرد، و یا «فلاسفه

\*\*\*\*\*

۱- به پانوش شماره ۲۱۶ رجوع نمایید!

{صفحه ۲۳۵}

و حکماء» وی را مورد انتقاد قرار دهند. بلکه تردیدی نیست، که شما وزن گفتار و کردار حکیمانانه و «عصمت» آن حضرت از خطا و اشتباه را می دانید.

خداوند بزرگ هم فرموده است: (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثُمَّ أَمِينٍ وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ)

(آن سخن رسولی کریم است، رسولی نیرومند که نزد صاحب عرش موقعیت خاصی دارد، مطاع است و

امین، صاحب شما «پیامرتان» مجنون نیست. (۱)

آیا با این وصف، می توان او را متهم به «توضیح واضحات» و بیان چیزهایی که در حکم «بدیهیات» است نمود؟! که برای توضیحی واضح به چیدن مقدماتی اجنبی و بیگانه اقدام می کند؟! مقدماتی که هیچ ربط و دخالتی به اصل مطلب ندارد!!

تَعَالَى اللَّهُ عَن ذَلِكِ وَرَسُولُهُ عُلُوًّا كَبِيرًا.

و شما- که خداوند «حق» را به وسیله ات یاری کند- می دانید، آنچه مناسب مقام پیامبر در آن صحرای گرم است، و لایق گفتار و کردارش در «روز غدیر» می باشد، همان تبلیغ و رساندن «عهد خدا» و «تعیین قائم مقام» پس از خویش می باشد. «قرائن لفظیه و عقلیه» نیز موجب «قطع جازم و ثابت» است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز، جز تعیین «ولایتعهدی علی و قائم مقام بودن وی» منظوری نداشته است.

\*\*\*\*\*

۱- سوره تکویر (۸۱) آیات ۱۹-۲۲.

{صفحه ۲۳۶}

بنابراین، این حدیث با قرائن محفوف به آن، «نَصَّ جَلِيًّا» بر «خلافت علی» است و قابل تأویل نیست. و هیچ راهی برای انصراف آن از این معنی وجود ندارد. و این واضح است (لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ).

و از لفظ «حدیث غدیر» غیر از آنچه ما گفتیم «تبادُر» به ذهن نمی کند. (۱) حال، سبب بیان آن هرچه می خواهد باشد، چه اینکه «الفاظ» حمل بر آن «معنی» می شود که به ذهن «تبادُر» می کند، و به سبب و انگیزه آن توجهی نمی شود. (دقت کنید!)

و اما ذکر (اهل بیت پیامبر) در «حدیث غدیر» از مؤیدات معنایی است که ما گفتیم. چه اینکه آنها را «قرین و همسنگ قرآن:

قرار داده و آنها را «مقتدای افراد عاقل» شمرده است و فرموده:

«أَنْتِ تَارِكَةٌ فَيْكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَنْصُلُوا: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي» (من در میان شما چیزی به ودیعه گذاردم که اگر به آن تمسک جوئید هرگز گمراه نگردید: «کتاب خدا»، و «عترتم = اهل بیت»). (۲)

آن حضرت چنین کرد تا «امت» بداند که پس از وی، مرجعی جز «این دو» نیست و تکیه گاهی جز «این دو» نمی تواند داشته باشند. و در «وجوب تبعیت از امامان عترت پاک» همین بس که آنها را «قرین کتاب

\*\*\*\*\*

۱- خصوصاً با «قرائن عقلی و نقلی» که به آن اشاره شد.

۲- به پانوشتهای ۲، ۳ و ۴ رجوع نمایید!

{صفحه ۲۳۷}

خدا» قرار داده که از هیچ جهت، باطل در آن راه ندارد؛ پس همانگونه که جایز نیست به کتابی رجوع کنیم که حکمش مخالف «کتاب خدا» باشد، جایز نیست به امام و پیشوایی مراجعه کنیم که حکمش مخالف حکم «امامان عترت» باشد. (۱)

و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «فَإِنَّهُمَا لَنْ يَنْقُضِيَا» یا «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» («این دو»، از هم جدا نخواهند شد تا کنار «حوض کوثر» بر من وارد شوند) (۲) دلیل این است که زمین، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، از «امام و پیشوایی که عدل و همسنگ قرآن باشد» خالی نخواهد شد.

کسی که در این حدیث تدبّر کند، می یابد که از آن، «انحصار خلافت در ائمه عترت» استفاده می شود.

مؤید این گفته، حدیثی است که «احمد بن حنبل» در «مُسْنَد» از «زید بن ثابت»، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم



سَلَّمَ نقل نموده است:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (من «دو خلیفه» در بین شما قرار می دهم: «کتاب خدا» که همچون ریسمانی از آسمان به سوی زمین کشیده شده و «عترتم = اهل بیت»، و آنها از هم جدا نخواهند

\*\*\*\*\*

۱- و این به حکم «حدیث ثقلین» و امر به تمسک به «آن دو» است. - پانوشتهای ۲، ۳ و ۴ را ملاحظه نمایید!

۲- به پانوشتهای ۳ و ۴ مراجعه کنید!

{صفحه ۲۳۸}

شد تا در کنار «حوض» بر من وارد گردند. (۱)

و این خود، نَصِّ بر «خلافت امامان عترت علیه السلام است. و شما می دانید که نَصِّ بر «وجوب متابعت عترت»، نَصِّ بر «وجوب متابعت از علی علیه السلام» است، زیرا وی «سید عترت»، و پیشوای آنان - بدون چون و چرا - است.

از این جهت، «حدیث غدیر» و امثال آن مشتمل بر نَصِّ بر «علی علیه السلام» است، گاهی از این جهت که او «امام عترت» است که از ناحیه خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم «به منزله کتاب» می باشند و گاهی از نظر شخصیت عظیم خودش و اینکه او «ولی» هر کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «ولی» او است.

۲- اضافه بر تمام ادله قاطعی که ذکر شد، «نص وراثت» شما را در این مهم، کافی است؛ زیرا آن به تنهایی حجّت بالغه ای است.

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۱۲۲، ۱۸۲ و ۱۸۹ ط الیمینیه مصر، الدرّ المثور (سیوطی شافعی) ج ۲ ص ۶۰،

ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۸

## حق جو

### ۱- پذیرفتن «مفاد حدیث غدیر» و عدم امکان تأویل آن

۱- من، تاکنون از شما نرم لهجه تر، و از نظر اقامه دلیل نیرومندتر نیافته ام. با آن قرائنی که اشاره کردید، «حق» آشکار و پرده شک از چهره یقین برداشته شد. برای ما هیچ شکی باقی نمانده که مراد از «ولی» و «مولی» در «حدیث غدیر» تنها «اولی» به تصرّف است. و اگر مراد «ناصر» و یا نحو آن بود، «سائل» سؤال فرود آمدن عذاب را نمی کرد. روی این اصل، نظر و اعتقاد شما در معنی «مولی» و در مفاد «حدیث غدیر» ثابت و مسلم است و تأویل آن امکان ندارد.

### ۲- درخواست «حدیث وراثت» از «طریق اهل سنت»

۲- اکنون از شما می خواهیم که «حدیث وراثت» را از طریق اهل سنت بر ما بخوانید! تا در آن تدبّر و اندیشه کنیم.

## حق شناس

### «علی»، وارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «علم» و «حکمت» را برای «علی علیه السلام» به ارث گذاشت تردیدی نیست، همان چیزی که انبیاء برای اوصیای خود به جای گذاشتند. به همین جهت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَنَا مَرِيدُهُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأَبْهَا فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ».

(من شهر علمم و «علی» در آن است، کسی که می خواهد وارد این شهر شود باید از در آن وارد گردد.) (۱)

و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه حکمتم و «علی» در آن است.» (۲)

و نیز فرموده است: «علی، باب علم من، و پس از من بیان کننده آنچه بر رسالت آن بر اتمم مأمورم خواهد بود، دوستی با او ایمان و دشمنی با وی نفاق است.» (۳)

و نیز آن حضرت - طبق حدیث «زید بن اوفی» - به «علی علیه السلام» فرمود:

\*\*\*\*\*

۲- به پانوشت شماره ۱۴۷ مراجعه نمایید!

۳- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۶ ط ۱ و کشف الخفاء (...) ج ۱ ص ۲۰۴- پانوشت شماره ۱۴۸ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه ۲۴۱}

«تو برادر و وارث من هستی.» پرسید: «چه چیز از تو به ارث می برم؟» پاسخ فرمود: «آنچه پیامبران پیش از من به ارث گذاردند.» (۱)

و در حدیث «بُریده» تصریح فرموده که وارث او «علی بن ابی طالب» است. (۲)

«حدیث دار» در «یوم الانذار» نیز تو را کفایت می کند. (۳)

«علی علیه السلام»- در زمان حیات رسول خدا صَلَّی اللهُ

علیه و آله و سلم - می فرمود: «به خدا سوگند! من برادر، ولی، پسر عم، و وارث علم رسول خدایم، پس چه کسی از من به او سزاوارتر است؟!» (۴) روزی از علی علیه السلام پرسیده شد: چگونه از پسر عمویت ارث بردی از عمویت نه؟ پاسخ داد: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم»

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الرياض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۳۴ ط ۲. - بقیه مدارک در پانوشت شماره ۱۱۰ ملاحظه نمایید!

۲- به پانوشت شماره ۲۶۲ رجوع کنید!

۳- این حدیث را قبلاً نقل نمودیم، به آنجا و مدارک آن در پانوشت شماره ۹۱ مراجعه نمایید!

۴- رجوع کنید به خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۱۸ ط مصر، فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۲۱ ط مصر، نظم در السمطین (زرنندی حنفی) ص ۹۷، مجمع الزوائد (هیشمی شافعی) ج ۹ ص ۱۳۴ (و آن را صحیح دانسته)، ذخائر العقبی (محب الدین طبری شافعی) ص ۱۰۰، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۸۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الرياض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۳۰۰، میزان الاعتدال (ذهبی) ج ۳ ص ۲۵۵ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۲۲۴ ح ۱۷۵.

{صفحه ۲۴۲}

فرزندان و نوادگان «عبدالْمَطْلَب» را جمع کرد که خود، گروهی بودند، هر کدام مشغول خوردن غذائی بودند که برایشان فراهم شده بود، خوردند تا سیر شدند ولی غذا همچنان باقی بود، گویا دست نخورده بود. در این موقع، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای فرزندان عبدالْمَطْلَب! من به سوی شما خصوصاً و به سوی مردم عموماً مبعوث شده ام، کدامیک از شما حاضر است با من «بیعت» کند که

برادر، صاحب، و وارث من باشد؟»

هیچکس بلند نشد، من برخاستم در حالی که خُرد سالتر از همه بودم. به من فرمود: بنشین! (من نشستم) سه بار سخنش را تکرار فرمود، در هر بار من به پاخاستم ولی فرمود: بنشین! دفعه سَوَم دستش را به دستهای من زد (و مرا به این عنوان پذیرفت). لذا، من از پسر عمویم ارث بردم اما از عمویم نه.» (۱)

از «قثم بن عباس»- آنطور که «حاکم» در «مستدرک» و «ذهبی» در «تلخیص» آورده و جزم به «صحت» آن پیدا کرده اند- پرسیده شد: چگونه «علی» از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارث برده نه شما؟ پاسخ داد: «زیرا او

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به تاریخ (طبری) ج ۲ ص ۳۲۱، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۱۸ ط مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۱۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۰۶ ط الحیدریه و مسند (احمد بن حنبل) ج ۲ ص ۳۵۲ ح ۱۳۷۱ (با سند صحیح) ط دار المعارف، و در منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۴۲ ط المیمیه مصر و کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۵۴ ح ۴۵۳ ط ۲ حیدرآباد نقل به معنی است.

{صفحه ۲۴۳}

نخستین کسی بود که از میان ما به او ملحق شد و محکمترین فرد ما در اتصال و همراهی با وی بود.» (۱)

مردم به خوبی می دانستند که «تنها وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام است» نه عمویش «عباس» و نه دیگری از «بنی هاشم»؛ از این «حقیقت» بدون اینکه شکی در آن داشته باشند آگاه بودند، اما از علت این «انحصار

وراثت» که «علی علیه السلام» - پسر عمویش - آری، امّیا «عباس» - که عموی او بود - نه، پسر عموهای دیگرش نه، سائر خویشاوندانش نه، از این علّت آگاهی نداشتند و به آن جاهل بودند؛ لذا، گاهی علّت این «انحصار» را از «علی علیه السلام» و گاهی از «قثم» می پرسیدند که پاسخ آنها را شنیدی. و این آخرین مدرکی بود که سؤال کنندگان، به آن دست یافتند، و گرنه پاسخ واقعی این است که:

«خداوند بزرگ به اهل زمین توجّهی فرمود و از میان آنها «محّمّد» را برگزید و او را پیامبرش قرار داد، سپس بار دوم توجّه فرمود و «علی» را انتخاب نمود و به پیامبرش وحی کرد که او را «وارث» و «وصی» خود بگیرد.» (۲)

«حاکم» در «مستدرک» پس از آنکه از «قثم» مطلب مذکور را نقل

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۵ ط حیدرآباد، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۵ (و آنرا صحیح دانسته)، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۴۲ ط الیمینیه مصر و کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۲۵ ح ۳۶۲ ط ۲.

۲- به پانوش شماره ۲۶۵ رجوع نمایید!

{صفحه ۲۴۴}

نموده، می گوید: «قاضی القضاة ابوالحسن محّمّد بن صالح هاشمی» برایم نقل نمود که «ابو عمر قاضی» گفت: «اسماعیل بن اسحاق قاضی» هنگامی که گفته «قثم بن عباس» را برایش نقل نمودند، گفت: «وارث» یا به واسطه «نَسَب» و خویشاوندی ارث می برد و یا به «ولاء»، و هیچ اختلافی بین اهل علم نیست که پسر عمو در صورت بودن عمو ارث نمی برد. (اضافه می کند که:) طبق این «اجماع»، ظاهر می شود که (علی علم را از پیامبر ارث

برده، اما آنها نه.» (۱)

اخبار در این باره «متواتر» است (۲)، خصوصاً از ناحیه «عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» (۳) و برای ما همان نصوص روشن «وصایت» کافی است.

\*\*\*\*\*

۱ و ۲- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۵.

و در این رابطه که علی علیه السلام وارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، رجوع نمایید به: کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۶۱ ح ۳۰۹ ط ۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۸۹ ح ۱۴۱ و ۱۴۸ ط بیروت، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۵۳ و ۱۱۴ ط اسلامبول، فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدینه العلم علی (مغربی) ص ۱۹ ط الاسلامیه، الرياض النضرة (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۳۴ ط ۲ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۱۵- به پانوش شماره ۲۶۲ نیز مراجعه کنید!

۳- رجوع کنید به الکافی (ثقه الاسلام کلینی) ج ۱ ص ۲۳۴ ح ۳، ۷، ۸، ۹ و ص ۲۷۹ ح ۱ ط جدید تهران، بحارالانوار (علامه مجلسی) ج ۲۲ ص ۴۵۶ ح ۳۰ و ۳۱ ط جدید تهران، علل الشرایع (شیخ صدوق) ص ۱۹۶ باب ۱۳۳ ح ۱ و ۲ و ص ۴۶۹ ح ۳۰ ط الحیدریه و امالی (شیخ الصدوق) ص ۱۳، ۳۴، ۱۱۰، ۱۶۲، ۲۷۲، ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۲۶، ۳۲۹، ۴۲۷، ۵۲۱ و ۵۸۹ ط الحیدریه.

{صفحه ۲۴۵}

## حق جو

### درخواست «نصوص وصایت»

اهل سنت، «وصیت» در مورد «علی علیه السلام» را قبول ندارند و از نصوص آن بی اطلاعند. لطفاً محبت نموده آنها را یادآوری فرمایید! سپاسگزاریم.

{صفحه ۲۴۶}

## حق شناس

### «نصوص وصایت»

«نصوص وصایت» از ناحیه ائمه عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «متواتر» است. (۱) و از طریق غیر آنها آنچه قبلاً شنیدی شما را کفایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر دوش «علی علیه السلام» گذاشت و فرمود: «هذا اخي و وصي و خليفتي فيكم، فاسمعوا له و اطيعوا!!»

(این، برادر، «وصی»، و «خلیفه من» در بین شما است، از او بشنوید و اطاعت کنید!)(۱)

«بَریده» از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که: «هر پیامبری وصی و وارثی دارد، «وصی» و «وارث» من علی بن ابی طالب است.»(۳)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به بحارالانوار (علّامه مجلسی) ج ۲۲ باب ۱ ص ۴۵۹ و ج ۳۸ باب ۵۶ ط جدید تهران، امالی (شیخ صدوق) ط الحیدریه. و غیر از آنها از کتب مربوطه شیعه.

۲- به پانوش شماره ۹۱ مراجعه نمایید؟

۳- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۳ ص ۵ ح ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۰۰ ح ۲۳۸، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۴۲، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۷۱، المیزان (ذهبی) ج ۲ ص ۲۷۳، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۷۹، ۲۰۷، ۲۳۲ و ۲۴۸ ط اسلامبول، علی والوصیه (شیخ نجم الدین عسکری) ص ۵۹، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۶۲۰ ط الحیدریه، شرح الهاشمیات (محمد محمود رافعی) ص ۲۹ ط ۲ التمدن مصر، الرياض النضرة (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۳۴ ط ۲ و کنوزالحقائق (مناوی شافعی) ص ۱۳۰



«سلمان فارسی» نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وصی من، مرکز اسرارم، و بهترین فردی که پس از خود باقی می گذارم که وعده هایم را منجز می سازد و دینم را اداء می نماید علی بن ابی طالب است. (۱)

این، صریح است در اینکه او «وصی پیامبر» است و صریح در این است که او «برترین مردم» پس از وی می باشد. و لازمه این مطلب، که او «خلیفه» است و اطاعت از وی واجب باشد، بر عاقلان پوشیده نیست.

«حافظ ابونعیم» در «حلیه الاولیاء» از «انس» آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: «ای انس! نخستین کسی که بر تو از این در وارد می شود، امام پرهیزکاران، سید مسلمانان، یعسوب دین، «خاتم اوصیاء» و رهبر نورانیان است.» «انس» می گوید: «علی» وارد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و با او - در حالی که بشارتش می داد - معانقه نمود، و به او فرمود: «تو دین مرا اداء می کنی، صدای مرا به مردم می رسانی و آنچه را که پس از من مورد اختلافشان هست

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مجمع الزوائد (هیشمی شافعی) ج ۹ ص ۱۱۳ ط القدسی، کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۴ ح ۲۵۷۰ ط ۱ و منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۲ ط المیمیه.

برایشان بیان می نمائی.» (۱)

«طبرانی» در «الکسیر» از «ابو ایوب انصاری» آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای فاطمه! مگر نمی دانی، خداوند به اهل زمین نظری افکند و از میان آنها

پدرت را برگزید و به پیامبری مبعوث ساخت، سپس بار دیگر نظر افکند و همسرت را برگزید و به من وحی فرمود تو را به همسریش درآورده و او را «وصی» خویش گردانم.» (۲)

ملاحظه فرما! که چگونه خداوند از میان همه اهل زمین «علی علیه السلام» را برگزید پس از آنکه از میان آنان خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم را انتخاب نمود.

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به حلیه الاولیاء (ابو نعیم) ج ۱ ص ۶۳، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۱۶۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۴۲، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۸۷ ح ۱۰۰۵، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۱۲ ط الحیدریه، میزان الاعتدال (ذهبی) ج ۱ ص ۶۴، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ص ۲۱ ط تهران و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۱۳ ط اسلامبول.

۲- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۱۵۳ ح ۲۵۴۱، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۱، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۹۶ ط الحیدریه، البیان فی اخبار صاحب الزمان (گنجی شافعی) همراه با کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۵۰۲ ط الحیدریه، مجمع الزوائد (هیثمی ج ۸ ص ۲۵۳، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۸۱، مناقب علی بن ابیطالب (ابن مغزلی شافعی) ص ۱۰۱ ح ۱۴۴ و ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۸۱ ط اسلامبول.

{صفحه ۲۴۹}

و بنگر! که چگونه «اختیار وصی بر همان روش و نسق اختیار نبی است.»

و نگاه کن! که چگونه خداوند به نبی وحی فرمود که دخترش را به همسری او، و وی را «وصی» خود انتخاب نماید.

و توجه کن! آیا خلفای انبیاء پیشین

غیر از اوصیاء آنها بوده اند؟!

بنابراین، آیا جایز است «کسی را که خدا انتخاب کرده و وصی بزرگترین پیامبرانش گردانیده» عقب زده و دیگری را بر او مقدم داریم؟!

و آیا صلاحیت دارد شخص دیگری «ولی» و سرپرست چنین فردی باشد؟! و او را تحت فرمان و از رعایای خود به شمار آورد؟!

آیا عقلاً ممکن است اطاعت و زمامداری را بر «کسی که خدا و پیامبرش او را برگزیده اند» واجب بشماریم؟!

چگونه ممکن است خدا و رسولش کسی را انتخاب نمایند اما ما دیگری را برگزینیم؟! در حالی که قرآن می گوید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾.

(هیچ مرد با ایمانی و هیچ زن با ایمانی، هنگامی که خدا و رسولش حکمی دهند، حق ندارد اختیاری در کار خویش داشته باشد. و هرکس از فرمان خدا و پیامبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی آشکاری شده است.) (۱)

\*\*\*\*\*

۱- سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

{صفحه ۲۵۰}

**حق جو**

**نقل دلیل مُنکران «وصایت»**

«اهل سنت»، «وصایت» را انکار می کنند و می گویند: «بخاری» در صحیح خود، آورده که: در نزد «عایشه» این سخن به میان آمد که «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی را وصی خود قرار داد»، «عایشه» پرسید: «چه کسی این حرف را زده؟ پیامبر هنگام مرگ به سینه ام تکیه داده بود، طشتی خواست، بدنش سست شد و از دنیا رفت، من متوجه این معنی نشدم، پس چگونه علی را وصی خود قرار داد؟» (۱)

«عایشه» می گفت: «پیامبر روی سینه ام و در آغوشم از دنیا رفت» (۲)، «به سینه ام تکیه داده بود

که از دنیا رفت»، (۳) «فرشته قبض روح بر او نازل گردید در حالی که سرش روی زانویم بود!» (۴)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به صحیح (بخاری) ج ۴ ص ۳ و ج ۶ ص ۱۸ ط مطابع الشعب و صحیح (مسلم) ج ۲ ص ۱۵ ط الحلبي مصر.

۲- رجوع کنید به صحیح (بخاری) ج ۶ ص ۱۴ ط مطابع الشعب.

۳- رجوع کنید به صحیح (بخاری) ج ۶ ص ۱۶ ط مطابع الشعب.

۴- رجوع کنید صحیح (بخاری) ج ۶ ص ۱۸ ط مطابع الشعب.

{صفحه ۲۵۱}

در «صحیح مسلم» از «عایشه» نقل شده که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه درهمی باقی گذاشت نه دیناری، نه گوسفندی و نه شتری و به هیچ چیز وصیت نفرمود.» (۱)

و در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» از «طلحه بن مصرف» آمده که از «عبدالله بن ابی اوفی» پرسیدم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وصیتی نمود؟ پاسخ داد: نه، گفتم: چگونه «وصیت» را بر مردم لازم شمرد- اما خود «وصیت» نمود-؟! گفت: «به کتاب خداوند وصیت نمود.» (۲)

بنابراین، به هنگام «تعارض این احادیث» چه باید کرد؟

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به صحیح (مسلم) ج ۲ ص ۱۵ ط الحلبي مصر.

۲- رجوع کنید به صحیح (بخاری) ج ۴ ص ۳ ط مطابع الشعب (کتاب الوصایا).

{صفحه ۲۵۲}

## حق شناس

۱- «وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام» را نمی توان انکار کرد.

۱- «وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام را نمی توان انکار کرد» زیرا- پس از آنکه او را «وارث علم و حکمت» خود گردانید (۱)- به علی علیه السلام «وصیت» کرد که: او را غسل دهد، کفن کند و دفن نماید (۱)، به دیونش

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹ مراجعه کنید!

۲- رجوع کنید به طبقات (ابن سعد) ج ۲ قسم

دوم ص ۶۱ و ۶۳، کنزالعمال (متقی هندی) ج ۴ ص ۵۴ ح ۱۰۹۴ و ج ۴ ص ۵۵ ح ۱۱۰۴ و ج ۶ ص ۱۵۵ ح ۲۵۸۳ و ج ۶ ص ۳۹۳ و ۴۰۳ ط ۱، منتخب کنزالعمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۴۵، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۳۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۸۷ ح ۱۰۰۶، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۳۰، ۳۱، ۳۳ و ۳۶، المستدرک (حاکم) ج ۱ ص ۳۶۲، السیره النبویه (ابن هشام) ج ۴ ص ۲۲۹، تاریخ (یعقوبی) ج ۲ ص ۱۰۳ ط الحیدریه، نورالابصار (شبلنجی) ص ۴۸ ط العثمانیه، الرياض النضره (طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۳۵ و ۲۳۶ و مسند (احمد بن حنبل) ج ۱ ص ۲۶۰ ط الیمینیه مصر. و در احقاق الحق (تستری) ج ۸ این مطلب را- که علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را غسل داده و تجهیز نمود- از: الانس الجلیل (مقدسی) ص ۱۹۴، السنن الکبری (بیهقی) ج ۴ ص ۵۳، انساب الاشراف (بلاذری) ص ۵۷۰ ط دار المعارف مصر، نزهه المجالس (صفوری شافعی) ج ۲ ص ۱۶۵، مشارق الانوار (حمزوی) ص ۶۵ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۲۱ و غیر آن نقل نموده است.

{صفحه ۲۵۳}

## ۲- روایات مورد استدلال منکران، «حجت» نیست.

وفا کند، وعده هایش را منجز سازد و به انجام برساند، وی را بریء الذمه نموده (۱)، پس از او آنچه مردم در آن اختلاف دارند بیان نماید. (۲)

و به امتش «وصیت» نمود که او «ولیی امت» پس از وی خواهد بود (۳)، و اینکه «علی» برادر او است (۴)، و پدر فرزندانش (۵)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۲۱، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۲۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، کنزالعمال (متقی هندی) ج ۴ ص ۶۰ ح ۱۱۷۰ و ج ۶ ص ۱۵۳، ۱۵۵، ۴۰۱

و ۴۰۴ و مسند (احمد بن حنبل) ج ۴ ص ۱۶۴.

۲- به پانوشتهای ۱۴۹ و ۲۶۴ مراجعه نمایید!

۳- به پانوشتهای ۲۱۰ و ۲۱۱ رجوع کنید!

۴- رجوع کنید به پانوشتهای ۹۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳ و ۲۷۵.

۵- رجوع کنید به المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۷، المناقب (ابن مغازلی شافعی) ح ۷۲، ۱۵۴ و ۲۶۹، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۱۲۲ ح ۱۵۲، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۳۶ ط التقدیم العلمیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۵۳ ط اسلامبول، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۲۱، فرائد السمطین (حموینی) ۱ ص ۳۲۴ والفتح الکبیر (نبهانی) ج ۱ ص ۳۳۰.

{صفحه ۲۵۴}

### ۳- عقل و وجدان، به «وصیت» حکم می کنند.

و «وزیر» او است (۱) و تنها فرد مورد نجوایش (۲)؛ ولی او است (۳)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المناقب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۱۱ ح ۱۵۴، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۲۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، تذکره الخواص (سبط ابن جوزی حنفی) ص ۴۳، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۶۲ و ۲۵۰، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۸۹ ح ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۷ و ۱۵۸ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۱۱ و ۳۱۸- بقیه مدارک را در پانوشته ۲۷۵ ملاحظه کنید!

۲- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۲۴ ح ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۳۷۲ و ۳۷۳. صحیح (ترمذی) ج ۵ ص ۳۰۳، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۴ ص ۲۷، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ۳۲۷-۳۲۸ ط الحیدریه، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۱۷۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۵۸ ط اسلامبول، مشکاه المصابیح

(عمری) ج ۳ ص ۲۴۴، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۲۲ ح ۳۵۳ ط ۲، الرياض النضرة (محب الدین طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۶۵ و فرائد السمطين (حموینی) ج ۱ ص ۳۲۲.

۳- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغزلی شافعی) ص ۲۷۷ ح ۳۲۳ و میزان الاعتدال (ذهبی) ج ۲ ص ۷۵- بقیه مدارک را در پانوشته ۹۴ ملاحظه نمایید!

{صفحه ۲۵۵}

و «وصیث (۱)»، باب مدینه علم وی (۲) و در خانه حکمتش (۳)، «باب حطّه» این اَمّت است (۴)، امان آن و کشتی نجاتش (۵). اطاعت از او همچون اطاعت از پیامبر، بر اَمّت، فرض و واجب است؛ و نافرمانی او معصیت و گناه کبیره است همچون نافرمانی از

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۵۳، ۸۱، ۸۲، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳ و ۳۲۹ ط اسلامبول، المناقب (ابن مغزلی شافعی) ص ۱۸۹ ح ۱۳۲، ۱۴۴، ۲۸۰، ۳۰۹، ۳۲۲، ۳۲۶ و ۳۵۳، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۶۳، ۱۴۹ و ۲۳۴، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۱۶۸ و ۲۶۱ ط الحیدریه، الیابان فی اخبار صاحب الزمان (گنجی شافعی) ضمیمه کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۵۰۲ ط الحیدریه، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۸۱، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۸۷ ح ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱ و ۱۴۳ و ص ۲۳۹ ح ۳۰۳ و ج ۳ ص ۵ ح ۱۰۲۱، ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳، المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۷۲، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۱۳۶، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۴۳، مجمع الزوائد (هیشمی) ج ۸ ص ۲۵۳ ط بیروت، فرائد السمطين (حموینی) ج ۱ ص ۱۵۰ و ص ۲۷۲ ح ۲۱۱ و ص ۳۱۵ ح ۲۵۰ و ج ۲ ص ۳۵ ح ۳۷۱، ۴۰۳، ۴۳۱ و ۵۶۴.

- بقیه مدارک را در پانوشته‌های ۹۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵ و



۲- به پانوش ۱۴۶ مراجعه کنید!

۳- به پانوش ۱۴۷ مراجعه کنید!

۴- به پانوش ۱۵۲ مراجعه کنید!

۵- به پانوشهای ۸، ۹ و ۱۰ مراجعه کنید!

{صفحه ۲۵۶}

پیامبر(۱)؛ متابعت از او چون متابعت از پیامبر و مفارقت و جدایی از او چون مفارقت و جدایی از رسول خدا است.(۲)

پیامبر در صلح است با کسی که با «علی» در صلح باشد و در نبرد است با کسی که با او نبرد می کند(۳)؛ دوست کسی است که با او

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۱ و ۱۲۸، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۲۱ (تصریح به صحت این حدیث نموده)، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۱۸۸ ح ۶۷۱، ۷۸۶، ۷۸۷ و ۷۸۸ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۴۲. پانوش ۱۵۶ را نیز ملاحظه کنید!

۲- رجوع کنید به المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۵۷، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۲۴۰ ح ۲۸۷، ۲۸۸ و ۳۲۴، مجمع الزوائد (هیشمی) ج ۹ ص ۱۲۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۰۳ ط اسلامبول و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۳۹۹ ح ۲۳۷. پانوش ۱۵۷ را نیز ملاحظه کنید!

۳- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۵۰ ح ۷۳ و ص ۶۴ ح ۹۰، المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۴۹، تلخیص المستدرک (ذهبی) در ذیل المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۴۹، صحیح (ترمذی) ج ۵ ص ۳۶۰ ح ۳۹۶۲، سنن (ابن ماجه) ج ۱ ص ۵۲ ح ۱۴۵، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۳ ص ۱۱ و ج ۵ ص ۵۲۳، ذخائر العقبی (طبری) ص ۲۵، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۱۲ ط المیمینیه مصر، مجمع الزوائد (هیشمی) ج ۹ ص ۱۶۶ و ۱۶۹، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۳۰ و ۳۳۱ ط الحیدریه، ینابیع

الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۹۴، ۲۶۱، ۳۰۹، ۳۷۰، ۲۳۰، ۱۹۴، ۱۷۲ و ۱۶۵ ط اسلامبول، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۲ ص ۲۷ المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۷۶ و ۹۱، مقتل الحسین (خوارزمی) حنفی ج ۱ ص ۶۱ و ۹۹، المعجم الصغیر (طبرانی) ج ۲ ص ۳، الفتح الکبیر (نبهانی) ج ۱ ص ۲۷۱، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۹۲، فرائد السمطین (حموینی) ج ۲ ص ۳۸ ح ۳۷۲، الریاض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۱۸۹، ترجمه الامام الحسین از تاریخ دمشق (ابن عساکر) ص ۱۰۰ و تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج ۷ ص ۱۳۶.

- باز در این موضوع، رجوع کنید به شرح (ابن ابی الحدید) ج ۴ ص ۲۲۱ ط ۱ مصر (که نقل کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در «هزار مورد» به علی فرمود: من در نبردم با کسی که تو نبرد کنی و در صلحم با کسی که تو در صلح باشی)، و ج ۱۸ ص ۲۴ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

{صفحه ۲۵۸}

دوست باشد و دشمن کسی است که او را دشمن دارد(۱)؛ آن کسی که «علی» را دوست بدارد خدا و رسولش را دوست داشته، و کسی که بغض و کینه او را به دل گیرد بغض و کینه خدا و رسولش را در دل گرفته. (۲) آن کس که «ولایت علی» را بر جانش بپذیرد «ولایت خدا

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۳۸۲ ح ۴۳۰ و کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۹۹ ح ۲۷۳ ط ۲- پانوشت ۱۶۲ را نیز ملاحظه نمایید!

۲- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۰۳ ح ۱۴۵ و ۲۷۷، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲

ص ۱۹۰ ح ۶۷۳ و ۷۳۶، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲ و ۱۳۳، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۱۷۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۳۱۲، ۳۱۴ و ۳۱۵ ط اسلامبول، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۹۵ ح ۲۷۲ و ۲۷۳ ط ۲ والریاض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۲۰ ط ۲، و پانوشتهای ۱۴، ۱۶۰ و ۱۶۲ را نیز ملاحظه نماید!

{صفحه ۲۵۸}

و پیامبرش را پذیرفته، و هر کس او را دشمن دارد آن دو را دشمن داشته است؛ (۱) هر که وی را بیازارد خدا و رسولش را آزرده، (۱) و هر که او را سب و دشنام دهد آن دو را دشنام گفته است. (۳)

او «امام نیکان» است و قاتل فاجران؛ پیروز کسی است که یاریش کند و مخذول آنکس که مخذولش دارد؛ (۴) آقای مسلمانان، و «امام پرهیزکاران» و رهبر نورانیان است؛ (۱) وی پرچم هدایت است و «امام اولیای خدا»؛ نور و روشنائی کسی است که اطاعت خدا کند و کلمه و روشی است که خداوند، پرهیزکاران را به آن الزام نموده است. (۶)

او «صدیق اکبر» است، «فاروق امت» و یعسوب مؤمنان (۷)؛ وی «به

\*\*\*\*\*

۱- به پانوشت ۱۴ مراجعه کنید!

۲- به پانوشت ۱۵۹ مراجعه کنید!

۳- به پانوشت ۱۵۸ مراجعه کنید!

۴- به پانوشت ۱۳۸ مراجعه کنید!

۵- به پانوشت ۱۳۹ مراجعه کنید!

۶- به پانوشت ۱۴۳ مراجعه کنید!

۷- رجوع کنید به ترجمه امام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۷۴ ح ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴ و ۱۲۶، السیره الحلبیه (برهان الدین حلبی شافعی) ج ۱ ص ۳۸۰، مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج ۹ ص ۱۰۲، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۲۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در

حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۴ ص ۱۷۰، اسد الغابه (ابن اثیر جزری شافعی) ج ۵ ص ۲۸۷، ذخائر العقبی (محب الدین طبری شافعی) ص ۵۶ کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۸۷ ط الحیدریه، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۳، الرياض النضرة (محب الدین طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۰۴، فرائد السمطين (حموینی) ج ۱ ص ۳۹ و ۴۰، لسان المیزان (ابن حجر عسقلانی شافعی) ج ۲ ص ۴۱۴- بقیه مدارک را در پانوشت ۱۴۴ ملاحظه کنید!

{صفحه ۲۵۹}

منزله فرقان عظیم است، و ذکر حکیم(۱)؛ او نسبت به رسول

\*\*\*\*\*

۱- به پانوشتهای ۲، ۳، ۴، ۵ و ۶ (حدیث ثقلین) مراجعه کنید!

علاوه، پیامبر («صلی الله علیه و آله و سلم») فرمود: «علی با قرآن است و قرآن با علی، هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند.»- رجوع کنید به المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۱۱۰ ط الحیدریه، المعجم الصغیر (طبرانی) ج ۱ ص ۵۵، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۳۹ ط الحیدریه، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۳۴، الصواعق (ابن حجر) ص ۷۴ و ۷۵ ط الیمینیه مصر، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۱۷۳ ط السعاده مصر، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۳ ط العثمانیه، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۳ ط العثمانیه، ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۰، ۹۰، ۱۸۵، ۲۳۷، ۲۸۳ و ۲۸۵ ط اسلامبول، فیض الغدیر (شوکانی) ج ۴ ص ۳۵۸، الجامع الصغیر (سیوطی) ج ۲ ص ۵۶، فرائد السمطين (حموینی) ج ۱ ص ۱۷۷ ح ۱۴۰، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۱ ط الیمینیه، والفتح الکبیر (نبهانی) ج ۲ ص ۲۴۲ ط مصر.

{صفحه ۲۶۰}

خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچون «هارون» است نسبت به «موسی»(۱)؛ وی نسبت به پیامبر همچون پیامبر است نسبت

به خدا(۲)؛ به منزله سر آن حضرت است نسبت به بدنش(۳)؛ او چون «جان پیامبر» است(۴)؛ خداوند به

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به پانوشتها ۹۴، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲ و ۱۱۳.

۲- رجوع کنید به پانوشت ۱۵۳.

۳- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی نسبت به من همچون سرم نسبت به بدنم می باشد.»- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۳۷۵ ح ۸۷۰، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۵ ط المیمینیه، نورالابصار (شبلنجی) ص ۷۳ ط العثمانیه، اسعاف الراغبین (صبان) در حاشیه نورالابصار (شبلنجی) ص ۱۴۳ ط العثمانیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۵۴ و ۲۸۴ ط اسلامبول، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۸۷ و ۹۱ ط الحیدریه، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۹۲ ح ۱۳۵ و ۱۳۶، الجامع الصغیر (سیوطی) ج ۲ ص ۵۶ ط المیمینیه، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۰، الرياض النضره (طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۱۴، کنوز الحقائق (مناوی) ص ۱۸ ط بولاق، مشارق الانوار (حمزروی) ص ۹۱ ط الشرفیه مصر و تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج ۷ ص ۱۲ ط السعاده مصر.

۴- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۲ ص ۱۲۰، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۳۶۸ ح ۸۶۷ و ۸۶۸، مجمع الزوائد (هیثمی شافعی) ج ۹ ص ۱۶۳ و ۱۳۴، الصواعق المحرقة (ابن حجر شافعی) ص ۷۵ ط المیمینیه، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۰، ۲۸۵ و ۳۱۲ ط اسلامبول، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۴۴ ح ۴۱۲ ط ۲، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی شافعی) ص ۸۹ ط الحیدریه، تذکره الخواص سبط بن جوزی حنفی)

ص ۴۰، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۴۶، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۸۱، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۸۸-۲۸۹ ط الحیدریه والریاض النضره (طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۱۶.

{صفحه ۲۶۱}

اهل زمین نظر افکند و «این دو» را برگزید. (۱) و کافی است در نظر آوردیم که در «عرفات»، در «حجّه الوداع» فرمود که از ناحیه او غیر از «علی» کسی نباید (دستور و حکم را) ابلاغ کند (۱)... و بسیاری دیگری از این خصائص که لائق غیر «وصی» و آن کسی که مخصوص به مقام

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغزلی شافعی) ص ۱۰۱ ح ۱۴۴، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۶۳، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۴۳۶ ط اسلامبول، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۲۸۱ والبیان فی اخبار صاحب الزمان (گنجی شافعی) در انتهای کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۵۰۲ ط الحیدریه، - پانوشتهای ۱۷۰ و ۲۶۵ را نیز ملاحظه نمایید!

۲- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغزلی شافعی) ص ۲۲۲ ح ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۳ و ۲۷۴، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۸۵ ح ۱۳۷ و کنوزالحقائق (مناوی) ص ۱۷۰- بقیه مدارک را در پانوشته ۱۵۴ ملاحظه نمایید!

{صفحه ۲۶۲}

پیامبر است، نیست.

حال باید پرسید: چگونه، کی و کجا برای یک انسان عاقل، امکان دارد که پس از این همه، «وصایت» او را انکار کند؟! یا با آن سر ستیز گیرد، جز اینکه غرضی در کار باشد.

مگر «وصیت» چیزی جز به عهده گذاشتن و عهده دار شدن بعضی از این شئون است؟

۲- برادران «اهل سنت» در برابر ما نمی توانند اقامه «حجت» کنند.

و

اما آنچه «بخاری» و دیگران از «طلحه بن مصرف» آورده اند- که: از «عبدالله بن اوفی» پرسیدم: آیا پیامبر وصیت کرد؟ پاسخ داد: نه، گفتم: چگونه او «وصیت» را بر مردم لازم شمرد ولی خود، آن را ترک نمود؟! و او جواب داد که سفارش کتاب خدا را نمود(۱)-، این، «حجت» و «دلیل» بر ضد ما نمی شود، زیرا این حدیث پیش ما «ثابت» نیست.

علاوه، این، مقتضای سیاست و حکومت بوده است.

قطع نظر از همه اینها، «اخبار و احادیث صحیح» از ناحیه «عترت طاهره علیه السلام» در مورد «وصایت» بطور «متواتر» رسیده است. بنابراین، آنچه با آنها معارض باشد باید به دیوار زد و هیچگونه «حجیت» و «سندیت» ندارد.

۳- از همه گذشته، «وصایت» نیاز به «برهان» و «استدلال» ندارد؛

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به صحیح (بخاری) ج ۳ ص ۱۸۶ ط دارالفکر

{صفحه ۲۶۳}

چرا که «عقل» و «وجدان» بر آن حاکم است.(۱)

اما آنچه «بخاری» از «ابن ابی اوفی» آورده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به کتاب خدا- سفارش کرده، «حق» است، جز اینکه وی «همه وصیت پیامبر» را نقل نکرده، زیرا «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وصیت به تمسک به ثقلین- همراه هم- نموده» و از امتش خواست که به «هر دو ریسمان» با هم، متمسک شوند، و امت را بیم داد که در صورت متمسک نشدن به آنها گمراه می شود. امت را آگاه ساخت که این دو («قرآن» و «عترت») از هم جدا نخواهند شد تا کنار «حوض کوثر» بر او وارد شوند.

«اخبار صحیح»، از طریق «عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم»، در این باره

\*\*\*\*\*

۱- عقل، خود به

خود، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محال می داند که امر به وصایت کند و در این مسئله بر امتش سخت بگیرد، اما خود، در شدیدترین حالات که امت، سخت نیازمند به وصایت او است، آنها را رها سازد، زیرا آن حضرت ترکه ای داشت که سخت به قیم نیازمند بود، یتیمانی باقی می گذارد که به گونه ای مضطر به سرپرست بودند، که هیچکس از جهانیان چنین نبود. حاشا لله! که او ترکه گرانبهای خود- که همان شرایع و احکام خدا باشد- مهمل گذارد، و معاذ الله! که یتیمان و بی سرپرستان خویش را- که همان اهل زمین باشند از شرق و غرب- در همان تاریکی رها سازد، که طبق اهواء و خواسته های خود، بدون رهبر و پیشوائی که حجت خدا بدانوسیله تمام گردد، به زندگی ادامه دهند.

علاوه، وجدان، حکم می کند که پیامبر، علی را «وصی» قرار داده، با توجه به آنچه در متن گفته شد.

{صفحه ۲۶۴}

«متواتر» است. و اما از طریق غیر عترت، آنچه قبلاً آوردیم شما را بس است. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۲، ۳، ۴، ۸، ۲۰۱ و ۲۲۹.

{صفحه ۲۶۵}

## حق جو

### چرا از حدیث «امّ المؤمنین» اعراض کردید؟

خداوند بر شما ببخشد! چرا از «امّ المؤمنین عایشه» روی بر تافتید؟ حدیث او را پشت سر انداختید؟ و آن را در بوته فراموشی سپردید؟

{صفحه ۲۶۶}

## حق شناس

### اشاره ای اجمالی به علت اعراض از حدیث «عایشه»

اما اینکه ما از «حدیث عایشه»- در مورد «وصایت»- اعراض کردیم، به خاطر این است که «حجت» نیست. و من استدعا دارم، تفصیل این مطلب را از من نخواهی!

{صفحه ۲۶۷}

## حق جو



## درخواست تفصیل علت اعراض از حدیث «عایشه»!

«حق» گمشده من است، و به دنبال آن می‌گردم. بنابراین، سؤال من از شما درباره «تفصیل جریان» از چیزهایی است که نمی‌توانم ترکش گویم، و اجابت و قبول کردن شما در بیان مطلب نیز چاره‌ای نمی‌تواند داشته باشد.

{صفحه ۲۶۸}

### حق شناس

#### ۱- تفصیل اعراض از «حدیث عایشه»

۱- خدا تو را تأیید کند! در بیان تفصیل، آنچنان اصرار کردی که مرا مجبور ساختی، در حالی که تو خود از- این جهت- در بی‌نیازی تام به سر می‌بری؛ زیرا تو می‌دانی که آنچه بر ما گذشته از همینجا است؛ قتلگاه «وصایت» و میدان در هم شکسته شدن «نُصوص جلی و روشن» در همینجا قرار دارد؛ همینجا محلّ نابودی «خُمس»، «ارث»، «نحله»، و «هبه»ها است. «فتنه همینجا است» (۱)، همینجا که شهرها در نبرد با «امیر مؤمنان علیه السلام» گرد آمدند و برای گرفتن «مُلک» و الغاء «حکومت» آن

\*\*\*\*\*

۱- عبدالله بن عمر می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و سخنرانی نمود پس به خانه عایشه اشاره کرده و سه مرتبه فرمود: «فتنه همینجا است»، از همانجا که شاخ شیطان طلوع می‌کند - رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب الجهاد والسير باب «ما جاء فی بیوت ازواج النبی» ج ۴ ص ۴۶ ط افسست دار الفکر بر طبع استانبول و ج ۴ ص ۱۰۰ ط مطابع الشعب.

{صفحه ۲۶۹}

#### ۲- «عقل»، حکم به «وصایت» می‌کند.

حضرت، آن سپاه جزّار را جمع آوری نمودند.

بنابراین، استدلال به قول «عایشه» بر نفی «وصایت»- در حالی که او سرسخت‌ترین دشمنان آن حضرت است- مصادره به مطلوب است که از هیچ منصفی انتظار نیست.

مخالفت او با «علی علیه السلام» همین یک مورد نیست، آیا «انکار وصایت» آسانتر است یا «جنگ جمل اصغر (۱)»؟ آن، سهل تر است یا «نبرد جمل اکبر»؟ (۲)

\*\*\*\*\*

۱ و ۲- فتنه «جنگ جمل اصغر» در بصره- پنج روز به آخر ماه ربیع الثانی سال ۳۶- پیش از ورود امیر مؤمنان (علیه السلام) به بصره اتفاق افتاد. ام المؤمنین با طلحه و زبیر

به بصره حمله کردند. «عثمان بن حنیف انصاری» فرماندار امام در آنجا بود. در این حمله، چهل نفر از شیعیان علی، در مسجد، و هفتاد نفر دیگر در جای دیگر کشته شدند. عثمان بن حنیف را- که از فضلاء صحابه بود- اسیر کردند، خواستند او را بکشند اما ترسیدند که برادرش «سهل» و انصار به خونخواهی برخیزند، لذا، موهای محاسن، سبیل، ابروها و سرش را کردند، او را زدند و حبس نمودند، سپس او را از بصره بیرون کردند. «حکیم بن جبلة» با گروهی از قبیله اش (عبد قیس) به مبارزه با آنان برخاست. حکیم، رئیس قبیله خود و مردی روشن بین، با غیرت و عاقل بود؛ گروهی از قبیله «ربیع» نیز به یاری او برخاستند که همه در گرماگرم جنگ، شهید گردیدند. به همراه حکیم، پسرش اشرف و برادرش نیز «شهید» شدند و بصره به دست عایشه فتح گردید. سپس علی (علیه السلام) به بصره رسید، عایشه و سپاهش در برابر او صف کشیدند که «جنگ جمل اکبر» به وقوع پیوست. رجوع کنید به کتاب نقش عایشه در تاریخ اسلام (علامه عسکری) ج ۱، کتاب الجمل (شیخ مفید)، انساب الاشراف (بلاذری) ج ۲ ص ۲۲۸، تاریخ (طبری) ج ۴ ص ۴۷۴، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۲ ص ۳۸، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۲ ص ۴۸۱ ط بیروت افست و مروج الذهب (مسعودی) ج ۲ ص ۳۵۸.

{صفحه ۲۷۰}

### ۳- «اخبار صحیح» معارض است با «ادعای ام المؤمنین».

دو نبردی که آنچه در دلها پنهان بود ظاهر ساخت، و پنهانیها را به عرصه بروز رسانید.

این دو نمونه، برای روشن شدن وضع او با «علی علیه السلام»- برای پیش از جنگ با «ولیی» خویش و «وصی» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

و برای پس از جنگ با او- کافی است، تا زمانی که خبر شهادت آن حضرت به او رسید، که «سجده شکر» به جا آورد! و سپس این شعر را خواند:

«فَالْقَتَّ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى \*\*\* كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرِ»

(عصا افکند و در خانه قرار گرفت همانگونه که مسافر پس از بازگشت، موجب چشم روشنی می شود). (۱)

اگر دوست داری، نمونه ای دیگر از سرگذشت «عایشه» برایت بازگو کنم، تا بدانی فاصله او با «امام» چقدر است!

\*\*\*\*\*

۱- آنطور که نویسندگان موثق اخبار و تاریخ- مانند ابوالفرج اصفهانی در کتاب خود (مقاتل الطالبیین) در آخر شرح حال علی علیه السلام- آورده اند.

در رابطه با سجده شکر عایشه، به هنگام شنیدن خبر شهادت علی (علیه السلام) رجوع کنید به مقاتل (ابوالفرج اصفهانی) ص ۴۳، نقش عایشه در تاریخ اسلام (علامه عسکری) ج ۱ و کتاب الجمل (شیخ مفید) ص ۸۳-۸۴.

{صفحه ۲۷۱}

«عایشه» می گوید: «هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد و درد او شدت یافت، از خانه خارج شد در حالی که دو نفر زیر بازوانش را گرفته بودند و او پاهایش را به زمین می کشید. این دو نفر یکی «عباس بن عبدالمطلب» بود، و یک مرد دیگر.»

«عبیدالله بن عتبه بن مسعود» که این خبر را از «عایشه» نقل کرده- می گوید: این گفته «عایشه» را به «عبدالله بن عباس» گفتم، «ابن عباس» گفت: می دانی آن مرد دیگری که «عایشه» نامش را نبرد کیست؟ گفتم: نه، گفت: «علی بن ابی طالب» بود، سپس «ابن عباس» اضافه کرد: «عایشه از علی خوشش نمی آمد و دوست نمی داشت در هیچ مورد از علی

به نیکی یاد شود!!» (۱)

هر گاه «عایشه» دوست ندارد از «علی» به نیکی یاد شود و حاضر نیست نام او را از جمله کسانی ببرد که یک گام با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برداشته اند، چگونه حاضر است و چگونه دوست می دارد از «وصایت» - که سراسر نیکی و خیر است - یاد کند؟!

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۳ ص ۳۴۴ والطبقات (ابن سعد) ق ۲ ج ۲ ص ۲۹ (با سند صحیح) ط لیدن و صحیح (بخاری) باب مرض النبی ووفاته - ج ۵ ص ۱۳۹-۱۴۰ افسست دار الفکر بر ط استانبول ولیکن این جمله بخصوص را - یعنی جمله ابن عباس که عایشه از علی خوشش نمی آمد و دوست نداشت از او به نیکی یاد شود - «بخاری» حذف کرده و قسمت قبل آن را آورده؛ و این، طبق عادت است که در امثال این موارد اما در الطبقات (ابن سعد) با (سند صحیح) آمده است.

{صفحه ۲۷۲}

«احمد بن حنبل» در «مُسْنَد» از «عطاء بن یسار» آورده که مردی نزد «عایشه» آمد و از «علی» و «عمار» بدگویی کرد. «عایشه» گفت: درباره «علی» چیزی به تو نمی گویم و امّا «عمار»، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم درباره او می گفت: «عمار هیچگاه بین دو امر مخیر نمی شود مگر آنکه آن را برمی گزیند که رشد و هدایت در آن بیشتر است.» (۱)

وای! وای! «امّ المؤمنین» از بدگویی نسبت به «عمار» بر حذر است چرا که شنیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرموده: «اگر بین دو امر مخیر شود آنکه هدایت و رشد بیشتری دارد

برمی‌گزینند» اما از بدگویی نسبت به «علی» که برادر پیامبر است و ولّیش، هارون او است و همرازش، عالمترین امت در علم قضاوت است و باب مدینه علمش، کسی که خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می‌دارند، نخستین مسلمان است و پیشگامترین همه در ایمان، دانشمندترین آنها است و برتر از همه در فضائل و مناقب... آری، از بدگویی نسبت به این شخص، بر حذر نیست!

وای! گویا از مقام و منزلت «علی» در پیشگاه خداوند، و از موقعیت او در قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بی اطلاع است! به این می‌ماند که مقام بلند او در اسلام، سختیها و رنجهای وی در راه آن، و تحمّل مشکلات این بزرگمرد در این باره را نشنیده است! گویا «عایشه» از کتاب خدا و سنت

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مسند (احمد بن حنبل) ج ۶ ص ۱۱۳ ط الیمینیه مصر.

{صفحه ۲۷۳}

پیامبر در «حقّ علی» چیزی نشنیده که وی را در برابر «عمار» قرار می‌دهد!

به خدا سوگند! این گفته او فکر مرا متحیر و مرا سراسر در حیرت فرو برده است، که: «پیامبر را دیدم در حالی که به سینه ام تکیه کرده بود، طشتی را خواست، بدنش سست شد و از دنیا رفت، ولی نفهمیدم چگونه علی را وصی قرار داد!»

من نمی‌دانم کدام ناحیه سخن او را مورد ایراد قرار دهم؟ چرا که از جهات گوناگون مورد بحث است.

کاش کسی می‌دانست چگونه می‌شود مرگ آن حضرت به صورتی که «عایشه» توصیف کرده دلیل «عدم وصیت» باشد؟! آیا نظر «ام المؤمنین» این

است که «وصیت» تنها هنگام مرگ صحیح است و لا غیر؟!

هرگز! مسلماً چنین نیست، اما دلیل کسی که با «حق» به مبارزه برمی خیزد سُست و پست است، هر کس که باشد.

مگر نه این است که خداوند بزرگ، به پیامبرش، در قرآن کریم، خطاب نموده:

(كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ) (بر شما واجب شد، هر گاه مرگ یکی از شما فرا رسد اگر خیری

باقی

{صفحه ۲۷۴}

گذارده «وصیت» کند. (۱)

آیا «ام المؤمنین» می پنداشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با فرمان کتاب خدا مخالفت می کند؟! و از احکام آن روی برمی تابد؟! معاذالله! حاشا لله! بلکه او یقین داشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر گامی را طبق فرمان قرآن برمی داشت، از سوره های آن پیروی و در عمل به اوامر و نواهی آن از همه سبقت می گرفت، بدان گونه که در نهایت مرحله تعبد در عمل به تمام دستورات آن قرار داشت.

و تردید ندارم، «عایشه» از آن حضرت این حدیث را شنیده بود: «مسلمانی که چیز قابل وصیتی دارد باید حتی دو شب بدون وصیت ن خوابد.» (۲) مسلماً این حدیث و یا مانند آن را شنیده بود زیرا در صدور اوامر شدید آن حضرت در مورد «وصیت» تردیدی نیست. و برای آن حضرت و هیچکدام از پیامبران الهی جایز نیست که امر به چیزی کنند اما خود به آن عمل نمایند و یا از چیزی نهی نموده و خود از ارتکاب آن باز نایستند؛ خداوند بزرگتر از آن است که چنان شخصی را به رسالت خویش برگزیند.

اما آنچه «مسلم» و دیگران از «عایشه» نقل کرده اند که

\*\*\*\*\*

۱- سوره بقره (۲) آیه ۱۸۰.

۲- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب الوصیه ج ۳ ص ۱۸۶ ط افسست دار الفکر، صحیح (مسلم) کتاب الوصیه ج ۱۲ ص ۷۴ ط مصر با شرح نووی، موطأ (مالک) ج ۲ ص ۲۲۸ ط دار احیاء الکتب العربیه والفتح الکبیر (نبهانی) ج ۳ ص ۹۱.

{صفحه ۲۷۵}

خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه در همی باقی گذارد، نه دیناری، نه گوسفندی، و نه شتری، و نه به چیزی وصیت نمود، این نیز در بی اعتباری مانند آنچه گذشت، می باشد.

علاوه، صحیح نیست منظورش این باشد که آن حضرت تحقیقاً هیچ چیز باقی نگذاشت و از همه چیز در مرحله صفر قرار داشت. بله، او از حطام دنیا، آن مقدار که اهل آن در چنین موقعیتی باقی می گذارند، باقی نگذاشت، زیرا وی از همه جهانیان زاهدتر بود.

او به پروردگارش ملحق شد در حالی که بدهکاری داشت، (۱) وعده هایی داده بود و امانتهایی نزدش بود که باید «وصیت» می کرد. از «ما یملک» خود آن مقدار باقی گذاشته بود که وافی به بدهکاریها و عمل به وعده هایش باشد و مقدار کمی هم برای وارثش بماند.

این هم به دلیل روایات صحیحی است که رسیده، که حضرت زهراء (سلام الله علیها) مطالبه «ارث» خویش نمود. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۴ ص ۶۰ ح ۱۱۷۰ ط قدیم.

۲- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب المغازلی باب غزوه خیبر ج ۵ ص ۱۷۷ ط محمد علی صبیح و مطابع الشعب، صحیح (مسلم) کتاب الجهاد باب «قول النبی لا نورث» (!) ج ۱۲ ص ۷۶ ط مصر با شرح نووی، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۶ ص ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۸ و ۲۳۲ ط مصر با تحقیق

محمد ابوالفضل، کتاب ابوهریره (سید شرف الدین) ص ۱۳۷، تاریخ (طبری) ج ۳ ص ۲۰۸ والنص والاجتهاد (سید شرف الدین) ص ۵۵-۶۶.

{صفحه ۲۷۶}

۲- از همه گذشته، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشیائی را باقی گذاشت که باید در مورد آنها «وصیت» می کرد، چیزهایی که هیچکدام از جهانیان باقی نگذارده بودند، از جمله «دین استوار خداوند» که در آغاز نشو و نما بود، این به «وصیت» نیازمندتر از طلا، نقره، خانه، باغ، زراعت، دام و حشم بود. «امت» همه، ایتم و بی سرپرستان او بودند که محتاج «وصی» و سرپرست بودند تا «قائم مقام» آن حضرت در تولی امور و اداره شئون دینی و دنیوی آنها باشد.

محال است! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آئینی که آغاز رشد آن باشد به آهواء و خواسته های دل افراد واگذارد، یا در حفظ شرایع و قوانین آن به آراء و نظریات دیگران اتکاء نماید و «وصی» و سرپرستی که شئون دین و دنیای امت را به او بسپارد و نایبی که در «نیابت عامه» به او اعتماد نماید، تعیین نفرماید.

حاشا! که یتیمانش - یعنی سراسر زمین - را همچنان مانند گوسفندانی در شب تار و بارانی، بی سرپرست واگذار کند بدون اینکه برای حفظشان راعی و چوپان قرار دهد.

معاذ الله! که او «وصیت» را - پس از آنکه خداوند به او «وحی» نموده - ترک کند، اما بر امتش سخت گیرد و به آنها امر نماید که حتماً «وصیت» نمایند.

بنابراین، «عقل» گوش به «انکار وصیت» نمی دهد هرچند که منکر آن بزرگ و با شخصیت باشد.

{صفحه ۲۷۷}

علاوه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز دعوت اسلام،



در مکه، پیش از آنکه اسلام به مرحله ظهور برسد، به هنگام نزول آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (۱)، «علی» را «وصی» قرار داد- چنانکه قبلاً توضیح دادیم- و پس از آن همواره وصیتش را به او تکرار می کرد و پی در پی آن را مورد تأکید قرار می داد، که به موارد بسیاری در پیش اشاره کردیم.

حتی هنگامی که در حال احتضار بود- که پدر و مادرم فدایش باد!- خواست «وصایت» در مورد «علی» را بنویسد، وصیتهای لفظیش را مؤکدتر و ریسمانهای نصوص زبانش را محکمتر سازد، لذا فرمود: «ایتونی اکتب لکم کتاباً لئن تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا» (بیائید! برایتان نوشته ای بنویسم که هرگز گمراه نشوید)، اما آنها در کنار بسترش به نزاع پرداختند!- در حالی که نباید نزد پیامبر به نزاع برخیزند- نزاع کردند و گفتند: پیامبر هذیان می گوید!! (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانست، پس از اینگونه سخن درباره اش، برای «نوشته» اثری جز «فتنه» نخواهد بود. به این جهت به آنها فرمود: «برخیزید!» و به همان پیمانهای لفظی اکتفا نمود. با این حال، به هنگام مرگ به سه چیز وصیت نمود: «علی را ولی و سرپرست امت قرار دهند،

\*\*\*\*\*

۱- سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴- در این باره رجوع کنید به پانوش ۹۱.

۲- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب الجهاد والسير باب جوائز الوفد ج ۴ ص ۸۵ ط مطابع الشعب و ط محمدعلی صبیح و صحیح (مسلم) کتاب الوصیه ج ۱۱ ص ۸۹-۹۳ ط مصر با شرح نووی.

{صفحه ۲۷۸}

مشرکان را از «جزیره العرب» خارج سازند، و گروهها و هیئتهای اعزامی قبائل به مدینه را همانگونه که خودش جایزه می داد جایزه دهند...»،

اما سلطه قدرت و سیاست آن روز، به «محدثان» اجازه نداد که قسمت اول حدیث را بازگو کنند، و آنها خیال می کردند آن را فراموش نموده اند!

«بخاری» در پایان حدیثی که مشتمل است بر جمله «پیامبر هدیایان می گوید!» اضافه می کند: آن حضرت به هنگام مرگ به سه چیز وصیت نمود: مشرکان را از «جزیره العرب» خارج سازید و به هیئتهای اعزامی که از ناحیه قبائل می آیند همانگونه که من جائزه می دادم جائزه دهید، سپس گفته است: و سومی آن فراموش شده است. (!) «مسلم» و سائر اصحاب سنین و مسانید نیز چنین گفته اند. (۱) آری، چنین می گویند!!

۳- اَمَّا «ادعای ام المؤمنین» که پیامبر از جهان رفت در حالی که به سینه او تکیه داده بود، «معارض» است با «اخبار صحیح» و متواتری که از «طریق عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» رسیده است. و اما از «طریق غیر عترت»: (۲)

\*\*\*\*\*

۱- به مدارک پانوش ۳۲۱ مراجعه نمایید!

۲- درباره اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جهان رحلت فرمودند در حالی که به سینه علی علیه السلام تکیه داده بودند از طریق اهل البیت علیه السلام اخبار «متواتر» است و اما از طریق غیر اهل البیت علیه السلام رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۳ ص ۱۴ ح ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۳۶ و ۱۲۲، شرح نهج البلاغه محمد عبده ج ۳ ص ۳۸۹، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۰ ص ۲۶۵ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الطبقات الکبری (ابن سعد) ج- ص ۲۶۲ و ۲۶۳ تاریخ

المدينه (سمهودی) ج ۱ ص ۲۳ و کنز العمال (متقی هندی) ج ۷ ص ۱۷۹ ط ۱ حیدرآباد.

{صفحه ۲۷۹}

«ابن سعد» از «علی علیه السلام» آورده که: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام بیماریش فرمود: برادر من را بخوانید پیش من! پیش او آمدم، آنگاه به من فرمود: به من نزدیک شو! نزدیک شدم، آن حضرت به من تکیه کرد، تکیه اش به من بود و با من سخن می گفت، حتی مقداری از آب دهانش روی من ریخت، سپس رحلت فرمود.» (۱)

عده ای از «اصحاب سنن» از «علی علیه السلام» نقل نموده اند که: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - هنگام مرگ - «هزار باب علم» به من تعلیم فرمود که از هر باب، هزار باب دیگر گشوده می شد.» (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۲ ق ۲ ص ۵۱ ط لیدن و کنز العمال (متقی هندی) ج ۴ ص ۵۵ ح ۱۱۰۷ ط حیدرآباد.

۲- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۰۰ ط ۲، فتح الملک العلی بصره حدیث باب مدينه العلم علی (مغربی) ص ۱۹ ط الاسلامیه مصر، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۷۳ و ۷۷ ط اسلامبول، مطالب السؤل (ابن طلحه شافعی) ج ۱ ص ۸۰، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۸۳ ح ۱۰۰۳، نظم درالسمطین (زرندی حنفی) ص ۱۱۳، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۴۳ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۱۰۱.

{صفحه ۲۸۰}

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (مورد سؤال قرار می گرفت، می گفت: از «علی» پرسید! که او این کار را عهده دار بود.

از «جابر بن عبدالله انصاری» رسیده: «کعب الأحبار» از «عمر» پرسید: آخرین سخنی که پیامبر

گفت، چه بود؟ «عمر» پاسخ داد: از «علی» بپرس! «کعب» از «علی» پرسید و آن حضرت پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به سینه ام تکیه دادم، سرش را روی شانه ام گذارد و فرمود:

«الصَّلاة، الصَّلاة» (نماز، نماز)، «کعب» گفت: درست است، آخرین سفارش پیامبران همین است، آنها به همین مأمورند و به خاطر همین مبعوث شده اند. «کعب» پرسید: چه کسی او را غسل داد؟ «عمر» گفت: از «علی» پرسید! «کعب» پرسید، و «علی» پاسخ داد: من غسلش دادم. (۱)

از «ابن عباس» پرسیده شد: شما دیدید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام وفات، سرش در دامن کی بود؟ پاسخ داد: بلی، به سینه «علی» تکیه داده بود. به او گفته شد: «عروه» از «عایشه» نقل کرده که پیامبر بین دست و سینه او وفات یافت، «ابن عباس» آن را انکار نموده گفت: آیا عقلت باور می کنی؟! سوگند به خدا! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که به «علی» تکیه داده بود وفات یافت و همو بود که او را غسل داد. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۴ ص ۵۵ ح ۱۱۰۶ ط ۱ والطبقات الکبری (ابن سعد) ق ۲ ج ۲ ص ۵۱ ط لیدن.

۲- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۴ ص ۵۵ ح ۱۱۰۸ ط ۱ والطبقات الکبری (ابن سعد) ق ۲ ج ۲ ص ۵۱ ط لیدن.

{صفحه ۲۸۱}

و نیز «ابن سعد» از «امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام» نقل کرده که: «سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر دامن علی علیه السلام بود که از دنیا رحلت فرمود.» (۱)

اخبار در این باره، از

سائر «ائمه عترت» (عليهم السّلام) «متواتر» است. علاوه، عده زيادي از كساني كه آنها را به عنوان «امام» قبول ندارند، به اين مطلب اعتراف دارند، حتّي «ابن سعد» از «شعبي» آورده كه: پيامبر صلّي الله عليه و آله و سلّم در حالي كه سرش بر دامن علي بود وفات يافت و علي او را غسل داد. ۲)

امير مؤمنان (عليه السلام) خود، اين مطلب را در حضور همه مردم در خطبه ها مي فرمود؛ كافي است خطبه ذيل را ملاحظه فرماييد:

«اصحاب و ياران رسول خدا صلّي الله عليه و آله و سلّم - كه حافظان و نگهداران اسرار او هستند - به خوبي مي دانند كه من حتّي يك لحظه به مبارزه با (احكام و دستورات) خدا و پيامبر برنخاسته ام؛ بلكه با در كف گذاشتن جان خود، در صحنه هاي نبردي كه شجاعان، قدمهايشان مي لرزيد و پشت نموده فرار مي كردند، با حضرتش مواسات كردم؛ و اين، شجاعتي است كه خداوند مرا به آن اكرام فرموده است.

رسول خدا صلّي الله عليه و آله و سلّم در حالي كه سرش بر سينه ام قرار داشت، قبض روح گرديد و جانش در دستم جريان پيدا کرده آن را به چهره كشيدم. من متصدّي غسل

\*\*\*\*\*

۲۱- رجوع كنيد به الطبقات الكبري (ابن سعد) ق ۲ ج ۲ ص ۵۱ ط ليدن.

{صفحه ۲۸۲}

آن حضرت بودم و فرشتگان مرا ياري كردند. در و ديوار خانه اش به ضبّجه درآمده بودند؛ گروهی (از فرشتگان) به زمين می آمدند و گروهی به آسمان می رفتند؛ گوش من از صدای آهسته آنان که بر آن حضرت نماز می خواندند خالی نمی شد؛ تا آنگاه که او را در ضريح خود،

در خاک سپردیم. بنابراین، چه کسی به آن حضرت به هنگام حیات و مرگ از من سزاوارتر است؟!» (۱)

و نیز در سخن دیگری به هنگام دفن «سیده زنان، فاطمه (علیها السلام) چنین فرمود:

«ای رسول خدا! از جانب من و دختری که هم اکنون در جوارت فرود آمده و به سرعت به تو ملحق شده است، سلام! ای پیامبر! از فراق دختر برگزیده و پاکت، پیمانۀ صبرم لبریز شده و طاقتم از دست رفته، اما پس از روبرو شدن با مرگ و رحلت تو هر مصیبتی به من برسد کوچک است. (فراموش نمی کنم) با دست خود، تو را در میان قبر قرار دادم، و هنگام رحلت سرت بر سینه ام بود که قبض روح شدی- اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ!» (۲)

طبق حدیث صحیحی که رسیده، «امّ سلمه» می گوید: (به آن کسی که معتقدم سوگند! «علی» از همه کس به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیکتر بود. یک روز صبح از آن حضرت عیادت کردیم، مرتّب می پرسید: «علی»

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵ با شرح (محمد عبده) ص ۳۸۰ ط مصر و با شرح (ابن ابی الحدید) ج ۱۰ ص ۱۹۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۲- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰ با شرح (محمد عبده) ص ۳۸۹ ط مصر و با شرح (ابن ابی الحدید) ج ۱۰ ص ۲۶۵ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

{صفحه ۲۸۳}

آمد؟، «علی» آمد؟

«فاطمه» عرض کرد: گویا شما او را برای انجام کاری فرستاده اید. «امّ سلمه» می گوید: بعداً «علی» آمد؛ ما فکر کردیم با او کار خصوصی دارد، از خانه بیرون رفتیم ولی من

از همه کس به در خانه نزدیکتر بودم؛ دیدم با او مرتباً سرگوشی حرف می زند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همان روز قبض روح شد. بنابراین، «علی» نزدیکترین کس در سفارشات و وصایا به پیامبر بود. (۱)

و از «عبدالله بن عمرو» رسیده که پیامبر در بیماریش فرمود: برادرم را بخوانید! «ابوبکر» آمد، از او روی گردانید؛ باز فرمود: برادرم را بخوانید! «عثمان» آمد، از او نیز اعراض نمود؛ «علی» را خواستند، وی را زیر پارچه ای که بر او بود خواست و در آغوش گرفت، پس آنگاه که «علی» خارج شد، از او پرسیده شد: پیامبر به تو چه فرمود؟ گفت: «عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ كُلُّ بَابٍ يُفْتَحُ لَهُ أَلْفُ بَابٍ»

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المستدرک (حاکم) ج ۳ ص ۱۳۸ افسست بر ط حیدرآباد، تلخیص المستدرک (ذهبی) همان صفحه از مستدرک (و آن را صحیح دانسته)، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص ۴۰ ط التقدم العلمیه مصر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۳ ص ۱۶ ح ۱۰۲۹، ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۲۶۳ ط الحیدریه، مجمع الزوائد (هیشمی) ج ۹ ص ۱۱۲، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۲۸ ح ۳۷۴ ط ۲ والریاض النضره (طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۳۷ ط ۲.

{صفحه ۲۸۴}

(هزار باب به من تعلیم داد که از هر کدام هزار باب گشوده می شود.) (۱)

شما می دانید، آنچه مناسب حال پیامبران است آن است که نقل شد، اما آنچه «عایشه» نقل کرده مناسب حال کسانی است که به زنان عشق می ورزند.

راستی! اگر چوپانی هنگام مرگ، سرش کنار گلوگاه زنش باشد، یا بر زانویش، و در مورد گوسفندانش سفارش و وصیتی نکند، فردی ضایع کننده و بی

توجّه نخواهد بود؟!

خدا از «ام المؤمنین» درگذرد! ای کاش وقتی که می خواست این فضیلت را از «علی» بگرداند، آن را به پدرش نسبت می داد! زیرا این به مقام پیامبر سزاوارتر بود تا آنچه او ادّعا کرده است. امّا پدرش در آن روز از کسانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دست خودش آنها را آماده و به «سپاه اُسامه» فرستاد که در آن وقت در «جرف» لشکرگاه زده بود.

به هر حال، این گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام وفات سرش در دامن «عایشه» بود، غیر از خود او دیگری نقل نکرده؛ امّا قول به اینکه «آن حضرت به هنگام وفات - پدر و مادرم فدایش باد! - تکیه اش به سینه علی بود»، از «علی»، «ابن عباس»، «ام سلمه»، «عبدالله بن عمرو»، «شعبی»، «علی بن الحسین»، و سائر «ائمه اهل بیت» نقل شده است. لذا،

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۴۸۴ ح ۱۰۰۳ و کنز العمال (متقی هندی) ج ۶ ص ۳۹۲ ط ۱.

{صفحه ۲۸۵}

این، از نظر «سند» رجحانش بیشتر و به مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا یقتر است.

{صفحه ۲۸۶}

**حق جو**

**با «اجماع اُمّت» بر بیعت با «ابوبکر» چه می کنید؟**

اگر تمام آنچه - از «عهد وصایت» و «دلیل‌های روشن» - که آوردید تمام باشد و مورد قبول، با «اجماع اُمّت» بر بیعت با «ابوبکر» چه خواهید کرد؟ چرا که می دانیم «اجماع اُمّت» به طور قطع «حجّت» است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَا» (اُمّت بر خطا اجتماع نمی کنند). (۱) و نیز فرمود: «لَا تَجْتَمِعُ



اُمّتی علی ضلال» (اُمّت من بر گمراهی، اجتماع نخواهند کرد. (۲)

بنابراین، چه می فرمایید؟

\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الغدیر (علّامه امینی) ج ۷ ص ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۱ ص ۱۸۵ ح ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ ط ۲ والدر المنثور (سیوطی) ج ۲ ص ۲۲۲.

{صفحه ۲۸۷}

### حق شناس

### اجماعی، نیست

منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از «اُمّت من بر خطا اجتماع نمی کنند» و «بر ضلالت و گمراهی، اجتماع نمی نمایند» این است:

در امری که «اُمّت» به «مشورت» پردازد و با «اختیار» خود و «اتّفاق آراء» آن را مورد تصویب قرار دهد، خطا و گمراهی در آن راه نخواهد داشت. این معنی از سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «مُتبادر» می شود و بس.

اما کاری که براساس «نظریّه شخصی چند نفر از اُمّت» باشد، که برای پیشبرد آن به پا خیزد و بتوانند «اهل حلّ و عقد» و افراد فهمیده و آگاه اُمّت را بر آن «مجبور» سازند، دلیلی بر درستی و عدم گمراهی آن وجود ندارد.

همه ما می دانیم که «بیعت سقیفه» از روی مشورت صورت نگرفت، بلکه «عمر بن خطاب»، «ابو عبیده جراح» و چند نفر که با این دو بوده اند قیام نموده، و به طور ناگهانی، زُبدگان اُمّت و اهل حلّ و عقد را در بُن بست و جریان از کار گذشته قرار دادند؛ زمینه جامعه اسلامی و جوامع اطراف آن، و اوضاع زمان نیز با آنها مساعدت نمود، و بالاخره به خواسته خود رسیدند.

{صفحه ۲۸۸}

«ابوبکر» خود، تصریح نموده که «بیعت او از روی مشورت و فکر انجام نگرفته». این مطلب را در همان «اوائل خلافت» در حالی که از مردم «عذرخواهی» می

کرد، گفت:

«إِنَّ بَيْعَتِي كَأَنَّ فَلَنتَهُ وَقَى اللهُ شَرَّهَا وَخَشِيتُ الْفِتْنَةَ».

(«بیعت» با من «ناگهانی و بدون فکر» صورت گرفت. خداوند، شرّ آن را برطرف ساخت و من از «فتنه» می ترسیدم.) (۱)

«عمر» نیز- (در خطبه ای که در جمعه آخر خلافتش بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایراد کرد- آشکارا گفت و به این معنی گواهی داد و این معنی به همه جا رسید.

«بخاری» این خطبه را در صحیح خود آورده که ما «محلّ شاهد» را می آوریم:

به من خبر رسیده که شخصی از شما گفته است: «به خدا سوگند! اگر «عمر» بمیرد با «فلانی» بیعت می کنیم». (۱) (زنهار!) کسی به این

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۴۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل و انساب الاشراف (بلاذری) ج ۱ ص ۵۹۰ ط مصر.

۲- گوینده آن سخن، «زبیر» بوده و عین گفته اش این است: به خدا سوگند! اگر «عمر» مُرد، با «علی» بیعت می کنم، زیرا بیعت با «ابوبکر» هم ناگهانی بود و سرگرفت. «عمر» پس از شنیدن این خبر، سخت خشمگین شد و این خطبه را ایراد کرد. عده زیادی از «شارحان صحیح» بخاری به این مطلب، تصریح کرده اند. به تفسیر این حدیث در «شرح قسطلانی» جزء یازدهم صفحه ۳۵۲ مراجعه فرما، خواهی یافت که از بلاذری در «انساب الاشراف» نقل نموده و تصریح به صحّت سند آن- طبق شرط قبولی حدیث از نظر بخاری و مسلم- کرده است.

{صفحه ۲۸۹}

مطلب مغرور نشود، و با خود نگویید که «بیعت» با «ابوبکر» هم «ناگهانی، بدون مشورت و فکر» انجام شد و بالاخره سرگرفت (من هم با «فلانی» بیعت می کنم

و سرانجام روپراه می شود). بلی، بیعت با «ابوبکر» آنگونه انجام شد، ولی خداوند شرّ آن را برطرف ساخت... (مواظب باشید!) کسی که بخواهد «بدون مشورت»، با شخصی «بیعت» کند (باید بداند!) نه بیعت کننده و نه شخصی که با او بیعت شده لیاقت برگزیده شدن از طرف مردم به «خلافت» را ندارند و نباید با آنها «بیعت» شود، زیرا ایمن از کشته شدن نخواهند بود (چرا که اینها جامعه مسلمانان را بی ارزش انگاشته، باید از این جامعه طرد، و کشته شوند). (۱)

\*\*\*\*\*

۱- معنی حدیث این است که حق بیعت با مردم آن است که با «مشورت و اتفاق نظر» انجام گیرد. بنابراین، اگر دو نفر «استبداد» به خرج دادند و یکی با دیگری بیعت نمود و از این طریق مردم را وادار به بیعت نمودند، این تظاهری است از آن دو برای برهم زدن اتحاد و طرد جامعه. بنابراین، به هنگام بیعت، مردم باید با هیچکدام از این دو، بیعت نکنند و بیعت شونده حتماً شخصی غیر از این دو باشد، و باید این دو از میان ملتی که می خواهد برای خود رهبر انتخاب کنند معزول گردند زیرا اگر برای یکی از آن دو عقد بیعت انجام پذیرفت با وجود آن عمل شنیع و خلاف که معنیش بی ارزش دانستن افراد جامعه و بی نیازی از رأی آنها است، هیچ ایمنی نیست که کشته شوند. - به نهاییه اللغه (ابن اثیر) ماده (غرر) مراجعه کنید!

- یاری، مقتضای عدالتی که «عمر» را به آن توصیف می کنند این بود که او این حکم را درباره خود و رفیقش «ابوبکر» جاری می ساخت چنانکه درباره

دیگران می خواهدد. - «عمر» پیش از آنکه این خطبه را ایراد کند، اعتراف کرده بود که بیعت با «ابوبکر» ناگهانی و بدون فکر و مشورت انجام شد ولی خداوند شر آن را برطرف ساخت. کسی که پس از این بخواهد چنین کند او را بکشید.

این سخن از «عمر» سخت مشهور است و حافظان اخبار آن را آورده ان. - رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۲ ص ۲۶ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۲۱ ط المیمینیه مصر، الملل والنحل (شهرستانی شافعی) در حاشیه الفصل (ابن حزم) ج ۱ ص ۲۲ افست دارالمعرفه بر ط مصر.

{صفحه ۲۹۰}

«بخاری» از قول «عمر» اضافه کرده که: «بلی، از جریانات گذشته پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این بود که «انصار» به مخالفت ما برخاستند و همه در «سقیفه بنی ساعده» جمع شدند. «علی» و «زبیر» و کسانی که با آنها بودند نیز با ما موافق نبودند.» سپس «جریان سقیفه» را از تنازع، اختلاف نظر، و سر و صدا راه افتادن که موجب «پراکندگی در اسلام» شد، نقل نموده و جریان «بیعت عمر با ابوبکر» با آن حال را نیز آورده است. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- در رابطه با سخن عمر «... بیعت با ابوبکر ناگهانی و بدون فکر صورت گرفت و خداوند شر آن را برطرف ساخت...» رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب الحدود باب «رجم الحبلی من الزنا اذا احصنت» ج ۴ ص ۱۱۰ ط المیمینیه مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۲ ص ۲۳، ۲۶ و ۲۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، السیره النبویه (ابن هشام) ج ۴ ص ۲۲۶ ط دارالجیل، النهایه (ابن اثیر

جزری شافعی) ج ۳ ص ۴۶۶ ط بیروت با تحقیق طناحی، تاریخ (طبری) ج ۳ ص ۲۰۵، الکامل (ابن اثیر) ج ۲ ص ۳۲۷، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۵ و ۸ ط المیمیه مصر، تاج العروس (زیبیدی حنفی) ج ۱ ص ۵۶۸، لسان العرب (ابن منظور) ج ۲ ص ۳۷۱، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص ۶۷ والسیره الحلیه (برهان الدین شافعی) ج ۳ ص ۳۶۰ و ۳۶۳. و در الغدیر (علامه امینی) ج ۵ ص ۳۷۰ از مسند (احمد بن حنبل) ج ۶ ص ۵۵، انساب الاشراف (بلاذری) ج ۵ ص ۱۵، تیسیر الوصول (ابن ربیع) ج ۲ ص ۴۲ و ۴۴، الرياض النضره (محب الدین طبری) ج ۱ ص ۱۶۱، تاریخ (ابن کثیر) ج ۵ ص ۲۴۶ و تمام المتون (صفدی) ص ۱۳۷.

{صفحه ۲۹۱}

از اخبار و احادیث و تواریخ، به روشنی استفاده می شود که حتّی یک نفر از «اهل بیت نبوّت و پایگاه رسالت» در این «بیعت» حضور نداشت بلکه همه در خانه «علی علیه السلام» گرد آمده بودند. در این جمع «سلمان»، «ابوذ»، «مقداد»، «عمّار»، «زبیر» «خزیمه بن ثابت»، «ابی بن کعب»، «فروه بن عمرو بن ودقه انصاری»، «براء بن عازب»، «خالد بن سعید بن عاص اموی» و تعداد دیگری از این گونه افراد نیز بودند.

با تخلف این افراد، چگونه «اجماع» تمام و کامل می شود؟!

در بین این مخالفان، «تمام آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم» بودند، همانها که نسبت به امت همچون سر نسبت به تمام بدن و همچون چشم نسبت به چهره هستند، آنها که ثقل و وزنه سنگین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و ظروف علوم او

{صفحه ۲۹۲}

هستند، آنها که همسنگ قرآن و سفیران خدایند، آنها که کشتی نجات امتند و باب حطّه آن، امان امت از گمراهی در

دینند و پرچمهای هدایت، - چنانکه در گذشته ثابت کردیم.

علاوه، مقام و موقعیت آنها از «استدلال» بی نیاز است، زیرا «وجدان» گواه این «حقیقت» است.

«بخاری» و «مسلم» در صحیح خود،- و دیگر نویسندگان سنن و اخبار- کناره گیری علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر را نگاشته اند (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب المغازی باب غزوه خیبر ج ۵ ص ۱۷۷ ط مطابع الشعب و ط محمد علی صبیح، صحیح (مسلم) الجهاد والسير ج ۱۲ ص ۷۷ ط مصر با شرح نووی، الامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ج ۱ ص ۱۱-۱۳ ط مصطفی محمد مصر، مروج الذهب (مسعودی) ج ۲ ص ۳۰۲، تاریخ (طبری) ج ۳ ص ۲۰۸، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج ۲ ص ۳۲۷ و ۳۳۱، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۷۰ ط الحیدریه، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱ ص ۱۸ ط ۱ مصر، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۸ ط المیمیه مصر والعقد الفرید (ابن عبد ربه) ج ۵ ص ۲۵۹.

کسانی که با ابوبکر بیعت نمودند: ۱- عباس بن عبدالمطلب ۲- عتبه بن ابی لهب ۳- سلمان فارسی ۴- ابوذر غفاری ۵- عمار بن یاسر ۶- مقداد ۷- براء بن عازب ۸- ابی بن کعب ۹- سعد بن ابی وقاص ۱۰- طلحه بن عبیدالله ۱۱- زبیر بن عوام ۱۲- خزیمه بن ثابت ۱۳- فروه بن عمرو انصاری ۱۴- خالد بن سعید بن عاص ۱۵- سعد بن عباده انصاری که هرگز بیعت نکرد تا در زمان عمر در شام در گذشت ۱۶- فضل بن عباس، و پیشاپیش اینها حضرت علی علیه السلام و همه بنی هاشم.- در این رابطه رجوع کنید به العقد الفرید (ابن عبد ربه) ج ۴ ص ۲۵۹-۲۶۰ ط ۲، شرح نهج البلاغه (ابن

ابی الحدید) ج ۱ ص ۱۳۱-۱۳۴ ط ۱ مصر، مروج الذهب (مسعودی) ج ۲ ص ۳۰۱، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۳ ص ۲۲۲، تاریخ (طبری) ج ۳ ص ۲۰۸، الکامل (ابن اثیر) ج ۲ ص ۳۲۵ و ۳۳۱، تاریخ (یعقوبی) ج ۲ ص ۱۰۳ و ۱۰۵، سمط النجوم العوالی (عاصمی مکی) ج ۲ ص ۲۴۴ والسیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج ۳ ص ۳۵۶.

{صفحه ۲۹۴}

و آورده اند: تا وقتی فاطمه (علیها السّلام) به پدرش ملحق نشده بود- که ششماه بعد از بیعت بود- «علی» با زمامدار خلافت، صلح و آشتی نداشت. اما پس از ششماه، «مصلحت جامعه اسلامی» در آن ظروف و موقعیت سخت، وی را ناچار ساخت که با او از در صلح و مسالمت درآید. حدیث، در این باره، مُستند به «عایشه» است، در آنجا تصریح کرده که: «زهراء» از «ابوبکر» قهر کرد و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم تا هنگامی که از دنیا رفت با او حرف نزد (۱) و «علی» هنگامی که با آنها صلح کرد، به آنها گفت که حقّش (خلافت) را به زور

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب المغازی باب غزوه خیبر ج ۵ ص ۱۷۷ ط مطابع الشعب و ط محمد علی صبیح، صحیح «بخاری» نیز باب الجهاد والسیر باب فرض الخمس ج ۴ ص ۴۲ افست دارالفکر بر ط استانبول، صحیح (بخاری) نیز کتاب الفرائض «باب قول النبی لا نورث» (!) ج ۸ ص ۳ افست دارالفکر بر ط استانبول، صحیح (مسلم) کتاب الجهاد والسیر «باب قول النبی لا- نورث» (!) ج ۱۲ ص ۷۷ ط مصر با شرح نووی، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۷۰ ط الحیدریه، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۲ ص ۱۸ ط ۱ مصر، الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۸ ط

و استبدادگری از او «غصب» کرده اند. در این حدیث، تصریح نشده که هنگام صلح با آنها، «بیعت» نموده باشد.

و چه جالب و رسا! استدلال فرموده، خطاب به «ابوبکر»:

«فَإِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حَاجَتَ خَصِيمِهِمْ\*\* فَعَيْرُكَ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ»

(اگر تو از ناحیه «خویشاوندی» بر ضد مخالفان خود استدلال کرده ای، دیگران نسبت به پیامبر اولی و نزدیکترند)

«وَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ\*\* فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ غَيْبُ» (۱)

\*\*\*\*

۱- این دو بیت شعر در نهج البلاغه موجودند و ابن ابی الحدید در تفسیر آنها در جلد چهارم شرح نهج البلاغه صفحه ۳۱۹ آورده که: روی سخن حضرت، با ابوبکر است زیرا ابوبکر «در سقیفه» با انصار احتجاج نمود که ما عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و باقیمانده او هستیم، اما همینکه با او بیعت شد، در برابر مردم احتجاج نموده که مردم با من بیعت نمودند و با بیعت استدلال کرد که این بیعت از «اهل حل و عقد» صادر شده است. علی علیه السلام در پاسخ او فرمود: اما استدلال در برابر انصار که از بستگان رسول خدا و اقوام او هستی، دیگران از تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیکترند، و اما استدلال به اینکه مردم با رضا و رغبت با تو بیعت کرده اند، که گروهی از صحابه پیامبر و «اهل حل و عقد» غایب بودند، پس چگونه بیعت ثابت می شود؟! شیخ محمد عبده بر این دو شعر دو حاشیه دارد که متضمن گفته ابن ابی الحدید در تفسیر این دو شعر است.



گرفتی، این چگونه شورائی است با اینکه «افراد طرف مشورت» غایب بودند!

«ابن عباس» نیز با «ابوبکر» همینگونه احتجاج نمود، در بحثی که بین این دو درگیر شد:

«ابن عباس» به او گفت: اگر به واسطه «قرابت» و نزدیکی با رسول خدا خلافت را خواستی، که «حق ما را غصب نموده ای»؛ و اگر به واسطه «مؤمنان» آن را خواستار شدی، «ما در میان مؤمنان بر همه مقدم بودیم»؛ و اگر معتقدی که در اثر درخواست و «بیعت مؤمنان» بر تو واجب شد خلافت را بپذیری، این درست نیست و وجوب نمی آورد زیرا «ما موافق نبودیم و کراهت داشتیم». (۱)

بنابراین، «کدام اجماع، خلافت ابوبکر را ثابت می کند؟!»، کدام «اجماع» پس از این تصریح از عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شاخه وجودی پدرش؟! و پس از این تصریح از پسر عم آنحضرت و ولی و برادرش؟! و اهل بیت و خاندانش!؟

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ص ۱۵ ط مصطفی محمد مصر، تاریخ (یعقوبی) ج ۲ ص ۱۰۴ و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱ ص ۲۲۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

{صفحه ۲۹۶}

**حق جو**

**اهل سنت می گویند: «اجماع» پس از رفع اختلاف، منعقد گردید.**

اهل سنت انکار نمی کنند که «بیعت از روی مشورت و فکر انجام نشده» و قبول دارند که «ناگهانی و بی مطالعه» انجام پذیرفته است؛ در این معنی نیز تردید ندارند که «انصار» مخالف بودند و اطراف «سعد بن عباد» را گفته بودند، و «بنی هاشم» و دوستانشان از «مهاجر» و «انصار» مخالفت ورزیدند و به «امام» پیوستند؛ اما می گویند: بالأخره سرانجام، «خلافت» برای «ابوبکر» تمام و کامل شد، و همه راضی شدند که او پیشوایشان باشد. اختلاف

نخست از بین رفت و آن نزاع پایان گرفت و همه دست به دست هم دادند و به پشتیبانی وی و نصیحت به او آشکارا و پنهان قیام نمودند؛ با هر کس جنگ نمود به جنگ پرداختند و با هر کس صلح نمود از در صلح و آشتی درآمدند؛ امر و نهی را به مرحله اجراء گذاردند و بدینوسیله «اجماع» تمام شد و «عقد خلافت» صحّت پذیرفت. پاسخ شما چیست؟

{صفحه ۲۹۷}

## حق شناس

### «اجماع» منعقد نشد و نزاع از بین نرفت.

«دست به دست هم دادن مسلمانان بر پشتیبانی و نصیحت ابوبکر، آشکارا و پنهان» مطلبی است و «صحّت عقد خلافت برای او به وسیله اجماع» مطلبی دیگر.

این دو، نه عقلاً و نه شرعاً ملازم یکدیگر نیستند.

زیرا «علی و فرزندان ائمه معصومین (علیهم السلام)» در پشتیبانی از «حکومت‌های اسلامی» مذهبی معروف و روشی مشخص داشتند که ما نیز به همان متدین هستیم.

من این روش را به عنوان پاسخ به گفته شما برایتان نقل می‌کنم. خلاصه آن این است که: «امت اسلامی» بدون دولت و حکومتی که پراکندگی آن را جمع، مشکلات آن را برطرف، مرزهای آن را حفظ، و امور آن را مراقبت نماید، مجد و عظمتی نخواهد داشت؛ و این دولت و «حکومت» بدون داشتن رعایا و ملّتی که با جان و مال از آن پشتیبانی و حمایت کند، برقرار نخواهد گردید. با توجه به این گفته، اگر امکان داشت که «حکومت» به دست «صاحب اصلی و شرعی و واقعی» آن قرار گیرد، به دست همان کسی که از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعیین شده

{صفحه ۲۹۸}

و «نیابت صحیح» را دارا است، چه بهتر، و بر «امت اسلامی» عمل به دستورات او

به عنوان یک «فریضه دینی» واجب است، و نباید غیر از او را به عنوان «رئیس حکومت» برگزینند.

امّا اگر این امکان نبود، یعنی دیگری بر «حکومت» استیلا یافت که به هیچوجه حاضر نیست آن را در اختیار «صاحب اصلی» آن قرار دهد، و قیام بر ضدّ او موجب تشّت و از بین رفتن اساس «وحدت مسلمین» و تسلّط بیگانه و نابودی «اسلام» است، در این صورت نیز بر اّمت اسلامی واجب است- در اموری که «عزّت و سربلندی اسلام» بر آن متوقّف است- با او همکاری کنند و به پشتیبانی وی برخیزند و همچنین در حفظ اساس «اسلام» باید از او حمایت نمایند.

این، روش «علی علیه السلام و فرزندان ائمه طاهرين عليه السلام» است.

ایشان همواره صبر کردند و شکیبائی ورزیدند در حالی که گویا در چشمشان خاشاک و در گلویشان استخوان بود؛ این شکیبائی به خاطر این بود که «اّمت» حفظ گردد و «شوکت اسلام» محفوظ ماند؛ آنها در برابر «زاممداران» صبور بودند در حالیکه این وضع و «غصب» و گرفتن حقّشان به کامشان از حنّظل تلختر بود؛ راههای رشد و پیشرفت را به آنها نشان می دادند در حالیکه قرار گرفتن آنان بر کرسی زمامداری، برای اینان از بُرندگی و تیزی کارد بر قلب، در آورتر بود.

اینها همه برای اجراء تعهّد و وفای به «پیمان الهی» و قیام به یک «واجب عقلی و شرعی» بود و آن اینک: «همیشه باید در مقام تعارض،

{صفحه ۲۹۹}

مهمتر را بر مهم، مقدّم داشت».

به این جهت است که «امیرمؤمنان (علیه السّلام)» نصیحتهای خالصانه و خیرخواهی خود را به هر سه خلیفه می کرد، و در طریق مشورت و راهنمایی آنان سخت

می کوشید. کسی که روش آن حضرت را- در ایام زمامداری خلفای سه گانه- مورد بررسی قرار دهد می یابد که وی پس از مایوس شدن از «حق» خود در «خلافت بلافصل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم»، طریق موادعت را هموار، و مسالمت با زمامداران امر را پیش گرفت. و با اینکه می دید کرسی ولایتش- که از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او تفویض شده- در اختیار آنها است، با آنها به نبرد نپرداخت و دست دفاع برنیآورد. این، به خاطر «حفظ امت»، «نگهداری ملت»، «بقای دین»، و «مقدم داشتن آخرت بر ریاست دنیا» بود، در حالی که آن حضرت مبتلا به اموری بود که دیگران نبودند چرا که وی در میان دو خطر و دو مشکل سخت، قرار گرفته بود:

«خلافت» با آن نصوص و تعهدات و پیمانهایش از یک طرف، با فریاد، او را می خواند و با ناله ای جانسوز، به سوی خود دعوتش می نمود، با صدائی که قلب را خون می کرد، و با ناله ای که جگر را آتش می زد. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۸، ۹۹ و غیر آنها از پانوشتهای مربوطه گذشته و آینده.

{صفحه ۳۰۰}

و از دیگر طرف، «فتنه و طغیان افراد سرکش معروف» بیم آن را می داد که «جزیره العرب» بر هم بریزد، منقلب شود، انقلاب و اسلام از بین برود؛ و نیز جوئی که برای «منافقان مدینه»- همانها که سخت در نفاق فرو رفته بودند- به وجود آمده بود، و همچنین اوضاع «اعراب» اطراف مدینه- که طبق نص قرآن، «منافق» بودند بلکه در

«کفر و نفاق» از همه سخت تر بودند، و از همه سزاوارتر که حدود فرمانهای خدا را ندانند(۱)»- که با این رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، آنها نیرومندتر شده بودند. زیرا مسلمانان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به گله باران خورده ای می ماندند که در شب ظلمانی راه خود را گم کرده از هم پراکنده شوند؛ و در بین گرگهایی متجاوز، و درندگانی سخت زیانبار، و «مسيلمه کذاب»، «طلحه بن خالد دروغگو»، «سجاح دختر حارث»- آن زن دغلباز- و اصحابشان، که همه برای نابودی اسلام و در هم کوبیدن مسلمانان به پاخاسته بودند؛ و بین «رومیان»، «قیصرها»، و «کسراها» که سخت در کمین بودند؛ و امثال این جُرثومه ها که با شدت، کینه «محمد» و آل او و اصحابش را در دل گرفته بودند و با بغض و دشمنی به «اسلام» نگاه می کردند، گرفتار بودند.

این جناحها را که برشمردیم، همه می خواستند اساس «اسلام» را از ریشه درآورند، انتقام خود را بگیرند، قلب خود را تشقی بخشند. آنها

\*\*\*\*\*

۱- سوره توبه (۹) آیه ۹۷.

{صفحه ۳۰۱}

از پیش، نیروی خود را آماده کرده بودند، با سرعت و عجله می شتافتند، می دیدند که اوضاع یکسره به کامشان می شود، فرصت خوبی با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا رسیده است، تصمیم داشتند از این «فرصت» بهره گیرند و از این «درهم ریختگی» پیش از اینکه قدرت «اسلام» متمرکز گردد و نیرو و توانش باز پس آید، حداکثر استفاده را ببرند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) بین این دو خطر (عمل به تعهدات خلافت، و جو ناسالم

که نابودی اسلام را دنبال داشت) قرار گرفته بود. طبیعی است، او «حقّ خود» را فدای «حیات اسلام» می کند، و «مصالح عموم مسلمانان» را مقدّم می دارد.

بنابراین، قطع شدن نزاع و برطرف شدن اختلاف بین او و بین «ابوبکر»، فقط به خاطر «حفظ دین» و علاقه به «بقای حوزه مسلمین» بود. او و اهلبیتش همه، وسائر دوستانش از «مهاجر» و «انصار»، به این خاطر شکیبائی ورزیدند، اما در حالی که گویا در چشمشان خاشاک و در گلویشان استخوان گرفته بود. سخنان آن حضرت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در طول مدّت حیاتش به همین معنی صراحت دارد و «اخبار» در این باره از طریق عترت پاک علیه السلام «متواتر» است. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الاحتجاج (طبرسی) ج ۱ و ۲ ط نجف، بحارالانوار (علّامه مجلسی) ج ۲۸ باب ۴ ص ۱۷۵ و بعد از آن، تلخیص الشافی (شیخ طوسی) ج ۳ ص ۴۷-۵۷ ط الآداب، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۳۰۶۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، و به پانوشتهای ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵ نیز مراجعه نمایید!

{صفحه ۳۰۲}

اما رئیس انصار «سعد بن عباد» با هیچکدام از «ابوبکر» و «عمر» ابدأ صلح نکرد و در هیچیک از جماعتهای آنان نه در «عید» و نه در «جمعه» حاضر نشد؛ به او امر آنها گوش نمی داد و اثری برای امر و نهی آنها قائل نمی شد تا اینکه در زمان زمامداری خلیفه دوم در «حوران» (سرزمین «شام») او را ترور کردند و انتشار دادند که «جن» او را

کشته است (۱)! وی سخنی در «سقیفه» و بعد از آن دارد، که نیازی به ذکر آن نیست. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- سعد بن عباد- ابو ثابت- از کسانی است که در «بیعت عقبه» وجود داشته و در «بدر» و نبردهای غیر بدر نیز بوده است. او رئیس و سرپرست طایفه خزرج، زعیم، مرد سخاوتمند و بزرگ انصار بود.

- در رابطه با عدم بیعت وی با ابوبکر، رجوع کنید به تاریخ (طبری) ج ۳ ص ۲۲۲، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۲ ص ۴۰، الاصابه (ابن حجر عسقلانی) ج ۲ ص ۳۰، العقد الفرید (ابن عبد ربّه) ج ۴ ص ۲۵۹ و ۲۶۰ ط لجنه التألیف والنشر مصر، الامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ج ۱ ص ۱۰، مروج الذهب (مسعودی) ج ۲ ص ۳۰۱، اسد الغابه (ابن اثیر) ج ۲ ص ۲۸۴ و ج ۳ ص ۲۲۲، ۲۲۳ و ۳۳۱، الکامل (ابن اثیر) ج ۳ ص ۳۳۱، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۱۰ و ۱۱ نصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۲- رجوع کنید به تاریخ (طبری) ج ۳ ص ۲۱۸-۲۲۲، الکامل (ابن اثیر) ج ۲ ص ۳۲۸ و ۳۳۱ والامامه والسیاسه (ابن قتیبه دینوری) ج ۱ ص ۱۰.

{صفحه ۳۰۳}

اما یاران او مانند «حباب بن منذر» (۱) و غیر او از «انصار»، با شدت و زور، سرفروود آوردند و به وسیله قدرت، تسلیم گردیدند. (۱)

آیا عمل به مقتضای ترس از «شمشیر» و یا تهدید به «سوزاندن با آتش» (۲) ایمان به «عقد بیعت» می شود؟! و مصداق آن «اجماع» می

\*\*\*\*\*

۱- حباب بن منذر از بزرگان و رؤسای انصار و شجاعان آنها بود. وی در جنگهای «بدر» و «احد» و دیگر نبردها شرکت داشت. او رئیس خزرج و سرپرست آنها و از سخاوتمندان انصار و زعیمشان، به شمار می آمد.

- رجوع کنید به الامامه والسیاسه (ابن قتیبه)

ج ۱ ص ۶۵، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۸ و ۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، تاریخ (طبری) ج ۳ ص ۲۲۰  
والکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج ۳ ص ۳۲۹ و ۳۳۰.

۲- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۹، ۱۱، ۱۹، ۴۰، ۴۷، ۴۸ و ۴۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۳- تهدید آنها علی علیه السلام را به اینکه خانه و افراد خانه را آتش می زنیم، متواتر و قطعی است.

- رجوع کنید به الامامه والسیاسه (ابن قتیبه دینوری) ج ۱ ط مصطفی محمد مصر، العقد الفرید (ابن عبد ربّه مالکی) ج ۴  
ص ۲۵۹ و ۲۶۰ ط لجنه التألیف والنشر مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۴۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل،  
تاریخ (طبری) ج ۳ ص ۲۰۲ والملل والنحل (شهرستانی) در حاشیه الفصل (ابن حزم) ج ۱ ص ۷۳ ط مصر، و در کتاب عبدالله بن  
سبأ (علّامه عسکری) ج ۱ ص ۱۰۸ از: انساب الاشراف (بلاذری) ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ (ابن شحنه) ص ۱۶۴ در حاشیه الکامل  
(ابن اثیر) ج ۷، و در الغدیر (علّامه امینی) ج ۷ ص ۷۷ از: تاریخ (ابی الفداء) ص ۱۵۶ و اعلام النساء (عمر رضا کحاله) ج ۳  
ص ۱۲۰۷.

و در رابطه با تأسّف ابوبکر بر این موضوع رجوع کنید به تاریخ (طبری) ج ۳ ص ۴۳۰ ط دارالمعارف مصر، مروج الذهب  
(مسعودی) ج ۲ ص ۳۰۱، الامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ج ۱ ص ۱۸، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۵۱ ط مصر با  
تحقیق محمد ابوالفضل والعقد الفرید (ابن عبد ربّه) ج ۴ ص ۲۶۸ ط لجنه التألیف والنشر. و در کتاب عبدالله بن سبأ (علّامه  
عسکری) ج ۱ ص ۱۰۶ از: کنز العمال (متقی هندی) ج ۳ ص ۱۳۵، منتخب الكنز (متقی هندی) حاشیه



مسند احمد بن حنبل ج ۲ ص ۲۷۱، الأموال (ابوعبیده) ص ۱۳۱، لسان المیزان ج ۴ ص ۱۸۹، ترجمه ابی بکر از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی)، و تاریخ (ذهبی) ج ۱ ص ۳۳۸.

{صفحه ۳۰۵}

## حق جو

### چگونه ممکن است «صحابه» نَصبی در مورد «امامت علی علیه السلام» شنیده باشند ولی از آن عدول نمایند؟!!

اهل سنت «صحابه» را از «مخالفت» با ظواهر آوامر و نواهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منزّه می دانند و جز «تعبد» به دستورات آن حضرت را بر آنان جایز نمی شمارند. بنابراین، چگونه امکان دارد نصّی در مورد «امامت علی علیه السلام» شنیده باشند ولی از آن عدول نمایند، آنهم نه یک بار، بلکه سه بار؟!!

{صفحه ۳۰۶}

## حق شناس

### ۱- توضیحی بر «عدول صحابه» از بعضی «نصوص»

۱- شرح حال و تاریخ زندگی بسیاری از صحابه نشان می دهد که آنها «متعبد به نصّ» بوده اند اما آن نصوصی که مخصوص «مسائل تعبدی» و مختصّ به «شئون آخروی» باشد همانند نصّ بر روزه ماه رمضان، رو به قبله بودن هنگام نماز، تعداد نمازهای واجب یومیّه، عدد رکعتهای هر کدام، کیفیت انجام آنها، نصّ بر اینکه طواف اطراف خانه خدا هفت شوط است... و امثال اینها که مخصوص منابع آخروی و جهان دیگر است.

اما آنچه متعلّق به «سیاست» بود همچون «حکومت» و «امارت» جایی را به شخص معینی سپردن، تدبیر امور «دولت»، پایه ریزی شئون «مملکت» و تجهیز «سپاه»، ... در این موارد، متعبد به آن نبودند و التزام به نصوص آن را در جمیع احوال، و عمل به مقتضای آن را لازم نمی دانستند، بلکه برای خود نیز محلّ «بحث و گفتگو» و مجال برای «نظر

{صفحه ۳۰۷}

### ۲- دلیل باز نشستن «امام علی علیه السلام» از گرفتن حقّ خود

و اجتهاد» می دیدند؛ یعنی اگر در نظرشان عمل بر «خلاف نصّ»، کیان آنها را بالا می بُرد و یا به ریاست و حکومتشان نفع می بخشید، آن «خلاف» را مرتکب می شدند.

در مورد «خلافت»، گمانشان بر این معنی غلبه داشت که «عرب» تسلیم «علی علیه السلام» نمی شود و متعبد به «نصّ خلافت» نمی گردد، زیرا او پشت «عرب» را در راه خدا حَم کرده، خون او را در راه «اعلاء کلمه حق» با شمشیرش ریخته، و در راه

«نصرت و یاری حق» و مبارزه در راه آن، نقاب از چهره برکنار زده بود تا آنکه علی رغم خواسته کافران، «آیین خداوند»  
غالب و آشکار گردید؛ بنابراین، آنها جز با زور، مطیع وی نخواهند شد،

و جز به وسیله قدرت، در قابل «نصّ» خاضع نخواهند گردید.

«عرب»- براساس عادت خود در چنین مواردی- «علی علیه السلام» را فردی می دانستند که باید انتقام خونهای را که «اسلام» ریخته، از او گرفته شود، زیرا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قبیله اش- در نظر عرب- کسی که استحقاق گرفتن انتقام آن خونها را از او داشته باشند غیر از «علی علیه السلام» نبود، چرا که آنها انتقام خونهای ریخته شده را از فرد سرشناس طائفه و شخص برتر قبیله می گرفتند، و «علی علیه السلام»- بدون چون و چرا- فرد نمونه «بنی هاشم» و برترین شخصیت آنها پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ لذا «عرب» برای او نقشه کشید، امور را بر وی دیگرگون کرد، کینه و بغض او و ذریه اش را در دل پنهان داشت، به هر عنوان که توانستند به

{صفحه ۳۰۸}

او حمله کردند، و بالأخره، آنچه انجام دادند گذشت، اما فضا را پر کرد و مصیبتهای مربوط به او آسمان و زمین را فرا گرفت. همچنین، «قریش» خصوصاً، و «عرب» عموماً، از «علی علیه السلام»- به خاطر سختگیریش بر دشمنان خدا، و نبرد و کشتارش با کسانی که از حدود خدا تجاوز، و یا حرکتهای الهی را هتک می نمودند- انتقام گرفت. «عرب» از امر به معروف و از نهی از منکرش در هراس بود، از همدالتش بین رعیت و از رعایت مساوات او در تمام قضایا بین مردم، وحشت داشت. نه کسی می توانست از او چشم طمی داشته باشد و نه خاطرخواهی کسی در او اثر می گذاشت.

نیرومند در پیشگاه او ذلیل بود تا «حق» را از او بستاند، و ضعیف در نزد وی قوی و عزیز بود تا حقش را بگیرد.

بنابراین، چگونه امکان داشت که از روی رغبت و علاقه در برابرش خضوع کنند؟! در حالی که قرآن درباره آنها می فرماید: «آنها در کفر و نفاق شدیدترند و سزاوارترند که حدود آنچه را خداوند نازل فرموده ندانند(۱)». و نیز می فرماید: «عده ای از «مردم مدینه» هستند که سخت در «نفاق» فرو رفته اند، تو آنها را نمی شناسی، ما آنها را می شناسیم.»(۲) و در میان آنها افرادی جاسوس و کینه ورزند که از هرگونه شرّ و فسادی در مورد مسلمانان

\*\*\*\*\*

۱-سوره توبه (۹) آیه ۹۷.

۲-سوره توبه (۹) آیه ۱۰۱.

{صفحه ۳۰۹}

کوتاهی نمی کنند.

و باز، «قریش» و سایر «عرب» بر او «حَسَد» می بردند که خداوند آن مقدار از فضل خود بر او بخشیده به گونه ای که به مرحله ای از «علم» و «عمل» در پیشگاه خداوند و پیامبران و صاحبان خرد رسیده که همسالان و اقران از رسیدن به آن مقام عاجزند، و همبستگان و همردیفان او از رسیدن به آن موقعیت نومیدند. با سوابق و خصائصش، از ناحیه خدا و رسولش به مقام و منزلتی دست یافته که گردنهای آرزو به آن سو کشیده می شد، و طمع ها برای رسیدن به «مادون» مقامش به تلاش و تکاپو می افتاد.

بدین جهات بود که «عقربهای حسد» در قلوب «منافقان» به جُنب و جوش افتاد، و بر «نقض عهد و پیمان» وی افراد فاسق، «ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» ائتحد کلمه پیدا کردند. لذا «نصّ پیامبر صلی الله علیه و آله و

سَلَم را پشت سر گذاشتند و آن را سخت به دست فراموشی سپردند.

همچنین، «قریش» و سایر «عرب» خوشحال بودند که «خلافت» در قبائل آنها به نوبت می‌گردد، و طمع آنها در این راه به کار افتاده بود. به این قصد، بر «نقض عهد» پرداختند و همت خود را در «شکستن پیمان» به کار انداختند، دست به دست هم دادند که «نص» را فراموش کنند، با هم «بیعت» کردند که آن را به هیچوجه به یاد نیاورند، و «اجماع» کردند که از همان روز اول، «خلافت» را از «ولّی منصوص از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سَلَم»، منصرف سازند. لذا، آن را به «انتخاب» گذاردند تا برای هر

{صفحه ۳۱۰}

کدام از قبائل، آرزوی رسیدن به آن- گرچه پس از مدّتی- فراهم باشد.

اگر به «نصّ» متعبد می‌شدند و «علی علیه السلام» را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سَلَم مقدم می‌داشتند، «خلافت» از «عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سَلَم» بیرون نمی‌رفت، چرا که در «روز غدیر»- و در موارد دیگر- «اهلبیت» را «همردیف و قرین قرآن» قرار داده بود و آن دو را تا رستاخیز «پیشوای صاحبان عقل» گردانیده بود، اما «عرب» نمی‌توانست خلافت را منحصر در خاندان خاصّی ببیند، به ویژه که چشم همه قبائل به سوی آن دوخته شده بود و افرادی از تمام طوائف، در این راه، یکدیگر را حمایت می‌کردند.

و نیز، کسی که تاریخ «قریش» و «عرب صدر اسلام» را خوب مطالعه کند می‌داند که آنها در برابر «نبوت بنی هاشم» خاضع نشدند مگر زمانی که در

هم شکستند و پس از آنکه قوه و قدرتی برایشان باقی نماند؛ پس چگونه تن به قبول «اجتماع نبوت و خلافت در بنی هاشم» می‌توانند بدهند؟ چنانکه «عمر بن خطاب» هم- در گفتگویی که بین او و «ابن عباس» در گرفت- به این مطلب اشاره کرده، گفت: «قریش حاضر نبود نبوت و خلافت- هر دو- در بین شما باشد». (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۲ ص ۵۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج ۳ ط دار صادر و تاریخ (طبری) ج ۴ ص ۲۲۳ ط دارالمعارف مصر.

{صفحه ۳۱۱}

۲- «سَیْلَفُ صَالِحٍ» امکان نیافتند که آنان را بر «تَعَبُدُ بِهِ نَصٌّ» وا دارند از ترس اینکه اگر در «تَعَبُدُ بِهِ نَصٌّ» اصرار ورزند و مقاومت به خرج دهند از «اسلام» برگردند. و نیز از سرانجام بد «اختلاف» وحشت داشتند، خصوصاً که با مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، «نفاق» خود را آشکار ساخته بود و شوکت و قدرت «منافقان» بالا گرفته بود؛ کافران در طغیان، ارکان دین متزلزل، و قلوب مسلمانان از جا کنده شده بود؛ «مسلمین» پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچون گوسفندان باران زده در شب تیره زمستانی شده بودند که بین گرگهایی متجاوز و درندگان زیانبار قرار گرفته باشند؛ طائفه های از اعراب، «مرتد» شده بودند و گروهی دیگر تصمیم بر «ارتداد» داشتند- چنانکه قبلاً توضیح دادیم.

«علی علیه السلام» در چنین موقعیتی، از اظهار اراده و تصمیم برای قیام به امور مردم، وحشت داشت؛ ترس از بالا گرفتن «فتنه» و «فساد» و «به هم ریختن فوری نظام و سامان مسلمین»،

زیرا روحیه مردم آنچنان بود که توصیف کردیم؛ «منافقان» به گونه ای بودند که یادآور شدیم؛ آنها سرانگشت را از سر «غیظ» و «خشم» به دندان می گزیدند؛ «اهل رده» و «مرتدان» به آن نحو که توضیح دادیم؛ و «ملت‌های کفر» بدان ترتیب که در پیش آوردیم؛ «انصار» با «مهاجران» از در «مخالفت» بیرون آمده بودند و از آنها جدا شده بودند، «انصار» می گفتند: «یک زمامدار از ما

{صفحه ۳۱۲}

و یکی از شما(۱)» و ...

در چنین هنگامه ای، توجه آن حضرت به «امر دین» وی را از توجه به «خلافت» بازداشت؛ او را واداشت تا از «خلافت» کناره گیری کند چرا که می دانست دنبال «خلافت» رفتن موجب خطر برای «امت» و نابودی «دین» خواهد شد؛ لذا، «بقای اسلام» و «مصلحت عموم مسلمانان» را بر «خلافت» مقدم داشت، و از بدست آوردن «خلافت» خودداری نمود و «آخرت» را بر «دنیا» ترجیح داد.

ولی در خانه نشست، «بیعت» نکرد تا اینکه او را با «زور» و «جبر» برای «بیعت» بردند(۲) تا «حق» خویش را حفظ کند و در برابر کسانی که از او عیدول نموده اند «حجت» داشته باشد. او اگر با اختیار و فوراً «بیعت» می کرد حجتش تمام نبود و برهان روشنی نداشت. امّا با این عمل، بین «حفظ دین» و «حفظ حق خود» یعنی «خلافت و امارت مؤمنان» جمع نمود. این کار، دلالت بر اصالت رأی و درک، حلم و بردباری، وسعه صدر دارد.

راستی، کجا سراغ دارید شخصی از چنین موقعیت بلند و امر پر

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به تاریخ (طبری) ج ۴ ص ۲۱۸، ۲۱۹ و ۲۲۰ ط دار المعارف مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)

ج ۶ ص ۶ و ۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل و تاریخ (یعقوبی) ج ۲ ص ۱۰۲.

۲- رجوع کنید به العقد الفرید (ابن عبد ربه مالکی) ج ۴ ص ۳۳۵ ط لجنه التألیف والنشر مصر و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۳ ص ۴۱۵ افست بیروت.

{صفحه ۳۱۳}

ارزشی - که خداوند آن را بالا-ترین موقعیت دینی شمرده- دست بردارد؟! - البته نتیجه این عمل و اختیار این راه از میان «دو طریق»، سودمندترین و پرمفعت ترین آنها بود، چرا که قرب و نزدیکی به خدای عزوجل را به همراه داشت.

اما «خلفای سه گانه» و دوستانشان «نصوص خلافت» را- به خاطر جهاتی که در پیش گفتیم- «تفسیر و توجیه» نمودند. و هیچ تعجیبی از آنها در این موارد نیست؛ چرا که- برای شما روشن ساختیم- آنها هر نصی که با «سیاست نصب امراء و فرماندهان»، «تدبیر امور دولت» و «برقراری شئون مملکت» ارتباط داشت، با «اجتهاد» خود می سنجدند، و آن را «تفسیر و توجیه» می نمودند و شاید برای آنها به اندازه امور دینی- به همان معنی که گذشت- ارزش قائل نمی شدند؛ لذا، «مخالفت» با آنها برایشان آسان بود. و بعد از آنکه کارشان تمام شد و «زمام خلافت» را به دست گرفتند، با تصمیم جدی آنها را به دست فراموشی سپردند و با کسانی که آن «نصوص» را یادآور می شدند و یا به آنها اشاره می کردند، با «شدت» رفتار می نمودند. و چون زمانی که بر حفظ نظام توفیق یافتند؛ دین اسلام را نشر دادند؛ کشورهایی را فتح نمودند؛ به ثروت و قدرت دست یافتند؛ و خود را به شهوات آلوده نساختند، کارشان بالا گرفت؛ قدر و منزلشان بلند



گردید؛ مردم به آنها «حُسن ظن» پیدا کردند، و قلبها به آنان محبت ورزید، مردم نیز در فراموش ساختن و از یاد بردن «نصوص» در مسیر آنها گام برداشتند.

{صفحه ۳۱۴}

پس از آنها، «بنی امیه» آمدند، همانها که نظری جز از بین بردن «اهلیت علیه السلام» و گرفتن تشفی قلب خود از آنها نداشتند... اما با تمام این وضع، نصوص صریح و صحیحی به ما رسیده که- برای اثبات «حق»- ما را کفایت می کند.

{صفحه ۳۱۵}

## حق جو

### درخواست مواردی که «متعبد» به «نص» نشده اند

سخنان اخیرت در تقریب و توضیح آنچه ما بعید می شمردیم معجزه کرده! و در مجسم ساختن مباحث به آشکارترین صورت، انسان را به حیرت می اندازد! پاک و منزّه است آنکس که شاخه های درخت برهان را برایت نرم، و کلیدهای بیان را تسلیم تو ساخته است.

ای کاش به «مواردی که به نصوص صریح، متعبد نشده اند» اشاره می کردی! تا دلیل محکم آن، آشکار و راه صاف و مستقیم، روشن گردد. بنابراین، من از شما درخواست دارم آنچه در سیره و شرح زندگی آنها آمده و در «کُتب اخبار» از «طُرُق اهل تسنن» نگاشته شده، تفصیلاً بیاورید.

{صفحه ۳۱۶}

## حق شناس

### ۱- «مصیبت روز پنجشنبه»

۱- مواردی که متعبد به «نص» نشده اند بیش از آن است که احصاء شود(۱)! از میان همه، توجه به مصیبت روز پنجشنبه که از مشهورترین قضایا و بزرگترین مصیبتها است- کفایت می کند.

اصحاب و نویسندگان «صحاح» و سائر نویسندگان «شَیْن» همه این جریان را نقل کرده اند. و نویسندگان «سَیر» و «اخبار» همگی آن را آورده اند.

از جمله، «بخاری» با سند خود، از «ابن عباس» نقل نموده:

به هنگام احتضار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عده ای از مردان از جمله «عمر بن الخطاب» در خانه آنحضرت بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هَلُمَّ! اَكْتُبْ

۱- برای آگاهی به حدود یکصد مورد از مواردی که متعبد به نص نشده اند رجوع کنید به کتاب النص والاجتهاد علامه سید شرف الدین موسوی عاملی) و یا ترجمه فارسی آن با عنوان «اجتهاد در مقابل نص».

{صفحه ۳۱۷}

## ۲- عِلَّتْ عَدُولِ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه آنها را امر کرده بود.

لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَعُوا بَعْدَهُ» (بیائید! تا برایتان نوشته ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.) «عمر» گفت: «درد بر او غلبه کرده، قرآن نزد شما است، کتاب خدا ما را کفایت می کند.» بین افراد اختلاف افتاد، به نزاع و مخاصمه کشید، بعضی می گفتند: نزدیک شوید! تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته ای برایتان بنویسد که پس از آن گمراه نگردید، و بعضی گفته «عمر» را تکرار می کردند. پس آنگاه که «سر و صدا» و «اختلاف» نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بالا گرفت به آنها فرمود: «برخیزید!».

«ابن عباس» همواره این سخن را می گفت که: «مصیبت»، «تمام مصیبت» آن وقتی بود که با

اختلاف و سر و صدایشان بین پیامبر و بین آنچه می خواست برای آنها بنویسد حائل شدند.

این حدیث، از احادیثی است که در «صَحَّت» و «صُدُور» آن، هیچ جای سخن و تردید نیست. «بخاری» آن را در چند جای صحیح خود نقل نموده و «مسلم» در صحیح خود آن را آورده است. «احمد» در «مُسْنَد» از «ابن عباس» و همچنین سائر نویسندگان «سنن و اخبار» آن را نقل نموده اند، (۱) اما در نقل آن - چون نقل به معنی کرده اند - تصرّف نموده اند، زیرا لفظ اصلی که از «عمر» صادر شده، این بوده:

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب المرضی باب قول المريض «قوموا عني» ج ۷ ص ۱۵۶ ط محمدعلی صبیح و ط مطابع الشعب، صحیح (مسلم) در آخر کتاب الوصیه ج ۱۱ ص ۹۵ ط مصر با شرح نووی، مسند (احمد بن حنبل) ج ۴ ص ۳۵۶ ح ۲۹۹۲ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر.

{صفحه ۳۱۸}

«إِنَّ النَّبِيَّ يَهْجُرُ» (پیامبر هذیان می گوید)! اما آنها بدینگونه آورده اند: «إِنَّ النَّبِيَّ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ» (درد بر پیامبر غالب شده است). این تصرّف به خاطر تهذیب عبارت و کاستن از استهجان آن بوده است.

دلیل این سخن، مطلبی است که «ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری» در کتاب «سقیفه» از «ابن عباس» آورده که: به هنگام احتضار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در خانه مردانی بودند، «عمر بن خطاب» جزو آنان بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دوات و صفحه ای بیاورید! تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از من هرگز گمراه نگردید»، «عمر» در این موقع کلمه ای گفت که معنی اش این است:

«درد بر پیامبر غلبه کرده است»، سپس اضافه کرد: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» (کتاب خدا ما را کفایت است). افرادی که در خانه بودند اختلاف و نزاع نمودند، بعضی می گفتند: بیاورید و نزدیک آید! تا پیامبر برای شما بنویسد، و بعضی گفته «عمر» را تکرار می کردند. پس آنگاه که «حرفهای ناروا» و «اختلاف» زیاد شد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خشمگین گردید و فرمود: «قَوْمُوا!» (از نزد من برخیزید!) (۱)

به روشنی می یابید که «معارضه عمر» را نقل به معنی نموده اند نه عین لفظ آن. و آنچه می تواند شما را به این گفته راهنمایی کند این مطلب است: محدثاتی که نام شخص مخالف را نیاورده اند به عین لفظ

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۵۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

{صفحه ۳۱۹}

«معارضه» تصریح کرده اند.

«بخاری» در صحیح خود، از «ابن عباس» آورده که: «يَوْمُ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ!» (روز پنجشنبه، چه روز پنجشنبه ای!) آنگاه «ابن عباس» آنقدر گریه کرد که سنگ ریزه های جلویش تر شد، سپس اضافه کرد: روز پنجشنبه، درد بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سخت گرفت، فرمود: «کاغذی بیاورید! تا برای شما نوشته ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.» آنگاه به «نزع» پرداختند- در حالی که نباید در پیش پیامبر «نزع» نمود- در این وقت گفتند: «هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ» (پیامبر عقلش را از دست داده)! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «دَعُونِي فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ» (مرا واگذارید! در همین حالی که هستم برایم بهتر است تا آنچه مرا

به آن می خوانید.) و پیامبر به سه چیز هنگام مرگ وصیت کرد، فرمود: مشرکان را از «جزیره العرب» اخراج نمایید! به هیئت‌هایی که به مدینه می آیند آنطور که من جایزه می دادم جایزه دهید! (راوی گفته است:) سومی را فراموش نموده ام.

این حدیث را «مسلم» در صحیح خود، آورده و «احمد» در «مسند» از «ابن عباس» نقل نموده است. سائر محدثان نیز آن را نقل کرده اند. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب الجهاد والسير باب جوائز الوفد ج ۴ ص ۸۵ ط مطابع الشعب، صحیح (مسلم) کتاب الوصیه ج ۱۱ ص ۸۹-۹۴ ط مصر با شرح نووی، مسند (احمد بن حنبل) ج ۳ ص ۲۸۶ ح ۱۹۳۵ (با سند صحیح) و ج ۵ ص ۴۵ ح ۳۱۱۱ ط دار المعارف مصر.

{صفحه ۳۲۰}

«مسلم» در کتاب صحیح خود، از طریق دیگری نیز از «ابن عباس» آن را روایت کرده که گفت: «روز پنجشنبه، امّا چه روز پنجشنبه ای!»- سپس اشک از چشمش جاری گردید و دانه های آن همچون دانه های لؤلؤ به بند کشیده، از گونه هایش سرازیر گردیده، گفت:- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «دوات و کتف گوسفندی، یا لوح و دواتی بیاورید! تا برایتان نوشته ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.» امّا گفتند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَهْجُرُ» (رسول خدا هذیان می گوید!) (۱)

کسی که در اطراف این «مصیبت بزرگ»، در «صحاح» به مطالعه و تحقیق پردازد، می داند اوّل کسی که آن روز گفت: «هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ» (رسول خدا هذیان می گوید.)! فقط «عمر» بوده است، پس از او، دیگران- که همان نظریه او را داشته اند- این حرف را تکرار کرده اند؛ زیرا در

حدیث نخست توجه نمودی که «ابن عباس» گفته: افرادی که در خانه بودند به «جدال و گفتگو» پرداختند، بعضی می گفتند: نزدیک شوید (و کاغذ بیاورید!) تا پیامبر برایتان نوشته ای بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نشوید، و بعضی گفته «عمر» را می گفتند، یعنی می گفتند: «پیامبر هذیان می گوید!» (۲) در روایتی که «طبرانی»- در کتاب «اوسط»- از

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به صحیح (مسلم) کتاب الوصیه ج ۱۱ ص ۹۴-۹۵ ط مصر با شرح نووی، مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۱۱۶ ح ۳۳۳۶ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر، تاریخ (طبری) ج ۳ ص ۱۹۳ ط مصر والکامل (ابن اثیر) ج ۲ ص ۳۲۰.

۲- در رابطه با «مصیبت روز پنجشنبه» غیر از مدارک گذشته رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب العلم ج ۱ ص ۳۹ ط مطابع الشعب و صحیح (بخاری) کتاب النبی الی کسری و قیصر باب مرض النبی و وفاته ج ۶ ص ۱۱ ط مطابع الشعب و تاریخ (طبری) ج ۳ ص ۱۹۲-۱۹۳ و صحیح (بخاری) کتاب الجزیه باب اخراج اليهود من جزیره العرب ج ۴ ص ۶۵-۶۶ افسست دارلکفر بر ط استامبول و صحیح (بخاری) کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة باب کراهیه الخلاف ج ۸ ص ۱۶۱ افسست دارالفکر بر ط استامبول شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱ ص ۱۳۳ افسست بیروت بر ط ۱ مصر، الملل والنحل (شهرستانی) ج ۱ ص ۲۲ ط بیروت والطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۲ ص ۲۴۲-۲۴۴.

و در رابطه با سخن عمر بن خطاب که گفت: «پیامبر هذیان می گوید!» رجوع کنید به تذکره الخواص سبط بن جوزی حنفی ص ۶۲ ط الحیدریه و سّر العالمین و کشف ما فی الدارین (ابو حامد غزالی) ص ۲۱ ط مطبعه النعمان.

{صفحه ۳۲۱}

«عمر» آورده، آمده است: هنگامی که پیامبر مریض

شد، فرمود: «صفحه و دواتی برایم بیاورید! تا مطلبی برایتان بنویسم که پس از آن هیچگاه گمراه نشوید.» زنان از پشت پرده گفتند: مگر نمی شنوید پیامبر چه می گوید؟! - «عمر» می گوید: - گفتم: شما همان زنان اطراف «یوسف» هستید، هرگاه پیامبر مریض می شود چشمان خود را می فشارید و هرگاه بهبودی می یابد به گردنش سوار می شوید. پیامبر فرمود: «آنها را رها کن! که از شما بهترند» (دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ خَيْرٌ مِنْكُمْ) (۱)

ملاحظه می فرمایید که در اینجا، «متعبّد» به «نصّ» نشدند. اگر به آن

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۲ ص ۴۲۳-۴۲۴ و کنز العمال (متقی هندی) ج ۳ ص ۱۳۸ ط ۱.

{صفحه ۳۲۲}

متعبّد بودند، از گمراهی در امان می ماندند. وای کاش به عدم امتثال دستورش اکتفا می کردند و قول آن حضرت را رد نمی نمودند که: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» (کتاب خدا ما را کافی است). گویا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موقعیت کتاب خدا در میان آنها را نمی دانسته! و یا آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خواصّ و فوائد قرآن آگاهتر بودند! ای کاش به همه اینها اکتفا می کردند و او را با آنچنان کلمه ای ناراحت نمی کردند که: «رسول خدا هذیان می گوید!» در صورتی که در حالت احتضار بین آنها افتاده بود.

آه! چه کلمه ای در پایان زندگی و وداع با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند!!

گویا- با عمل نکردن به این «نصّ» و کتاب خدا را کافی دانستن- نشنیده بودند که قرآن، شبانه روز، فریاد می زند: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ

فَانتَهُوا» (آنچه پیامبر به شما عطا کرد بگیریید و از آنچه شما را نهی نمود اجتناب ورزید) (۱) و گویا هنگامی که گفتند: «پیامبر هذیان می گوید!» این آیات را نخوانده بودند که می فرماید: «این سخن فرستاده ای کریم است، نیرومند، و در پیشگاه صاحب عرش منزلت دارد، مُطاع است و امین، صاحب شما مجنون و دیوانه نیست.» (۲)

و نیز گویا این آیات را قرائت نکرده بودند که: «این قول فرستاده ای است کریم، نه قول شاعر، چه کم ایمان دارید! و نه قول کاهن، چقدر کم متذکر می

\*\*\*\*\*

۱- سوره حشر (۵۹) آیه ۷.

۲- سوره تکویر (۸۱) آیات ۱۹-۲۲.

{صفحه ۳۲۳}

گردید! تنزلی است از ناحیه پروردگار عالمیان.» (۱)

و نیز گویا مطالعه نکرده بودند که می فرماید: «صاحب شما گمراه نشده و در بیراهه نیست، و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، آنچه می گوید به او وحی شده، فردی نیرومند و قوی به او تعلیم داده است.» (۲)

و گویا دیگر «آیه های روشن»، امثال این آیات را نشنیده اند که تصریح دارد وی «معصوم» است و سخنانش از «هذیان» و از «کلمات بدون فکر» پیراسته است. علاوه، «عقل»، خود مستقلاً دلالت بر «عصمت» وی می کند که «پیامبر» هرگز «بیهوده» نمی گوید.

امّا «حقیقت» این است که آنها می دانستند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می خواهد «عهد و پیمان خلافت» را محکمتر کند و «نصّ بر وصایت و خلافت علی علیه السلام بالخصوص و بر ائمه عترت علیه السلام به طور عموم» را موکّد سازد. لذا، او را از این کار بازداشتند- چنانکه «عمر بن خطاب» در بحث و گفتگویی که بین او و



«ابن عباس» در گرفته- به آن، تصریح کرده است. (۳)

\*\*\*\*\*

۱- سوره حاقه (۶۹) آیات ۴۰-۴۳.

۲- سوره نجم (۵۳) آیات ۲-۵.

۳- در رابطه با اعتراف عمر- به اینکه او از آن نوشته جلوگیری کرد تا پیامبر حکومت را برای علی قرار ندهد- رجوع کنید شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید معتزلی) ج ۱۲ ص ۷۹ سطر ۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل. - پانوش ۴۲۰ و متن آن را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه ۳۲۴}

شما هر گاه در این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «ایتونی اکتب لکم کتاباً لَنْ تَضَعُوهُ» (بیائید! تا برایتان مطلبی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید) و در فرموده او در «حدیث ثقلین» دقت فرمایید که فرموده: «أَنْتِ تَارِكٌ فِیْكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّیْكُمْ بِهِ لَنْ تَضَعُوهُ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِیْ أَهْلِ بَیْتِی» (من در بین شما چیزی می گذارم که اگر به آن تمسک جوئید هرگز گمراه نمی شوید.: «کتاب خدا»، و «عترتم = اهل بیت» (۱))، می یابید که هدف این «دو حدیث» یکی است و آن اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همان حال بیماریش می خواسته تفصیل آنچه در «حدیث ثقلین» بر آنها واجب فرموده، بنویسد.

۲- آیا چرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نوشتن صرفنظر فرمود؟ به این خاطر بود که پس از صدور آن سخن از آنان، وی ناچار شد صرفنظر کند، زیرا پس از آنچنان سخنی، اثری برای نوشته جز «فتنه و اختلاف» پس از وی باقی نمی ماند و در این باره به «نزاع» پرداخته می شد، «بحث و گفتگو» درمی گرفت که آیا آنحضرت در این نوشته اش العیاذ

بالله! «هدیان» و مطلبی دور از عقل گفته یا نه؟ همانگونه که «اختلاف» کردند و این سخنان ناروا را پیش چشمش گفتند!! در آن روز بیش از این برای آنحضرت چاره ای نبود جز اینکه بفرماید: «از کنارم برخیزید!» و اگر اصرار در نوشتن می فرمود، آنها نیز در اینکه وی «هدیان» می گوید پا

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۲، ۳، ۴ و ۵ و مدارک فراوانی که در آنجاها بدان اشاره شده است.

{صفحه ۳۲۵}

فشاری و لجاج می کردند و طرفداران آنها در اثبات دیوانه شدن پیامبر در آخر عمرش - نَعُوذُ بِاللَّهِ! - سخت به تلاش می افتادند، کتابهایی می نوشتند، و طومارهایی را در ردّ نوشته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ردّ کسی که به آن «احتجاج و استدلال» می کرد، می نگاشتند.

به این خاطر بود که «حکمت بالغه» آن حضرت اقتضا کرد، از نوشتن صرفنظر کند تا این «مخالفان و اولیاء آنها» بایی را در طعن بر «نبوت» نگشایند - نَعُوذُ بِاللَّهِ وَ بِهِ نَسْتَجِيرُ!

از طرفی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دید که «علی و دوستانش» - که قلبی پاک دارند - در برابر مضمون آن نوشته، خاضعند، چه بنویسد و چه ننویسد. دیگران هم به آن عمل نمی کنند و آن را معتبر نمی شمارند. بنابراین، «حکمت» - در چنین وضعی - اقتضای ترک و عدم نوشتن آن را داشت، زیرا پس از آن «معارضه» و «اختلاف»، اثری جز «فتنه» نمی توانست داشته باشد. این «حقیقت» بر کسی پوشیده نیست.

{صفحه ۳۲۶}

**حق جو**

**۱- اعتراف به گفته های «حق شناس»**

۱- جائی برای «شبهه و ایراد» در آنچه ذکر کردید وجود ندارد؛ و راهی برای «شک و تردید» در آنچه از

آن بحث نمودید، یافت نمی شود.

## ۲- درخواست سائر موارد

۲- لطفاً، سائر مواردی که «صحابه» متعبد به «نصوص» نشده اند، بیاورید!

{صفحه ۳۲۷}

### حق شناس

### سَرِّیه اسامه

خداوند به تو عزّت بخشد! به من امر فرمودی سائر مواردی را که اصحاب «نظریه خود» را بر «تعبد به اوامر مقدّس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» مقدّم داشته اند، برایتان بیان نمایم.

کافی است «سَرِّیه اسامه بن زید بن حارثه» را برای جنگ با «روم» مطالعه فرمائی که آخرین سرّیه های زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. سرّیه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت به آن اهمّیت می داد. اصحابش را بر آمادگی برای آن فرمان داد، آنها را در این راه تحریص نمود و شخصاً آنها را مجهّز ساخت تا عزمشان محکم و همّتشان بالا گیرد. هیچکدام از وجوه «مهاجران» و «انصار»- همچون «ابوبکر»، «عمر» (۱)، «ابوعبیده»،

\*\*\*\*\*

۱- نویسندگان تاریخ، سیره و اخبار، اتفاق دارند که ابوبکر و عمر در لشکر بودند. و آن را- به طور مسلم- در کتب خود آورده اند. این، از مطالبی است که در آن هیچ کس اختلاف ندارد.

- رجوع کنید به الطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۲ ص ۱۹۰، تاریخ (یعقوبی) ج ۲ ص ۷۴ ط بیروت، الکامل (ابن اثیر) ج ۲ ص ۳۱۷، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۵۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، سمط النجوم العوالی (عاصمی مکی) ج ۲ ص ۲۲۴، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۳ ص ۲۰۷ و السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۲ ص ۳۳۹. و در کتاب عبدالله بن سبأ (علامه عسکری) ج ۱ ص ۷۱ از: کنز العمال (متقی هندی) ج ۵ ص ۳۱۲، منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۴ ص ۱۸۰،

انساب الاشراف (بلاذری) ج ۱ ص ۴۷۴ و تهذیب (ابن عساکر) ج ۲ ص ۳۹۱ در شرح حال اسامه.

{صفحه ۳۲۸}

«سعد» و امثال آنها- نبودند جز اینکه آنها را مهتبا، و به لشکرگاه فرستاد». (۱)

این جریان، چهار روز به آخر ماه صفر سال یازدهم مانده، واقع شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را مجهز ساخت و صبحگاه، «اسامه» را خواست، به او فرمود: «به سرزمینی که پدرت شهادت یافته، رهسپار شو و اسب را بر سرزمین آنها بتاز! من سرکردگی این سپاه را به تو دادم. و صبح هنگام، بر اهل «ابنی» (۲) حمله

\*\*\*\*\*

۱- عمر به اسامه می گفت: «پیامبر از دنیا رفت در حالی که تو امیر من بودی.» این مطلب را عده ای از محدثان و مورخان نقل کرده اند. - رجوع کنید به السیره الحلبیه (علی بن برهان الدین حلبی) ج ۳ ص ۲۰۹، کنز العمال (متقی هندی) ج ۵ ص ۲۴۱ ح ۷۱۰ ط ۲ والسیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۲ ص ۳۴۱.

۲- ابنی بر وزن «کُبراً» ناحیه ای از سرزمین «سوریه» است که بین «عسقلان» و «رمله» قرار داد و در نزدیکی «موته» است که «زید بن حارثه» و «جعفر بن ابی طالب» - که دارای دو بال در بهشت- در آنجا شهادت یافته اند.

{صفحه ۳۲۹}

بر و سخت محاصره شان نما! اما آنچنان به سرعت حرکت کن که پیش از رسیدن خبر به آنها، به محلّ نبرد رسیده باشی! اگر خداوند به تو پیروزی داد در میان آنها کم بمان! همراه خود افراد وارد و کسانی که راه بلند هستند بردار! طلیعه داران و دیده بانان را از پیش بفرست!

روز ۲۸ صفر، بیماری آن حضرت- که دیگر از آن بهبودی

نیافت - شروع شد، تب و سردرد، وی را فرا گرفت. صبح روز بیست و نهم، مشاهده فرمود که سپاه در حرکت «سستی» می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصاً به میان سپاه رفت و آنها را تحریص و تهییج نمود. «پرچم» را با دست خود بست و به «أسامه» داد تا حمیتشان تحریک و عزمشان را محکم سازد، سپس خطاب به «أسامه» فرمود:

«به نام خدا و در راه خدا نبرد کن! و هرکسی که به خدا کافر است از زمین برانداز!» «أسامه» با پرچم بسته از «مدینه» خارج شد، آن را به دست «بُریده» سپرد و در «جرف» لشکرگاه زد. در آنجا نیز در حرکت «کندی» کردند و حرکت نمودند با اینکه آن فرمانها و تحریصات را از آنحضرت شنیده بودند و آن «نُصوص صریح» را در وجوب سرعت از وی مشاهده کرده بودند مانند این فرمان: «صبح هنگام بر اهل اُبنی حمله بر!» (۱) و همچون «در سیر،

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المغازی «واقعی» ج ۳ ص ۱۱۷، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۳ ص ۲۰۷، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۲ ص ۳۳۹ والطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۲ ص ۱۹۰.

{صفحه ۳۳۰}

سرعت گیر تا پیش از رسیدن اخبار، به محل نبرد برسی!» (۱)

تعداد فراوانی از این «اوامر» وجود دارد که در آن «سریه»، مورد عمل قرار ندادند.

و گروهی از آنان، بخشیدن «ریاست سپاه» به «أسامه» را مورد طعنه قرار دادند - چنانکه پیش از آن، در مورد «امارت» پدرش نیز طعنه زدند و در آن باره، زیاد انتقاد و ایراد کردند - با آنکه دیده بودند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «امارت لشکر» را

به او سپرده و به او فرموده است: «ولایت و ریاست این سپاه را به تو سپردم» (۲) و دیده بودند که آنحضرت با بدن تب دار، با دست خودش «پرچم» را برای او بست، اما همه آنچه دیده بودند، آنها را از طعنه زدن باز نداشته بود تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر طعنه زنان سخت خشمگین شد و- در حالی که سر خود را با قطیفه ای پیچیده بود و از درد و تب، رنج می برد- از خانه بیرون آمد تا آنان را از این «طریق خلاف» باز دارد.

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المغازی (واقدی) ج ۳ ص ۱۱۱۷ و ۱۱۲۳، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۳ ص ۲۰۷، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۲ ص ۳۳۹ والطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۲ ص ۱۹۰.

۲- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱ ص ۱۵۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المغازی (واقدی) ج ۳ ص ۱۱۱۷، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۳ ص ۲۰۷، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۲ ص ۳۳۹ والطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۲ ص ۱۹۰.

{صفحه ۳۳۱}

و این جریان، روز شنبه ده روز از ماه بیع الاوّل گذشته بود، و دو روز پیش از رحلت آنجناب، ائتفاق افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم- با حالتی خشمگین- به میان آنان آمد و بر منبر رفت، خداوند را حمد و ثنا گفت، سپس- چنانکه «نویسندگان اخبار» در نقل آن «اجماع» و اهل علم در صدورش «ائتفاق» دارند- فرمود:

«ای مردم! این چه سخنی است که از بعضی از شما در مورد «سپهداری اسامه» به من رسیده؟!»

اگر هم اکنون در مورد امارت بخشیدنم به «اسامه» طعنه می زنید، بیشتر در مورد پدرش نیز طعنه زدید. سوگند به خدا! که او سزاوار «امارت و سپهداری» بود چنانکه پسرش نیز پس از وی بدان سزاوار است.» (۱)

آنگاه، آنها را در مبادرت به حرکت، «تحریص» فرمود. سپاهیان، آنحضرت را «وداع» می نمودند و به سوی لشکرگاه «جرف» رهسپار می شدند. و آنجناب همچنان آنها را در تعجیل، «تحریص» می نمود.

\*\*\*\*\*

۱- هر کدام از محدثان و سیره نویسان که این «سریه» را نقل کرده اند، جریان طعنه آنها در مورد «امارت اسامه» و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سختی خشمگین شد و در میان آنها برای توبیخشان آمد- به نحوی که ذکر کردیم- آورده اند و خطبه ای را که آنحضرت در این مورد خوانده نیز نقل کرده اند.

- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱ ص ۱۵۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المغازی (واقعی) ج ۳ ص ۱۱۱۹، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۳ ص ۲۰۷، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره النبویه (حلبی شافعی) ج ۲ ص ۳۳۹ والطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۲ ص ۱۹۰.

{صفحه ۳۳۲}

بیماریش شدت یافت و مکرر می فرمود:

«سپاه اسامه را مجهز سازید!»

«سپاه اسامه را حرکت دهید!»

«لشکر اسامه را گسیل دارید!»

او این فرمانها را تکرار می کرد، اما آنها در حرکت «کندی» می ورزیدند! پس آنگاه که روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول شد «اسامه» از لشکرگاه به خدمت پیامبر مشرف شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمان حرکت را صادر کرده فرمود: «با برکات و رحمت خدا حرکت کن!» (۱)

«اسامه» با آن حضرت «وداع» نمود، به لشکرگاه رفت،

سپس همراه «عمر» و «ابوعبیده» بازگشت!!! هنگامی نزد آنجناب رسیدند که در «حال رحلت» بود، آنحضرت در همان روز وفات یافت- رُوحی وَ أرواحُ الْعَالَمِينَ لَهُ الْفِدَاء- و «سپاه اسامه» با «پرچم»، به مدینه طَیِّبه بازگشت!!!

بعداً، تصمیم گرفتند که فرمان حرکت به سوی این «نبرد» را- به تمام معنی- «لغو» کنند؛ در این باره با «ابوبکر» گفتگو کردند و سخت اصرار نمودند، با اینکه با چشم خود دیده بودند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ چقدر در

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱ ص ۱۶۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المغازی (واقعی) ج ۳ ص ۱۱۲۰، السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۳ ص ۲۰۸، السیره النبویه (زین دحلان) در حاشیه السیره الحلبیه (حلبی شافعی) ج ۲ ص ۳۴۰ والطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۲ ص ۱۹۱.

{صفحه ۳۳۳}

این معنی اهتمام داشت! عنایت کاملش در تعجیل و سرعت در حرکت را مشاهده نموده بودند، «نصوص متوالی» وی را در سرعت به سوی این «نبرد»- به گونه ای که پیش از اخبار برسند- همه را دیده و شنیده بودند؛ ملا-حظه کرده بودند که آنحضرت شخصاً آنچه می توانست در این باره عمل کرد و در مجهز ساختن «سپاه» کوشید، مطالب لازم را به «اسامه» سپرد و با دست خود پرچمش را بست تا که هنگام احتضارش رسید به او فرمود: «با برکت خدا حرکت کن!»- چنانکه گفته شد.

همه آنها در باز کردن «پرچم» و باز داشتن «سپاه» از حرکت به سوی جنگ «اتفاق نظر» داشتند و تنها «ابوبکر» از این کار ابا ورزید. پس آنگاه که دیدند او تصمیم بر گسیل داشتن سپاه دارد «عمر بن خطاب» پیش وی آمد



و از زبان «انصار» از او می‌خواست که «أسامه» را عزل کند و دیگری را به جای او نصب نماید!! ولی او حاضر نشد «أسامه» را «عزل» کند و خواسته آنان را قبول نماید؛ چنانکه در اصل گسیل داشتن «سپاه» نیز پیشنهاد آنان را نپذیرفت و خواسته شان که «سپاه» را نفرستد، اجابت نمود.

اصرار آنها به گونه ای بود که «ابوبکر» ناراحت شد، پرید و ریش «عمر» را گرفت و گفت: «مادرت به عزایت بنشیند و تو را بر روی زمین نبیند، ای پسر خطاب! «پیامبر» او را «امیر» قرار داده، تو مرا امر می‌کنی که او را «عزل»

{صفحه ۳۳۴}

نمایم؟! (۱)

پس آنگاه که «سپاه» حرکت داده شد- در حالی که نمی‌خواستند چنین شود- «أسامه» با سه هزار نفر جنگجو که هزار نفر آنها سوار بودند، حرکت نمود. گروهی از همان کسانی که «پیامبر» آنها را مجهز ساخته بود، «تخلف» ورزیدند و با «أسامه» رفتند در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود:

«لشکر أسامه را مجهز سازید!»

«نفرین و لعنت خدا بر کسی که از سپاه أسامه تخلف ورزد!» (۲)

شما خوب می‌دانید که آنها در مرحله نخست، در حرکت «کندی» کردند، و در مرحله دوم، از سپاه «تخلف» ورزیدند، تا پایه های سیاستشان محکم و ستونهای آن را برپا دارند.

در اینجاها «نظریه» خویش را بر «تعهد به نص» ترجیح دادند، زیرا دیدند حفظ خواسته خویش اولی، و رعایت آن سزاوارتر است، و اگر به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متعهد می‌شدند، و پیش از رحلت او به «جنگ»

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به تاریخ (طبری) ج ۳ ص ۲۲۶،

الكامل فى التاريخ (ابن اثير) ج ٢ ص ٣٣٥، السيره الحلبيه (حلبى شافعى) ج ٣ ص ٢٠٩ والسيره النبويه (زين دحلان) در حاشيه السيره الحلبيه (حلبى شافعى) ج ٢ ص ٣٤٠.

٢- رجوع كنيد به الملل والنحل (شهرستانى شافعى) ج ١ ص ٢٠ در حاشيه الفصل (ابن حزم) افست دار المعرفه بيروت. و شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد) ج ٦ ص ٥٢ ط مصر با تحقيق محمد ابوالفضل.

{صفحه ٣٣٥}

رهسپار مى گردیدند، «خلافت» از دستشان مى رفت.

پيامبر صلی الله عليه و آله و سلم نیز- که پدر و مادرم فدایش باد!- مى خواست «مرکز» را از وجود آنان خالی سازد تا با آرامش و طمأنینه «امر خلافت» در اختیار «امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام» قرار گیرد و تا آنها باز مى گردند «امر خلافت» برای وی «محکم» و ارکان آن برایش «استوار» شده باشد و از «نزاع و مبارزه» برکنار باشند.

و اینکه رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم «اسامه هیفده ساله» را بر آنان «امیر» ساخت (١)، به خاطر درهم شکستن غرور بعضی، و برگرداندن سرکشی متکبران آنها، و احتیاط در امتیت از نزاع آینده بود، تا اشخاصی که مى خواهند خود را مقدم دارند، اگر یکی از آنان «امیر» شد که «جوانتر» بود، ناسلوکی نشان ندهند.

امّا آنها این معنی را درک کردند؛ لذا، در امارت اسامه «ایراد» کردند، در حرکت با او «گندی و سستی» نمودند، حرکت نکردند، تا پیامبر صلی الله عليه و آله و سلم به پروردگارش ملحق شد، گاهی تصمیم بر «لغو فرمان» این جنگ و «باز کردن پرچم» گرفتند، و گاهی بر «عزل اسامه»، و سپس گروه، زیادی از سپاه او «تخلّف» ورزیده و همراهش حرکت نکردند.

بنابراین، ملاحظه می فرمایید که در همین «سریه اسامه»، پنج

\*\*\*\*\*

۱- البته برخی گفته اند که عمر او ۱۸ و به قولی ۱۹ و به قول دیگری ۲۰ سال بوده است ولی هیچکس بیش از ۲۰ سال نگفته است.

{صفحه ۳۳۶}

مطلب است که آنها «متعبد» به «نص» نشدند، و رأی و نظریه خویش در امور سیاسی، و اجتهاد خویشان را بر تعبد به نصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مقدم داشتند.

{صفحه ۳۳۷}

## حق جو

### ۱- اعتراف به گفته های «حق شناس»

۱- درباره «سریه اسامه» سخن به طول انجامید چنانکه در مورد «رزیه یوم الخمیس» (مصیبت روز پنجشنبه) نیز سخن طولانی شد، اما بدانگونه مبهمات آن روشن گردید که صبح برای «بینایان حقائق» آشکار شد.

### ۲- درخواست بقیه موارد

۲- لطفاً بقیه مواردی که به «نص» متعبد نشده اند نیز برای ما بیان فرمایید!

{صفحه ۳۳۸}

## حق شناس

### ۱- قسمتی از موارد

۱- کافی است جریان «صلح حدیبیه»، غنائم «جنگ حنین»، گرفتن فداء از «اسیران بدر»، و اوامر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به نحر بعضی از شترها هنگامی که در «جنگ تبوک» گرسنگی آنان را فراگرفت، و بعضی شئونشان در «جنگ احد» و شعب آن، و جریان روز «ابوهریره» که با صدای بلند بشارت داد به کسی که خدا را با توحید ملاقات کند، سرگذشت «نماز بر منافق»، و روز «طعن در صدقات»، و سؤال آنها با «فحش»، تأویل دو آیه «خمس» و «زکات»، تأویل دو آیه مربوط به «حج تمتع» و «ازدواج موقت»، تأویل آیه «طلاق»، تأویل روایاتی که درباره «نوافل ماه رمضان» وارد شده از نظر کیفیت و کمیت، دخالت در «کیفیت اذان» و اسقاط «حی علی خیر العمل»، و در تعداد تکبیر در «نماز میت»، و موارد دیگری که مقام، گنجایش شمردن آن را ندارد همچون مقابله در جریان «حاطب بن بلتعنه»، و معارضه با آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در «مقام

**۲- اشاره به نصوصی دیگر که درباره «امام و عترت» است و «صحابه» به آن عمل نکرده اند.**

ابراهیم علیه السلام انجام داد، اضافه کردن خانه های گروهی از مسلمانان به «مسجد»، و حکم بر زیان یمنی ها به پرداخت دیه «ابوخرش هذلی»، و همچون تبعید کردن «نصر بن حجاج سلمی»، و اقامه حدّ بر «جُعد بن سلیم»، گذاردن «خراج» بر اراضی «عراق»، کیفیت ترتیب «جزیه»، دستور «شُورا» با آن کیفیت، «شبگردی» برای اطلاع از حال مردم، و «تجسس» و تفتیش در روز، و چون «عول در فرائض» (۱)... و تعداد بیشمار دیگری...

کافی است اینها مورد توجه قرار دهی.

۲- علاوه، نصوص دیگری از غیر «نصوص خلافت» درباره «علی علیه السلام و عترت

پاک رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ موجود است که به آن نیز عمل ننموده اند، بلکه درست بر خلاف آن عمل کرده اند - چنانکه افراد محقق از آن آگاهند.

بنابراین، هیچ جای شگفتی نیست که «نصوص خلافت» را نیز تأویل کنند. آیا نمی تواند این مثل دیگر نصوصی که آنها را تأویل نموده و به آن عمل نکرده اند باشد؟ این هم مثل آنها، که عمل به آراء خویش را بر تعبد به آنها مقدم داشته اند.

\*\*\*\*\*

۱- برای آشنائی با همه این موارد و غیر اینها، رجوع کنید به کتاب «الْأَنْصُ وَالْإِجْتِهَاد» (علامه سید شرف الدین) و یا ترجمه آن به نام «اجتهاد در مقابل نص»، کتاب «الفصول المهمه» (علامه سید شرف الدین) فصل ۸ و یا ترجمه آن به نام «در راه تفاهم»، و کتاب گرانسنگ الغدیر (علامه امینی) ج ۶.

{صفحه ۳۴۰}

## حق جو

### لطفاً آنها را بطور تفصیل بیاورید!

فرمودید: درباره «امام و عترت» نصوصی غیر از «نصوص خلافت» است که گذشتگان به آن عمل نکرده اند. لطفاً آنها را به طور تفصیل بیاورید!

{صفحه ۳۴۱}

## حق شناس

### اجابت درخواست

درخواست شما از تفصیل مطلب، مصداق این گفته است: «وَكَمْ سَائِلٍ عَنِ أَمْرِهِ وَهُوَ عَالِمٌ!» (چه بسیار از پرسش کنندگان هستند که خود از مطلب کاملاً آگاهند!).

شما خوب می دانید که عدّه زیادی از «صحابه» با «علی علیه السلام» کینه داشتند و دشمن بودند، از او یُجِدَا شدند، اذیتش کردند، دشنامش دادند، ستم درباره اش نمودند، سَب و بدگوئی به او را بر خود لازم شمردند، با او جنگیدند، رو در روی او و «اهلیت» و دوستانش، با شمشیر ایستادند.

تواریخ و اخبار گذشته، «گواه روشن» این معنی است.

در حالی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «کسی که اطاعت من کند اطاعت خدا کرده و کسی که سر از فرمان من برتابد سر از فرمان خدا برتافته و کسی که اطاعت «علی» کند اطاعت من نموده و کسی که سر از فرمان «علی» برتابد سر از

فرمان من بر تافته است.» (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به پانوشت ۱۵۶ و پانوشت ۲۸۸ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه ۳۴۲}

باز رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده و کسی که از تو «ای علی!» جدا شود از من جدا شده است.» (۱)

و باز فرمود: «ای علی! تو، هم در دنیا سید و آقائی و هم در آخرت؛ دوست تو دوست من است و دوست من دوست خدا؛ دشمن تو، دشمن من و دشمن من، دشمن خدا است؛ وای بر کسی که

پس از من بر تو خشم گیرد.» (۲)

و نیز فرمود: «کسی که «علی» را سب کند مرا سب نموده، و کسی که مرا سب کند خدا را سب کرده است.» (۳)

و باز فرمود: «کسی که «علی» را آزار رساند مرا آزرده، و کسی که مرا بیازارد خدا را آزرده است.» (۴)

و نیز فرمود: «کسی که «علی» را دوست بدارد مرا دوست داشته، و کسی که بر او خشم گیرد بر من خشم گرفته است.» (۵)

و باز فرمود: «ای علی! غیر از مؤمن، تو را دوست نمی دارد، و به جز منافق،

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۱۵۷ و ۲۸۹.

۲- رجوع کنید به پانوشته ۱۶۲.

۳- رجوع کنید به پانوشته ۱۵۸.

۴- رجوع کنید به ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱ ص ۳۹۳ ح ۵۰۱، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۳۷، ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۶۵ و ینایع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۰۵ و ۳۰۳ ط اسلامبول. - پانوشته ۱۵۹ را نیز ملاحظه نمایید!

۵- رجوع کنید به پانوشته ۱۶۰.

{صفحه ۳۴۳}

کینه و خشم تو را بر دل نمی گیرد.» (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به صحیح (ترمذی) ج ۵ ص ۳۰۶ ح ۳۸۱۹ ط دار الفکر، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی) ص ۲۷ ط التقدم العلمیه مصر، سنن (نسائی) ج ۸ ص ۱۱۶، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۲ ص ۱۸۸ ح ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۸، ۶۸۰، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۰۲ و ۷۰۳، اسدالغابه (ابن اثیر) ج ۴ ص ۲۶، حلیه الاولیاء (ابو نعیم اصفهانی) ج ۴ ص ۱۸۵ (آن را صحیح دانسته و از طرق مختلف آورده است)، میزان الاعتدال (ذهبی) ج ۲ ص ۴۱، الاستیعاب (ابن عبدالبر) در

حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۳ ص ۳۷، مجمع الزوائد (هیثمی) ج ۹ ص ۱۳۳، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۲۰ ص ۲۲۱  
ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغزلی شافعی) ص ۱۹۰ ح ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹ و ۲۳۱ ط ۱  
تهران، ینابیع الموده (فندوزی حنفی) ص ۴۷، ۴۸ و ۱۸۲ ط اسلامبول، کنوز الحقائق (مناوی) ص ۴۶ و ۱۹۲ ط بولاق مصر،  
منتخب کنز العمال (متقی هندی) در حاشیه مسند (احمد بن حنبل) ج ۵ ص ۳۰، کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۵۷ ح ۴۴۴  
ط ۲، الرياض النضره (محب الدین طبری) ج ۲ ص ۲۸۴. و در احقاق الحق (قاضی تستری) ج ۷ نقل نموده از: مسند (احمد بن  
حنبل) ج ۱ ص ۹۵ ط المیمیه، علل الحدیث (ابو حاتم) ج ۲ ص ۴۰۰، سنن (بیهقی) ج ۲ ص ۲۷۱ ط المیمیه، طبقات الحنابله ج ۱  
ص ۳۲۰، تاریخ بغداد (خطیب بغدادی) ج ۸ ص ۴۱۷ و ج ۱۴ ص ۴۲۶، موضح الجمع والتفریق (بغدادی) ص ۴۶۸، معالم التنزیل  
(بغوی) ج ۶ ص ۱۸۰، لسان المیزان (ابن حجر) ج ۲ ص ۴۴۶، شرح دیوان امیرالمؤمنین (میبدی) ص ۱۹۱ مخطوط، الشفاء (قاضی  
عیاض) ج ۲ ص ۴۱، تذکره الحفاظ (ذهبی) ج ۱ ص ۱۰، الفتح الکبیر (نیهانی) ج ۱ ص ۴۴۶، فرائد السمطین (حموینی) ج ۱  
ص ۱۳۳ و غیر آن، پانوش ۱۶۱ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه ۳۴۴}

و باز فرمود: «بار خدایا! دوست بدار کسی که او را دوست دارد! و دشمن دار کسی که او را دشمن دارد! یاری کننده اش را  
یاری، و کسی که در صَدَدِ خِذْلان و خواری او است، خوار و مخدولش دار!» (۱)

روزی رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نگاهی به «علی»، «فاطمه»، «حسن» و «حسین» افکنده، فرمود: «من در مبارزه ام با  
کسی که با شما بجنگد، و آشتی هستم با کسی



که با شما صلح باشد.»(۲)

و در آن هنگام که «عبا» بر آنها افکند، فرمود: «من در جنگم با کسی که با آنها بجنگد و صلح با کسی که با آنها از در آشتی درآید، و دشمن هستم با کسی که با آنان دشمنی کند.»(۳)

... و بسیاری دیگر از این قبیل «احادیث»، که بسیاری از «صحابه» به

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰ و ۲۱۱.

۲- رجوع کنید به پانوشتهای ۲۹۰.

۳- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۸۵ و ۱۱۲ ط مصر المیمیه مصر، الاصابه (ابن حجر عسقلانی) ج ۴ ص ۳۷۸، ینابیع الموده (قندوزی حنفی) ص ۲۲۹، ۲۹۴ و ۳۰۹ ط اسلامبول، نظم درالسمطین (زرندی حنفی) ص ۲۳۲ و ۲۳۹، مصابیح السنه (بغوی شافعی) ج ۲ ص ۲۸۰، مشکاه المصابیح (عمری) ج ۳ ص ۲۵۸، ذخائر العقبی (طبری شافعی) ص ۲۳ والریاض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۹۴.

{صفحه ۳۴۵}

آنها عمل نکردند بلکه به نقیض و ضد آن عمل نمودند، هوا و هوسهایشان را بر آنها مقدم داشتند، و اغراض خود را بر آن «روایات» پیش انداختند.

افراد آگاه می دانند که سائر «سین» رسیده در مورد «فضائل علی علیه السلام» - که از صدها افزون است - درست همچون نصوص صریحی است که در «وجوب موالات» وی، و حرام بودن دشمنی با آنجناب، رسیده است؛ زیرا هر کدام آنها دلالت بر «جلالت قدر»، «عظمت شأن»، و «علو مقام وی در پیشگاه خداوند و پیامبرش» می کند، که ما - در بیانات گذشته - قسمت زیادی از آنها را آوردیم، ولی آنچه را که ما نیاورده ایم چندین برابر مقداری است که آورده ایم. (۱)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به احقاق الحق (قاضی نورالله تستری) ج ۱، ج ۲، ج ۳، ج ۴،

ج ۵، ج ۶، ج ۷، ج ۸، ج ۹، ج ۱۰ و ج ۱۱ ط الاسلامیه تهران، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی)، ترجمه الامام علی بن ابی طالب از تاریخ دمشق (ابن عساکر شافعی) ج ۱، ج ۲ و ج ۳ ط بیروت، کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب (کنجی شافعی)، الغدیر (علامه امینی) ج ۱ تا ج ۱۱، فضائل الخمسه من الصحاح الستة (فیروزآبادی) ج ۱ تا ج ۳، المناقب (خوارزمی حنفی)، شواهد التنزیل (حسکانی حنفی) ج ۱ و ج ۲، ینابیع الموده (قندوزی حنفی)، نظم درالسمطین (زرنندی حنفی)، خصائص امیرالمؤمنین (نسائی)، الریاض النضره (محب الدین طبری شافعی) ج ۲ ص ۲۰۱-۳۳۴ ط ۲ دارالتألیف مصر... و دهها کتاب چاپی و خطی دیگر.

{صفحه ۳۴۶}

من اکنون، از شما می پرسم:

آیا هیچکدام از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با «دشنام» به «علی علیه السلام» و «جنگ» با او توافق دارد؟!

و آیا هیچکدام از آنها با «آزار»، «بُغض و کینه» و «عداوت» با او می سازد؟!

و آیا آنها با «دَرهم شکستن»، «غصب حقوق»، «ستم» بر او، و «سَبِّ وی بر منابر مسلمانان» به گونه ای که از رُسومات و سنتهای خُطبا در جمعه ها و اعیاد قرار داده شود، تناسب می تواند داشته باشد؟!

نه، هرگز!

ولی، آنها که چنین خلافتهایی را مرتکب شدند، اهمیتی به آن «روایات»، نه به «کثرت» و نه به «تواتر» آنها نمی دادند، و هیچکدام از آن «نُصوص» نمی توانست مانع آنچه «مقتضای سیاستشان» بود، بشود.

آنها خوب می دانستند که:

«علی» برادر پیامبر است و ولیش؛

وارث او است و صاحب نجوایش؛

سید و آقای عترت او است و هارون امتش؛

همتا و کُفو پاره جانش است و پدر ذریه اش؛

نخستین شخص، در اقرار به اسلام

است و با اخلاص ترین فردشان در ایمان؛

دانشمندترین آنها است و عاملترینشان؛

{صفحه ۳۴۷}

بزرگترین فردشان در حلم، و محکمترین آنها در یقین؛

بیشتر از همه آنان سختی کشید؛ و از همه نیکوتر از آزمایش بیرون آمد؛

فضل و منقبت او از همه وافرتر، و سوابقش از همه آنان گرامی تر و ارزشمندتر؛

از همه شان به اسلام با احاطه تر، و به رسول خدا نزدیکتر؛

از همه مسلمانان از نظر هدایت، اخلاق و رفتار، و سمت و جهت به پیامبر شبیه تر؛

و از زاویه عمل، سخن... و سکوت... از همه... نمونه تر بود.

آنها خوب می دانستند... اما اغراض و خواسته های شخصی... از دلیلی پیش آنها مقدم تر بود.

بنابراین، چه جای شگفتی است اگر رأیشان در «امامت» را بر «نصّ غدیر» مقدم دارند؟

و آیا «نصّ غدیر» غیر از یکی از همان «صدها حدیث» است که آن را «تأویل» نموده اند تا آن را «فدای رأی خود» سازند و

مصلح خویش را بر آنها مقدم دارند؟

در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: «من در بین شما چیزی قرار می دهم که اگر به آن متمسک شوید

هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا، عترتم

{صفحه ۳۴۸}

اهلیتیم.» (۱)

و نیز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: «مَثَل اهلبيت من، مَثَل کشتی نوح است، آن که سوار کشتی شد نجات

یافت و آن کس که از آن تخلّف ورزید غرق گردید. و مَثَل اهلبيت من در میان شما همچون باب حِطّه بنی اسرائیل است،

کسی که از آن درب داخل شد آمرزیده شد.» (۲)

و باز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: «ستارگان، موجب امتیت اهل

زمین از غرقند و اهل بیت من موجب امتیازم از اختلاف؛ پس آنگاه که قبیله ای از عرب با آنان مخالفت کند با یکدیگر اختلاف می کنند و حزب ابلیس می گردند.» (۳)

... و بالاخره از این ردیف روایتهای صحیحی که رسیده، و آنها... به هیچکدامش تعبّد نورزیدند!!

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۲، ۳، ۴ و ۵.

۲- رجوع کنید به پانوشته ۸.

۳- رجوع کنید به پانوشته ۱۰.

{صفحه ۳۴۹}

## حق جو

۱- «حق» - به روشنی - واضح گردید. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

۱- «حق» - به روشنی - واضح گردید. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

۲- چرا امام علیه السلام در «روز سقیفه» به «نصوص خلافت و وصایت» استدلال نکرد؟

۲- تنها یک مطلب باقی مانده، که نشانه هایش نامعلوم است و علامتهایش آشکار نیست؛ من آن را یادآور تان می شوم تا پرده از آن برگیرید و پنهانی آن را آشکار سازید. و آن این است که:

چرا «امام علیه السلام» - در «سقیفه» و در برابر «ابوبکر» و بیعت کنندگان با وی - به «نصوص خلافت و وصایت» استدلال نمود؟

{صفحه ۳۵۰}

## حق شناس

۱- موانع امام علیه السلام از «احتجاج» در «روز سقیفه»

۱- مردم همه می دانند که «امام علی علیه السلام» و سائر دوستانش - اعم از «بنی هاشم» و دیگران - به هنگام «بیعت (!)» حاضر نبودند و در آن روز، داخل «سقیفه» هم نشدند، بلکه از آن و از هرچه در آن می گذشت برکنار بودند. همه آنها به جانب آن امر بزرگی که در اثر وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش آمده و مکلف به انجام آن بودند، رهسپار شده بودند؛ به امر واجب تجهیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قیام نموده و به غیر آن نمی اندیشیدند. و هنوز اینها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قیام نموده و به غیر آن نمی اندیشیدند. و هنوز اینها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قیام نموده و به غیر آن نمی اندیشیدند.

آله و سلم را در ضریح مقدّسش پنهان نساخته بودند که «اهل سقیفه» کار خود را تمام، امور «بیعت» را محکم، و پیمان آن را استوار ساخته بودند، و با حزم و دوراندیشی خاص، با هم متّفق شدند که از هر گفته و هر عملی که موجب سُستی پایه های «بیعت»، یا خدشه این پیمان، و یا تشویش و اضطرابی در آن به وجود آورد، جلوگیری کنند.

بنابراین، «امام علی علیه السلام» در کجا بود تا در برابر «ابوبکر» و بیعت

{صفحه ۳۵۱}

## ۲- اشاره به «احتجاجات» امام علیه السلام و دوستانش با وجود موانع

کنندگان با وی - در سقیفه - «احتجاج» کند؟ و نیز پس از «بیعت»، چه وقت به او و به دیگران اجازه «استدلال و احتجاج» داده شد؟ در حالی که صاحبان امر و نهی، حزم احتیاط و دوراندیشی را پیش گرفتند و قدرتمندان و زورمندان، آن شدّت و سرسختی را به راه انداختند!

علاوه، «امام علی علیه السلام» برای «احتجاج و استدلال» در آن روز و آن ظروف، اثری جز «فتنه» و از بین رفتن

حَقِّش نمی دید؛ زیرا آنحضرت برای «اساس اسلام» و «کلمه توحید» بیمناک بود- چنانکه در گذشته هم روشن ساخته، گفتیم:

آن جناب در آن ایام، گرفتار وضعی شده بود که هیچکس چنین گرفتاری نداشت. او بین «دو مهم» گرفتار بود:

«خلافت» با آن نصوص و وصایایش از یک طرف، او را به طوری ندا می کرد و در پیشگاهش شکوه می نمود که قلب، خون می شد، و با آنچنان ناله ای وی را می خواند که جگر می سوخت؛

امّا «فتنه های طغیانگرانه» از ناحیه دیگر، وی را چنین انداز می نمود که «جزیره العرب» به هم می ریزد، «عرب» منقلب و دیگرگون می شود، «اسلام» نابود می گردد.

و نیز وجود «منافقان مدینه» تهدیدش می کرد، چرا که آنها سخت در «نفاق» فرو رفته بودند، و همچنین «اعراب اطراف مدینه» نیز او را تهدید می نمودند، اعرابی که- طبق تصریح قرآن- «منافق» بودند بلکه در «کفر و نفاق» سخت تر بودند و سزاوارتر که حدود فرمانهای نازل

{صفحه ۳۵۲}

شده از طرف خداوند بر پیامبر را ندانند، خصوصاً که شوکت و عظمتشان با «فقدان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» تقویت شده بود.

و مسلمانان همچون گوسفندان باران خورده در شب ظلمانی بودند که در میان گرگان متجاوز و درندگان زیانبار قرار گرفته باشند.

«مسیلمه کذاب» از یک طرف، «طلیحه بن خُوَیَلِد» تهمت زن و دروغگو، «سجاح دختر حارث» آن زن دغلباز و اصحابشان از طرف دیگر، همه برای نابودی «اسلام» و درهم کوبیدن «مسلمانان» به پاخاسته بودند.

«روم»، «کسراها» و «قیصرها» و دیگر «زمامداران قدرتمند آن عصر» نیز در کمین مسلمانان نشسته بودند...

و بسیاری دیگر از این عناصر آشوب طلب که

نسبت به «محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل محمد و اصحابش» سخت کینه ور بودند و با «اسلام» سخت مخالف، آنچنان که علاقه داشتند پایه های آن را فرو ریزند و ریشه های آن را از بیخ برکنند.

این عوامل، با قدرت، سرعت، و با عجله برای مقصود خود بسیج شده بودند؛ خیال می کردند کار، تمام است و فرصت - با پیوستن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به «رفیق اعلی» - فرا رسیده؛ لذا می خواستند از این «فرصت» استفاده کنند و این به هم ریختگی را پیش از آنکه اسلام به قدرت و نظم خود بازگردد، مغتنم شمارند.

«امام علی علیه السلام» بین این «دو مُهم» قرار گرفته بود؛ طبیعی است که

{صفحه ۳۵۳}

«حق خویش» را فدای «حیات مسلمانان» خواهد کرد. (۱) اما تصمیم گرفت، در عین فدا ساختن، به نحوه ای «حقّ خویش» در مورد خلافت» را نیز حفظ کند؛ و آنچنان - در برابر کسانی که از حقّ وی روی گردانده اند - «احتجاج» نماید که به «اتّحاد مسلمانان» لطمه ای وارد نشود، به گونه ای که «فتنه» ای که موجب بهره برداری دشمن می شود، به وجود نیاید؛ لذا، در خانه نشست تا او را با «اجبار» و بدون خونریزی از خانه خارج ساختند؛ چرا که اگر خود به سوی آنها می رفت، حجتش

\*\*\*\*\*

۱- آن حضرت خود - در نامه ای که به اهل مصر همراه «مالک اشتر» نوشته - به این معنی تصریح فرموده است. در آن نامه چنین آمده:

«اما بعد، خداوند سبحان، محمد را مبعوث ساخت که بیم دهنده جهانیان و شاهد و پاسدار پیامبران باشد. پس آنگاه که وی از جهان رخت

بر بست، مسلمانان به نزاع پرداختند. به خدا سوگند! هرگز در قلبم خطور نمی کرد که عرب این امر را پس از او صلی الله علیه و آله و سلم از اهلیت برگیرند و آن را از من باز دارند (ولی چنین کردند!) مشاهده کردم مردم برای بیعت با فلان هجوم بردند! من دست کشیدم و دخالت نکردم تا آنکه دیدم گروهی از اسلام دست برداشته و مردم را به سوی نابود ساختن دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می کنند! از این ترسیدم که اگر اسلام و اهل آن را یاری نکنم - با اینکه در آن شکاف و یا نابودی مشاهده می کنم - مصیبت آن بزرگتر را از دست رفتن حکومت بر شما می باشد، چرا که حکومت و ولایت متاعی است ناچیز و چند روز بیش دوام ندارد، همچون سراب و یا همچون ابر به زودی از بین می رود، لذا بود که در آن حوادث به کمکشان قیام نمودم تا باطل از بین رفت و دین آرامش یافت.» - رجوع کنید به نهج البلاغه نامه ۶۲.

{صفحه ۳۵۴}

تمام نبود، و شیعیانش نیز بُرهانی نداشتند؛ اما آنجناب بین حفظ دین و نگهداری حَقّش در خلافت مسلمانان، جمع نمود.

«امام علی علیه السلام» در آن هنگام که مشاهده فرمود «حفظ اسلام» و ردّ تجاوز دشمنان آن، بسته به مسالمت و هماهنگی است، طریق مسالمت را پیش گرفت؛ و «صلح با خلفاء» را - به خاطر «حفظ اَمّت»، «نگهداری مَلّت» و «بقاء دین» - برگرفتن حَقّش مقدّم داشت. او برای مقدّم داشتن آخرت بر دنیا، و قیام به «یک واجب عقلی و شرعی»، یعنی «مقدّم داشتن اَهَمّ



بر مُهم در مقام تعارض»، آشتی با آنها را پذیرفت.

بنابراین، اوضاع آن عصر، اجازه مقاومت با «شمشیر» و قیام با «استدلال و احتجاج» را نمی داد.

۲- و با این وصف، او و فرزندان، و دانشمندان علاقه مند به وی، همواره «وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» را متذکر می شدند و «نُصوص آشکار» آن را منتشر می ساختند و به آن «احتجاج» می نمودند. محققان و منتجعان، از این معنی بی اطلاع نیستند.

{صفحه ۳۵۵}

### حق جو

#### چند وقت و کجا چنین احتجاجی نمودند؟

چه وقت و کجا «امام علی (علیه السّلام)» این عمل را انجام داد؟ و چه موقع و در چه جایی دوستان و بستگانش چنین احتجاجی نمودند؟ ما را به قسمتی از آنها واقف سازید!

{صفحه ۳۵۶}

### حق شناس

#### ۱- پاره ای از موارد احتجاجات امام (علیه السلام)

۱- «امام علی علیه السلام» در انتشار «نُصوص»، آرامش را سخت مراعات می کرد و- احتیاطاً بر اینکه به «اسلام» ضربه ای نرسد- آنها را با تندی در برابر دشمنانش ارائه نمی نمود. و به خاطر «حفظ شوکت مسلمانان»، حاضر نبود سخت به مقابله برخیزد.

گاهی، از سکوت و عدم مطالبه حقش- در آن زمینه- بدین گونه اعتذار جسته که: «انسان را بر تأخیر در گرفتن حقش عیب نمی کنند، عیب بر آن کس گرفته می شود که آنچه حقش نیست بگیرد.» (۱)

آن حضرت در مورد انتشار نُصوصی که درباره وی رسیده، روش خاصی داشت که «حکمت» از آن تجلی می کند.

\*\*\*\*

۱- این، از کلمات قصار آنحضرت است که شامل این معنی می شود و در نهج البلاغه آمده است.

- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۸ ص ۱۶۸ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، و این همان حکمت ۱۶۶ از نهج البلاغه است.

## ۲- احتجاج حضرت زهراء (علیها السلام)

ملاحظه فرمایید! که در «روز رَحبه»، در ایام خلافتش، چگونه مردم را برای یادآوری «روز غدیر» جمع فرمود! همه را گرد آورد و به آنها گفت: «شما را به خدا سوگند می دهم! هر مسلمانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که در «روز غدیر» چه فرمود، به پا خیزد، و آنچه را شنیده شهادت دهد! و به جز کسی که در آن روز، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می دیده، به پا نخیزد!»

سی نفر از «صحابه»- که دوازده نفر آنها از «اهل بدر» بودند- به پاخواستند و به آنچه در مورد «نص غدیر» شنیده و شاهد بودند، شهادت دادند. (۱)

و این، تلاشی بود که

اوضاع دشوار آن روز، در اثر «قتل عثمان و فتنه بصره و شام» به وی اجازه می داد انجام دهد. و سلام بر او با آن مقام بلندش! که «نصّ غدیر» را که داشت از اذهان محو می گردید و به دست فراموشی سپرده می شد، بار دیگر زنده ساخت. و برای آن جمعیت عظیمی که در «رحبه» گرد آمده بودند، موقف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در «روز

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به پانوشتهای ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴ و ۲۲۵.

و در رابطه با اینکه حضرت، مطالبه حقّ خود نمودند رجوع نمایید به الامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ج ۱ ص ۱۱ و ۱۴۳ ط مصطفی محمد مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۱۱-۱۲ و ج ۹ ص ۳۰۶ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، المناقب (خوارزمی) ص ۲۲۴ ط الحیدریه و کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۸۶ ط الحیدریه. و پانوشتهای ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۳۴۶، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴ و ۴۱۵ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه ۳۵۸}

غدیر خم» را مجسم نمود که دست «علی» را گرفته و در حالی که صد هزار یا بیشتر از امتش به او نگاه می کردند، به آنها ابلاغ فرمود که: «علی» پس از او «ولّی» آنها خواهید بود.

از این جهت است که «نصّ غدیر» از «آشکارترین مصادیق روایات متواتر» به شمار می رود. حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بنگر! که این جریان را در حضور همه، اعلام کرد، و به حکمت و وصیتش نیز توجه کن! که چگونه «روز رحبه» افراد را گرد آورد و بدانگونه، آنان را سوگند داد و با

شهادت آنان، «حدیث» را زنده کرد.

بنابراین، آن حضرت علیه السلام با تمام نرمشی که وضع زمان اقتضا داشت، «حق» را «ثابت» فرمود و با تمام آرامشی که «امام علی علیه السلام» همیشه از آن مواظبت می نمود، این عمل را انجام داد.

روش «امام علی علیه السلام» در انتشار «عهد امامت» و نشر «نصّ وصایت» اینگونه بود. وی، افراد غافل را با اُسلوبی بیدار می ساخت که موجب سر و صدا نشود و موجب فرار یکبارگی و تنفر افراد نگردد.

در این باره، مطالعه احادیثی که «اصحاب سُنَن» از آنحضرت علیه السلام نقل کرده اند، شما را کفایت می کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روزی که طبق فرمان خداوند باید نزدیکانش را اِنذار کند و بیم دهد، آنها را در خانه عمویش - بزرگ اَبَطَاح «ابوطالب» - در مکه گرد آورده، و آن مطالب را فرموده که خود، حدیثی طولانی و پر ارزش است. مردم همواره آن جریان را از نشانه های نبوّت و آیات

{صفحه ۳۵۹}

اسلام می شمردند، زیرا مشتمل بر «معجزه نبوّت» بود، چه اینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گروه بسیاری را با غذای کمی اطعام فرمود. در پایان این حدیث آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست بر دوش «علی» گذاشت و فرمود: «این، برادر، وصی و خلیفه من در میان شما است، از او بشنوید و اطاعتش کنید.» (۱)

«امام علی علیه السلام» فراوان می گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره اش فرمود: «أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» (تو ولی تمام مؤمنان پس از من هستی.) (۲)

کراراً این «حدیث» را از قول رسول

خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل می کرد، که به او فرموده است: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» (تو نسبت به من همچون «هارون» نسبت به موسای). (۳)

و چقدر این «حدیث» را بازگو کرد! که «روز غدیر» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَلَسْتُ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى! قَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَهَذَا عَلِيٌّ وَوَلِيُّهُ» (آیا من نسبت به جان مؤمنان از خودشان «اولی» نیستم؟ گفتند: بلی، فرمود: هر کس من ولی او هستم این «علی» ولی او است). (۴)

و بسیاری دیگر از احادیثی که قابل انکار نیست، که آنحضرت آنها را

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۰۰ ح ۲۸۶ ط ۲- این حدیث را به طور کامل قبلاً بیان نمودیم. به آنجا و مدارک فراوانش در پانوش ۹۱ مراجعه کنید!

۲- به پانوش ۹۴ مراجعه کنید!

۳- به پانوشهای ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰ و ۱۱۱ مراجعه نمایید!

۴- رجوع کنید به کنز العمال (متقی هندی) ج ۱۵ ص ۱۱۵ ح ۳۳۳ ط ۲ حیدرآباد.

{صفحه ۳۶۰}

بین «افراد موثق و ارزشمند» انتشار داد. و این، همان است که در آن اوقات، امکانات، به وی اجازه اعلامش را می داد. و «ابلاغ» به اندازه لازم بود ولی بر افراد اثری نبخشید! (حِكْمَةٌ بِالْعَهِّ فَمَا تَغْنِ النَّدْر)

وی در «روز شورا» اتمام حجت کرد، «اهل شورا» را انذار فرمود، و با تمام خصائص و مناقبش با آنان «احتجاج» نمود. (۱)

در ایام خلافتش نیز بسیار با مظلومیت، «احتجاج» فرمود و بر منبر، «شکایت» را سر داد تا آنجا که فرمود: «سوگند به خدا! فلانی (ابن ابی قُحَافه) ردای «خلافت» را بر تن پوشید، در حالی که خوب می دانست من نسبت

به خلافت همچون محور سنگ آسیایم، سیل علوم از وجود من سرچشمه می گیرد، و مرغ فکر هیچکس به قلّه فضائلم راه نمی یابد. آنگاه من ردای خلافت را رها ساختم و دامن خود را از آن فرا پیچیدم. می اندیشیدم آیا با دست تنها به پا خیزم؟ یا در دل این ظلمتی به وجود آمده شکیبائی ورزم؟- (در وضعی) که بزرگسال را از کار می اندازد، و طفل صغیر را پیر می نماید، و فرد مؤمن را آنچنان بهرنج و آ می دارد تا به پروردگارش ملحق شود!- دیدم، صبر و شکیبائی عاقلانه تر است. صبر کردم، اما چون کسی بودم که خاشاک در چشمش، و استخوان در گلویش گرفته باشد! می

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به مناقب علی بن ابی طالب (ابن مغازلی شافعی) ص ۱۱۲-۱۱۸ ح ۱۵۵، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۲۲۲-۲۲۵، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۳۸۶ ط الحیدریه، میزان الاعتدال (ذهبی) ج ۱ ص ۴۴۲ و فرائد السمطین (حموینی شافعی) ج ۱ ص ۳۲۰-۳۲۲.

{صفحه ۳۶۱}

دیدم «میراثم» به غارت می رود!...»- تا پایان «خطبه شمشقیه». (۱)

\*\*\*\*\*

۱- این خطبه، خطبه سوم نهج البلاغه است.

- نهج البلاغه مجموعه ای از خطبه ها، نامه ها و حکمتهای کوتاه حضرت علی علیه السلام که در اواخر قرن چهارم هجری توسط «سید رضی»- متولد ۳۵۹ و متوفای ۴۰۶ هـ- گردآوری شده است. در رابطه با صحّت نسبت این کتاب به شریف رضی رجوع کنید به الغدیر (علّامه امینی) ج ۴ ص ۱۸۶-۱۹۸.

البته این خطبه در مصادر و منابع دیگری از شیعه و سنی قبل از سید رضی و بعد از او وجود داشته و دارد.- در این باره رجوع کنید به الغدیر (علّامه امینی) ج ۷ ص ۸۲-۸۵ (که ۲۸

مصدر و منبع برای آن ذکر نموده)، کتاب مصادر نهج البلاغه (عبدالزهراء حسینی خطیب) ج ۲ ص ۲۰-۳۱، مدارک نهج البلاغه (کاشف الغطاء) ص ۲۳۷، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱ ص ۲۰۵ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، تذکره الخواص (سبط بن جوزی حنفی) ص ۱۲۴، علل الشرایع (شیخ صدوق- متوفای ۳۸۱ هـ) ج ۱ ص ۱۵۰ باب ۱۲۲ رقم ۱۲، معانی الاخبار (صدوق) ج ۲ ص ۳۴۳، الارشاد (شیخ مفید- متوفای ۴۱۳ هـ) ص ۱۶۷، کتاب الجمل (شیخ مفید) ص ۶۲، الامالی (شیخ طوسی- متوفای ۴۶۰ هـ) ج ۱ ص ۳۸۲-۳۸۴ (از غیر طریق سید رضی)، تلخیص الشافی (شیخ طوسی) ج ۳ ص ۵۳-۵۷، الاحتجاج (طبرسی) ج ۱ ص ۲۸۱، بحار الانوار (علّامه مجلسی) ج ۸ ص ۱۵۹ ط قدیم.

و کتابهای لغت به این خطبه اشاره نموده اند. رجوع کنید به لسان العرب (ابن منظور) ج ۱۲ ص ۵۳، النهایه (ابن اثیر) ج ۲ ص ۴۹۰، القاموس (فیروزآبادی) ج ۳ ص ۲۵۱ ط دارالعلم- همگی، مجمع الامثال (میدانی). در این باره نیز رجوع کنید به کتاب ما هو نهج البلاغه (سید هبه الدین شهرستانی) ط النعمان.

{صفحه ۳۶۲}

چقدر! آن حضرت می گفت: «خدایا! من از تو در برابر «قریش» و کسی که آنها را اعانت می کند استعانت و کمک می جویم. آنها خویشاوندی مرا قطع کردند، مقام بلند و ارجمند مرا کوچک شمردند، و در مبارزه با من در مورد «امر (خلافت)» که مربوط به من بود متحد شدند، آنگاه گفتند: حقی است که باید آن را گرفت و حقی است که باید آن را ترک نمود!...» (۱)

و آن هنگام که شخصی به او گفت: ای پسر ابوطالب! تو در مورد «امر (خلافت)» حریص هستی، فرمود: «به خدا سوگند! شما حریصتريد (چرا که) من «حقی» را مطالبه

می کنم که از آن خودم است و شما بین من و آن حائل می شوید.» (۲)

و نیز فرمود: «به خدا سوگند! از هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح شده تا هم امروز، همچنان من از «حق» خود، دور مانده ام و مستبدانه با من رفتار شده است.» (۳)

و بار دیگر فرمود: «ما حقی» داریم، اگر دادند، و گرنه صبر خواهیم کرد،

\*\*\*\*\*

۱ و ۲- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷ ج ۲ ص ۳۰۰ ط مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۱ ص ۱۰۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل والامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ج ۱ ص ۱۴۴ ط مصطفی محمد مصر.

۳- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۶ ج ۱ ص ۴۳ ط مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱ ص ۲۲۳ و ج ۹ ص ۳۰۶ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل و مصادر نهج البلاغه (عبدالزهره حسینی خطیب) ج ۲ ص ۴۵ ط القضاء نجف.

{صفحه ۳۶۳}

گرچه طولانی شود.» (۱)

و نیز در نامه ای که به «عقیل» - برادرش - نوشت چنین، فرمود: «خداوند از ناحیه من «قریش» را جزا بدهد! که خویشاوندیم را بربندند و «حکومت» و قدرت فرزند مادرم را از من سلب کردند.» (۲)

و چندین بار فرمود: «نگاه کردم، دیدم یآوری جز اهلیتیم ندارم؛ بر مرگ آنها بل ورزیدم؛ چشمها را بر خاشاک فروبستم؛ با گلوی استخوان گرفته، نوشیدنی را نوشیدم؛ و بر فرو خوردن خشم و تلختر از «حنظل» شکیبائی ورزیدم.» (۳)

هنگامی که بعضی از یارانش از او پرسیدند: چگونه خویشاوندان شما این «مقام» را از شما گرفتند، با اینکه از همه سزاوارتر بودید؟ فرمود: «ای برادر اسدی! تو مردی متزلزل هستی، در جایی که نباید، و بی موقعیت، می پرسی؛ ولی



با این همه، پیمان خویشاوندی و حقّ پاسخ سئوال را داری، پرسیدی پس بدان! اینکه می بینی با ما مستبدانه رفتار شده و «حق» ما را گرفته اند در

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به نهج البلاغه، حکمت ۲۱ ص ۵۶۲ ط مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۸ ص ۱۳۲ و ج ۹ ص ۳۰۷ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، تاریخ (طبری) ج ۴ ص ۲۳۶ والکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج ۳ ص ۷۴.

۲- رجوع کنید به نهج البلاغه، ج ۳ ص ۴۸۸ ط مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۶ ص ۱۴۸ و ج ۹ ص ۳۰۶ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۳- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۲۶ ج ۱ ص ۶۸ ط مصر، شرح نهج ابلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۲ ص ۲۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الامامه والسیاسه (ابن قتیبه) ج ۱ ص ۱۴۴ ط مصطفی محمد مصر.

{صفحه ۳۶۴}

حالی که نَسَب ما والاتر و رابطه ما به رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ و آلِهِ و سَلَّمَ سخت نزدیکتر است، بدین جهت است که این امتیازی بود که «حسد» عدّه ای را برانگیخت، و سخت به آن «حرص» ورزیدند و عدّه ای دیگر (به خاطر مصالحی) خود را به آن متمایل نساختند و سخاوتمندانه از آن گذشتند. و حکم و داور خدا است، و باز گشت به سوی او در قیامت است.» (۱)

و باز آنجناب فرمود:

«کجایند غیر از ما کسانی که به ادّعا می گفتند: ما راسخان علم هستیم؟! این دروغی بود که بر ضدّ ما ساختند و ستمی بود که بر ما روا داشتند. کجایند بینندگان خداوند ما را بالا برده و آنها را پست ساخته، به ما عطا کرده و آنها را محروم ساخته است، ما را

داخل نعمت و لطف خود ساخته و آنها را خارج نموده است. به وسیله ما مردم هدایت می شوند، و کور بینائی می گیرد. «پیشوایان و ائمه» از قریشند که در این نسل «هاشم» قرار داده شده، دیگران صلاحیت ندارند، و نباید «زامداران و رهبران» از غیر آنان باشند.»(۲)

این سخن نیز- که در بعضی از خطبه های آن حضرت آمده- شما را کفایت می کند: «تا آندم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح شد، عدّه ای به عقب باز گشتند، هوا و هوسها آنان را گمراه ساخت، به مکر و خدعه پناه بردند، با غیر

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به نهج البلاغه، کلام ۱۶۱ ح ۲ ص ۲۸۱ ط مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۲۴۱ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۲- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳ ج ۲ ص ۲۴۹ ط مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۸۴ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

{صفحه ۳۶۵}

خویشاوندان پیوند و ارتباط برقرار کردند، از سببی که مأمور به مودّتش بودند دوری گزیدند و بنا و «ساختمان (خلافت)» را از محلّ و پایه های اصلیش منتقل ساخته و در غیر موضع خود، یعنی در معدن تمام خطاها و در گذرگاههای گمراهی قرار دادند و در میان کسانی که در کینه و حسادت فرو رفته بودند، کسانی که خود در حیرت مانده و در سُکر و مستی هوا و هوسها غرق گردیده بودند، افرادی که بر همان روش آل فرعون قرار داشتند که یا از همه چیز بریده به دنیا پیوسته و یا آشکارا از دین جدائی گزیده بودند.»(۱)

و در خطبه ای که پس از «بیعت»

ایراد فرمود- که از خطبه های درخشانِ «نَهجُ البلاغه» است- می فرماید: «هیچیک از این ائمت را با آل محمّد (صلی الله علیه و آله و سلّم) مقایسه نمی توان کرد؛ و هیچگاه نمی توانند کسانی که مشمول نعمت ایشان بوده اند با آنان در یک ردیف باشند. آنها اساس دینند و ستونهای یقین. غلوکنندگان، به سوی آنها باز می گردند؛ و عقب ماندگان، به آنان ملحق می شوند. خصائص و ویژگیهای «ولایت»، «وصایت» و «وراثت» در بین آنان می باشد. هم اکنون «حق» به اهلش بازگشته و به جایی که از آن منتقل شده بود عودت نموده است.» (۲)

و در خطبه ای دیگر، آن حضرت از مخالفان خود، اظهار شگفتی

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹ ج ۲ ص ۲۵۶ ط مصر و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۹ ص ۱۳۲ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۲- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۲ ج ۱ ص ۳۲ ط مصر و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱ ص ۱۳۸-۱۳۹ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل

{صفحه ۳۶۶}

می کند که: «من در شگفتم- و چرا در شگفتی و تعجب نباشم؟- از اشتباه این گروهها، با اختلاف دلیل و حجتهایشان در دینشان، که نه از پیامبری تبعیت می کنند و نه به عمل «وصیّی» اقتداء می نمایند!» (۱)

۲- حضرت زهراء (علیها السّلام) در این باره، ادله رسائی اقامه فرموده است. دو خطبه ای که آنحضرت ایراد فرموده مشهور است و سینه به سینه می چرخد، و «اهل بیت علیه السلام» فرزندان خویش را مجبور می ساختند که این دو خطبه را حفظ کنند، درست همانطور که آنها را در «حفظ قرآن» ملزم می

نمودند. در این خطبه ها به آنان که بنای «خلافت» را از جای خود منتقل ساختند و به غیر جای خودش قرار دادند، اعتراض شده، فرموده است:

«وای بر آنها! «خلافت» را از «قله های بلند و کوههای استوار رسالت»، «قواعد و ستونهای نبوت» و «مَهْبَطِ رُوحِ الامین» دور ساختند؛ از کسی آن را برگرفتند که «خبیر و آگاه به امور دین و دنیا» بود. این جز خُسران آشکار چیز دیگری نمی تواند باشد. و چه عیبی از «ابوالحسن» می توانستند بگیرند؟! و چرا از او ناراحت بودند؟ به خدا سوگند! از شمشیرش، از سرسختیش در کارها، از شدتش در صحنه های نبرد، از خشم و غضبش در مورد فرمانهای خداوند.

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به نهج البلاغه، خطبه ۸۷ ج ۱ ص ۱۵۱ ط مصر و شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۳۸۴ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل. - پانوش ۳۴۶ نیز ملاحظه گردد!

{صفحه ۳۶۷}

به خدا سوگند! اگر در برابر «زمام امور امت که رسول خدا به دستش سپرده بود»، همه تسلیمش می شدند، آن را سخت نگاه می داشتو سیر روشن و زندگی پر آسایشی را برایشان تأمین می ساخت که در آن هیچ ناراحتی وجود نداشت؛ احدی به زحمت نمی افتاد؛ و آنها را به سر منزلی می رساند که آب گوارای حیات از آن فُوران می نمود و نهرهای آن بالا می آمد و مالا مال از آب زلال و صاف بود؛ و در آن هیچ گونه کدوری وجود نداشت؛ آنها را همواره سیر نگاه می داشت؛ آشکارا و پنهان نصیحتشان می کرد؛ و جز با فرونشاندن تشنگی آنان به چیزی راضی نمی شد؛ جز با درهم

شکستن سدّ گرسنگی مطلبی برایشان نمی خواست؛ و درهای برکات آسمان و زمین بر آنان گشوده می گشت.

به زودی، خداوند کیفر آنان را در مورد کارهائی که انجام دادند خواهد داد. بیا و بشنو! که آنچه زندگی کنی، روزگار شگفتیهائی را به تو می نمایاند و اگر در شگفت مانی، حادثه دیگری شگفتی بیشتری برایت به همراه می آورد! راستی، به چه پناهگاهی پناهنده شدند؟! و به چه دستگیره ای متمسّک گردیدند؟! چه بد مولی و سرپرستی و چه بد عشیره و قبیله ای (انتخاب کردند)! و ستمگران چه بد معامله ای انجام دادند! شاهپرها را از دست دادند و پرهای آخر و دنباله را گرفتند! و به جای چسبیدن به یالِ اسب به دُم آن متوسّل شدند!

بینی جمعیتی به خاک مالیده باد! که خیال می کنند کار خوب انجام می دهند در حالی که مُفسدند و شعورشان به آن نمی رسد؛ وای بر آنها! آیا «کسی که مردم را به حق هدایت می کند» سزاوارتر به تبعیت است یا آنکس که هدایت نشده، باید

{صفحه ۳۶۸}

هدایتش کنند؟! شما را چه می شود؟! چگونه حکم می کنید؟!...» (۱)

این، نمونه ای بود از سخنِ «عترت پاک». در این باره، بقیّه را بر این، قیاس کن!

\*\*\*\*\*

۱- در رابطه با «خطبه حضرت زهراء سلام الله علیها در مسجد» رجوع کنید به بلاغات النساء (ابوالفضل احمد بن ابی طیفور- متوفای ۲۸۰ هـ) ص ۱۲-۱۹ ط الحیدریه، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۶ ص ۲۱۱-۲۱۳ و ص ۲۴۹-۲۵۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل و اعلام النساء (عمر رضا کحاله) ج ۳ ص ۱۲۰۸.

و درباره خطبه دوّم حضرت زهراء سلام الله علیها، رجوع کنید به بلاغات النساء

(ابن ابی طیفور) ص ۱۹-۲۰ ط الحیدریه، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۶ ص ۲۳۳-۲۳۴ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل و اعلام النساء (عمر رضا کحاله) ج ۳ ص ۱۲۱۹.

{صفحه ۳۶۹}

## حق جو

### درخواست احتجاجات دیگران

مستدعی است، این بهره و استفاده را تکمیل فرمایید! و «استدلال و احتجاج» غیر حضرت امیر و حضرت زهراء (علیهما السلام) را نیز نقل نمایید! فضل و برتری از آن شما است.

{صفحه ۳۷۰}

## حق شناس

### ۱- احتجاج ابن عباس

۱- توجه شما را به مباحثه طولانی که بین «ابن عباس» و «عمر» واقع شده، جلب می کنم. در آنجا آمده: «عمر» به «ابن عباس» گفت: ابن عباس! می دانی چرا خویشاوندانتان پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم شما را از (خلافت) منع کردند؟

«ابن عباس» می گوید: من دوست نداشتم پاسخش را بگویم، لذا گفتم: اگر من ندانم امیرالمؤمنین می داند.

«عمر» گفت: آنها کراهت داشتند «نبوت» و «خلافت» هر دو در شما جمع شود آن وقت اجحاف کنید و خوشحالی و فرح به خرج دهید. به این جهت، قریش «خلافت» را برای خود برگزید، به آن رسید

{صفحه ۳۷۱}

### ۲- احتجاج امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)

و موفق شد.

«ابن عباس» می گوید: گفتم: اگر اجازه سخن می دهی و خشم خود را از من باز می داری، پاسخ می دهم. گفت: بگو!

گفتم: اما این گفته ات که «قریش آن را برای خود برگزید و به آن رسید و موفق شد»، اگر این انتخاب و برگزیدگی از این جهت بود که خداوند آن را برایشان قرار داد، عمل صحیحی انجام داده اند و نباید از آنها بازپس گرفته شود و مورد حسد قرار گیرند.

و امّا این گفته ات که «آنها نمی خواستند «نبوت» و «خلافت» هر دو برای شما باشد»، در این صورت، آنها مشمول این آیه

خواهند بود: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ» (آنها از آنچه خداوند نازل فرموده ناراحت بودند، لذا خداوند اعمالشان را «حبط» نموده و از بین بُرد). (۱)

«عمر» گفت: هیهات ای پسر عباس! از ناحیه تو مطالبی به من گزارش کرده اند که من نمی خواستم خود به آن اقرار کنی و سبب شود

که موقعیت در پیشگاه من از بین برود.

گفتم: آن مطالب چه بوده؟ اگر «حق» گفته ام که سزاوار نیست موقعیتم در نزد تو از بین برود و اگر باطل بوده که شخصی همچون من باطل را از خود دور ساخته است.

«عمر» گفت: به من خبر داده اند که تو گفته ای: «خلافت» را از روی «حسد»

\*\*\*\*\*

۱- سوره محمد (۴۷) آیه ۹.

{صفحه ۳۷۲}

### ۳- احتجاج بزرگان شیعه که جزو «صحابه» بودند

و «بغی و ستم» از مرکز خود منحرف داشته اند.

گفتم: امّیا اینکه از روی «ستم» که بر نادان و عاقل روشن است، و امّیا از روی «حسد» که آدم مورد حسد قرار گرفت و ما فرزندان او نیز مورد حسد هستیم.

«عمر» گفت: هیهات! هیهات! به خدا سوگند! قلبهای شما «بنی هاشم» پر از حسدی است که از بین نخواهد رفت.

«ابن عباس» می گوید، گفتم: ای امیرمؤمنان! قلبهایی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها زدوده و آنها را پاک قرار داده (۱)، چنین توصیف مکن! (۲)

بار دیگر، مباحثه ای بین این دو در گرفت، «عمر» پرسید: پسر عمویت چگونه است؟

«ابن عباس» می گوید: خیال کردم منظورش «عبدالله بن جعفر» است، گفتم: او با همردیفانش به سر می برد.

گفت: منظورم او نیست، مقصودم «بزرگ شما اهل بیت» است.

گفتم: او را با دَلْو که مشغول «کشیدن آب» بود واگذاشتیم در حالی که مشغول «قرائت قرآن» بود.

گفت: خون تمام شتران قربانی به گردن تو باشد اگر آنچه می پرسم از من کتمان کنی! آیا هنوز آرزوی «خلافت» در دلش هست؟

\*\*\*\*\*

۱- اشاره است به سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.



٢- رجوع كنيد به الكامل (ابن اثير) ج ٣ ص ٦٣، شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد) ج ١٢ ص ٥٣-٥٤ ط مصر با تحقيق محمد ابوالفضل،

#### ۴- اشاره به احتجاج آنان به «وصایت» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

گفتم: بلی.

گفت: آیا می پندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تصریح کرده که او «خلیفه» باشد؟

«ابن عباس» می گوید: گفتم: بالاتر بگویم: من از پدرم در مورد این «ادعای نصّ بر خلافت» پرسیدم، پدرم گفت: راست می گوید.

«عمر» گفت: پیامبر در گفته هایش «مقام بلندی» را برای او قائل بود اما این گفته ها موجب اثبات حجّتی و یا قطع عُذری نبود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گاهی می خواست امت را در مورد او و واگذاردن «امر خلافت» به عهده اش بیازماید؛ و تصمیم داشت به هنگام بیماریش تصریح به نام او کند ولی من نگذاشتم. (۱)

و بار سوّمی با «ابن عباس» گفتگویشان در گرفت، به «ابن عباس» گفت: رفیقت را «مظلوم» می بینم.

«ابن عباس» می گوید: گفتم: پس آنچه به «ستم» از او گرفته شده به او باز پس ده! «عمر» دستش را از دستم کشید و رفت، و تا ساعتی بعد با خود «همهمه» می کرد، سپس ایستاد، من به او رسیدم، گفت: ابن عباس! من گمان نمی کنم علّت بازداشتن وی از «خلافت» چیزی جز این بود که خویشاوندانش او را کوچک شمردند.

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۲ ص ۲۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل - به نقل از تاریخ بغداد (امام ابوالفضل احمد بن ابی طاهر) (با سند معتبر). - پانوش ۳۶۸ و متن آن را نیز ملاحظه نمایید!

گفتم: ولی سو گند به خدا! که خدا و رسولش او را به هنگامی که فرمانش دادند «سوره برائت» را از رفیقت بگیرد او را کوچک نشمردند.

«عمر» از من

اعراض کرد و به سرعت رفت، و من باز گشتم. (۱)

برای حبر و عالم امت، زبان هاشمیها، پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، «عبدالله بن عباس»، از این «مباحثات» فراوان پیش آمده است، که قبلاً «احتجاج» او را با گروهی که نسبت به «علی علیه السلام» بد بودند، با شمردن بیش از ده خصلت نیک برای آن حضرت در- حدیثی طولانی- بیان نمودیم، که در آن آمده بود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عموزادگانش فرمود: کدامیک از شما حاضر است در دنیا و آخرت با من همکاری و همراهی کند؟ هیچکدام جواب مثبت ندادند و «علی علیه السلام» گفت: من در دنیا و آخرت با شما همراهی می کنم. آنحضرت به «علی علیه السلام» فرمود: «أَنْتَ وَوَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (تو ولی من در دنیا و آخرت هستی)- تا به اینجا که «ابن عباس» گفت:- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای «جنگ تبوک» از مدینه بیرون آمد و مردم نیز خارج شدند. «علی علیه السلام» عرض کرد: من نیز همراهت برای جنگ حرکت کنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه!

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۲ ص ۴۶ و ج ۶ ص ۴۵ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، و قول عمر به ابن عباس که: «لقد كان عليّ فيكم أولى بهذا الامر مني و من ابى بكر» (به راستی که علی در میان شما اولی و سزاوارتر است به این امر (خلافت) از من و از ابوبکر) در محاضرات (راغب اصفهانی) ج ۷ ص ۲۱۳ وجود دارد چنانکه در

الغدیر (علامه امینی) ج ۱ ص ۳۸۹ و ج ۷ ص ۸۰ ط بیروت آمده است.

{صفحه ۳۷۵}

«علی علیه السلام» گریه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «آیا راضی نیستی تو نسبت به من همچون «هارون» نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پیامبری پس از من نیست. سزاوار نیست که من بروم جز اینکه تو «خلیفه» و جانشین من باشی.»

«ابن عباس» اضافه کرد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «تو ولی تمام مؤمنان پس از من خواهی بود» و نیز اضافه نمود که آنحضرت فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ» (۱)

۲- تعداد زیادی از «بنی هاشم» در آن زمان، امثال این «احتجاجات» را داشته اند حتی «حسن بن علی علیه السلام» هنگامی که «ابوبکر» روی منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، پیش او آمد و گفت: از جای پدرم پایین بیا! (۲) «حسین علیه السلام» نیز چنین جریانی به هنگامی که «عمر» بر منبر بود، با او داشته است. (۳)

\*\*\*\*\*

۱- تمام این حدیث را- با ذکر مدارک- قبلاً ذکر نمودیم؛ پانوشت ۹۴ و متن آن مراجعه کنید!

۲- ابوبکر گفت: سوگند به خدا! راست گفتمی؛ این، جای پدر تو است.

در این باره رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۰۵ ط الیمینیه مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۴۲-۴۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الرسول الأعظم مع خلفائه (... ) ص ۳۵ ط بیروت والاتحاف بحب الاشراف (شیراوی) ص ۷.

۳- عمر گفت: منبر پدر تو است نه منبر پدر من.

- در این باره، رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۰۵ ط الیمینیه مصر.

{صفحه ۳۷۶}

۳- کتابهای شیعه

«احتجاجات» زیادی را که هاشمی ها و دوستانشان از «صحابه» و «تابعین» در این باره داشته اند، ثبت نموده اند. «خالد بن سعید بن عاص اموی»، «سلمان فارسی»، «ابوذر غفاری»، «عمّار یاسر»، «مقداد»، «بُریده اسلمی»، «ابوالهثیم بن تیهان»، «سهل بن حنیف»، «عثمان بن حنیف»، «خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین»، «ابی بن کعب»، «ابو ایوب انصاری» و ... دیگران در این باره «احتجاجات» و استدلالاتی دارند. - کسانی که مایل به آگاهی از آنها باشند باید به مظانّ آن مراجعه کنید. (۱)

کسی که اخبار «اهل بیت علیه السلام» و شرح حال دوستان آنها را مطالعه کند، می یابد که آنها هیچ فرصتی را از دست نمی دادند، هر کجا فرصتی می یافتند، به هر گونه می شد، تصریح یا اشاره، با شدّت یا نرمش، سخنرانی یا نوشتن، شعر یا نثر، هر گونه می شده، در آن شرایط سخت، با مخالفانشان «احتجاج» می کردند.

۴- آنها در موارد بسیار «وصیّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» را یادآور می شدند و به آن «احتجاج» می نمودند- چنانکه متتبعان می دانند.

\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به «کتاب سلیم بن قیس هلالی تابعی» (متوفای سال ۹۰ هـ) ص ۸۸-۹۳ ط نجف، الاحتجاج (طبرسی) ج ۱ ص ۹۷-۱۰۴ ط النعمان، بحار الانوار (علّامه مجلسی) ج ۲۸ ص ۱۸۹-۲۰۲ و ص ۲۰۸-۲۱۹ ط جدید، الیقین (ابن طاووس) ص ۱۰۸-۱۱۳ ط الحیدریه، الخصال (شیخ صدوق) ص ۴۲۹-۴۳۴ و رجال (برقی- متوفای حدود ۲۷۴ هـ) ص ۶۳ ط ایران. پانوش ۲۱۵ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه ۳۷۷}

**حق جو**

**کجا و چه وقت به «وصیّت» احتجاج نموده اند؟**

در کجا و چه وقت «وصیّت» نسبت به «امام علی علیه السلام» را یادآور شده، و چه موقع به آن «احتجاج» نموده اند؟

{صفحه ۳۷۸}

**حق شناس**

**بعضی از موارد استدلال به «وصیّت»**

آری «امیرمؤمنان علی علیه السلام» خود، مسأله «وصیّت» را در منبر، مورد بحث قرار داده. - ما قبلاً عین سخن آن حضرت را برایتان آوردیم. (۱)

از طرفی، هر کس «حدیث یوم الدار» را نقل کرد، آن را به «علی علیه السلام» اسناد داده و از او نقل کرده است. ما سابقاً آن را

آوردیم که با صراحت «وصایت» و «خلافت» آن حضرت را بیان می داشت. (۲)

علاوه، سید جوانان اهل بهشت «امام حسن مجتبی علیه السلام» پس از شهادت «امیرمؤمنان علی علیه السلام»، در آن سخنرانی پر ارزش خود، به این «حقیقت» اشاره کرده فرمود: «من فرزند پیامبرم، فرزند وصی او هستم.» (۳)

«امام صادق علیه السلام» فرموده است: «علی، پیش از بعثت، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، نور رسالت را می دید و صدای فرشته را می شنید. («امام» اضافه نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنحضرت فرموده است: اگر نه این بود که من خاتم

\*\*\*\*\*

۱- به پانوشتهای ۴۱۴ و ۴۱۵ و متن آنها مراجعه نمایید!

۲- به پانوشتهای ۹۱ و ۹۲ و متن آنها مراجعه نمایید!

۳- رجوع کنید به ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۱۳۸.

{صفحه ۳۷۹}

پیامبرانم، تو در نبوت شریک من بودی، و حال اگر پیامبر نیستی، وصی پیامبر و وارث او هستی.» (۱)

این معنی از همه «اهلیت علیه السلام» به طور «تواتر» رسیده است. این، از «ضروریات» است، هم نزد «ائمّه اهلیت علیه السلام»، و هم نزد دوستانشان، از عصر صحابه تا... امروز.

«سلمان فارسی» نقل می

کند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همواره می فرمود: «وصی و مرکز اسرارم، و بهترین کسی که پس از خود باقی می گذارم که وعده هایم را منجز می سازد و بدهکاریهایم را اداء می نماید علی بن ابیطالب است.» (۲)

«ابو ایوب انصاری» نقل کرده که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه علیها السلام فرمود: «آیا خبر نداری که خداوند توجّهی به ساکنان زمین فرموده، از میان آنها پدرت را انتخاب کرد و او را پیامبر قرار داد، سپس بار دوم به آنها توجّه کرد همسرت را برگزید، و به من وحی فرمود، آنگاه من او را همسر تو قرار دادم و وصی خویش انتخاب کردم.» (۳)

«بُریده اسلمی» نقل نموده که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می فرمود: «هر پیامبری وصی و وارثی دارد، وصی و وارث من علی بن ابیطالب است.» (۴)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۱۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۲- رجوع کنید به پانوش ۲۶۳.

۳- رجوع کنید به پانوش ۲۶۵.

۴- رجوع کنید به پانوش ۲۶۲.

{صفحه ۳۸۰}

«جابر بن یزید جعفی» هرگاه از «امام باقر علیه السلام» حدیثی نقل می کرد، می گفت: این حدیث را «وصی اوصیاء» برایم فرمود (حَدَّثَنِي وَصِي الْأَوْصِيَاءِ). (۱)

«ام الخیر دختر حریش بارقی»- در آن خطبه و سخنرانی پر طنینش که در «میدان صفین» کوفیان را به نبرد با «معاویه» تشویق می کرد،- از جمله سخنانش این بود:

«هَلُمُّوا- رَحِمَكُمُ اللهُ- إِلَى الْإِمَامِ الْعَادِلِ الْوَصِيِّ الْوَفِيِّ وَالصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ...»

(خدای شما را رحمت کند! به سوی «امام عادل»، «وصی وفادار» و «صدیق اکبر» بشتابید!). (۲)

... این قسمتی

بود از آنچه گذشتگان در خطبه ها و احادیث خود درباره «وصایت» گفته اند.

کسی که در شرح حال گذشتگان تتبع کند، متوجه می شود که «وصی» را فقط به «امیرمؤمنان علی علیه السلام» می گفته اند، درست همچون اسمی که برای شخص معینی قرار داده است. حتی مؤلف کتاب «تاج العروس» (کتاب لغت معروف به زبان عربی) در ماده

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به میزان الاعتدال (ذهبی) ج ۱ ص ۳۸۳.

۲- رجوع کنید به بلاغات النساء (ابن ابی طیفور) ص ۳۷-۳۸ ط نجف.

{صفحه ۳۸۱}

«وصی» می نویسد: «وصی - چون غنی - لقب علی (رضی الله عنه) می باشد. (۱)

اما اشعاری که رسیده و در آنها «مسأله وصایت» را مطرح ساخته اند، به اندازه ای است که قابل احصاء نیست. به کتب مربوط به آن مراجعه نمایید. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به تاج العروس (زبیدی حنفی)، ماده «وصی» ج ۱۰ ص ۳۹۲.

۲- رجوع کنید به خود کتاب المراجعات (علّامه سید شرف الدین موسوی) و یا ترجمه آن = رهبری امام علی علیه السلام در قرآن و سنت (محمد جعفر امامی). برخی از مدارک آن اشعار، این است: کتاب وقعه صفین (نصر بن مزاحم - متوفای ۲۱۲ هـ) ص ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۴۳، ۴۹، ۱۳۷، ۳۶۵، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۱۶ و ۴۳۶، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل ج ۱ ص ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹ و ۱۵۰ و ج ۶ ص ۳۱ و ۳۵ و ج ۱۳ ص ۲۳۱ و ۲۳۲، الغدير (علّامه امینی) ج ۲ ص ۲۸، ۴۳، ۷۷، ۱۱۴، ۱۵۰، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۹۲، ۳۳۰، ۳۵۰ و ۳۸۲ و ج ۳ ص ۹، ۲۹، ۶۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۳۵۳.



۳۵۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۳ و ۴۰۴ و ج ۴ ص ۳، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۹۰، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۰، ۲۲۳، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۲، ۳۹۷ و ۴۰۸. (و بقیه اجزاء الغدير که فراوان از شعر وصیّت و غیر آن از کتب ادب نقل شده است)، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۹۲، ۴۴۶ و ۵۵ ط الحیدریه، تذکره الخواص (سیط بن جوزی حنفی) ص ۸۵، ۱۰۸ و ۲۹۴، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۳۸، ۶۵، ۱۳۴، ۲۸۸ و ۲۸۹، مروج الذهب (مسعودی) ج ۲ ص ۴۲۸، العقد الفرید (ابن عبد ربه مالکی) ج ۴ ص ۴۱۱ و ۳۴۴، الفصول المختاره (سید مرتضی) ص ۲۳۵، الکامل (مبّرد) - همراه با شرحش رغبه الامل - ج ۷ ص ۱۳۳، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج ۳ ص ۱۸۹، آثار ذوات السوار (حنفی صیداوی) در حاشیه ص ۶۵، بلاغات النساء (ابن ابی طیفور) ص ۶۳ ط الحیدریه، شرح هاشمیات «کمیت بن زید اسدی» (محمد محمود رافعی) ص ۲۹، ۳۰ و ۳۲، دیوان (ابی تمام طائی) ص ۱۴۳، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۸ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۲۳ و ۳۲۶ و ج ۲ ص ۱۶۴ ح ۴۵۱.

{صفحه ۳۸۲}

## حق جو

### درخواست ادله «صحت اسناد مذهب شیعه به ائمه اهلبیت علیه السلام»

در پایان «مبحث اول» از این «گفت و شنودها» به شما گفتیم: بعضی از متعصّبان و مخالفان شیعه در «صحت اسناد مذهب شیعه - هم در اصول و هم در فروع - به ائمه اهل بیت علیه السلام» ایراد می کنند؛ و ما به خود وعده داده بودیم که در این باره با شما

«گفت و شنود» نماییم؛ که هم اکنون زمان آن فرا رسیده است. آیا ممکن است لطف فرموده، پاسخی دهید که ایراد آنها برطرف گردد؟

{صفحه ۳۸۳}

## حق شناس

### ۱- «تَوَاتُر مذهب شیعه» از ناحیه «ائمه اهلیت علیه السلام»

۱- افراد آگاه، کاملاً، و بدون هیچ تردید، و به طور ضروری می دانند که «شیعه امامیه»، همواره در اصول دین و فروع آن به «عترت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» وابسته بوده و از آنها یک ذره هم جدا نشده است. بنابراین، «رأی و نظریه شیعه» تابع «رأی ائمه عترت علیه السلام» است هم در اصول دین، هم در فروع دین، و هم در سائر علوم که از قرآن و سنت گرفته می شود و یا به آنها تعلق دارد. در هیچیک از این قسمتها جز به «ائمه اهل بیت علیه السلام» اعتماد نمی کنند و به دیگری در این باره مراجعه نمی نمایند.

بنابراین، آنها متدین به آیین خداوند هستند و به او تقرب می جویند ولی فقط از طریق «مذهب اهلیت علیه السلام». راهی برای انصراف از آنها

{صفحه ۳۸۴}

### ۲- تقدّم «شیعه» در تدوین علوم، از همان زمان صحابه

برای خود نمی بینند و دیگری را به جای آنان هرگز نمی پذیرند.

بر همین منوال، «گذشتگان صالح شیعه» گذرانده اند. آنها از زمان «امام امیرمؤمنان، امام حسن، امام حسین و امامان نه گانه از نسل امام حسین (علیهم السّلام)» ... تا هم اکنون و این عصر، زندگی خویش را بدینگونه سپری نموده اند.

از هر کدام از «ائمه علیه السلام» عدّه فراوانی از «ثقات» و «حُفَاط شیعه»، اصول و فروع مذهب خود را فرا گرفته اند. از این جمعیت، تعداد آنها که اهل «وَرَع»، «ضَبَط» و «إِتْقَان» هستند بیش از «حدّ تواتر» است؛ و اینان برای کسانی که باقی مانده اند طبق «تواتر قطعی» مطالب را نقل نموده اند؛ این نسل نیز برای کسانی که پس از آن می زیسته اند همینگونه

نقل کرده است؛ همچنان هر نسلی برای نسل بعد از خود، ... تا به ما رسیده که همچون خورشید هنگام ظهر- که پرده و حجابی بر آن نیست- می درخشد.

بنابراین، «ما، هم اکنون در فروع و اصول بر همانیم که ائمه آل رسول (علیهم السّلام) بر آن بودند.»

این «مذهب» را با تمام ریزه کاریهایش، تمام پدران ما برای ما از همه پدرانشان نقل نموده اند و آنها همه از جمیع نیاکانشان؛ این وضع همچنان در تمام نسلها... تا زمان «امام عسکری، امام هادی، امام جواد، امام رضا، امام کاظم، امام صادق، امام باقر، امام سجاد، امام حسین، امام حسن و امیرمؤمنان (علیهم السّلام) یکنواخت به پیش می رود.

{صفحه ۳۸۵}

### ۳- نویسندگان «شیعه» در زمان تابعین و تابعین تابعین

ما هم اکنون به تمام افراد از «پیشینیان شیعه»، که از «صحابه ائمه» بوده اند و «احکام دین» را از آنها شنیده و «علوم اسلام» را از آنان فرا گرفته و نگهداری کرده اند، احاطه نداریم چرا که تلاش و کوشش وسیع، قدرت استقصاء و شمارش آنها را ندارد. (۱) کافی است به آنچه از قلمهای «اعلام و بزرگان» آنها تراوش کرده، یعنی، به نوشته های آنها مراجعه شود، با توجه به اینکه شمارش آنها در اینجا ممکن نیست. (۲)

و بدون تردید توجه دارید که این نوشته ها را همه از «نور دانش ائمه هدی، آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» اقتباس کرده اند و با پیمانانه وجود خود از اقیانوس علوم آنها برداشت نموده، از دهان آنها شنیده و از دلب آنان گرفته اند. بنابراین، این نوشته ها دفتر دانش آنان و عناوین حکمشان می باشد که در عهد خودشان نگاشته شده (۳) و پس

۱- در رابطه با نامها و شرح حالشان رجوع کنید به رجال (نجاشی - متوفای ۴۶۳ هـ)، الفهرست (شیخ طوسی - متوفای ۴۶۰ هـ)، رجال (شیخ طوسی)، اختیار معرفه الرجال = رجال (کشی)، رجال (برقی - متوفای حدود ۲۷۴ هـ)، رجال (ابن داوود - متولد ۶۴۷ هـ)، الخلاصه (علامه حلی - متوفای ۷۲۶ هـ) و الفهرست (شیخ منتجب الدین).

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی)، الفهرست (شیخ طوسی)، معالم العلماء (ابن شهر آشوب)، مؤلفوا الشیعه فی صدر الاسلام (سید شرف الدین) و الذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی).

۳- رجوع کنید به الذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی) ج ۲ ماده «اصل»، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص ۲۷۸-۲۹۱ و کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه (علامه اسد حیدر) ج ۱ ص ۵۴۶-۵۵۵.

{صفحه ۳۸۶}

بزرگواران، «مرجع و مدرک برای شیعه» گشته است.

به این وسیله، «امتیاز مذهب اهل بیت علیه السلام» از مذاهب سایر مسلمین آشکار می گردد، زیرا ما حتی یک شخص از «مقلدان ائمه اربعه اهل سنت» را نمی شناسیم که در عهد خود آنها کتابی درباره مذهبشان نگاشته باشد، بلکه مردم با مذهب آنها اُلفت گرفته و کم کم پس از مرگ آنها بر تعدادشان افزوده شد. (۱) و این افزونی به این خاطر بود که «از ناحیه حکومت زمان، تقلید را به یکی از چهار مذهب، منحصر کردند» و پیشوائی در فروع مذهب به این چهار نفر اختصاص یافت، و گرنه این چهار نفر نیز در عصر خود همچون سائر فقهاء و محدثان معاصر خود بودند و بر آنها امتیازی نداشتند. از این جهت، در عصر خودشان کسی نبود که به تدوین اقوال آنها اهمیت دهد.

ولی «شیعه، از اول در تدوین اقوال ائمه معصومین (علیهم

السَّلام) اهتمام می ورزید» زیرا در مسائل دینی و مذهبی، جز رجوع به اینان را جائز نمی دانست. و لذا، سخت اطراف آنان را گرفت و در گرفتن «دستورات دینی»، تنها به آنها مراجعه نمود، و قدرت و تلاش خود را در تدوین آنچه از آنها شنید به کار برد، و آنچه‌ان همت و عزم

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کتاب الامام الصادق والمذاهب الاربعه (علامه اسد حیدر) ج ۱ ص ۳۱۰ و ج ۳ ص ۱۹۴ و ج ۴ ص ۴۷۴.

{صفحه ۳۸۷}

خود را در این راه به کار انداخت که بیش از آن امکان پذیر نبود. «و این، به خاطر حفظ و نگهداری علم و دانشی بود که- طبق نظریه شیعه- غیر از آن در پیشگاه خدا، قابل قبول نیست.»

کافی است بدانیم، تنها در «عصر امام صادق علیه السلام» چهارصد «اصل» نوشته شده که به «اصول اربعمأه» معروف است. و این «چهارصد اصل» چهارصد کتاب بود که چهارصد نویسنده آنها را نوشته اند. این نوشته ها «فتاوی امام صادق علیه السلام» در عصر خود بوده است. (۱) «اصحاب امام صادق علیه السلام» غیر از این «چهارصد اصل» چندین برابر دیگر نوشته دارند که تفصیل آن را به زودی خواهی دانست- ان شاء الله.

اما «ائم چهارگانه اهل سنت»، در پیشگاه هیچکس آن منزلت و مقامی را که «ائم اهل بیت علیه السلام» در نزد «شیعه» دارند، ندارند؛ بلکه در زمان حیات خود، این مقامی را که پس از مرگشان برایشان انتخاب کرده اند، نداشته اند- چنانکه «ابن خلدون» در «مقدمه» خود در فصلی که برای «علم فقه» گشوده، به آن اعتراف نموده (۲)، و عده ای دیگر از «اعلام اهل سنت» نیز به این معنی اذعان کرده

اند. و ما با همه اینها، تردید نداریم که مذهب آنها همین مذهبی است که اتباع آنها دارند،

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی) ج ۲ ماده «اصل» و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۷۸-۲۹۱.

۲- رجوع کنید به مقدمه (ابن خلدون) ص ۴۱۰-۴۱۷.

{صفحه ۳۸۸}

و مدار عملشان در هر نسلی می باشد و در کتابهای خویش تدوین نموده اند. زیرا اتباع هر مذهبی به مذهب خویش آشنا ترند. چنانکه «شیعیان» نیز «به مذهب ائمه خویش آگاهترند»، همان مذهبی که خداوند را بر مقتضای آن، عبادت می کنند و قصد تقرب به خداوند در غیر این صورت، از آنها محقق نمی شود.

۲- اهل بحث و تحقیق به روشنی می دانند که «شیعه در تدوین علوم اسلامی از دیگران پیشقدم تر بوده است» زیرا در عصر نخستین، غیر از «علی علیه السلام و شیعیان دانشمندش» کسی تصدی این کار را به عهده نگرفت. (۱)

و شاید سرّ این مطلب، همان «اختلاف صحابه» بود که «نوشتن علوم مباح است یا نه؟»- چنانکه «عسقلانی» در «مقدمه فتح الباری» و دیگران نیز نقل کرده اند که:- «عمر بن خطاب» و عده ای دیگر نوشتن آن را خوشایندشان نبود، از ترس اینکه «احادیث» با «قرآن» مخلوط گردد (۲)، اما «امام علی علیه السلام» و فرزند و جانشینش «امام مجتبی علیه السلام»

\*\*\*\*\*

۱- در رابطه با «تقدم شیعه در تدوین علوم» رجوع کنید به تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر)، الشیعه و فنون الاسلام (علّامه صدر) والامام الصادق والمذاهب الاربعه (علّامه اسد حیدر) ج ۴ ص ۵۴۶-۵۵۵

۲- رجوع کنید به مقدمه فتح الباری (ابن حجر) ص ۴، تنویر الحوالک شرح موطأ (مالک) ج ۱ ص ۴ والامام

{صفحة ۳۸۹}

و گروهی از صحابه، آن را مُباح می شمردند.

اوضاع، بر همین حال بود... تا اینکه در «قرن دوّم»، اواخر عصر تابعین، «اجماع» بر «اباحه» آن، مقرر گشت و بر مُباح بودن آن، اُتفاق نظر پیدا نمودند. و این هنگام بود که «ابن جریح» کتاب «تاریخ» خود را به نقل از «مجاهد» و «عطاء» تالیف نمود که این، نخستین کتابی است که از طریق «غیر شیعه» در اسلام نوشته شده است. و پس از آن «کتاب معتمر بن راشد صنعانی» در «یَمَن» نوشته شده و سپس «کتاب موطأ مالک» می باشد. در «مقدمه فتح الباری» آمده که «ربیع بن صبیح» نخستین کسی است که نوشته ای را جمع آوری کرده است، وی در آخر «عصر تابعین» می زیسته است.

به هر حال، «اجماع» منعقد است که غیر از «شیعه»، مسلمانان دیگر، در عصر نخست تألیفی نداشته اند. (۱)

اما «علی علیه السلام و شیعان» در همان «عصر اوّل» متصدی این کار شدند. و نخستین چیزی که «امیر مؤمنان علیه السلام» تدوین و جمع آوری نمود «قرآن» بود؛ زیرا او پس از فراغ از تجهیز و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، سوگند یاد کرد! که جز برای نماز، عبا بر دوش ننهد تا «قرآن» را جمع

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به تنویر الحوالک شرح موطأ (مالک) ج ۱ ص ۵، الامام الصادق والمذاهب الاربعه (علامة اسد حيدر) ج ۴ ص ۵۴۴ ط بیروت و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامة صدر) ص ۲۷۸.

{صفحة ۳۹۰}

نماید. و آن را به «ترتیب نزول» جمع آوری نمود. و در، آن به «عامّ و خاص»، «مطلق و مقید»، «محکم و متشابه»، «ناسخ و منسوخ»،

«واجبات» و آنچه ترکش «جائز» است، «سُنَن» و آدابش اشاره فرمود. و ضمناً «اسباب نزول آیات» را نیز آورد و بعضی از مطالب که از جهاتی مشکل بود توضیح داد.

«ابن سیرین» همواره می گفت:

اگر به آن «قرآن» دست می یافتم، به علوم واقعی دست یافته بودم. (۱)

البته افراد دیگری از «قُرَّاء صحابه» تصمیم بر «جمع قرآن» گرفتند اما نتوانستند آن را بر «طبق نزول» جمع نمایند. و مقدورشان نشد که هیچکدام از مطالب و رُموزی که به آن اشاره کردیم، در آن بیاورند. (۲)

بنابراین، قرآنی که «امام علی علیه السلام» جمع آوری نموده به «تفسیر» بیشتر شباهت دارد.

پس از فراغت از جمع «قرآن»، کتابی را برای «فاطمه زهراء علیها السلام» تألیف فرمود که نزد فرزندان پاک آن بانوی بزرگ، «مُصَحَّف

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۶ ط الیمینیه، التمهید فی علوم القرآن (معرفت) ج ۱ ص ۲۷۷، آلاء الرحمن (بلاغی) ج ۱ ص ۱۸ در حاشیه، الطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۲ ق ۲ ص ۱۰۱ والاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۲ ص ۲۵۳.

۲- رجوع کنید به التمهید فی علوم القرآن (معرفت) ج ۱ ص ۲۲۵ و بعد از آن، و آلاء الرحمن (بلاغی) ج ۱ ص ۱۸.

{صفحه ۳۹۱}

فاطمه علیها السلام» معروف گردید. این کتاب، متضمّن «حکمتها»، «امثال»، «مواعظ و پندهای عبرت آمیز»، «اخبار» و مطالب نمونه ای بود که موجب تسلی آنحضرت در برابر مرگ پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می شد. (۱)

سپس کتابی درباره «دیات» (دیه هائی که در اثر ضرب و جرح و قتلها باید پرداخت) تألیف فرمود و نام آن را «صحیفه» گذارد.

این کتاب را «ابن سعد» در آخر کتاب معروف خود «الجامع»- با اسناد



به امیر مؤمنان علیه السلام آورده است.

«بخاری» و «مسلم» متذکر این «صحیفه» می شوند و در چند مورد از صحیح خود، مطالبی از آن نقل می کنند. و «احمد بن حنبل» در «مسند» از این «صحیفه» فراوان نقل کرده است. (۲)

و در روایتی از «صفار» از «عبدالملک» آمده که «ابو جعفر علیه السلام»،

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الکافی (ثقه الاسلام کلینی) ج ۱ ص ۲۳۹، ۲۴۰ و ۲۴۱ ط ۳ الحیدریه

۲- از جمله، رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب الفرائض باب اثم من تبرأ من موالیه ج ۸ ص ۱۹۲ ط مطابع الشعب، صحیح (مسلم) کتاب الحج باب فضل المدینه ج ۱ ص ۵۷۲ ط عیسی الحلبی، مسند (احمد بن حنبل) ج ۲ ص ۱۲۱ ح ۷۸۲ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص ۱۱۵ ط شرکه الاعلانات. و نسخه ای از «صحیفه» نزد «علامه سید حسن صدر» موجود بوده چنانکه در تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام ص ۲۷۹ ط شرکه الطباعه عراق متذکر شده است.

{صفحه ۳۹۲}

«کتاب علی» را خواست و «جعفر علیه السلام» برایش آورد، آن کتاب پیچیده شد و به ضخامت ران یک انسان بود... «امام ابوجعفر علیه السلام» فرمود: سوگند به خدا! این، «خطّ علی» و «املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» است. (۱)

گروهی از «شیعیان» به «امیر مؤمنان علیه السلام» اقتدا نموده و در همان عصر، مشغول تالیف شدند. از جمله - چنانکه «ابن شهر آشوب» گفته - «سلمان» و «ابوذر» می باشند. وی می گوید: نخستین کسی که در «اسلام» کتاب نوشت «علی بن ابی طالب علیه السلام» بود، آنگاه «سلمان فارسی» و سپس «ابوذر». (۲) و نفر بعد، «ابو رافع»، آزاد شده رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم و رئیس بیت المال «امیر مؤمنان علیه السلام» که از خواصّ دوستان «امام» و آشنای به شأن آنحضرت بود. وی کتاب «سنن، احکام و قضایا» را از «احادیث علی علیه السلام» گرد آورده بود. این کتاب، در پیشگاه اسلاف ما دارای مقامی بلند و عظیم بود، که اصحاب ما آن را به طُرُق خود به او اسناد داده اند. (۳)

یکی دیگر از اینان، «علی بن ابی رافع» می باشد. وی - چنانکه در شرح حالش در کتاب «الاصابه» آمده است - در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به بصائر الدرجات (صفّار) ص ۱۶۵.

۲- رجوع کنید به معالم العلماء (ابن شهر آشوب) ص ۲ و تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۴ و تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۸۰.

{صفحه ۳۹۳}

دنیای آمده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وی را «علی» نام گذارده است. وی کتابی در «فنون فقه» - طبق مذهب اهل بیت علیه السلام - دارد. «ائمّه (علیهم السّلام)» این کتاب را بزرگ می داشتند و «شیعیان» خویش را به آن ارجاع می دادند. (۱)

یکی دیگر از این گروه، «عبیدالله بن ابی رافع» - نویسنده و دوستدار «علی علیه السلام» است. «ابن حجر» وی را در قسمت اوّل کتاب «الاصابه» به نام «عبیدالله بن اسلم» آورده، زیرا نام پدرش «اسلم» بوده است. «عبیدالله» کتابی را درباره آندسته از «اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» در «جنگ صفین» حضور یافته اند تألیف نموده است. «ابن حجر» در «الاصابه» فراوان از این کتاب نقل می کند. (۲)

از این

گروه، «ریعه بن سمیع» را باید نام برد. او کتابی درباره «زکات حیوانات» دارد. احادیث آن، احادیثی است که «علی علیه السلام» از «رسول

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۵ و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص ۲۹۸.

۲- رجوع کنید به الاصابه (ابن حجر عسقلانی) ج ۱ ص ۱۴۶، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۹۲، ۳۳۶، ۴۵۶، ۴۵۸، ۵۰۳، ۵۱۷ و ۵۶۰ و ج ۲ ص ۱۷۴ و ۴۷۷ افسست بر ط السعاده، و اسد الغابه فی معرفه الصحابه (ابن اثیر) ج ۱ ص ۲۶۷ و ج ۲ ص ۲۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۳ و ۲۲۰ افسست ط مصر.

{صفحه ۳۹۴}

خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل نموده است. (۱)

از این گروه، باید «عبدالله بن حُرّ فارسی» را برشمرد. او کتابی در حدیث دارد. در این کتاب، احادیثی که «علی علیه السلام» از «رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» نقل نموده، جمع آوری کرده است. (۲)

از این افراد، «اصبغ بن نباته»- یار پاکبخته «امیر مؤمنان علیه السلام» و از پیوستگان سخت به آن حضرت- می باشد. همو که «عهد نامه مالک اشتر» و «وصیت امام علی علیه السلام به فرزندش محمد» را نقل نموده است. اصحاب ما، این دو را با «سند صحیح» از نامبرده نقل می نمایند. (۳) از جمله این افراد، «سلیم بن قیس هلالی»- یار «امیر مؤمنان علیه السلام»- است. «سلیم» از «امام علیه السلام» و از «سلمان فارسی» نقل حدیث نموده. وی کتابی درباره «امامت» دارد که «امام محمد بن ابراهیم نعمانی» در کتاب «الغیبه» از آن نام برده و گفته است: در این «حقیقت» بین تمام دانشمندان و علمای «شیعه» و ناقلان حدیث، گفتگویی نیست که «کتاب

سلیم بن قیس» یکی از «کُتُب اصلی» است که حاملان علم و راویان «احادیث اهل بیت علیه السلام»- از همان قدیم الایام- آن را نقل نموده و مورد اعتمادشان بوده است.

این کتاب، یکی از همان «کتابهای اصلی» است که «شیعه» به آن مراجعه می کند و مورد اعتمادش می باشد. (۴)

\*\*\*\*\*

۱ و ۲ و ۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۶.

۴- رجوع کنید به کتاب تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص ۲۸۲ ط عراق.

{صفحه ۳۹۵}

در مورد افرادی که در آن عصر، دارای کتاب بوده اند، عده ای از اصحاب ما، جمع آوری نامهایشان را به عهده گرفته اند و در این زمینه تألیفاتی دارند. کسانی که خواهان آن هستند به کتابهای «فهرست» و «رجال» مراجعه می نمایند. (۱)

۳- اُمّیا مؤلفان پیشین ما، در «طبقه دوم»- یعنی در بین «تابعین»- باید اعتراف کنیم که اکنون برای ما میسر نیست که بتوانیم آنها را برشماریم؛ و مدرک و مرجع برای شناسائی آنها و شناسائی نوشته های آنان و اسناد آن نوشته ها- به طور تفصیل- همان کتابهای «فهرست» علمای ما و نوشته های آنها در «شرح حال رجال» است. (۲)

در عصر این طبقه، «نور اهل بیت علیه السلام» درخشش نمود، در حالی که پیشتر با ابرهای تیره ستم ستمگران پوشیده بود. و این درخشش به این خاطر بود که «فاجعه طفّ» (نبرد خونین کربلا) «دشمنان آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم» را مفتضح ساخت؛ آنها را از چشم افراد عاقل و آگاه انداخت؛ توجّه محققان را به «مصائب اهل بیت علیه السلام» جلب نمود،

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۲-۷، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص ۲۷۸-۲۹۱، مؤلفوا الشیعه فی

صدر الاسلام (سید شرف الدین موسوی عاملی) والذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی).

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی)، الفهرست (شیخ طوسی)، معالم العلماء (ابن شهر آشوب)، الفهرست (منتجب الدین)، الذریعه الی تصانیف الشیعه (- که تاکنون ۲۵ جلد آن چاپ شده است.) و غیر آنها از کتب فهرست و شرح حال.

{صفحه ۳۹۶}

توجه به مصائبی که از «زمان فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» شروع شده بود. این «فاجعه»- با همان کوبندگیش- مردم را ناچار ساخت تا در باره «اساس این مصیبت» به بحث و کاوش پردازند؛ آنها را واداشت تا از «ریشه ها و اسباب» آن جستجو به عمل آورند، که بالاخره بذر و نهالهای آن را شناختند، و متوجه شدند که این «مصائب» از «کجا!» شروع شده است. بدین خاطر بود که مسلمانانی که رگ مردانگی در بدنشان بود، برای «حفظ مقام اهل بیت علیه السلام» و یاری آنها به پا خاستند، چرا که فطرت و سرشت بشری علاقه مند به یاری «مظلوم» است و از «ستمگر و ظالم» متنفر.

گویا مسلمانان، پس از این «فاجعه»، در دوره ای جدید قرار گرفتند؛ لذا، به موالات و دوستی «امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام» پرداختند و برای آگاهی از «اصول و فروع دین» به او پیوستند. همچنین در تمام مطالبی که از «قرآن و سنت» گرفته می شود، یعنی سائر «فنون اسلامی»، به او مراجعه نمودند و پس از او به فرزندش «امام باقر علیه السلام» روی آوردند. لذا، اصحاب این دو امام (امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام)- که از «اسلاف شیعه» به شمار می آیند-

هزاران نفر بودند که شمارش آنها ممکن نیست. اما کسانی که نامهای آنها و شرح حالشان در کتابهای «رجال» آمده، یعنی آنها که از «علمای اصحاب» به شمار می آمدند قریب «چهار هزار» نفرند و تعداد کتابهایی که نوشته اند «ده هزار» یا بیشتر می باشد. این کتابها را هر کدام از

{صفحه ۳۹۷}

اصحاب ما، از نسل پیش از خود، با «اسناد صحیح» نقل نموده اند.

گروهی از اعلام این جمعیت به خدمت این دو امام و به خدمت «امام صادق علیه السلام» فائز شده اند؛ و حظّ و بهره کامل برای کسانی از اینان بود که از پیمانۀ پُری از دانش و عمل برخوردار گردیدند. یکی از این جمعیت، «ابو سعید ابان بن تغلب بن ریاح جریری» است. همان کس که هم به «قرآن» وارد بود، هم «فقیه»، هم «محدّث»، هم «مفسّر» و هم «آگاه از علم اصول»؛ یعنی، همان «لُغوی مشهور». او «از موثّق ترین مردم» بود. هر سه امام (علیهم السّلام) را ملاقات نموده و دانش فراوان و احادیث بسیاری را از آنان فراگرفته و نقل نموده است. همین بس که بدانی، او تنها از امام صادق علیه السلام - آنطور که میرزا محمد (دانشمند معروف «علم رجال») در کتاب «منهج المقال» در شرح حال «ابان» با اسناد به «ابان بن عثمان» از «امام صادق علیه السلام» آورده - «سی هزار حدیث» نقل کرده است. (۱)

وی در پیشگاه این امامان (علیهم السّلام) دارای سابقه ای درخشان و مقامی بلند است. می بینیم «امام محمّد باقر علیه السلام» - در آن هنگامی که هر دو در مدینه هستند - به او می فرماید:

\*\*\*\*\*

۱- بزرگان این فن بر این معنی تصریح کرده اند

همچون «شیخ بهائی» در کتاب «وجیزه» و تعداد دیگری از بزرگان اّمت.

رجوع کنید به منهج المقال (میرزا محمد استرآبادی) - در شرح حال ابان - و رجال (نجاشی) ص ۹.

{صفحه ۳۹۸}

«اجلس فی المسجد وَاَفَتِ النَّاسَ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يُرَى فِي شِيعَتِي مِثْلَكَ» (در مسجد بنشین و برای مردم «فتوا بده!» که من دوست دارم در شیعیانم مثل تو دیده شود). (۱)

و امام صادق علیه السلام به او فرموده:

«ناظر أهل المدينة فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِثْلَكَ مِنْ رُواتِي وَرِجالِي» (با اهل مدینه «بحث کن!» من دوست دارم مانند توئی از راویان حدیث و رجالم به شمار آیند). (۲)

«ابان» هنگامی که وارد مدینه می شد، به او توجه می کردند، از گرد علمای دیگر - که جلسات درس داشتند فاصله - می گرفتند و «ستون مخصوص پیامبر

## حق شناس

### ۱- احتجاج ابن عباس

۱- توجه شما را به مباحثه طولانی که بین «ابن عباس» و «عمر» واقع شده، جلب می کنم. در آنجا آمده: «عمر» به «ابن عباس» گفت: ابن عباس! می دانی چرا خویشاوندانتان پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم شما را از (خلافت) منع کردند؟

«ابن عباس» می گوید: من دوست نداشتم پاسخش را بگویم، لذا گفتم: اگر من ندانم امیرالمؤمنین می داند.

«عمر» گفت: آنها کراهت داشتند «نبوت» و «خلافت» هر دو در شما جمع شود آن وقت اجحاف کنید و خوشحالی و فرح به خرج دهید. به این جهت، قریش «خلافت» را برای خود برگزید، به آن رسید

{صفحه ۳۷۱}

### ۲- احتجاج امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)

و موفق شد.

«ابن عباس» می گوید: گفتم: اگر اجازه سخن می دهی و خشم خود را از من باز می داری، پاسخ می دهم. گفت: بگو!

گفتم: اما این گفته ات که «قریش آن را برای خود برگزید و به آن رسید و موفق شد»، اگر این انتخاب و برگزیدگی از این

جهت بود که خداوند آن را برایشان قرار داد، عمل صحیحی انجام داده اند و نباید از آنها بازپس گرفته شود و مورد حسد قرار گیرند.

و امّیا این گفته ات که «آنها نمی خواستند «نبوّت» و «خلافت» هر دو برای شما باشد»، در این صورت، آنها مشمول این آیه خواهند بود: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ» (آنها از آنچه خداوند نازل فرموده ناراحت بودند، لذا خداوند اعمالشان را «حبط» نموده و از بین بُرد). (۱)

«عمر» گفت: هیئات ای پسر عباس! از ناحیه تو مطالبی به من گزارش کرده اند که من نمی خواستم خود به آن اقرار کنی و سبب شود



که موقعیت در پیشگاه من از بین برود.

گفتم: آن مطالب چه بوده؟ اگر «حق» گفته ام که سزاوار نیست موقعیتم در نزد تو از بین برود و اگر باطل بوده که شخصی همچون من باطل را از خود دور ساخته است.

«عمر» گفت: به من خبر داده اند که تو گفته ای: «خلافت» را از روی «حسد»

\*\*\*\*\*

۱- سوره محمد (۴۷) آیه ۹.

{صفحه ۳۷۲}

### ۳- احتجاج بزرگان شیعه که جزو «صحابه» بودند

و «بغی و ستم» از مرکز خود منحرف داشته اند.

گفتم: امّیا اینکه از روی «ستم» که بر نادان و عاقل روشن است، و امّیا از روی «حسد» که آدم مورد حسد قرار گرفت و ما فرزندان او نیز مورد حسد هستیم.

«عمر» گفت: هیهات! هیهات! به خدا سوگند! قلبهای شما «بنی هاشم» پر از حسدی است که از بین نخواهد رفت.

«ابن عباس» می گوید، گفتم: ای امیرمؤمنان! قلبهایی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها زدوده و آنها را پاک قرار داده (۱)، چنین توصیف مکن! (۲)

بار دیگر، مباحثه ای بین این دو در گرفت، «عمر» پرسید: پسر عمویت چگونه است؟

«ابن عباس» می گوید: خیال کردم منظورش «عبدالله بن جعفر» است، گفتم: او با همردیفانش به سر می برد.

گفت: منظورم او نیست، مقصودم «بزرگ شما اهل بیت» است.

گفتم: او را با دَلْو که مشغول «کشیدن آب» بود واگذاشتیم در حالی که مشغول «قرائت قرآن» بود.

گفت: خون تمام شتران قربانی به گردن تو باشد اگر آنچه می پرسم از من کتمان کنی! آیا هنوز آرزوی «خلافت» در دلش هست؟

\*\*\*\*\*

۱- اشاره است به سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

٢- رجوع كنيد به الكامل (ابن اثير) ج ٣ ص ٦٣، شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد) ج ١٢ ص ٥٣-٥٤ ط مصر با تحقيق محمد ابوالفضل،

#### ۴- اشاره به احتجاج آنان به «وصایت» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

گفتم: بلی.

گفت: آیا می پندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تصریح کرده که او «خلیفه» باشد؟

«ابن عباس» می گوید: گفتم: بالاتر بگویم: من از پدرم در مورد این «ادعای نصّ بر خلافت» پرسیدم، پدرم گفت: راست می گوید.

«عمر» گفت: پیامبر در گفته هایش «مقام بلندی» را برای او قائل بود اما این گفته ها موجب اثبات حجّتی و یا قطع عُذری نبود؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گاهی می خواست امت را در مورد او و واگذاردن «امر خلافت» به عهده اش بیازماید؛ و تصمیم داشت به هنگام بیماریش تصریح به نام او کند ولی من نگذاشتم. (۱)

و بار سوّمی با «ابن عباس» گفتگویشان در گرفت، به «ابن عباس» گفت: رفیقت را «مظلوم» می بینم.

«ابن عباس» می گوید: گفتم: پس آنچه به «ستم» از او گرفته شده به او باز پس ده! «عمر» دستش را از دستم کشید و رفت، و تا ساعتی بعد با خود «همهمه» می کرد، سپس ایستاد، من به او رسیدم، گفت: ابن عباس! من گمان نمی کنم علّت بازداشتن وی از «خلافت» چیزی جز این بود که خویشاوندانش او را کوچک شمردند.

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۲ ص ۲۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل - به نقل از تاریخ بغداد (امام ابوالفضل احمد بن ابی طاهر) (با سند معتبر). - پانوش ۳۶۸ و متن آن را نیز ملاحظه نمایید!

گفتم: ولی سو گند به خدا! که خدا و رسولش او را به هنگامی که فرمانش دادند «سوره برائت» را از رفیقت بگیرد او را کوچک نشمردند.

«عمر» از من

اعراض کرد و به سرعت رفت، و من باز گشتم. (۱)

برای حبر و عالم امت، زبان هاشمیها، پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، «عبدالله بن عباس»، از این «مباحثات» فراوان پیش آمده است، که قبلاً «احتجاج» او را با گروهی که نسبت به «علی علیه السلام» بد بودند، با شمردن بیش از ده خصلت نیک برای آن حضرت در- حدیثی طولانی- بیان نمودیم، که در آن آمده بود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عموزادگانش فرمود: کدامیک از شما حاضر است در دنیا و آخرت با من همکاری و همراهی کند؟ هیچکدام جواب مثبت ندادند و «علی علیه السلام» گفت: من در دنیا و آخرت با شما همراهی می کنم. آنحضرت به «علی علیه السلام» فرمود: «أَنْتَ وَوَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (تو ولی من در دنیا و آخرت هستی)- تا به اینجا که «ابن عباس» گفت:- رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای «جنگ تبوک» از مدینه بیرون آمد و مردم نیز خارج شدند. «علی علیه السلام» عرض کرد: من نیز همراهت برای جنگ حرکت کنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه!

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۲ ص ۴۶ و ج ۶ ص ۴۵ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، و قول عمر به ابن عباس که: «لقد كان عليّ فيكم أولى بهذا الامر مني و من ابى بكر» (به راستی که علی در میان شما اولی و سزاوارتر است به این امر (خلافت) از من و از ابوبکر) در محاضرات (راغب اصفهانی) ج ۷ ص ۲۱۳ وجود دارد چنانکه در

الغدیر (علامه امینی) ج ۱ ص ۳۸۹ و ج ۷ ص ۸۰ ط بیروت آمده است.

{صفحه ۳۷۵}

«علی علیه السلام» گریه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «آیا راضی نیستی تو نسبت به من همچون «هارون» نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پیامبری پس از من نیست. سزاوار نیست که من بروم جز اینکه تو «خلیفه» و جانشین من باشی.»

«ابن عباس» اضافه کرد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «تو ولی تمام مؤمنان پس از من خواهی بود» و نیز اضافه نمود که آنحضرت فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ» (۱)

۲- تعداد زیادی از «بنی هاشم» در آن زمان، امثال این «احتجاجات» را داشته اند حتی «حسن بن علی علیه السلام» هنگامی که «ابوبکر» روی منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، پیش او آمد و گفت: از جای پدرم پایین بیا! (۲) «حسین علیه السلام» نیز چنین جریانی به هنگامی که «عمر» بر منبر بود، با او داشته است. (۳)

\*\*\*\*\*

۱- تمام این حدیث را- با ذکر مدارک- قبلاً ذکر نمودیم؛ پانوشت ۹۴ و متن آن مراجعه کنید!

۲- ابوبکر گفت: سوگند به خدا! راست گفتمی؛ این، جای پدر تو است.

در این باره رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۰۵ ط الیمینیه مصر، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۶ ص ۴۲-۴۳ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل، الرسول الأعظم مع خلفائه (... ) ص ۳۵ ط بیروت والاتحاف بحب الاشراف (شیراوی) ص ۷.

۳- عمر گفت: منبر پدر تو است نه منبر پدر من.

- در این باره، رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۱۰۵ ط الیمینیه مصر.

{صفحه ۳۷۶}

۳- کتابهای شیعه

«احتجاجات» زیادی را که هاشمی ها و دوستانشان از «صحابه» و «تابعین» در این باره داشته اند، ثبت نموده اند. «خالد بن سعید بن عاص اموی»، «سلمان فارسی»، «ابوذر غفاری»، «عمّار یاسر»، «مقداد»، «بُریده اسلمی»، «ابوالهثیم بن تیهان»، «سهل بن حنیف»، «عثمان بن حنیف»، «خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین»، «ابی بن کعب»، «ابو ایوب انصاری» و ... دیگران در این باره «احتجاجات» و استدلالاتی دارند. - کسانی که مایل به آگاهی از آنها باشند باید به مظان آن مراجعه کنید. (۱)

کسی که اخبار «اهل بیت علیه السلام» و شرح حال دوستان آنها را مطالعه کند، می یابد که آنها هیچ فرصتی را از دست نمی دادند، هر کجا فرصتی می یافتند، به هر گونه می شد، تصریح یا اشاره، با شدت یا نرمش، سخنرانی یا نوشتن، شعر یا نثر، هر گونه می شده، در آن شرایط سخت، با مخالفانشان «احتجاج» می کردند.

۴- آنها در موارد بسیار «وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» را یادآور می شدند و به آن «احتجاج» می نمودند- چنانکه متتبعان می دانند.

\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به «کتاب سلیم بن قیس هلالی تابعی» (متوفای سال ۹۰ هـ) ص ۸۸-۹۳ ط نجف، الاحتجاج (طبرسی) ج ۱ ص ۹۷-۱۰۴ ط النعمان، بحار الانوار (علّامه مجلسی) ج ۲۸ ص ۱۸۹-۲۰۲ و ص ۲۰۸-۲۱۹ ط جدید، الیقین (ابن طاووس) ص ۱۰۸-۱۱۳ ط الحیدریه، الخصال (شیخ صدوق) ص ۴۲۹-۴۳۴ و رجال (برقی- متوفای حدود ۲۷۴ هـ) ص ۶۳ ط ایران. پانوش ۲۱۵ را نیز ملاحظه نمایید!

{صفحه ۳۷۷}

## حق جو

### کجا و چه وقت به «وصیت» احتجاج نموده اند؟

در کجا و چه وقت «وصیت» نسبت به «امام علی علیه السلام» را یادآور شده، و چه موقع به آن «احتجاج» نموده اند؟

{صفحه ۳۷۸}

## حق شناس

### بعضی از موارد استدلال به «وصیت»

آری «امیرمؤمنان علی علیه السلام» خود، مسأله «وصیت» را در منبر، مورد بحث قرار داده. - ما قبلاً عین سخن آن حضرت را برایتان آوردیم. (۱)

از طرفی، هر کس «حدیث یوم الدار» را نقل کرد، آن را به «علی علیه السلام» اسناد داده و از او نقل کرده است. ما سابقاً آن را

آوردیم که با صراحت «وصایت» و «خلافت» آن حضرت را بیان می داشت. (۲)

علاوه، سید جوانان اهل بهشت «امام حسن مجتبی علیه السلام» پس از شهادت «امیرمؤمنان علی علیه السلام»، در آن سخنرانی پر ارزش خود، به این «حقیقت» اشاره کرده فرمود: «من فرزند پیامبرم، فرزند وصی او هستم.» (۳)

«امام صادق علیه السلام» فرموده است: «علی، پیش از بعثت، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، نور رسالت را می دید و صدای فرشته را می شنید. («امام» اضافه نموده که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنحضرت فرموده است: اگر نه این بود که من خاتم

\*\*\*\*\*

۱- به پانوشتهای ۴۱۴ و ۴۱۵ و متن آنها مراجعه نمایید!

۲- به پانوشتهای ۹۱ و ۹۲ و متن آنها مراجعه نمایید!

۳- رجوع کنید به ذخائر العقبی (محب الدین طبری) ص ۱۳۸.

{صفحه ۳۷۹}

پیامبرانم، تو در نبوت شریک من بودی، و حال اگر پیامبر نیستی، وصی پیامبر و وارث او هستی.» (۱)

این معنی از همه «اهلیت علیه السلام» به طور «تواتر» رسیده است. این، از «ضروریات» است، هم نزد «ائمّه اهلیت علیه السلام»، و هم نزد دوستانشان، از عصر صحابه تا... امروز.

«سلمان فارسی» نقل می

کند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همواره می فرمود: «وصی و مرکز اسرارم، و بهترین کسی که پس از خود باقی می گذارم که وعده هایم را منجز می سازد و بدهکاریهایم را اداء می نماید علی بن ابیطالب است.» (۲)

«ابو ایوب انصاری» نقل کرده که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه علیها السلام فرمود: «آیا خبر نداری که خداوند توجّهی به ساکنان زمین فرموده، از میان آنها پدرت را انتخاب کرد و او را پیامبر قرار داد، سپس بار دوم به آنها توجّه کرد همسرت را برگزید، و به من وحی فرمود، آنگاه من او را همسر تو قرار دادم و وصی خویش انتخاب کردم.» (۳)

«بُریده اسلمی» نقل نموده که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم می فرمود: «هر پیامبری وصی و وارثی دارد، وصی و وارث من علی بن ابیطالب است.» (۴)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۳ ص ۲۱۰ ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل.

۲- رجوع کنید به پانوش ۲۶۳.

۳- رجوع کنید به پانوش ۲۶۵.

۴- رجوع کنید به پانوش ۲۶۲.

{صفحه ۳۸۰}

«جابر بن یزید جعفی» هرگاه از «امام باقر علیه السلام» حدیثی نقل می کرد، می گفت: این حدیث را «وصی اوصیاء» برایم فرمود (حَدَّثَنِي وَصِي الْأَوْصِيَاءِ). (۱)

«ام الخیر دختر حریش بارقی»- در آن خطبه و سخنرانی پر طنینش که در «میدان صفین» کوفیان را به نبرد با «معاویه» تشویق می کرد،- از جمله سخنانش این بود:

«هَلُمُّوا- رَحِمَكُمُ اللهُ- إِلَى الْإِمَامِ الْعَادِلِ الْوَصِيِّ الْوَفِيِّ وَالصِّدِّيقِ الْأَكْبَرِ...»

(خدای شما را رحمت کند! به سوی «امام عادل»، «وصی وفادار» و «صدیق اکبر» بشتابید!). (۲)

... این قسمتی



بود از آنچه گذشتگان در خطبه ها و احادیث خود درباره «وصایت» گفته اند.

کسی که در شرح حال گذشتگان تتبع کند، متوجه می شود که «وصی» را فقط به «امیرمؤمنان علی علیه السلام» می گفته اند، درست همچون اسمی که برای شخص معینی قرار داده است. حتی مؤلف کتاب «تاج العروس» (کتاب لغت معروف به زبان عربی) در ماده

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به میزان الاعتدال (ذهبی) ج ۱ ص ۳۸۳.

۲- رجوع کنید به بلاغات النساء (ابن ابی طیفور) ص ۳۷-۳۸ ط نجف.

{صفحه ۳۸۱}

«وصی» می نویسد: «وصی - چون غنی - لقب علی (رضی الله عنه) می باشد. (۱)

اما اشعاری که رسیده و در آنها «مسأله وصایت» را مطرح ساخته اند، به اندازه ای است که قابل احصاء نیست. به کتب مربوط به آن مراجعه نمایید. (۲)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به تاج العروس (زبیدی حنفی)، ماده «وصی» ج ۱۰ ص ۳۹۲.

۲- رجوع کنید به خود کتاب المراجعات (علّامه سید شرف الدین موسوی) و یا ترجمه آن = رهبری امام علی علیه السلام در قرآن و سنت (محمد جعفر امامی). برخی از مدارک آن اشعار، این است: کتاب وقعه صفین (نصر بن مزاحم - متوفای ۲۱۲ هـ) ص ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۴۳، ۴۹، ۱۳۷، ۳۶۵، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۱۶ و ۴۳۶، شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ط مصر با تحقیق محمد ابوالفضل ج ۱ ص ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹ و ۱۵۰ و ج ۶ ص ۳۱ و ۳۵ و ج ۱۳ ص ۲۳۱ و ۲۳۲، الغدير (علّامه امینی) ج ۲ ص ۲۸، ۴۳، ۷۷، ۱۱۴، ۱۵۰، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۹۲، ۳۳۰، ۳۵۰ و ۳۸۲ و ج ۳ ص ۹، ۲۹، ۶۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۳۵۳.

۳۵۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۳ و ۴۰۴ و ج ۴ ص ۳، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۶، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۹۰، ۱۰۱، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۸۰، ۲۲۳، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۲، ۳۹۷ و ۴۰۸. (و بقیه اجزاء الغدیر که فراوان از شعر وصیّت و غیر آن از کتب ادب نقل شده است)، کفایه الطالب (گنجی شافعی) ص ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۹۲، ۴۴۶ و ۵۵ ط الحیدریه، تذکره الخواص (سیط بن جوزی حنفی) ص ۸۵، ۱۰۸ و ۲۹۴، المناقب (خوارزمی حنفی) ص ۳۸، ۶۵، ۱۳۴، ۲۸۸ و ۲۸۹، مروج الذهب (مسعودی) ج ۲ ص ۴۲۸، العقد الفرید (ابن عبد ربه مالکی) ج ۴ ص ۴۱۱ و ۳۴۴، الفصول المختاره (سید مرتضی) ص ۲۳۵، الکامل (مبّرد) - همراه با شرحش رغبه الامل - ج ۷ ص ۱۳۳، الکامل فی التاریخ (ابن اثیر) ج ۳ ص ۱۸۹، آثار ذوات السوار (حنفی صیداوی) در حاشیه ص ۶۵، بلاغات النساء (ابن ابی طیفور) ص ۶۳ ط الحیدریه، شرح هاشمیات «کمیت بن زید اسدی» (محمد محمود رافعی) ص ۲۹، ۳۰ و ۳۲، دیوان (ابی تمام طائی) ص ۱۴۳، الفصول المهمه (ابن صباغ مالکی) ص ۸ و فرائد السمطین (حموینی) ج ۱ ص ۲۳ و ۳۲۶ و ج ۲ ص ۱۶۴ ح ۴۵۱.

{صفحه ۳۸۲}

## حق جو

### درخواست ادله «صحت اسناد مذهب شیعه به ائمه اهلبیت علیه السلام»

در پایان «مبحث اول» از این «گفت و شنودها» به شما گفتیم: بعضی از متعصّبان و مخالفان شیعه در «صحت اسناد مذهب شیعه - هم در اصول و هم در فروع - به ائمه اهل بیت علیه السلام» ایراد می کنند؛ و ما به خود وعده داده بودیم که در این باره با شما

«گفت و شنود» نماییم؛ که هم اکنون زمان آن فرا رسیده است. آیا ممکن است لطف فرموده، پاسخی دهید که ایراد آنها برطرف گردد؟

{صفحه ۳۸۳}

## حق شناس

### ۱- «تَوَاتُر مذهب شیعه» از ناحیه «ائمه اهلیت علیه السلام»

۱- افراد آگاه، کاملاً، و بدون هیچ تردید، و به طور ضروری می دانند که «شیعه امامیه»، همواره در اصول دین و فروع آن به «عترت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» وابسته بوده و از آنها یک ذره هم جدا نشده است. بنابراین، «رأی و نظریه شیعه» تابع «رأی ائمه عترت علیه السلام» است هم در اصول دین، هم در فروع دین، و هم در سائر علوم که از قرآن و سنت گرفته می شود و یا به آنها تعلق دارد. در هیچیک از این قسمتها جز به «ائمه اهل بیت علیه السلام» اعتماد نمی کنند و به دیگری در این باره مراجعه نمی نمایند.

بنابراین، آنها متدین به آیین خداوند هستند و به او تقرب می جویند ولی فقط از طریق «مذهب اهلیت علیه السلام». راهی برای انصراف از آنها

{صفحه ۳۸۴}

### ۲- تقدّم «شیعه» در تدوین علوم، از همان زمان صحابه

برای خود نمی بینند و دیگری را به جای آنان هرگز نمی پذیرند.

بر همین منوال، «گذشتگان صالح شیعه» گذرانده اند. آنها از زمان «امام امیرمؤمنان، امام حسن، امام حسین و امامان نه گانه از نسل امام حسین (علیهم السّلام)» ... تا هم اکنون و این عصر، زندگی خویش را بدینگونه سپری نموده اند.

از هر کدام از «ائمه علیه السلام» عدّه فراوانی از «ثقات» و «حُفَاط شیعه»، اصول و فروع مذهب خود را فرا گرفته اند. از این جمعیت، تعداد آنها که اهل «وَرَع»، «ضَبَط» و «إِتْقَان» هستند بیش از «حدّ تواتر» است؛ و اینان برای کسانی که باقی مانده اند طبق «تواتر قطعی» مطالب را نقل نموده اند؛ این نسل نیز برای کسانی که پس از آن می زیسته اند همینگونه

نقل کرده است؛ همچنان هر نسلی برای نسل بعد از خود، ... تا به ما رسیده که همچون خورشید هنگام ظهر- که پرده و حجابی بر آن نیست- می درخشد.

بنابراین، «ما، هم اکنون در فروع و اصول بر همانیم که ائمه آل رسول (علیهم السّلام) بر آن بودند.»

این «مذهب» را با تمام ریزه کاریهایش، تمام پدران ما برای ما از همه پدرانشان نقل نموده اند و آنها همه از جمیع نیاکانشان؛ این وضع همچنان در تمام نسلها... تا زمان «امام عسکری، امام هادی، امام جواد، امام رضا، امام کاظم، امام صادق، امام باقر، امام سجاده، امام حسین، امام حسن و امیرمؤمنان (علیهم السّلام) یکنواخت به پیش می رود.

{صفحه ۳۸۵}

### ۳- نویسندگان «شیعه» در زمان تابعین و تابعین تابعین

ما هم اکنون به تمام افراد از «پیشینیان شیعه»، که از «صحابه ائمه» بوده اند و «احکام دین» را از آنها شنیده و «علوم اسلام» را از آنان فرا گرفته و نگهداری کرده اند، احاطه نداریم چرا که تلاش و کوشش وسیع، قدرت استقصاء و شمارش آنها را ندارد. (۱) کافی است به آنچه از قلمهای «اعلام و بزرگان» آنها تراوش کرده، یعنی، به نوشته های آنها مراجعه شود، با توجه به اینکه شمارش آنها در اینجا ممکن نیست. (۲)

و بدون تردید توجه دارید که این نوشته ها را همه از «نور دانش ائمه هدی، آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» اقتباس کرده اند و با پیمانان وجود خود از اقیانوس علوم آنها برداشت نموده، از دهان آنها شنیده و از دلب آنان گرفته اند. بنابراین، این نوشته ها دفتر دانش آنان و عناوین حکمشان می باشد که در عهد خودشان نگاشته شده (۳) و پس

۱- در رابطه با نامها و شرح حالشان رجوع کنید به رجال (نجاشی - متوفای ۴۶۳ هـ)، الفهرست (شیخ طوسی - متوفای ۴۶۰ هـ)، رجال (شیخ طوسی)، اختیار معرفه الرجال = رجال (کشی)، رجال (برقی - متوفای حدود ۲۷۴ هـ)، رجال (ابن داوود - متولد ۶۴۷ هـ)، الخلاصه (علامه حلی - متوفای ۷۲۶ هـ) و الفهرست (شیخ منتجب الدین).

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی)، الفهرست (شیخ طوسی)، معالم العلماء (ابن شهر آشوب)، مؤلفوا الشیعه فی صدر الاسلام (سید شرف الدین) و الذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی).

۳- رجوع کنید به الذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی) ج ۲ ماده «اصل»، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص ۲۷۸-۲۹۱ و کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه (علامه اسد حیدر) ج ۱ ص ۵۴۶-۵۵۵.

{صفحه ۳۸۶}

بزرگواران، «مرجع و مدرک برای شیعه» گشته است.

به این وسیله، «امتیاز مذهب اهل بیت علیه السلام» از مذاهب سایر مسلمین آشکار می گردد، زیرا ما حتی یک شخص از «مقلدان ائمه اربعه اهل سنت» را نمی شناسیم که در عهد خود آنها کتابی درباره مذهبشان نگاشته باشد، بلکه مردم با مذهب آنها اُلفت گرفته و کم کم پس از مرگ آنها بر تعدادشان افزوده شد. (۱) و این افزونی به این خاطر بود که «از ناحیه حکومت زمان، تقلید را به یکی از چهار مذهب، منحصر کردند» و پیشوائی در فروع مذهب به این چهار نفر اختصاص یافت، و گرنه این چهار نفر نیز در عصر خود همچون سائر فقهاء و محدثان معاصر خود بودند و بر آنها امتیازی نداشتند. از این جهت، در عصر خودشان کسی نبود که به تدوین اقوال آنها اهمیت دهد.

ولی «شیعه، از اول در تدوین اقوال ائمه معصومین (علیهم

السَّلام) اهتمام می ورزید» زیرا در مسائل دینی و مذهبی، جز رجوع به اینان را جائر نمی دانست. و لذا، سخت اطراف آنان را گرفت و در گرفتن «دستورات دینی»، تنها به آنها مراجعه نمود، و قدرت و تلاش خود را در تدوین آنچه از آنها شنید به کار برد، و آنچه‌ان همت و عزم

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کتاب الامام الصادق والمذاهب الاربعه (علامه اسد حیدر) ج ۱ ص ۳۱۰ و ج ۳ ص ۱۹۴ و ج ۴ ص ۴۷۴.

{صفحه ۳۸۷}

خود را در این راه به کار انداخت که بیش از آن امکان پذیر نبود. «و این، به خاطر حفظ و نگهداری علم و دانشی بود که- طبق نظریه شیعه- غیر از آن در پیشگاه خدا، قابل قبول نیست.»

کافی است بدانیم، تنها در «عصر امام صادق علیه السلام» چهارصد «اصل» نوشته شده که به «اصول اربعمأه» معروف است. و این «چهارصد اصل» چهارصد کتاب بود که چهارصد نویسنده آنها را نوشته اند. این نوشته ها «فتاوی امام صادق علیه السلام» در عصر خود بوده است. (۱) «اصحاب امام صادق علیه السلام» غیر از این «چهارصد اصل» چندین برابر دیگر نوشته دارند که تفصیل آن را به زودی خواهی دانست- ان شاء الله.

اما «ائمه چهارگانه اهل سنت»، در پیشگاه هیچکس آن منزلت و مقامی را که «ائمه اهل بیت علیه السلام» در نزد «شیعه» دارند، ندارند؛ بلکه در زمان حیات خود، این مقامی را که پس از مرگشان برایشان انتخاب کرده اند، نداشته اند- چنانکه «ابن خلدون» در «مقدمه» خود در فصلی که برای «علم فقه» گشوده، به آن اعتراف نموده (۲)، و عده ای دیگر از «اعلام اهل سنت» نیز به این معنی اذعان کرده

اند. و ما با همه اینها، تردید نداریم که مذهب آنها همین مذهبی است که اتباع آنها دارند،

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی) ج ۲ ماده «اصل» و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر) ص ۲۷۸-۲۹۱.

۲- رجوع کنید به مقدمه (ابن خلدون) ص ۴۱۰-۴۱۷.

{صفحه ۳۸۸}

و مدار عملشان در هر نسلی می باشد و در کتابهای خویش تدوین نموده اند. زیرا اتباع هر مذهبی به مذهب خویش آشنا ترند. چنانکه «شیعیان» نیز «به مذهب ائمه خویش آگاهترند»، همان مذهبی که خداوند را بر مقتضای آن، عبادت می کنند و قصد تقرب به خداوند در غیر این صورت، از آنها محقق نمی شود.

۲- اهل بحث و تحقیق به روشنی می دانند که «شیعه در تدوین علوم اسلامی از دیگران پیشقدم تر بوده است» زیرا در عصر نخستین، غیر از «علی علیه السلام و شیعیان دانشمندش» کسی تصدی این کار را به عهده نگرفت. (۱)

و شاید سرّ این مطلب، همان «اختلاف صحابه» بود که «نوشتن علوم مباح است یا نه؟»- چنانکه «عسقلانی» در «مقدمه فتح الباری» و دیگران نیز نقل کرده اند که:- «عمر بن خطاب» و عده ای دیگر نوشتن آن را خوشایندشان نبود، از ترس اینکه «احادیث» با «قرآن» مخلوط گردد (۲)، اما «امام علی علیه السلام» و فرزند و جانشینش «امام مجتبی علیه السلام»

\*\*\*\*\*

۱- در رابطه با «تقدم شیعه در تدوین علوم» رجوع کنید به تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علّامه صدر)، الشیعه و فنون الاسلام (علّامه صدر) والامام الصادق والمذاهب الاربعه (علّامه اسد حیدر) ج ۴ ص ۵۴۶-۵۵۵

۲- رجوع کنید به مقدمه فتح الباری (ابن حجر) ص ۴، تنویر الحوالک شرح موطأ (مالک) ج ۱ ص ۴ والامام

{صفحة ۳۸۹}

و گروهی از صحابه، آن را مُباح می شمردند.

اوضاع، بر همین حال بود... تا اینکه در «قرن دوّم»، اواخر عصر تابعین، «اجماع» بر «اباحه» آن، مقرر گشت و بر مُباح بودن آن، اُتفاق نظر پیدا نمودند. و این هنگام بود که «ابن جریح» کتاب «تاریخ» خود را به نقل از «مجاهد» و «عطاء» تالیف نمود که این، نخستین کتابی است که از طریق «غیر شیعه» در اسلام نوشته شده است. و پس از آن «کتاب معتمر بن راشد صنعانی» در «یَمَن» نوشته شده و سپس «کتاب موطأ مالک» می باشد. در «مقدمه فتح الباری» آمده که «ربیع بن صبیح» نخستین کسی است که نوشته ای را جمع آوری کرده است، وی در آخر «عصر تابعین» می زیسته است.

به هر حال، «اجماع» منعقد است که غیر از «شیعه»، مسلمانان دیگر، در عصر نخست تألیفی نداشته اند. (۱)

اما «علی علیه السلام و شیعان» در همان «عصر اوّل» متصدی این کار شدند. و نخستین چیزی که «امیر مؤمنان علیه السلام» تدوین و جمع آوری نمود «قرآن» بود؛ زیرا او پس از فراغ از تجهیز و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، سوگند یاد کرد! که جز برای نماز، عبا بر دوش ننهد تا «قرآن» را جمع

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به تنویر الحوالک شرح موطأ (مالک) ج ۱ ص ۵، الامام الصادق والمذاهب الاربعه (علامة اسد حيدر) ج ۴ ص ۵۴۴ ط بیروت و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامة صدر) ص ۲۷۸.

{صفحة ۳۹۰}

نماید. و آن را به «ترتیب نزول» جمع آوری نمود. و در، آن به «عامّ و خاص»، «مطلق و مقید»، «محکم و متشابه»، «ناسخ و منسوخ»،



«واجبات» و آنچه ترکش «جائز» است، «سُنَن» و آدابش اشاره فرمود. و ضمناً «اسباب نزول آیات» را نیز آورد و بعضی از مطالب که از جهاتی مشکل بود توضیح داد.

«ابن سیرین» همواره می گفت:

اگر به آن «قرآن» دست می یافتم، به علوم واقعی دست یافته بودم. (۱)

البته افراد دیگری از «قُرَّاء صحابه» تصمیم بر «جمع قرآن» گرفتند اما نتوانستند آن را بر «طبق نزول» جمع نمایند. و مقدورشان نشد که هیچکدام از مطالب و رُموزی که به آن اشاره کردیم، در آن بیاورند. (۲)

بنابراین، قرآنی که «امام علی علیه السلام» جمع آوری نموده به «تفسیر» بیشتر شباهت دارد.

پس از فراغت از جمع «قرآن»، کتابی را برای «فاطمه زهراء علیها السلام» تألیف فرمود که نزد فرزندان پاک آن بانوی بزرگ، «مُصَحَّف

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الصواعق المحرقة (ابن حجر) ص ۷۶ ط الیمینیه، التمهید فی علوم القرآن (معرفت) ج ۱ ص ۲۷۷، آلاء الرحمن (بلاغی) ج ۱ ص ۱۸ در حاشیه، الطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۲ ق ۲ ص ۱۰۱ والاستیعاب (ابن عبدالبر) در حاشیه الاصابه (ابن حجر) ج ۲ ص ۲۵۳.

۲- رجوع کنید به التمهید فی علوم القرآن (معرفت) ج ۱ ص ۲۲۵ و بعد از آن، و آلاء الرحمن (بلاغی) ج ۱ ص ۱۸.

{صفحه ۳۹۱}

فاطمه علیها السلام» معروف گردید. این کتاب، متضمّن «حکمتها»، «امثال»، «مواعظ و پندهای عبرت آمیز»، «اخبار» و مطالب نمونه ای بود که موجب تسلی آنحضرت در برابر مرگ پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می شد. (۱)

سپس کتابی درباره «دیات» (دیه هائی که در اثر ضرب و جرح و قتلها باید پرداخت) تألیف فرمود و نام آن را «صحیفه» گذارد.

این کتاب را «ابن سعد» در آخر کتاب معروف خود «الجامع»- با اسناد

به امیر مؤمنان علیه السلام آورده است.

«بخاری» و «مسلم» متذکر این «صحیفه» می شوند و در چند مورد از صحیح خود، مطالبی از آن نقل می کنند. و «احمد بن حنبل» در «مسند» از این «صحیفه» فراوان نقل کرده است. (۲)

و در روایتی از «صفار» از «عبدالملک» آمده که «ابو جعفر علیه السلام»،

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الکافی (ثقه الاسلام کلینی) ج ۱ ص ۲۳۹، ۲۴۰ و ۲۴۱ ط ۳ الحیدریه

۲- از جمله، رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب الفرائض باب اثم من تبرأ من موالیه ج ۸ ص ۱۹۲ ط مطابع الشعب، صحیح (مسلم) کتاب الحج باب فضل المدینه ج ۱ ص ۵۷۲ ط عیسی الحلّبی، مسند (احمد بن حنبل) ج ۲ ص ۱۲۱ ح ۷۸۲ (با سند صحیح) ط دارالمعارف مصر و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص ۱۱۵ ط شرکه الاعلانات. و نسخه ای از «صحیفه» نزد «علامه سید حسن صدر» موجود بوده چنانکه در تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام ص ۲۷۹ ط شرکه الطباعه عراق متذکر شده است.

{صفحه ۳۹۲}

«کتاب علی» را خواست و «جعفر علیه السلام» برایش آورد، آن کتاب پیچیده شد و به ضخامت ران یک انسان بود... «امام ابو جعفر علیه السلام» فرمود: سوگند به خدا! این، «خطّ علی» و «املاء رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم» است. (۱)

گروهی از «شیعیان» به «امیر مؤمنان علیه السلام» اقتدا نموده و در همان عصر، مشغول تالیف شدند. از جمله - چنانکه «ابن شهر آشوب» گفته - «سلمان» و «ابوذر» می باشند. وی می گوید: نخستین کسی که در «اسلام» کتاب نوشت «علی بن ابی طالب علیه السلام» بود، آنگاه «سلمان فارسی» و سپس «ابوذر». (۲) و نفر بعد، «ابو رافع»، آزاد شده رسول خدا صلّی الله

علیه و آله و سلم و رئیس بیت المال «امیر مؤمنان علیه السلام» که از خواصّ دوستان «امام» و آشنای به شأن آنحضرت بود. وی کتاب «سنن، احکام و قضایا» را از «احادیث علی علیه السلام» گرد آورده بود. این کتاب، در پیشگاه اسلاف ما دارای مقامی بلند و عظیم بود، که اصحاب ما آن را به طُرُق خود به او اسناد داده اند. (۳)

یکی دیگر از اینان، «علی بن ابی رافع» می باشد. وی - چنانکه در شرح حالش در کتاب «الاصابه» آمده است - در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به بصائر الدرجات (صفّار) ص ۱۶۵.

۲- رجوع کنید به معالم العلماء (ابن شهر آشوب) ص ۲ و تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۴ و تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص ۲۸۰.

{صفحه ۳۹۳}

دنیای آمده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وی را «علی» نام گذارده است. وی کتابی در «فنون فقه» - طبق مذهب اهل بیت علیه السلام - دارد. «ائمّه (علیهم السّلام)» این کتاب را بزرگ می داشتند و «شیعیان» خویش را به آن ارجاع می دادند. (۱)

یکی دیگر از این گروه، «عبیدالله بن ابی رافع» - نویسنده و دوستدار «علی علیه السلام» است. «ابن حجر» وی را در قسمت اوّل کتاب «الاصابه» به نام «عبیدالله بن اسلم» آورده، زیرا نام پدرش «اسلم» بوده است. «عبیدالله» کتابی را درباره آندسته از «اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» در «جنگ صفین» حضور یافته اند تألیف نموده است. «ابن حجر» در «الاصابه» فراوان از این کتاب نقل می کند. (۲)

از این

گروه، «ریعه بن سمیع» را باید نام برد. او کتابی درباره «زکات حیوانات» دارد. احادیث آن، احادیثی است که «علی علیه السلام» از «رسول

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۵ و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص ۲۹۸.

۲- رجوع کنید به الاصابه (ابن حجر عسقلانی) ج ۱ ص ۱۴۶، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۹۲، ۳۳۶، ۴۵۶، ۴۵۸، ۵۰۳، ۵۱۷ و ۵۶۰ و ج ۲ ص ۱۷۴ و ۴۷۷ افسست بر ط السعاده، و اسد الغابه فی معرفه الصحابه (ابن اثیر) ج ۱ ص ۲۶۷ و ج ۲ ص ۲۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۳ و ۲۲۰ افسست ط مصر.

{صفحه ۳۹۴}

خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل نموده است. (۱)

از این گروه، باید «عبدالله بن حُرّ فارسی» را برشمرد. او کتابی در حدیث دارد. در این کتاب، احادیثی که «علی علیه السلام» از «رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» نقل نموده، جمع آوری کرده است. (۲)

از این افراد، «اصبغ بن نباته»- یار پاکبخته «امیر مؤمنان علیه السلام» و از پیوستگان سخت به آن حضرت- می باشد. همو که «عهد نامه مالک اشتر» و «وصیت امام علی علیه السلام به فرزندش محمد» را نقل نموده است. اصحاب ما، این دو را با «سند صحیح» از نامبرده نقل می نمایند. (۳) از جمله این افراد، «سلیم بن قیس هلالی»- یار «امیر مؤمنان علیه السلام»- است. «سلیم» از «امام علیه السلام» و از «سلمان فارسی» نقل حدیث نموده. وی کتابی درباره «امامت» دارد که «امام محمد بن ابراهیم نعمانی» در کتاب «الغیبه» از آن نام برده و گفته است: در این «حقیقت» بین تمام دانشمندان و علمای «شیعه» و ناقلان حدیث، گفتگویی نیست که «کتاب

سلیم بن قیس» یکی از «کُتُب اصلی» است که حاملان علم و راویان «احادیث اهل بیت علیه السلام»- از همان قدیم الایام- آن را نقل نموده و مورد اعتمادشان بوده است.

این کتاب، یکی از همان «کتابهای اصلی» است که «شیعه» به آن مراجعه می کند و مورد اعتمادش می باشد. (۴)

\*\*\*\*\*

۱ و ۲ و ۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۶.

۴- رجوع کنید به کتاب تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص ۲۸۲ ط عراق.

{صفحه ۳۹۵}

در مورد افرادی که در آن عصر، دارای کتاب بوده اند، عده ای از اصحاب ما، جمع آوری نامهایشان را به عهده گرفته اند و در این زمینه تألیفاتی دارند. کسانی که خواهان آن هستند به کتابهای «فهرست» و «رجال» مراجعه می نمایند. (۱)

۳- اُمّیا مؤلفان پیشین ما، در «طبقه دوم»- یعنی در بین «تابعین»- باید اعتراف کنیم که اکنون برای ما میسر نیست که بتوانیم آنها را برشماریم؛ و مدرک و مرجع برای شناسائی آنها و شناسائی نوشته های آنان و اسناد آن نوشته ها- به طور تفصیل- همان کتابهای «فهرست» علمای ما و نوشته های آنها در «شرح حال رجال» است. (۲)

در عصر این طبقه، «نور اهل بیت علیه السلام» درخشش نمود، در حالی که پیشتر با ابرهای تیره ستم ستمگران پوشیده بود. و این درخشش به این خاطر بود که «فاجعه طفّ» (نبرد خونین کربلا) «دشمنان آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم» را مفتضح ساخت؛ آنها را از چشم افراد عاقل و آگاه انداخت؛ توجّه محققان را به «مصائب اهل بیت علیه السلام» جلب نمود،

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۲-۷، تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام (علامه صدر) ص ۲۷۸-۲۹۱، مؤلفوا الشیعه فی

صدر الاسلام (سید شرف الدین موسوی عاملی) والذریعه الی تصانیف الشیعه (شیخ آغا بزرگ تهرانی).

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی)، الفهرست (شیخ طوسی)، معالم العلماء (ابن شهر آشوب)، الفهرست (منتجب الدین)، الذریعه الی تصانیف الشیعه (- که تاکنون ۲۵ جلد آن چاپ شده است.) و غیر آنها از کتب فهرست و شرح حال.

{صفحه ۳۹۶}

توجه به مصائبی که از «زمان فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» شروع شده بود. این «فاجعه»- با همان کوبندگیش- مردم را ناچار ساخت تا در باره «اساس این مصیبت» به بحث و کاوش پردازند؛ آنها را واداشت تا از «ریشه ها و اسباب» آن جستجو به عمل آورند، که بالاخره بذر و نهالهای آن را شناختند، و متوجه شدند که این «مصائب» از «کجا!» شروع شده است. بدین خاطر بود که مسلمانانی که رگ مردانگی در بدنشان بود، برای «حفظ مقام اهل بیت علیه السلام» و یاری آنها به پا خاستند، چرا که فطرت و سرشت بشری علاقه مند به یاری «مظلوم» است و از «ستمگر و ظالم» متنفر.

گویا مسلمانان، پس از این «فاجعه»، در دوره ای جدید قرار گرفتند؛ لذا، به موالات و دوستی «امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام» پرداختند و برای آگاهی از «اصول و فروع دین» به او پیوستند. همچنین در تمام مطالبی که از «قرآن و سنت» گرفته می شود، یعنی سائر «فنون اسلامی»، به او مراجعه نمودند و پس از او به فرزندش «امام باقر علیه السلام» روی آوردند. لذا، اصحاب این دو امام (امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام)- که از «اسلاف شیعه» به شمار می آیند-

هزاران نفر بودند که شمارش آنها ممکن نیست. اما کسانی که نامهای آنها و شرح حالشان در کتابهای «رجال» آمده، یعنی آنها که از «علمای اصحاب» به شمار می آمدند قریب «چهار هزار» نفرند و تعداد کتابهایی که نوشته اند «ده هزار» یا بیشتر می باشد. این کتابها را هر کدام از

{صفحه ۳۹۷} را در مسجد برای او خالی و مهیا می نمودند.

«امام صادق علیه السلام» به «سلیم بن ابی حبه» فرمود: «پیش آبان بن تغلب برو! که از من احادیث فراوانی شنیده است؛ آنچه او برای تو نقل نمود، تو شخصاً می توانی از زبان من نقل کنی.» (۳)

و نیز آنحضرت به «آبان بن عثمان» فرمود: «آبان بن تغلب سی هزار حدیث از من روایت کرده؛ تو هم آنها را فراگیر و از او نقل کن!» (۴)

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی). ص ۷ والفهرست (شیخ طوسی) ص ۳۱ ط ۲.

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی).

۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۱۰ و اختیار معرفه الرجال = رجال (کشی) ص ۳۳۱ ح ۶۰۴.

۴- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۹.

{صفحه ۳۹۹}

و هرگاه بر «امام صادق علیه السلام» وارد می شد، آن حضرت با وی مصافحه و معانقه می نمود و دستور می داد بالش و پشتی برای او بگذارند و خود، درست روبروی او می نشست. (۱)

هنگامی که مرگ او را به «امام علیه السلام» گزارش کردند، فرمود: «أما والله لقد أوجع قلبي موتُ آبان» (سوگند به خدا! مرگ آبان، قلب مرا درد آورد.) (۲)

«آبان» در سال ۱۴۱ هجری قمری، چشم از جهان فرو بست. (۲)

«آبان» از «انس بن مالک»، «اعمش»، «محمد بن منکدر»، «سماک بن حرب»، «ابراهیم نخعی»، «فضیل بن عمرو»، و «حکم» روایاتی

نقل کرده. و «مسلم» و اصحاب سنن اربعه- «ابو داود»، «ترمذی»، «نسائی» و «ابن ماجه»- به احادیث او استدلال نموده اند. (۳)

و اگر «بخاری» از او نقل حدیث نکرده، به او زبانی وارد نمی سازد؛ زیرا وی به «ائمه اهل بیت» یعنی امام صادق، «امام کاظم»، «امام رضا»،

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۸.

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۷، الفهرست (شیخ طوسی) ص ۴۱ ط ۲ و اختیار معرفه الرجال = رجال (کشی) ص ۳۳۰ ح ۶۰۱.

۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۱۰ و الفهرست (شیخ طوسی) ص ۴۲.

۴- «ذهبی» در میزان الاعتدال- ج ۱ ص ۵- وی را از کسانی شمرده که مسلم و نویسندگان سنن اربعه- ابوداود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه- به روایاتش استدلال می کنند، زیرا در مقابل نام وی، رموز آنان را قرار داده است.

{صفحه ۴۰۰}

«امام جواد» و «امام حسن عسکری» \_علیهم السّلام\_ اقتدا کرده است و «بخاری» از این بزرگواران نیز روایتی نقل نموده، بلکه از سبط اکبر، سید جوانان بهشت «امام حسن مجتبی علیه السلام» نیز چیزی نیاورده است. بلی، او از «مروان بن حکم»، «عمران بن حطان»، «عکرمه بربری» و از امثال اینان نقل خبر نموده است (۱)- «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

«ابان» نوشته های پرارزشی دارد که می توان «تفسیر غریب القرآن» را از آنها به شمار آورد، که در آن برای استشهاد درباره کلماتی که در قرآن آمده- از جنبه های ادبی آن- از «أشعار عرب» گواه فراوان اقامه کرده است. (۲)

«عبدالرحمان بن محمد ازدی کوفی»، بعداً آمده و «کتاب ابان» و «کتب محمد بن سائب کلبی» و «کتاب ابن روق، عطیه بن حارث» را جمع کرده، و همه را یک کتاب قرار داده



است، سپس موارد اختلاف و اتفاق آنها را توضیح داده است. بنابراین، گاهی «کتاب أبان» به تنهایی مشاهده می شود و گاهی همراه با کتابی دیگر؛ و این، به خاطر همان کاری است که «عبدالرحمان» انجام داده است.

اصحاب ما، هر کدام از این دو کتاب را با «سند معتبر» و از طرق

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به کتاب العتب الجمیل علی اهل الجرح والتعدیل (سید محمد بن عقیل) ص ۵۸ ط بیروت.

۲- رجوع کنید به الفهرست (شیخ طوسی) ص ۴۱.

{صفحه ۴۰۱}

مختلف، نقل کرده اند.

«أبان» دو کتاب دیگر به نام «الفضائل» و «صفین» نیز دارد. و او دارای یک «اصل» نیز هست؛ یعنی، یکی از همان «چهارصد اصل» یا چهار صد کتابی که به «اصول اربعمأه» معروف است، که مورد اعتماد و مراجعه شیعه در «احکام شرعی» می باشد

تمام کتابهای وی با اسناد از او نقل شده که تفصیل آن را باید در «کُتُب رجال» خواند. (۱)

از این گروه، «ابوحمره ثمالی، ثابت بن دینار» را باید نام برد. وی از افراد موثق و بزرگان پیشینیان «شیعه» به حساب می آید. او از «امام زین العابدین»، از «امام باقر» و از «امام صادق» (علیهم السّلام) علم فرا گرفته، سخت به آنها پیوسته و در پیشگاه آنها مقرب بوده است. (۲)

«امام صادق علیه السلام» او را چنین ستوده است:

«ابوحمره در زمان خود، همچون سلمان فارسی در زمانش می باشد.» (۳)

و امام رضا علیه السلام درباره اش فرموده: «ابوحمره در زمان خود، همچون لقمان در زمان خویش است.» (۴)

وی کتابی در «تفسیر قرآن» دارد که «امام طبرسی» در «تفسیر مجمع

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۸ والفهرست (شیخ طوسی) ص ۴۱ ط ۲.

۲- رجوع کنید به رجال

(نجاشی) ص ۸۳ والفهرست (شیخ طوسی) ص ۶۶ ط ۲.

۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۸۳.

۴- رجوع کنید به اختیار معرفه الرجال = رجال (کشی) ص ۲۰۳ ح ۳۵۷.

{صفحه ۴۰۲}

البیان» از او نقل می‌کند (۱). و نیز کتابی به نام «نوادیر» و کتابی در «زهد» دارد. کتاب «رساله الحقوق» را او از «امام زین العابدین علیه السلام» روایت کرده است. (۲) «دعای سحر ماه رمضان» آنحضرت را نیز او نقل نموده که از خورشید و ماه درخشند گیش بیشتر است.

وی از «انس» و «شعبی» نقل روایت نموده، و از طرفی «وکیع»، «ابونعیم»، و عدّه ای دیگر از این طبقه - چه از شیعه و چه دیگران - از او نقل حدیث نموده اند. (۳)

قهرمانان علمی دیگری وجود دارند که به خدمت امام سجّاد علیه السلام مشرّف نشده اند ولی محضر امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) را درک کرده اند.

از این جمعیتند: «ابوالقاسم برید بن معاویه عجلی»، «ابو بصیر لیث بن مراد بختری مرادی»، «ابو الحسن زراره بن اعین»، «ابو جعفر

\*\*\*\*\*

۱- به تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) در سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳ مراجعه فرمایید، می‌یابید که از تفسیر ابو حمزه نقل می‌کند.

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۸۳-۸۴ والفهرست (شیخ طوسی) ص ۶۶ ط ۲.

۳- «ذهبی» در میزان الاعتدال - ج ۱ ص ۳۶۳- وی را از کسانی شمرده که ترمذی به روایاتش استدلال می‌کند، زیرا در مقابل نام وی، رمز ترمذی را گذارده است. علاوه، رجوع کنید به صحیح (بخاری) کتاب بدء الخلق باب صفة النبی ج ۴ ص ۱۶۷ و سنن (ابی داود) ج ۴ ص ۲۳۷ ح ۴۷۴۶.

{صفحه ۴۰۳}

محمد بن مسلم بن ربیع کوفی طائفی ثقفی... و گروهی

دیگر از اعلام و نشانه های هدایت و چراغهای تاریکی، که مقام، گنجایش استقضاء آنها را ندارد. (۱)

ولی این چهار نفر، به آنچنان مرتبه ای نائل شده اند، به پیمانہ پری دست یافته اند، و به مقام بلندی رسیده اند که «امام صادق علیه السلام» هنگامی که آنان را یاد کرد، درباره شان فرمود:

«هُؤُلَاءِ أَمَنَاءُ اللَّهِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ» (اینان امینان خداوند بر حلال و حرامش هستند.) (۱)

و نیز فرمود: «مَا أَحَدٌ أَحَدًا أَحَبَّ ذِكْرُنَا إِلَّا زُرَّارَةٌ، وَ أَبُو بَصِيرٍ لَيْثٌ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، وَ بُرَيْدٌ، وَ لَوْ لَا هَؤُلَاءِ مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هَذَا.»

(من احدی را نیافتم که یاد ما را زنده بدارد جز «زراره»، «ابو بصیر لیث»، «محمد بن مسلم»، و «برید». و اگر اینها نبودند، احکام را کسی «استنباط» نمی کرد.)

سپس درباره آنان فرمود: «هُؤُلَاءِ حُفَاطُ الدِّينِ، وَ أَمَنَاءُ أَبِي عَلِيٍّ حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ، وَ هُمْ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الْآخِرَةِ.»

(اینان، حافظان دین، امینان پدرم بر حلال و حرام خدا، و سبقت جویان به ما در

\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به رجال (برقی) ص ۹-۱۸ ط ایران و رجال (شیخ طوسی) ص ۱۰۲-۳۴۲.

۲- رجوع کنید به اختیار معرفه الرجال = رجال (کشی) ص ۱۷۰ ح ۲۸۶.

{صفحه ۴۰۴}

دنیا و سبقت گیرندگان به سوی ما در آخرت هستند.) (۱)

باز «امام علیه السلام» فرمود: «خاشعان را به بهشت بشارت ده!» سپس نام این چهار نفر را برد. (۲)

و در سخنی طولانی، که آنان را در آن یاد نمود، فرمود: «پدرم آنها را در حلال و حرام خدا امین می شمرد؛ آنها ظرف دانشش بودند، و همینگونه امروز، آنها رازداران من هستند. آنها اصحاب راستین پدرم، و ستارگان درخشنده در میان شیعیان من،

هم در حال زندگی و هم پس از مرگ می باشند. به وسیله اینان، خداوند هر بدعتی را برملا می کند و از بین می برد. اینان، نقشه های باطل کاران را از این دین، برطرف و نقش بر آب می کنند، و تفسیر و تأویل کسانی را که درباره امامان غلو می کنند، از بین می برند.» (۳)

... و سخنان پر ارج دیگری از این «امام علیه السلام» درباره این افراد، که فضل، کرامت و ولایت آنها را ثابت می سازد... که عبارتی گنجایش بیان آنها را ندارد.

در ایام حیات «امام صادق علیه السلام» آنقدر «علم» منتشر شد که بالاتر از آن تصوّر نمی رفت؛ و شیعیان پدرش از تمام اماکن به سرعت به او روی آوردند؛ آنحضرت نیز با آغوش باز از آنان استقبال کرد؛ و با آنان مأنوس

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به اختیار معرفه الرجال = رجال (کشی) ص ۱۳۶ ح ۲۱۹.

۲- رجوع کنید به اختیار معرفه الرجال = رجال (کشی) ص ۱۷۰ ح ۲۸۶.

۳- رجوع کنید به اختیار معرفه الرجال = رجال (کشی) ص ۱۳۷ ح ۲۲۰.

{صفحه ۴۰۵}

گردید؛ و از هیچ تلاشی در آگاه ساختن آنان خودداری نکرد؛ و ذره ای از امکانات خویش، در راه آشنائیها از اسرار علوم، از آنان دریغ نرمود؛ «اسرار علوم»، «دقیق و ریزه کاریهای حکمت» و «حقایق امور» را تعلیمشان داد.

«ابوالفتح شهرستانی» در کتاب خود «المِلل والنحل» - در آنجا که از «امام صادق علیه السلام» نام می برد - به این معنی اعتراف کرده، گفته است:

«او دارای علوم فراوان در دین، ادب کاملی در حکمت، زهدی بالغ در دنیا، و ورع تامی در برابر شهوات بود.» سپس اضافه می کند: «او مدّتی در مدینه، شیعیان منسوب به خود

را از «علوم» بهره مند می ساخت و بر دوستانش باران اسرار و رموز علوم می بارید.»(۱)

جمع زیادی و گروه کثیری از «اصحاب امام صادق علیه السلام» مقام علم و عمل خود را به آنچنان مرحله ای از بروز رسانیدند که خود، جزو پیشوایان هدایت، چراغهای تاریکی، دریاهاى دانش، و ستارگان روشنی بخش و رهنما قرار گرفتند.

از این عدّه، آنها که نام و شرح حالشان در «کتابهای تراجم و رجال» آمده، «چهار هزار» به شمار می آیند. اینان از اهل «عراق»، «حجاز»، «فارس» و «سوریه» می باشند، و دارای مصنّفات و کتابهایی هستند که در نزد «شیعه» معروف و مشهور است و «اصول اربعمأه» از میان نوشته

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الملل والنحل (شهرستانی) ج ۱ ص ۱۶۶ ط دارالمعرفه بیروت.

{صفحه ۴۰۶}

های همین افراد، برگزیده شده است.

«اصول اربعمأه» چهارصد کتاب است که چهارصد نفر از اصحاب و شاگردان آن حضرت نوشته اند. در آنها «فتاوی امام صادق علیه السلام» آمده است و «مدار علم و عمل» پس از آنحضرت قرار گرفته است. سپس گروهی از اعلام امت، و وکلای ائمه، آنها را تلخیص نموده، و در کتابهای خاصی یکجا گرد آوردند، تا بر طالبان آسان شود و زودتر به خواسته های خود برسند. از میان این کتابهای جمع آوری شده «کُتُب اربعه» بهترین است که از صدر اوّل... تا هم اکنون، «مرجع و مدرک شیعه اثنا عشری در اصول دین و فروع آن» بوده است.

«کُتُب اربعه» عبارتند از: «کافی»، «تهذیب»، «استبصار» و «من لا یحضره الفقیه»(۱). این کتابها «متواتر» هستند و «صحت مضامین» آنها (که از این نویسندگان بوده و دست تحریف در آنها دخالت نداشته) قطعی است.

از این

میان، کتابی «کافی» از بقیه قدیمی تر، با عظمت تر، احسن و متقن تر است. در این کتاب، ۱۶۱۹۹ حدیث، موجود است. یعنی، بیش از «صحاح سته» (کتابهای ششگانه اهل تسنن) حدیث دارد-

\*\*\*\*\*

- ۱- کتب اربعه عبارتند از: ۱- «الکافی» از ثقه الاسلام کلینی (متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ) در ۸ جلد (الاصول والفروع والروضه).
- ۲- «من لا یحضره الفقیه» از شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ) در ۴ جلد، ۳- «تهذیب الاحکام» از شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ) در ۱۰ جلد، ۴- «الاستبصار» از شیخ طوسی نیز در ۴ جلد.

{صفحه ۴۰۷}

چنانکه مرحوم شهید در کتاب «ذکری» (۱) و عده ای دیگر از اعلام، تصریح نموده اند.

«هشام بن حکم»- از اصحاب «امام صادق علیه السلام» و «امام کاظم علیه السلام»- کتابهای فراوانی نوشته که ۲۹ کتابش معروف است. این ۲۹ کتاب را اصحاب م، ا با «سند»، از خود وی نقل کرده اند. (۲)

کتابهای «هشام بن حکم» کتابهایی بس مفید و در روشنی بیان و درخشندگی استدلالاتش تالو خاصیه دارد. این کتابها درباره اصول و فروع دین، در توحید و فلسفه عقلی و ردّ بر تمام زنادقه، ملحدان، طبیعی مسلکها، معتقدان به قضا و قدر، جبریهها، غلو کنندگان درباره «علی علیه السلام و اهلیت»، ردّ بر خوارج و ناصبیهها، ردّ بر منکران «وصایت علی علیه السلام و ائمه پس از او»، و در ردّ بر مبارزه کنندگان با آنحضرت- یعنی کسانی که قائل به جواز تقدّم «مفضول» بر «فاضل» هستند- و غیر از این گروهها، بحث و استدلال و تحقیق می کند.

«هشام» در میان مردم «قرنِ دوّم» در «علم کلام»، «حکمت الهی»، و سائر «علوم» و «فنون» پیشگام بوده است. او

از کسانی است که «علم کلام» در مورد «امامت» را شکافت و «حقیقت» درون آن را آشکار

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الذکری (شهید اول) ص ۶ ط ایران.

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۳۰۴، الفهرست (شیخ طوسی) ص ۲۰۴ و مختصر الکلام فی مؤلفی الشیعه من صدر الاسلام (علامه سید شرف الدین موسوی عاملی).

{صفحه ۴۰۸}

نموده، و «مذهب» را با دقت و نظر و تفکر، مهذب ساخت. (۱)

او از «امام صادق» و «امام کاظم» (علیهما السّلام) حدیث نقل می کند و در پیشگاه آنان مقام و منزلتی داشته که در توصیف نمی گنجد. وی از ناحیه آنها طوری ستوده شده که ارزش و قدرش را در «ملاً اعلی» بالا می برد.

او در آغاز از «جهمیّه» (یکی از فرقه های گمراه) بود ولی در ملاقات با «امام صادق علیه السلام» هدایت یافت و به او ملحق گردید. وی پس از آنحضرت به «امام کاظم علیه السلام» پیوست و بر همه اصحاب این دو بزرگوار، فائق آمد.

در عصر «امام کاظم»، «امام رضا»، «امام جواد»، «امام هادی» و «امام عسکری» (علیهم السّلام) تألیفات بسیار و کتابهای فراوانی نوشته شد. و راویانی که از آنها مستقلاً و یا از شاگردان آنها روایت می کردند در شهرها منتشر شدند؛ بازوی توانای اجتهاد را آنچنان در تحقیق گرفتند که آن را خسته نمودند؛ دامن تلاش و رنج و جدیت را به کمر زدند؛ در دریای علوم فرو رفتند؛ و در اعماق اسرار آن به غوّاصی پرداختند؛ مسائل آن را احصاء نموده، و حقائق آن را از نادرستیها جدا

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به هشام بن الحکم (شیخ عبدالله نعمه)، فلاسفه الشیعه (شیخ عبدالله نعمه) ص ۵۶۲ ط بیروت، اختیار معرفه الرجال =

رجال (کشی) ص ۲۵۵-۲۸۰ والامام الصادق والمذاهب الاربعه (علّامه اسد حیدر) ج ۳ ص ۷۹-۱۱۰.

{صفحه ۴۰۹}

ساختند؛ در تدوین مباحث و فنون مختلف از هیچ کوششی باز نایستادند؛ و در جمع آوری معارف پرکنده از به کار انداختن هیچ امکانی دریغ نمودند.

«محقق»- که خدا مقاش را بالا برد!- در کتاب «معتبر» می گوید: «در میان شاگردان «امام جواد علیه السلام» فضیلتی وجود داشته اند همچون «حسین بن سعید»، برادرش «حسن»، «احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی»، «احمد بن محمد بن خالد برقی»، «شاذان»، «ابوالفضل العمی»، «ایوب بن نوح»، «احمد بن محمد بن عیسی» و غیر از اینها که تعداد و شمارش آنها به طول می انجامد.»

«محقق» اضافه می کند: «کتابهای آنها- که تا هم اکنون بین ما رواج دارد- دلالت بر علم و دانش فراوان آنها می کنند.» (۱)

کافی است بدانی که «کتابهای برقی» از «یکصد کتاب» متجاوز است. (۲) «بزنطی» کتاب بزرگی دارد که به «جامع بزنطی» معروف است. و «حسین بن سعید ۳۰ کتاب نوشته است.» (۳)

امکان ندارد در اینجا تمام آنچه شاگردان این «امامان علیه السلام»- که از فرزندان «امام صادق علیه السلام» هستند- تألیف کرده اند، احصاء کرد. لذا، شمارا به کتابهای «تراجم» (شرح حال راویان) و «فهرست»ها ارجاع می

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به المعبر (محقق حلی) ص ۵ ط ایران، رجال (برقی) ص ۵۵ ط ایران و رجال (شیخ طوسی) ص ۳۹۷.

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۵۵-۵۶ والفهرست (شیخ طوسی) ص ۴۴-۴۶ ط ۲.

۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۴۳ والفهرست (شیخ طوسی) ص ۸۳.

{صفحه ۴۱۰}

دهم (۱). لطفاً در آن کتابها، برای آگاهی بیشتر، به شرح حال این افراد، مراجعه فرمایید:

«محمد بن سنان»، «علی بن مهزیار»، «حسن بن محبوب»،



«حسن بن محمّد بن سماعه»، «صفوان بن يحيى»، «على بن يقطين»، «على بن فضال»، «عبدالرحمان بن نجران»، «فضل بن شاذان» - که دارای «۲۰۰ کتاب» است (۲)-، «محمد بن مسعود عیاشی» - که بیش از «۲۰۰ تألیف» دارد (۳)-، «محمد بن ابی عمیر»، «احمد بن محمد بن عیسی» - که خود، از ۱۰۰ نفر از اصحاب «امام صادق علیه السلام» نقل روایت می کند (۴)، «محمد بن علی بن محبوب»، «طلحه بن طلحه بن زید»، «عمّار بن موسی سابطی»، «علی بن نعمان»، «حسین بن عبدالله»، «احمد بن عبدالله بن مهران» - که به «ابن خانه» معروف است -، «صدقه بن منذر قمی»، «عبیدالله بن علی حلبی» - که کتاب خویش را به «امام صادق علیه السلام» عرضه داشت و «امام» آن را «صحیح» دانست و به نیکی یاد نمود

\*\*\*\*\*

- ۱- رجوع کنید به رجال (نجاشی)، الفهرست (شیخ طوسی)، معالم العلماء (ابن شهر آشوب) والفهرست (منتجب الدین).
- ۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۲۱۷، الفهرست (شیخ طوسی) ص ۱۵۰ و معالم العلماء (ابن شهر آشوب) ص ۹۰.
- ۳- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۲۸۴، الفهرست (شیخ طوسی) ص ۱۶۳-۱۶۵ و معالم العلماء (ابن شهر آشوب) ص ۹۹ ط ۲.
- ۴- رجوع کنید به الفهرست (شیخ طوسی) ص ۱۶۸.

{صفحه ۴۱۱}

و فرمود: «آیا برای اینان (اهل تسنن) مثل این، کتاب می بینی؟! (۱)» - «ابو عمرو طیب»، «عبدالله بن سعید» - که کتاب خویش را به «امام رضا علیه السلام» عرضه نمود - و «یونس بن عبدالرحمن» که او نیز کتاب خویش را بر «امام حسن عسکری علیه السلام» عرضه داشت. (۲)

کسی که در شرح حال پیشینیان «شیعه» تتبع کند؛

اصحاب هر کدام از «ائمّه نهگانه از اولاد حسین علیه السلام» را بررسی نماید؛

تألیفات آنها در همان «عصر

ائمه را احصاء نماید؛

وضع کسانی که این کتابها را از آنها روایت کرده اند مورد مطالعه قرار دهد- یعنی، وضع همانها که «حامل احادیث آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» در مورد «اصول» و «فروع» بودند، که هزاران نفرند؛

سپس به جمع آوری و دقت در شرح حال حاملان این علوم در هر طبقه بپردازد- که این علوم را هر طبقه از طبقه دیگر و دست به دست از «زمان ائمه معصومین علیه السلام»... تا به امروز گرفته اند؛

برای او «قطع» حاصل می شود که:

مذهب ائمه اهل بیت علیه السلام «متواتر» است.

\*\*\*\*\*

۱- رجوع کنید به الفهرست (شیخ طوسی) ص ۱۳۲ و رجال (نجاشی) ص ۱۶۰.

۲- رجوع کنید به رجال (نجاشی) ص ۳۱۲.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.

{صفحه ۴۱۲}

و تردید نمی کند که: فروع و اصول و آنچه ما به آن معتقدیم، از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفته شده است.

و این «حقیقت» را جز شخص مُعاند، لجوج، و کسی که نمی خواهد «حق» را بپذیرد، و یا شخص جاهل کودن، انکار نمی کند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.

{صفحه ۴۱۳}

**حق جو**

۱- گواهی می دهم که «شیعیان» بر همان راهی هستند که «ائمه آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم» بوده اند.

۱- گواهی می دهم که «شیعیان»، در فروع دین، و اصول آن، بر همان راه و طریقی هستند که «ائمه آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم» بوده اند.

به راستی که این امر را واضح، و به خوبی، آن را آشکار ساختید، و آنچه در درون آن مخفی بود ظاهر نمودید.

بنابراین، شک و تردید در آن، هلاک، و تشکیک و ایجاد شبهه

در آن، خود گمراهی محض است.

من سخنان شما را- با دقت- بررسی کردم، و سخت در جستجوی پیدا کردن ایرادات آن برآمدم، ولی سراسر آن مرا در اعجاب و شگفتی وصف ناکردنی قرار داد.

من، از سرچشمه و منشأ این هوای لطیف و پاکیزه پی جوئی کردم، نسیم قدسی آن، با آن بوی مشکینش که همه جا را فرا گرفته بود، مرا زنده

{صفحه ۴۱۴}

## ۲- پس از این بحث و بررسی، «حق» را یافتم و به «فلاح و رستگاری» رسیدم.

ساخت.

۲- من پیش از آنکه با شما ارتباط پیدا کنم، درباره «شیعه»، در اشتباه بودم، و این «اشتباه» به خاطر اخبار نادرستی بود که از «اراجیف گویان» شنیده بودم؛

امّا، هنگامی که خداوند «توفیق ملاقات» با شما را عطا کرد، به «پرچم هدایت» دست یافتم و چراغ روشنی بخش تاریکی را پیدا نمودم. و پس از بحث با شما، «حق» را یافتم، به «فلاح و رستگاری» رسیدم و بر خواسته های خویش پیروز شدم. چه نعمت بزرگی خداوند در اثر این ملاقات، به من عنایت کرد!! و چه محبت و نعمت نیکی و گرانبهائی شما در اختیار من قرار دادید!!

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

{صفحه ۴۱۵}

## حق شناس

### خداوند را به خاطر هدایتی که به سوی دینش فرموده، می ستایم.

خداوند را به خاطر هدایتی که به سوی دینش فرموده، می ستایم. و به خاطر «توفیق» در راه آشنائی با طریقی که به سوی آن فراخوانده است، ستایش می کنم.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَخْرَأَ

وَصَلَّىٰ اللَّهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

{صفحه ۴۱۶}

فرازی از وصیتنامه الهی - سیاسی حضرت امام خمینی (قدّس سرّه الشریف)

ما مفتخریم، و ملت عزیز سر تا پا «متعهد به اسلام و قرآن» مفتخر است، که پیرو مذهبی است که می خواهد «حقایق قرآنی» که سراسر آن از «وحدت بین مسلمین» بلکه بشریت دم می زند، از مقبره ها و گورستانها نجات داده و به عنوان «بزرگترین نسخه نجات دهنده بشر» از جمیع قیودی که برپای و دست و قلب و عقل او پیچیده است و او را به سوی فنا و نیستی و بردگی و بندگی طاغوتیان می کشاند، نجات دهد.

و ما مفتخریم، که پیرو مذهبی هستیم که «رسول خدا» مؤسس آن به امر خداوند تعالی بوده و «امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب»

این بنده رها شده از تمام قیود، مأمور رها کردن بشر از تمام اغلال و بردگیها است.

ما مفتخریم، که کتاب «نهج البلاغه» که بعد از «قرآن» بزرگترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهائی بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است، از «امام معصوم ما» است.

ما مفتخریم، که «ائمه معصومین» از «علی بن ابی طالب» گرفته تا «منجی بشر حضرت مهدی صاحب زمان» (علیهم آلائف التّحیّات والسّلام) که به قدرت خداوند قادر، زنده و ناظر امور است، «ائمه ما» هستند.

ما مفتخریم، که ادعیه حیات بخش که او را «قرآن صاعد» می خوانند از «ائمه معصومین ما» است. ما به «مناجات شعبانیه امامان» و «دعای عرفات حسین بن علی (علیهما السّلام)» و «صحیفه سجّادیّه» این زبور آل محمّد و «صحیفه فاطمیّه» که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به «زهرای مرضیه» است، از «ما» است.

ما مفتخریم، که «باقرالعلوم» بالاترین شخصیت تاریخ است و کسی جز خدای تعالی، و رسول صلی الله علیه و آله و سلّم، و ائمه معصومین (علیهم السّلام)، مقام او را درک نکرده و نتوانند درک کرد، از «ما» است. و ما مفتخریم، که «مذهب ما جعفری است» که فقه ما که دریای بی پایان است یکی از آثار اوست. و ما مفتخریم به همه «ائمه معصومین» (علیهم صلوات الله) و متعهد به پیروی آنانیم.

ما مفتخریم، که «ائمه معصومین ما» (صلوات الله و سلامه علیهم) در راه تعالی (دین اسلام) و در راه پیاده کردن «قرآن کریم»- که تشکیل «حکومت عدل» یکی از ابعاد آن است- در حبس و تبعید به سر برده و

عاقبت در راه براندازی حکومت‌های جائرانه و طاغوتیان زمان خود، «شهید» شدند.

و ما امروز مفتخریم، که می‌خواهیم «مقاصد قرآن و سنت» را پیاده کنیم و اقشار مختلفه ملت ما، در این «راه بزرگ سرنوشت ساز» سر از پا نشناخته، جان و مال و عزیزان خود را نثار «راه خدا» می‌کنند.

{صفحه ۴۱۷}

منشورات فارسی

بنیاد معارف اسلامی

۱- آنگاه هدایت شو مدکتر محمد تیجانی تونس

۲- همراه با راستگویان دکتر محمد تیجانی تونس

۳- از آگاهان پرسید دکتر محمد تیجانی تونس

۴- اهل سنت واقعید کتر محمد تیجانی تونس

۵- در جستجوی حقیقت دکتر اسعد وحید القاسم

۶- حقّ جو و حقّ شناس (ترجمه المراجعات) علامه سید شرف الدین موسوی

۷- پیشینه سیاسی فکری و هابیت محمد ابراهیم انصاری

۸- تناسب آیات آیه الله شیخ محمد هادی معرفت

۹- خاطرات مدرسه سید محمد جواد مهري

۱۰- فریب: کاوشی در اسلام پیامبر و اسلام سیاست بازان

نویسنده بزرگ مصری: صالح الوردانی ترجمه سید محمد جواد مهري

۱۱- شمشیر و سیاست نویسنده بزرگ مصری: صالح الوردانی ترجمه سید محمد جواد مهري

۱۲- آیین بندگی و نیایشابن فهد حلّی

۱۳- یک مناظره علمی حجه الاسلام والمسلمین نجمی





بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

